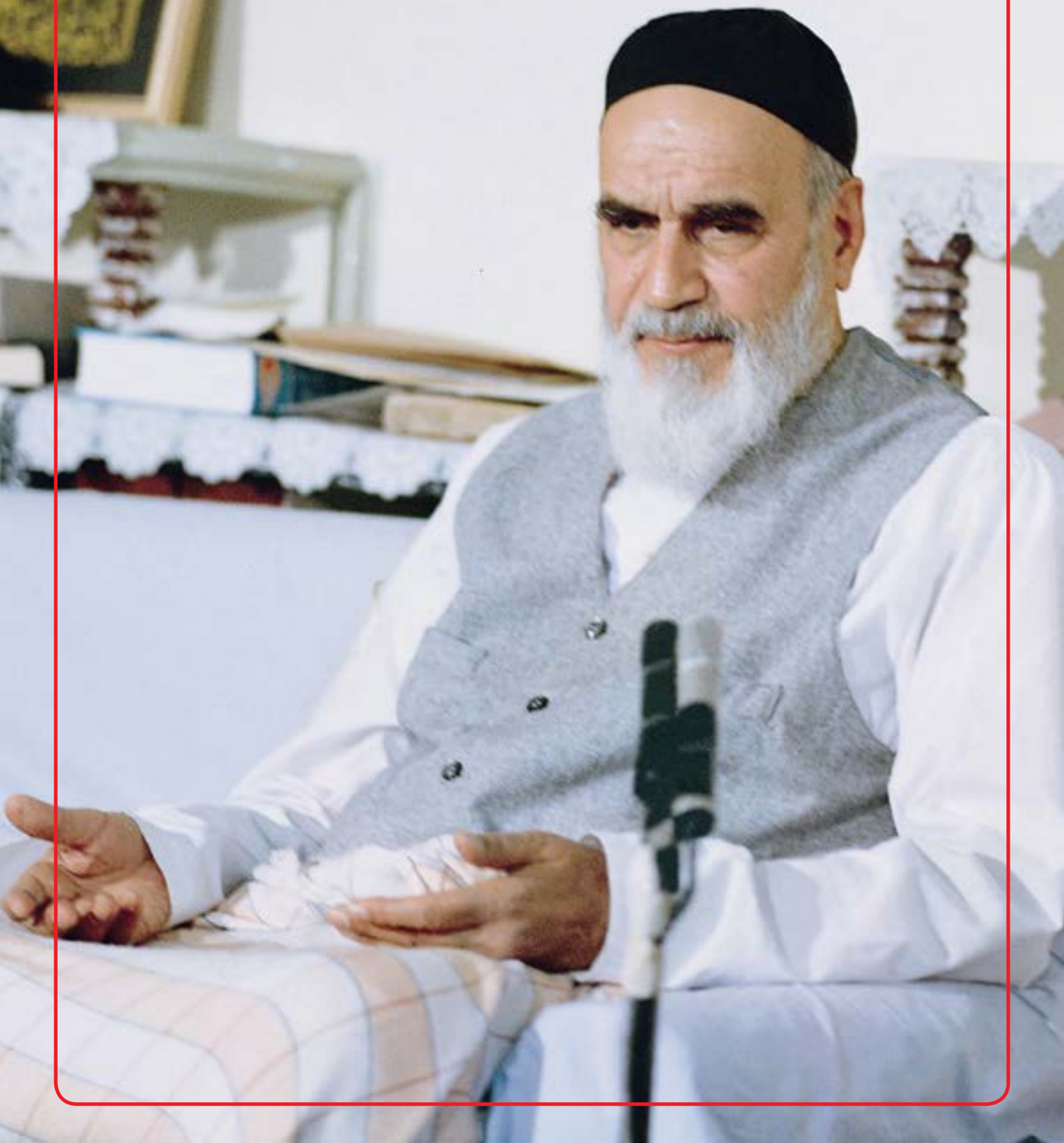




لزوم شناخت و جریان اندیشه امام خمینی

مرتضی مقتدایی | محسن غرویان | محمدرجائی نژاد | احمد رهدار • محمود صادقی | الاله افتخاری | هادی قابل • مهدی کلهر | علی نظری منفرد
حسن آقا نظری • حمیدرضا ترقی | محسن کازرونی | سید مرتضی بختیاری • احمد بهشتی | غلامرضا ظریفیان | محمد جواد حیدری •
غلامرضا بهروزی | لک | علی شیرخانی | علیرضا زهیری • سیدمصطفی تقوی مقدم | مظفر شاهی | محمد حسین رجبی • نجفقلی حبیبی
یحیی فوزی | سید صدرالدین موسوی • منوچهر محمدی | شریف لک زایی | مهدی امیدوی • علی مطهری | محمد کاظم تقوی | مهرداد
خدیر • سید محمد معصومی | شمس الله مریجی | عبدالوهاب فراتی | سید علی میرموسوی | محمد قربانی | محمد حسین بنی اسدی •





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

The image features a stylized, decorative background. A large, dark blue crescent moon shape is positioned on the left side, set against a light gold gradient. The right side of the image is a solid dark blue. In the center, there is a complex, golden calligraphic design. This design includes the Basmala (Bismillah) in Arabic script, which is the opening of the Quran. The calligraphy is highly stylized, with thick, flowing lines and intricate flourishes. Several small, dark blue squares are scattered around the calligraphic elements, adding to the decorative composition.

سالنامه حرم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی (س)

مدیر مسئول:

علی جوادی راد

سر دبیر:

علی عباسی

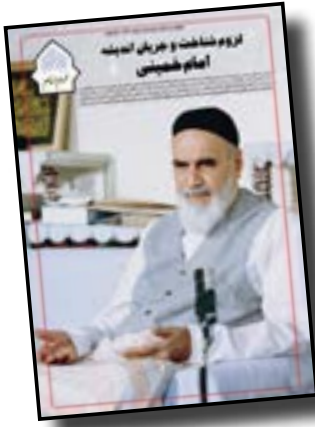
اعضای تحریریه:

وهاب آریان، سید مهدی حسینی دورود

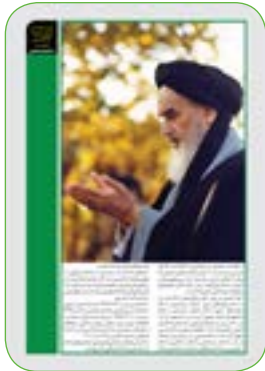
رشید داودی، محمد رجائی نژاد

مصطفی سلیمانی، سید محمود صادقی، محمد قائم عابدی

طراح و صفحه آرا: محسن عبداللهی



لزوم شناخت و جریان اندیشه امام



فصل سوم

اسلام ناب محمدی

تبیین اسلام ناب محمدی و ویژگی های آن -
محمد رجائی نژاد - صفحه ۳۵

مهدی کلهر:

اسلام ناب از نظر امام خمینی اسلامی است که
قیام به قسط کرده باشد - صفحه ۳۹

اسلام آمریکایی و شاخصه های آن - صفحه ۴۴

علی نظری منفرد:

اگر اسلام ناب پیاده شود امنیت و عزت به
مسلمانان باز خواهد گشت - صفحه ۴۷

مخاطبان و مخالفان اسلام ناب محمدی - صفحه ۵۰

حسن آقائظری شاهرودی:

اسلام ناب محمدی همان اسلام رسول الله
می باشد - صفحه ۵۳



فصل دوم

اعتماد به مردم و مردم باوری

امام ولی نعمتان انقلاب - محمد رجائی نژاد -
صفحه ۱۹

محمود صادقی:

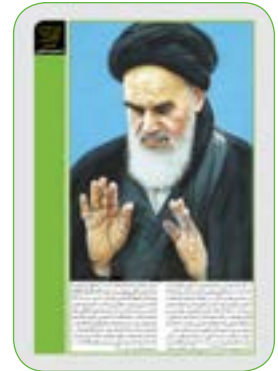
یکی از ویژگی های بارز حضرت امام
مردم باوری ایشان بود - صفحه ۲۳

لاله افتخاری:

مردم باوری در گفتار و سیره امام کاملاً مشهود
بود - صفحه ۲۶

هادی قابل:

پایه تمام کارهای حضرت امام مردم بود
- صفحه ۲۹



فصل اول

اعتماد به وعده الهی

مرتضی مقتدایی:

وقتی تبعیت از وعده الهی در کار باشد، پیروزی
حتمی است - صفحه ۸

باور به نصرت الهی - محمد رجائی نژاد - صفحه ۱۰

محسن غرویان:

تجلی قرب الهی و تجلی نیت الهی در تمام افعال و
حرکات و سکانات امام مشهود بود - صفحه ۱۳

احمد هدار:

امام با تکرار نام خدا در سخنان خود حضور
پروردگار را در زندگی ما پرنگ کرد - صفحه ۱۵

فصل پنجم

نفی خوی کاخ نشینی و اشرافیت

نگرانی امام از حاکمیت خوی کاخ نشینی - صفحه ۷۰
احمد بهشتی:

امام همان زندگی ساده طلبگی را حتی پس از پیروزی
انقلاب و کسب قدرت ادامه داد - صفحه ۷۳

غلامرضا ظریفیان:

برای امام توزیع عادلانه ثروت و قدرت و پاسداشت
کرامت انسان اصل بود - صفحه ۷۷

محمد جواد حیدری:

مبارزه امام با روحیه کاخ نشینی و خوی استکباری
بود - صفحه ۸۰



فصل چهارم

حمایت از مستضعفان و محرومان

امام خمینی و توجه به مستضعفان جامعه - صفحه ۵۷
حمید رضا ترقی:

امام خمینی در حمایت از اقشار مستضعف صداقت
داشت - صفحه ۶۰

محسن کازرونی:

عدالت اجتماعی و فقر ستیزی شاخصه اندیشه امام
است - صفحه ۶۴

سید مرتضی یختیاری:

امام یک موی سر کوخ نشینان را برتر از کاخ نشینان
می دانست - صفحه ۶۸





فصل هشتم

تکیه بر وحدت ملی

لزوم وحدت ملی در دیدگاه امام خمینی - محمد رجائی نژاد - صفحه ۱۱۲

نجفقلی حبیبی:

برای همه امور کشور وحدت لازم است - صفحه ۱۱۶

یحیی فوزی:

همه پیروزی‌های ما مدیون وحدت و انسجام ملی است - صفحه ۱۱۹

سیدصدرالدین موسوی:

در دیدگاه امام «وحدت کلمه» رمز بقاء انقلاب اسلامی است - صفحه ۱۲۳



فصل پایانی

چرا در سال ۱۳۵۷ به رهبری

امام خمینی اقبال شد؟ -

سید محمد معصومی - صفحه ۱۵۷

شمس الله مریجی:

اولین نفری که تبعید شد و حتی فرزندش را در راه انقلاب داد، امام بود - صفحه ۱۶۰

عبدالوهاب فراتی:

امام زبان مردم را می دانست و با آن سخن می گفت - صفحه ۱۶۳

سیدعلی میر موسوی:

خواست اصلی جامعه عدالت و نفی نابرابری بود - صفحه ۱۶۷

محمد قریانی:

انقلاب اسلامی می خواست کرامت انسانی و عزت را به ملت برگرداند - صفحه ۱۷۳

محمد حسین بنی اسدی:

آنچه جامعه ایران را به سمت انقلاب سوق داد، نظام سیاسی استبدادی بود - صفحه ۱۷۶



فصل هفتم

اعتقاد به استقلال ملی

استقلال ملی از دیدگاه امام خمینی - محمد رجائی نژاد - صفحه ۹۹

سیدمصطفی تقوی مقدم:

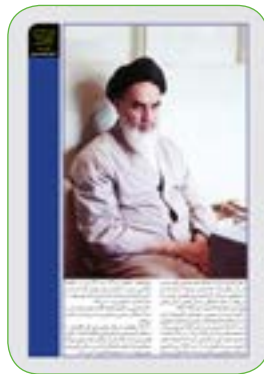
در نگاه امام، استقلال کشور بدون مشارکت ملت، معنا و مفهومی ندارد - صفحه ۱۰۳

مظفر شاهی:

رویکرد امام خمینی به مقوله استقلال ملی، انزواگر ایانه و سلبی نبود - صفحه ۱۰۶

محمد حسین رجبی:

استقلال در دیدگاه امام خمینی یک راهبرد است نه تاکتیک - صفحه ۱۱۰



فصل دهم

آزادی اندیشه و بیان

احترام به آزادی تفکر و بیان - محمد رجائی نژاد - صفحه ۱۴۴

علی مطهری:

آزادی بیان لازمه آزادی تفکر است - صفحه ۱۴۷

محمد کاظم تقوی:

امام باورمند به آزادی اندیشه و وجود آزادی در جامعه بودند - صفحه ۱۵۰

مهر داد خدیری:

آزادی جزو شعارهای اصلی انقلاب اسلامی است - صفحه ۱۵۴



فصل ششم

استکبار ستیزی و نفی ظلم

ایستادگی در برابر ظلم و استکبار - محمد رجائی نژاد - صفحه ۸۴

غلامرضا بهروزی لک:

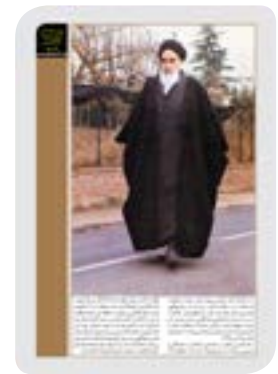
امام استکبار و زیاده خواهی غرب و شرق را رد می کرد - صفحه ۸۷

علی شیرخانی:

باید با فرهنگ استکباری مبارزه کرد - صفحه ۹۰

علیرضا هیری:

متأسفانه آرای امام در سیاست خارجی به الگو و مدل تبدیل نشده است - صفحه ۹۴



فصل نهم

آزادی های سیاسی

حق نظارت و تعیین سر نوشت - محمد رجائی نژاد - صفحه ۱۲۶

منوچهر محمدی:

قبل از انقلاب آزادی سیاسی وجود نداشت - صفحه ۱۳۰

شریف لک زایی:

آزادی باید به عنوان واقعیت اجتماعی و عینی تبدیل شود - صفحه ۱۳۳

مهدی امیدی:

از منظر حضرت امام اصل آزادی یک امر کاملاً بديهی است - صفحه ۱۳۸

لزوم شناخت و جریان اندیشه امام

علی عباسی | سردبیر

بشناسیم و بدانیم.» (سخنان رهبری در مراسم بیست و پنجمین سالگرد ارتحال امام خمینی ۱۳۹۳/۳/۱۴) اما نکته اصلی در باب «جمهوری اسلامی» این است که امام خمینی و به تبع، نهضتی که ایشان راهبری کرد «تک بعدی» نبود بلکه قیام برای اجرا و پیاده سازی مجموعه‌ای از خواسته‌ها و آرمان‌ها بود. آنچه باعث پیروزی شد، همین «کل بما هو کل» بود که همه را با انقلاب همراه کرد و مردم ایران خواسته‌ها و آرمان‌های خود را در آن یافته و با آن همراه شدند و پیش و پس از پیروزی برای آن مجاهده و تلاش کردند.

در واقع ما در مواجهه با اندیشه امام خمینی با یک «کل بما هو کل» روبرو هستیم و باید مجموع اندیشه را به‌تمامه دید و نمی‌توان هیچ‌کدام از اجزاء را وانهاد و یا بخشی از اندیشه را پررنگ یا کم‌رنگ کرد که در این صورت با خطر تحریف اندیشه امام مواجه خواهیم شد. تحریفی که گاه بخشی از اندیشه ایشان را حذف و بر جزئی دیگر از اجزاء آن تاکید مضاعف می‌کند و گاه با نگاهی کاریکاتوری (آنگونه که یادگار امام حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی در سال‌های اخیر مکرر تبیین کرده است.) بخشی از اندیشه را جلوه می‌بخشد و بخشی دیگر را کم‌رنگ و انمود می‌کند.

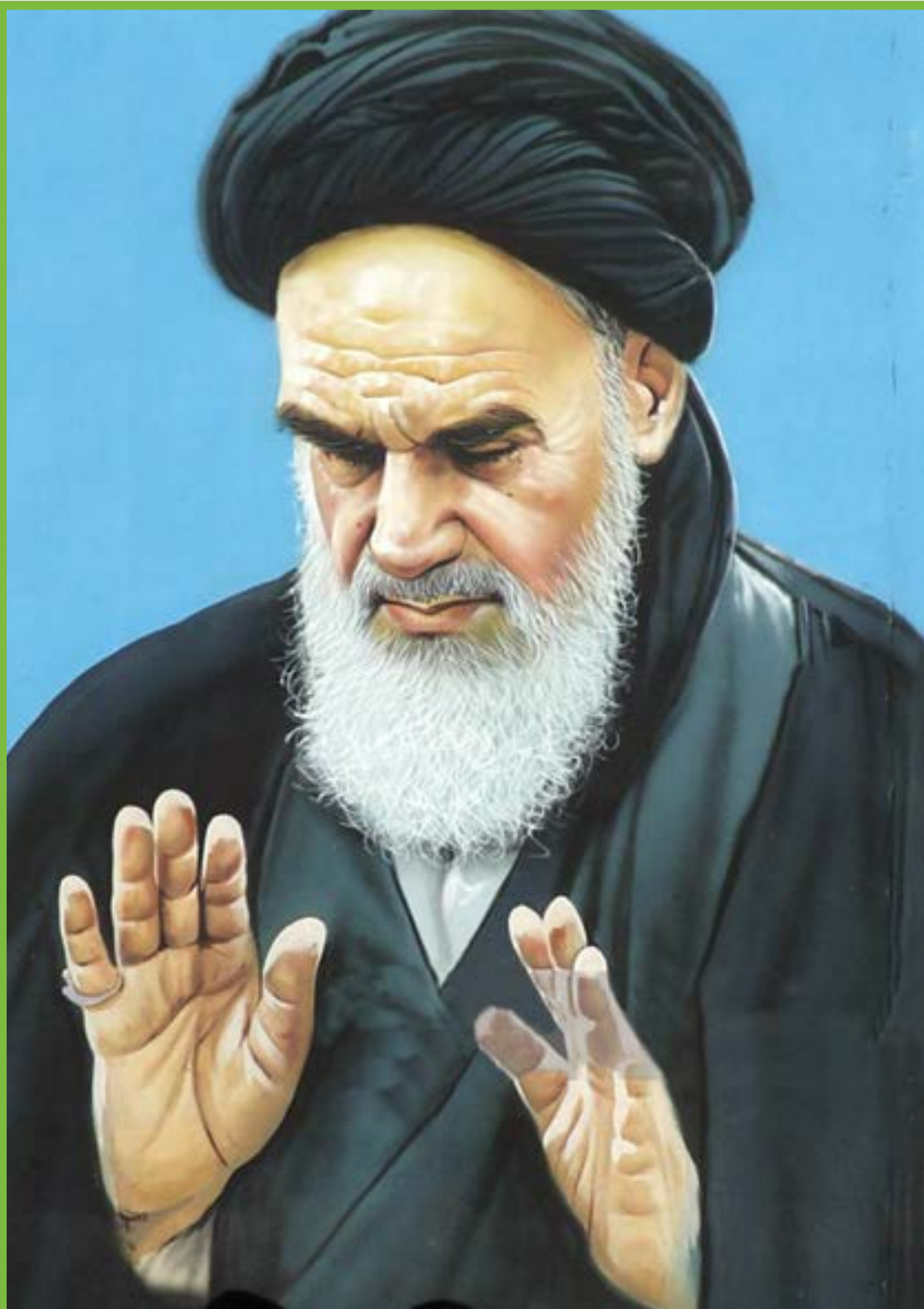
حال وظیفه ما و همه دلسوزان ایران و امام و انقلاب این است که بازگشتی دوباره به آرمان‌های انقلاب و اندیشه‌های متعالی و وحدت‌بخش امام داشته باشیم و برای پیاده سازی آن آرمان‌ها و اندیشه‌ها به صورت کامل؛ نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، تلاش کنیم. و بر یارانِ عالیم و پژوهشگران اندیشه امام خمینی است که با اجتهاد صحیح در مکتب امام و با تفسیرهای بجا و روش‌مند در اندیشه او، نسخه‌هایی نو برای مسائل و آلام امروز جامعه تجویز کرده، که بی‌گمان نوشداروی زخم‌ها و نارسایی‌های امروز جامعه، بازگشت به اندیشه امام خمینی است و روشن است که رمز بقاء، همان رموز آغازین نهضت است.

بر این اساس *سالنامه حرم/امام* در دهمین شماره خود در سلسله پرونده‌هایی به بررسی اصول و امهات اندیشه حضرت امام می‌پردازد که مصاحبه‌های این مجموعه پس از تصویب در هیئت تحریریه، توسط سید مهدی حسینی دورد گرفته شده و اکنون یازدهم بخش آن را پیش روی دارید. *سالنامه حرم/امام* برای شناخت بهتر و دقیق‌تر از امام خمینی و مرام و اندیشه ایشان، به سراغ کسانی رفته که خود امام را از نزدیک درک کرده و یا در اندیشه‌های ایشان تتبع و تحقیق داشته‌اند، و به بررسی اندیشه امام خمینی در زمینه‌های مختلف خواهد پرداخت، باشد که باعث شود زوایای اندیشه راه‌گشا و هدایت‌گر ایشان پیش از پیش روشن شود.

انقلاب اسلامی حاصل مجاهدت‌های فراوان زنان و مردان پاک‌باخته‌ای است که امام خمینی را به رهبری و اندیشه او راه به نهضت این نهضت پذیرفته بودند. چه انقلابیونی که از ابتدای نهضت در لوای قیادت و پیشوایی او، مبارزات خود را سامان دادند و چه آنان که در ایام منتهی به بهمن ۱۳۵۷ او را به رهبری و امامت برگزیدند، الگو و نظام فکری امام را پذیرفته بودند و در تلاش برای پیروزی و پیاده‌سازی اندیشه‌های امام خمینی بودند.

در زمانه‌ای که هر گروه و دسته‌ای، برای خود یک ایدئولوژی و فکر راهی بخش می‌دانست و آن را نقشه‌راه مبارزه قرار می‌داد، این اندیشه و آرای امام بود که اکثریت مردم و انقلابیون را با خود همراه کرد و سرانجام نیز، مردم به الگوی حکومت‌داری و نظام و قانون اساسی‌ای رأی دادند که الهام گرفته از اندیشه امام بود؛ و در فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی‌ای را برگزیدند که محصول نظریه سیاسی ایشان بود. علاوه بر این رهبری فعلی و دیگر مسئولان جمهوری اسلامی نیز بارها تاکید کرده‌اند که **نظام جمهوری اسلامی، برآمده از اندیشه امام و راه درست، ادامه و پیگیری همان اندیشه‌هاست. بنابراین اگر جمهوری اسلامی، خواسته یا ناخواسته از آن اندیشه‌ها زاویه بگیرد و منحرف شود، با بحران مشروعیت مواجه خواهد شد.**

در این باره رهبر کنونی انقلاب اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای نیز به لزوم جریان اندیشه امام خمینی در همه ارکان و نظام معرفتی جمهوری اسلامی توجه دارد: «درباره امام خیلی حرف زده‌ایم، شاید بعضی‌ها خیال کرده‌اند ما با اغراق و مبالغه حرف می‌زنیم؛ ولی نه، آنچه درباره امام بزرگوارمان گفته‌ایم، نه اغراق است، نه مبالغه است؛ بخشی از واقعیت است؛ بیش از آنچه توصیف کرده‌ایم و توانسته‌ایم ارائه بدهیم، امام بزرگوار و عزیز ما دارای مضمون و معنا و مغز بود. آنچه در اختیار ملت ایران و در معرض دید و فکر ملت‌ها در سراسر عالم است، ساخته و پرداخته آن دست توانا است. ما برای اینکه راه را درست برویم، باید نقشه معمار را بدانیم. اگر در یک بنای متعارف معمولی، نقشه در اختیار نباشد، نقشه اصلی معلوم نباشد، سازندگان و بنّایان هر چه هم چیره‌دست باشند، ممکن است اشتباه کنند؛ باید نقشه اصلی را دانست تا بتوان بر اساس آن نقشه اصلی، اگر هنری در سازندگی و در احیاء هست، آن را به کار برد... اگر نقشه را ندانستیم، زاویه پیدا می‌کنیم؛ وقتی زاویه پیدا شد، روزبه‌روز هر چه پیش برویم، از راه اصلی و صراط مستقیم دور می‌شویم؛ وقتی از صراط مستقیم دور شدیم، از هدف‌ها دور می‌شویم، به هدف‌ها نمی‌رسیم؛ برای اینکه به هدف برسیم، باید راه را گم نکنیم؛ برای اینکه راه را گم نکنیم، باید نقشه اصلی و اساسی، جلوی چشم ما باشد، آن را



ایران و علمای اسلام نوشته‌اند که در آن اعتقاد و اعتماد به وعده و نصرت الهی موج می‌زند. پیام را با آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي.» (سوره سبأ، آیه ۴۶) آغاز کرده و می‌فرماید: «قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خَلَّتْ رَسَانَدَهُ و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده... قیام لله است که موسی کلیم را با يك عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد... قیام برای خداست که خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - را يك تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت...» (صحیفه امام، ج ۱، ص: ۲۱)

در آثار امام خمینی به وعده‌ها و نصرت الهی فراوان اشاره شده است. سیره نظری و عملی ایشان نیز نشان می‌دهد که در تمام دوره‌های زندگی بر آن اعتقاد و اعتماد داشته‌اند و با ایمان و تکیه بر وعده و نصرت الهی تصمیم گرفته و عمل می‌کردند. از آنجا که خود ایشان متخصص علوم دینی و قرآنی بوده‌اند، در کلام خود تلاش کرده‌اند نصرت الهی را با شواهد قرآنی و استشهدادات تفسیری همراه ساخته و به عنوان درسی از عمق معارف الهی به مردم منتقل نمایند. ایمان به وعده و نصرت الهی در تمام دوره‌های زندگی حضرت امام نمایان است. درست ۲۰ سال پیش از آغاز مبارزه ۱۵- اردیبهشت سال ۱۳۲۳ شمسی - پیامی خطاب به ملت



مرتضی مقتدایی:

وقتی تبعیت از وعده الهی در کار باشد، پیروزی حتمی است



آیت الله مرتضی مقتدایی، از شاگردان امام خمینی و مدیر شورای عالی حوزه علمیه خواهران کشور، عضو شورای عالی حوزه علمیه قم، عضو جامعه مدرسین و رئیس اسبق دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور است. ایشان که از اساتید درس خارج حوزه علمیه قم است در گفت و گو با ما به تاثیر خداآوری و اعتماد امام خمینی به وعده الهی در مبارزه با ظلم پرداخت.

به اراده حضرت حق می باشد. هیچ حادثه ای واقع نمی شود، مگر اینکه تقدیر و مقدر الهی در آن باشد.

هر انسان مؤمن واقعی بیش از اسباب و وسایل باید امور را مستند به مقدرات پروردگار بداند. مؤمن واقعی چنین کسی است. یعنی نمی گوید سبب این آتش سوزی فلان مسئله است؛ بلکه باید بگوید چون اراده خدا در آن بود و خداوند مقدر کرده، این حادثه رخ داده است. تمام امور جاری را باید مستند به اراده حق بدانیم. گردش خورشید و ماه و ستاره ها و تمام افلاک آسمانی به دست مستقیم باری تعالی است. اگر شب و روز می شود، اگر هوا سرد و گرم می شود، اگر بارندگی رخ می دهد، اگر برف می بارد، اگر طوفان می آید و... همگی بستگی به اراده پروردگار و مقدر حضرت حق دارد. هیچ اراده ای تأثیر گذار در امور جاری عالم نیست. همان طور که قاعده عقلی می گوید: «لا مؤثر فی الوجود الا الله». تمام تأثیر و تأثر به دست پروردگار می باشد و ما باید این ها را مقدر باری تعالی و منسوب به او بدانیم. وقتی حضرت یعقوب علیه السلام اطلاع پیدا کرد که حضرت یوسف علیه السلام زنده است و در مصر سلطنت دارد، فرزندانش را به ملاقات و دیدار برادرشان فرستاد. وقتی خواستند از حضرت یعقوب علیه السلام جدا بشوند، به آنان فرمود: «قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنِّي أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ / يعقوب گفت: فرزندان من! از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرق وارد گردید تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود! و من با این دستور، نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم. حکم و فرمان تنها از آن خداست. بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.»

موضوع گفت و گوی ما درباره ایمان و اعتماد به وعده های الهی از سوی حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا از منظر قرآن کریم به اهمیت این موضوع پرداختیم.

سؤال بسیار بالارزشی است. اینکه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه به وعده های الهی اعتماد داشت و بدان عمل می کرد. این موضوع مصاحبه ما است. درباره این موضوع لازم است در ابتدا توضیحی را عرض کنم و سپس پاسخ سؤال شما را بدهم. خداوند در سوره یوسف آیه ۶۷ از حضرت یعقوب پیامبر علیه السلام مطلبی را نقل می کند و می فرماید: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنِّي أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ / يعقوب گفت: فرزندان من! از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرق وارد گردید تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود! و من با این دستور، نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم. حکم و فرمان تنها از آن خداست. بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.»

توجه شما را به این بخش از آیه جلب می کنم که می فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» یعنی همه امور بر اساس تقدیر الهی صورت می گیرد. حکم و فرمان همه امور به دست خداوند است و ما جز توکل به خداوند کار دیگری نمی توانیم انجام بدهیم. هر مؤمنی موظف است در مقابل پیشامدها به خدا توکل کند. هر خدایی که برای بشر پیش می آید، همگی منوط



بود. امام امت نیز همانند پیامبر گرامی اسلام، میان امت مسلمان وحدت کامل و اخوت ایجاد فرمود. در اثر این اتحاد توانست نظام شاهنشاهی را ساقط کند و یک نظام جمهوری اسلامی تأسیس فرماید. همان طور که پیامبر گرامی در جنگ‌ها به وعده الهی ایمان کامل داشت و به دستورات خدا عمل کرد، امام امت نیز در دوره معاصر بر اساس وعده الهی در نهضت اسلامی به پیروزی رسید. اگر این اتحاد و برادری و اخوت در آن دوره بین مردم و امت اسلامی ایجاد نمی‌شد، امکان نداشت نظام شاهنشاهی سقوط کند و به جای آن نظامی اسلامی با عنوان جمهوری اسلامی تأسیس و مستقر گردد.

در جای دیگر که امام امت به همین وعده عمل کرد در جنگ تحمیلی بود. در جنگ تحمیلی که تمام دشمنان با هم علیه کشور ما متحد شدند، جنگ نابرابری در مقابل ایران صورت گرفت. در آن جنگ امام امت موفق شد میان مسلمانان اتحاد ایجاد کند تا تمام امت اسلامی یکپارچه در مقابل دشمن فاسق، یعنی صدام ایستادگی کنند. این اتحاد و وحدت و اخوت موجب شد که دشمنان نتوانند در مقابل اراده مردم پیروز بشوند و شکست خوردند. جنگ هشت سال طول کشید، اما با وحدت و برادری و اخوت بین امت اسلامی توانستند مقاومت کنند تا دشمن را شکست بدهند و نظام جمهوری اسلامی را حفظ کنند. این نظام پس از جنگ تحمیلی سرفرازتر از قبل از جنگ نابرابر، ظاهر شد. اکنون این نظام پُربرکت طرفدارانی در برابر کافران و فاسقان دارد که بی سابقه است.

الان هم مقام معظم رهبری دامت برکاته به تبع از امام امت از همین وعده الهی تبعیت می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وعده الهی در جنگ‌ها به پیروزی رسید. امام امت ورهبری نیز با همین وعده و تبعیت از آن پیروز شدند.

آیا ایمان به وعده‌های الهی صرفاً نتیجه‌های اخروی دارد یا اینکه انسان مؤمن در همین دنیا می‌تواند نتایج آن را به عین مشاهده کند؟

وقتی تبعیت از وعده الهی در کار باشد، پیروزی حتمی است. وعده الهی این است که امت در مقابل دشمنان متحد باشد. امت اسلامی نباید از دشمنان تبعیت کند، بلکه باید از دستورات الهی تبعیت کند. وعده الهی همین بود که با اراده حضرت حق، امت اتفاق پیدا می‌کند و اخوت میان آنان ایجاد می‌شود تا در مقابل ظالمین ایستادگی کنند و بر آن‌ها پیروز بشوند. خداوند می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» باید به ریسمان الهی چنگ زد و هیچ تفرقه‌ای در میان امت اسلامی وجود نداشته باشد. محور باید قرآن و امام باشد. وقتی همه تابع یک محور بشوند و اعتنایی به محورهای دیگر نداشته باشند، پیروزی الهی حتمی خواهد بود. به هیچ وجه نباید به وعده‌های دشمنان اعتنایی کرد؛ ما وحدتی می‌خواهیم که موجب اخوت و برادری باشد. اگر به وعده‌های دشمنان توجه کنیم، دیگر نمی‌توانیم با همدیگر متحد باشیم و اینجاست که تفرقه صورت می‌گیرد. تمام مسلمانان باید یک دل، همراه و متحد باشند. باید آگاه باشیم که وعده‌های دشمنان تفرقه‌افکن است. نمی‌توان هم به وعده‌های دشمنان توجه کنیم و هم با همدیگر متحد باشیم. بنابراین اتحاد و وحدت لازمه پیروزی الهی است.

بود آن‌ها را چشم بزنند و سوءقصدی به آنان بشود. به آنان فرمود که من نمی‌توانم شما را از حوادث روزگار و امور ناروایی که پیدا می‌شود، حفظ کنم. همه امور به دست خداوند است. تنها کاری که می‌توانم انجام بدهم این است که در این امور و حوادث به خدا توکل کنم.

حضرت یعقوب یکی از پیامبران الهی بود. وقتی می‌خواست به فرزندان سفارشی کند این طور می‌گوید که حکم از آن خداست و بس. بنابراین ما باید امور را مستند به اراده خدا بدانیم و از او کمک بخواهیم.

جایگاه ایمان را سخ به وعده‌های الهی و تبعیت محض از او امر خداوند از منظر علمای اربابان بفرمایید.

این مقام را علما الهی و عرفا، مقام فناء فی الله می‌نامند. یعنی انسان جذب ذات مقدس حق می‌شود. مؤمن واقعی در چنین مقامی به عین می‌بیند که تمام امور به دست اوست. جز اراده خدا، هیچ اراده‌ای تأثیرگذار در عالم نیست. این یک واقعیتی است که هر مؤمنی باید به آن اعتقاد داشته باشد. ائمه اطهار علیهم السلام به تبع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مقام و بلکه مقام اعلی فناء فی الله نائل آمده بودند. امور را به دست اراده خدا می‌دیدند و تسلیم محض امر او بودند. این یک وعده الهی است که در قرآن ذکر شده تمام امور مستند به مقدرات خدا است و ما باید از آن تبعیت کنیم و تسلیم محض اراده باری تعالی باشیم. پیامبر گرامی اسلام در جنگ‌هایی که پیش می‌آمد، اعتماد قطعی به خدا داشت و تسلیم محض اراده او بود.

در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». این هم وعده الهی است؛ یعنی به ریسمان الهی چنگ بزنید و جدا نشوید. برخی گفته‌اند که مراد از «حبل الله» همان توسل به قرآن است. برخی دیگر گفته‌اند که مراد پیامبر گرامی اسلام است که باید آن را محور قرار داد و تابع بود. اما به طور کلی این معنا مراد می‌شود که به غیر از خداوند نباید متوجه کسی دیگری شد. فقط به خدا باید اعتماد و توکل کرد و توسل جست. بر این اساس همه کارها را نیز باید بر اساس این توکل پیش برد. اگر این توکل صورت بگیرد، خداوند متعال برای ما حالتی ایجاد می‌کند که بتوانیم به عالم وحدت نائل بشویم. وقتی همگی تسلیم اراده حق باشیم، برادری و اخوت در میان ما ایجاد می‌شود و وحدت ایجاد می‌گردد. با این اخوت و وحدت می‌توانیم در همه حوادث پیروز بشویم. وحدت سبب ایجاد اخوت می‌شود. پیامبر در جنگ‌ها دستور می‌داد که همه مسلمانان با هم متحد باشند. در واقع پیامبر میان مسلمانان از قبایل گوناگون اخوت و برادری ایجاد فرمود. نتیجه آن پیروزی اسلام بر کفر و شرک بود. در حقیقت وعده الهی با ایجاد وحدت تحقق پیدا کرد. فقط در جنگ احد برخی از مسلمانان مقداری تخلف کردند و شکست خوردند. با این حال در دیگر جنگ‌ها مسلمانان پیروز میدان بودند و این نبود مگر به برادری و وحدت میان مسلمانان. این روش پیامبر در مقابل دشمنان بود که اغلب با پیروزی همراه می‌شد.

از نظر شما حضرت امام خمینی (ره) در کجا و چگونه این ایمان به وعده‌های الهی را متجلی ساخت؟

به تبعیت از وعده الهی امام امت حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، ضد حکام ظالم قیام کرد و نتیجه پیروزی حق بر باطل



اعتماد به وعده الهی در اندیشه امام خمینی

باور به وعده و نصرت الهی

محمد رجائی نژاد

اجتماعی، به‌ویژه پدیده‌های جدید، مانند هر متفکر دیگری تحت تأثیر مبانی کلی‌تر و اندیشه‌های بنیانی‌تری قرار دارد که بدون شناخت و توجه به آن‌ها، فهم دیگر آراء و اندیشه و مواضع ایشان ناممکن و دشوار، و گاه موجب کج‌فهمی خواهد بود. منظور از اهمیت اندیشه، آن دسته از مفاهیم و موضوعاتی است که عناصر اصلی برای زیربنای فکری و اجزای اصلی یک منظومه اندیشه‌ای را سامان می‌دهد.

از سویی:

- هر اندیشه‌ای را ارزش و امکان‌بازایی و بازخوانی نیست؛ مگر زاینده باشد و مکتب‌ساز و دارای جوهره قوی و استوار که به‌حق، اندیشه امام خمینی اینگونه بوده است.

- زنده و زاینده بودن هر مکتب و اندیشه‌ای به آن است که به‌وسیله هر نسلی بازخوانی و از جهاتی به‌روز شود؛ و آلا نه تنها تاریخ‌ساز و ماندگار نخواهد بود که کم‌کم فراموش و تاریخی می‌شود. باین‌که اگر اندیشه‌ای چون امام خمینی عنصر زاینده‌گی را در ذات خود داشته باشد، مانند گیاهانی می‌ماند که می‌توانند دل سخت آسفالت را هم بشکافند و سرزنده بیرون آیند. بر این اساس، ولو در دوره‌ای و به دلایلی توجه به اندیشه‌های حضرت امام مهجور شود؛ ولی حجاب‌های تحجر و تفسیرهای رمنده از اندیشه امام خمینی موضوعی موقتی خواهد بود. چنان‌که لسان الغیب، مولانا، ملاصدرا و امثال

اشاره

برای شناخت و شناساندن هر اندیشه‌ای باید سراغ اندیشه‌های بنیانی و اصولی اندیشمند و صاحب‌نظر رفت. از طرفی، با کنکاش و پیرایش و تجرید آراء و پندارهای اوست که می‌توان به پایه‌ای‌ترین اندیشه‌هایش پی برد. امام خمینی نیز یکی از بزرگترین عالمان و اندیشمندان جهان اسلام، در اندیشه‌ورزی و اندیشه‌گری دارای پایه و اصولی است که در هیچ‌یک از آثار ایشان به‌گونه‌ی سرراست و روشن به آن موضوع اشاره ندارند؛ ولی این معنا با کاوش در متون برجای مانده از ایشان، قابل انتزاع است.

در همین راستا، با خوانش و کاوش در آثار امام خمینی تلاش می‌کنیم اهمیت اندیشه ایشان را استخراج، و به اندازه توان و بسیار کوتاه تبیین نماییم. امید است این حرکت بستری برای پژوهش‌های عمیق و دقیق و وسیع در این باره باشد.

یکی از مهم‌ترین و شاخص‌ترین اصول اندیشه امام خمینی اعتقاد و اعتماد به وعده و نصرت الهی است که در تمام دوران زندگی ایشان ساری و جاری بود. در این یادداشت به همین موضوع می‌پردازیم.

مقدمه

اندیشه‌ها، دیدگاه‌ها و مواضع امام خمینی در قبال پدیده‌های



دارند که او مُسلم نیست. این قضاوت از جمله آرای سیاسی ایشان است و برای دوره‌ای خاص و بر اساس اطلاعاتی که آن زمان راجع به مصدق داشته، چنین قضاوتی کرده‌اند. وضعیت و شرایط حاکم بر دوران نهضت ملی به گونه‌ای بود که هر کس دیگری هم که جای امام خمینی بود، شاید همین استنباط را از مصدق می‌داشت؛ اما امروزه با تغییر شرایط و احوال و کشف اسناد مختلف، ممکن است قضاوت پیشین قابل استناد نباشد.

۲. مبانی اندیشه‌ای امام خمینی از کجاست؟ پاسخ به این پرسش، ما را در تبیین اندیشه‌های اصولی امام خمینی یاری می‌دهد. پاسخ را از خود ایشان می‌شنویم که هنگام مصاحبه با دانشمند معروف مصری، حسنین هیکل، و در پاسخ به پرسش ایشان که شما در این نهضت اسلامی منابع تفکر تان را از کجا گرفتید؟ حضرت امام می‌فرماید: در فلسفه از صدرا، در فقه از جواهر، در حدیث از کافی و... یعنی آنهایی که می‌خواهند منابع معرفتی امام خمینی را در اندیشه پیگیری کنند، باید ببینند که چگونه این منابع ترکیب می‌شود و این تفکر را به وجود می‌آورند.

وعده و نصرت الهی در قرآن و روایات

وعده و نصرت الهی که از راه‌های گوناگون با اراده خداوند نسبت به مؤمنان صورت می‌گیرد، بر چند پایه استوار است که در قرآن به آنها اشاره شده است. از جمله؛ ایمان به خدا، عمل به دستورات الهی، اتکا و توکل به خدا، اعتماد به وقوع حتمی وعده‌های الهی، عزم بر استمرار بر عمل خالص و بالاخره مبتنی به سنت‌های الهی که در همه‌زمان‌ها جاری و ساری است. وقتی مؤمنان با تکیه بر این اصول اقدام کرده‌اند، از عقبه‌های سخت و مشکلات سهمگین، سربلند عبور کرده‌اند. امام خمینی در تمام دوران زندگی، به‌ویژه از آغاز نهضت اسلامی در ایران با اتکا به همین اصل، اقدامات خود را انجام داده و در بیانات خود نیز بارها به آن اشاره کرده است.

خداوند در قرآن کریم یادآوری می‌کند: «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (سوره محمد، آیه ۷) یعنی اگر خدا را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری می‌کند و گام‌های شما را استوار می‌سازد. این یکی از مصادیق وعده و نصرت الهی است. همه چیز از خداست و به خواست او، و در اینجا منظور از یاری خدا، یاری بندگان خداست. یعنی خدا کمک به بندگان خویش را کمک به خود به حساب آورده و یاری‌رسانان را، یاری خواهد داد. امام خمینی این وعده الهی در این آیه را یک نوع شفقت و مهربانی آفریدگار بر آفریده خویش دانسته و می‌فرماید:

«اگر چنانچه این معنا در قلب ما واقع شده باشد که نصرت کشور اسلامی، نصرت خداست و نصرت بندگان خدا، نصرت خداست، نصرت مظلومان، نصرت خداست، این معنا اگر در قلب ما محکم بشود، از هیچ چیز نباید بترسیم. و ان شاء الله نمی‌ترسیم و هیچ کس هم به ما نمی‌تواند که غلبه کند و در همه‌جا هم پیروز هستیم.» (صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۲۰۹)

یعنی «شما جبهه نصرت را باز کنید، خدا هم باز می‌کند. شما برای خدا کار کنید. برای خدا پیش بروید، برای خدا زحمت بکشید، برای خدا همه کارها را انجام بدهید... خدا به وعده خودش بی‌اشکال عمل می‌کند. اگر نقضی باشد در ماست.»

این نواخ با همه شرایط فکری مسلط بر جامعه خود و داشتن مخالفین سرسخت، چنان زنده و زاینده شده‌اند که گویی از یاد می‌رود که کسانی آنها را تکفیر و پیروان خود را از نزدیک شدن به آنها بر حذر می‌داشتند و می‌دارند.

باتوجه به این مقدمه، و با پیش فرض بدیهی دانستن ضرورت بازخوانی اندیشه‌های بنیانی امام خمینی کوشش می‌کنیم با خوانش و کاوش آثار موجود، امهات اندیشه ایشان را استخراج، و به اندازه توان و بسیار کوتاه تبیین نماییم؛ و مهم‌تر و پیش‌تر از همه «باور به وعده و نصرت الهی» است که در این شماره نخست به آن خواهیم پرداخت.

پیش از ورود به بحث اصلی اشاره به چند نکته، ارزشمند و راه‌گشاست.

۱. در بیان اصول اندیشه امام، در پی قصد و منظور ایشان نیستیم. مفروض اصلی ما این است که اساساً اندیشه و عمل به مثابه یک متن می‌باشند. ما کلیت یک اندیشه را به مثابه یک متن می‌دانیم که نخست باید به متن توجه داشت، سپس به دنبال فهم و برداشت و انتزاع آن برآمد. یعنی هدف ما دستیابی به قصد و مراد مؤلف یا متکلم نیست؛ بلکه مقصود فهم خود متن است، ولو آن برداشتی که ما به آن می‌رسیم، مراد واقعی مؤلف نباشد. حتی ممکن است به راستی با مراد اصلی گوینده و مؤلف ناسازگار باشد.

۲. تفاوت قائل شدن بین اندیشه و رأی

بین اندیشه‌ها و آراء حضرت امام باید تفاوت قائل شویم. چرا که آراء مجموعه نظرات افراد نسبت به موضوعات گوناگون بیرونی است و تا حدودی سیال و تابعی از شرایط زمانی، مکانی، گرایش‌های سلیقه‌ای، صنفی، شغلی و اشتغالات روزمره افراد است. همچنین میزان اطلاعات از موضوعاتی که فرد نسبت به آنها اظهار نظر یا اعمال نظر می‌کند، در آراء اثر مستقیم دارد؛ اما اندیشه، مجموعه باورهایی بنیادین است که به عنوان اصول نسبتاً ثابت مطرح می‌باشد و پس از شکل‌گیری بسیار کم در پرتو موضوعات جاری بیرونی قرار می‌گیرد؛ و از بین اینها هم، شماری اصولی و بنیانی‌ترند.

با این نگاه ضرورت دارد امهات اندیشه امام خمینی کشف و از دیگر اندیشه‌های فرعی و آراء ایشان تمییز داده شوند؛ زیرا: اول این که برخی آراء امام خمینی مربوط به زمان خود بوده و نباید انتظار داشت که هر نسلی خود را موظف به پایبندی به آن آراء نشان دهد؛ دوم، آنچه جاذبه برای نسل کنونی و احتمالاً نسل‌های آتی خواهد داشت، امهات اندیشه‌ای امام خمینی است. به عنوان مثال توصیه به دولت موقت در ۱۰ اسفند ۵۸ برای مجانی کردن آب و برق اگر چه پشتوانه اندیشه‌ای هم دارد، اما در نهایت باید جزو آرای تابع شرایط زمانی تلقی گردد. در حالی که «باور به وعده و نصرت الهی»، «اعتقاد به مردم و مردم‌باوری»، «حمایت از محرومان و مستضعفان» و... از امهات اندیشه‌ای امام خمینی محسوب می‌شوند.

در آرای سیاسی نیز همین‌طور است چون در آرای سیاسی اطلاعات همواره عوض می‌شود و تأمل زیادی نیز روی آنها نمی‌شود و شرایط نیز تغییر می‌کند. پس قضاوت‌ها نیز متفاوت می‌گردند. مثلاً حضرت امام در خصوص دکتر مصدق قضاوتی



(همان، ص ۲۰۲) این نشان از اعتقاد و اعتماد امام خمینی به وعده‌ها و امدادهای غیبی الهی است و با همین ایمان راسخ در همه دوره‌های زندگی عمل کرده و پیروز هم شده است.

یعنی خدایاری بندگان را یاری خویش محسوب کرده است و تشویق می‌کند که همدیگر را یار و یاور باشید، به‌ویژه ضعیفان را تا من هم همه شما را نصرت داده و راه‌های گشایش و موفقیت را برایتان هموار نمایم. همانگونه که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید اگر برای خدا کار کنید، خدا به شما کمک خواهد کرد: «ولینصرنَّ الله من ینصره» (سوره حج، آیه ۴۰) یعنی حتماً خدا کسانی را که او را نصرت کنند، بدون شک نصرت خواهد کرد؛ یکی دیگر از آیات الهی هم می‌فرماید اگر صبر و استقامت کنید، خدا را با خود خواهید یافت: «ان الله مع الصابرين» (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

در قرآن کریم بیان شده که هر کس در راه خدا تلاش کند، هر کس برای خدا مجاهدت کند، در حقیقت برای خود تلاش و مجاهدت کرده است: «ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه» (سوره عنکبوت، آیه ۶) «خدای متعال به شما وعده داده است که اگر دین او را و راه او را و هدف‌های الهی را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد». (سوره حج، آیه ۴۰) یاری خدا به معنی یاری تمام نیروهای موجود در این طبیعت است؛ یعنی همه نیروهای طبیعت به کمک شما خواهند آمد؛ نیروهای ماوراء طبیعی هم به کمک شما خواهند آمد و یاری خواهند شد.

در روایات معصومین (ع) هم داریم که می‌فرمایند: «من کان لله کان الله له» (بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷) هر کس برای خدا کار کند، خدا هم تمام امکانات و علم و قدرت خودش و سنت‌های آفرینش را در خدمت او قرار خواهد داد.

اعتقاد و اعتماد امام خمینی به وعده و نصرت الهی

در آثار امام خمینی به وعده‌ها و نصرت الهی فراوان اشاره شده است. سیره نظری و عملی ایشان نیز نشان می‌دهد که در تمام دوره‌های زندگی بر آن اعتقاد و اعتماد داشته‌اند و با ایمان و تکیه بر وعده و نصرت الهی تصمیم گرفته و عمل می‌کردند.

از آنجاکه خود ایشان متخصص علوم دینی و قرآنی بوده‌اند، در کلام خود تلاش کرده‌اند نصرت الهی را با شواهد قرآنی و استشهادات تفسیری همراه ساخته و به عنوان درسی از عمق معارف الهی به مردم منتقل نمایند.

ایمان به وعده و نصرت الهی در تمام دوره‌های زندگی حضرت امام نمایان است. درست ۲۰ سال پیش از آغاز مبارزه - ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۲۳ شمسی - پیامی خطاب به ملت ایران و علمای اسلام نوشته‌اند که در آن اعتقاد و اعتماد به وعده و نصرت الهی موج می‌زند. پیام را با آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِطْتُكُمْ بِوَأَحَدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْئُوًّا وَقُرَادِي» (سوره سبأ، آیه ۴۶) آغاز کرده و می‌فرماید:

«قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده... قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد... قیام برای خداست که خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا بر انداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت...» (صحیفه امام، ج ۱، ص: ۲۱)

آغاز انقلاب در دهه چهل و پیروزی آن در سال ۵۷ نیز با همین اعتقاد و پشت گرمی امام خمینی به وعده‌ها و نصرت الهی بود که به نتیجه رسید. فروردین سال ۴۳، چند روزی از آزادی از زندان و برگشت به قم نگذشته که در سخنرانی جمع اقشار گوناگون مردم - صبح ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ - در مسجد اعظم، با شجاعت تمام علیه دستگاه حاکم صحبت کرده و می‌فرماید:

«اگر من خدای نخواسته، یکوقتی دیدم که مصلحت اسلام اقتضای کند که یک حرفی بزنم، می‌زنم و دنبالش راه می‌افتم و از هیچ چیز نمی‌ترسم بحمد الله تعالی. والله، تا حالا نترسیده‌ام. آن روز هم که می‌برندم، آنها می‌ترسیدند؛ من آنها را تسلیت می‌دادم که نترسید.» (صحیفه امام، ج ۱، ص: ۲۹۳) این نیست جز ایمان راسخ به نصرت الهی و اتکاب به پروردگار و اعتماد به وقوع حتمی وعده الهی مبنی بر نصرت مؤمنان در برابر دشمنان. اگر اینگونه نبود، چگونه امام خمینی می‌توانست بگوید:

«هر چه پیروزی می‌خواهید پیش خداست. هر چه نصرت می‌خواهید دست اوست. گمان نکنید که ایران؛ ملت ایران خودش یک همچو قدرت بزرگی را، و یک همچو قدرتی که همه هم دنبالش بودند، خودش بدون آن تأییدات غیبی که شد شکست داد.» (همان، ج ۱۱، ص ۳۴۹)

امام خمینی پیروزی و موفقیت‌های پس از انقلاب را هم متکی بر اصل وعده و نصرت الهی می‌دانست. (همان، ج ۱۲، ص ۱۹۸؛ ج ۱۶، ص ۲۷۵)

نتیجه

از آثار حضرت امام برمی‌آید که به باور ایشان اگر شرایط موجود باشد، وعده و نصرت الهی قطعی است. در صورتی که همه انسان‌ها، به‌ویژه مؤمنان به شرط یاری کردن دین و بندگان خدا وفا کنند، خدا هم به یقین آنان را پیروز خواهد کرد. اعتماد به وعده‌های خداوند نیز تنها یک بحث تئوری و ذهنی نیست، بلکه نمایش این توکل و اعتماد به خدا در صحنه عمل و متن جامعه باید تحقق پیدا کند. این اعتقاد به خدا و کمک او وقتی کارساز است که هم اقدام و حرکت باشد، و هم عمل خالص برای خدا وجود داشته باشد.

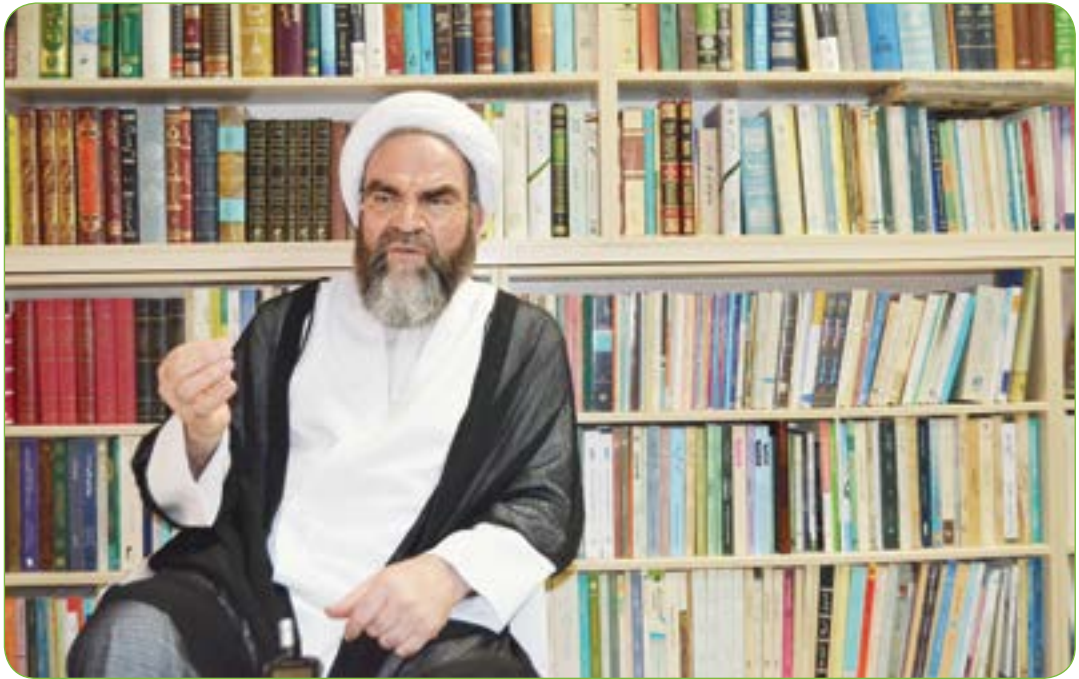
این اعتقاد و اعتماد به وعده و نصرت الهی در تمام مراحل زندگی امام خمینی جاری و ساری بوده و خدشه‌ناپذیر است. برای همین یکی از اصول اندیشه‌های ایشان به حساب می‌آید.

از آثار حضرت امام برمی‌آید که به باور ایشان اگر شرایط موجود باشد، وعده و نصرت الهی قطعی است. در صورتی که همه انسان‌ها، به‌ویژه مؤمنان به شرط یاری کردن دین و بندگان خدا وفا کنند، خدا هم به یقین آنان را پیروز خواهد کرد. اعتماد به وعده‌های خداوند نیز تنها یک بحث تئوری و ذهنی نیست، بلکه نمایش این توکل و اعتماد به خدا در صحنه عمل و متن جامعه باید تحقق پیدا کند. این اعتقاد به خدا و کمک او وقتی کارساز است که هم اقدام و حرکت باشد، و هم عمل خالص برای خدا وجود داشته باشد. این اعتقاد و اعتماد به وعده و نصرت الهی در تمام مراحل زندگی امام خمینی جاری و ساری بوده و خدشه‌ناپذیر است.



تجلی قرب الهی و تجلی نیت الهی در تمام افعال و حرکات و سکناات امام مشهود بود

زندگی ایشان سراسر سیر و سلوک الی‌الله بود



آیت‌الله محسن غروی‌ان از مدرسان خارج فقه و اصول و فلسفه اسلامی حوزه علمیه قم، مولف و پژوهشگر دینی و عضو سابق هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی و استاد مدرسه امام خمینی (طلاب خارجی) و استاد دانشگاه است.

موضوع گفت‌وگوی ما درباره عمل به باورهای دینی از منظر حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا مقدمه‌ای را در این باره مطرح کنید تا سوالات خود را مطرح کنیم.

در مطلع سخن به روح مطهر حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه درود می‌فرستم.

موضوع ایمان و عمل به باورها و آموزه‌های دینی از دیدگاه حضرت امام از جهات مختلفی اهمیت دارد. من چند نکته در این رابطه عرض کنم. امام واقعاً مصداق بارز عرفان اسلامی هم در بُعد نظری و در بعد عملی بود. زندگی ایشان سراسر سیر و سلوک الی‌الله بود. به نظر من یکی از مصادیق بارز فانی در اصطلاح عرفا، حضرت امام خمینی بود. بنابراین از منظر عرفانی امام به مقام فناء نائل شده بود. مقام فنا، مقامی است که عارف و سالک برای اراده خود استقلال و منیتی قائل نیست و معتقد است همه چیز به دست خدا انجام می‌شود. بنابراین از این جهت این بحث اهمیت فراوانی دارد. از نظر زندگی و ساده‌زیستی و تلاش برای حفظ اسلام و احکام الهی هم، نشان داد که در عمل همه چیز خود را فدای باورها و اعتقادات خود کرده بود. از این دو منظر این بحث بسیار مهم است. اعتقاد به قدرت پروردگار چقدر موجب شد که امام بزرگوار در

مواضع انقلابی خود صریح باشد؟

امام در بیانات و درس‌های خود به‌طور فراوان این را می‌گفت. در تفسیر سوره حمد می‌فرمود: «ما همه وسیله هستیم؛ همه در ید قدرت الهی هستیم و ما کاره‌ای نیستیم. این‌ها اراده الهی است.» وقتی ایشان به این مرحله از مقام نائل شده، در اعمال خود استوار و محکم بود؛ چون خود را مستقل از اراده الهی نمی‌دید. در هر کاری و هر تصمیمی اراده و خواست الهی را در آن می‌دید. انقلاب و نهضت اسلامی هم جلوه‌ای از جلوه‌های اراده خدا بود؛ لذا ایشان حرکات و افعالش را اراده حق تلقی می‌کرد و استوار و محکم به راه خود ادامه می‌داد و معتقد بود که آنچه را انجام می‌دهد، از جانب خداست و وظیفه شرع و تکلیف الهی است. از همین رو کاملاً در هر تصمیمی محکم و استوار بود و یک قدم تزلزل نداشت. همه این‌ها به خاطر همان اتکاب به قدرت پروردگار می‌باشد.

حضرت امام گاهی به این آیه از سوره سبأ «قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّانِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ مَا بَصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» استناد می‌فرمود. مراد از این آیه چیست و چرا امام به آن استناد می‌کرد؟



سراسر حیات فکری، فقهی، عرفانی و سیاسی حضرت امام از یک فضای عرفانی برخوردار بود. یعنی ایشان مرد الهی و انسان ملکوتی بود. تجلیات اراده حق را در عالم هستی شهود می کرد و خودش را هم در مسیر و مجرای تحقق اراده الهی می دانست. همین که به این آیه استناد می فرمود، نشان می دهد که نیت ها در اراده آدمی چقدر تأثیر دارد. سفارش همیشگی امام این بود که همه کارها بانیته الهی و قرب به الله باشد. این نشان دهنده این بود که در وجود ایشان قصد تقرب الی الله عینیت پیدا کرده است. یعنی همه چیز برای خدا بود و این تجلی قرب الهی و تجلی نیت الهی در تمام افعال و حرکات و سکنات امام مشهود بود. مردم را هم به همین دعوت می فرمود که با هم وید واحده باشید. این را القا می کرد که همه تحت حمایت پروردگار هستیم. سفارش امام این بود که نیت همه کارها قرب الی الله باشد. مبادانیت ها ریاست طلبی و جاه طلبی باشد. همه ما بر سر سفره الهی نشستیم. این انقلاب از آن مستضعفان و مردم است. به مسئولین سفارش می کرد که این حکومت ها و قدرت ها و ریاست ها پایدار نیست و این ها همگی از آن مردم و تحت اراده الهی است.

وقتی در سراسر سخنان امام سیر کنیم این کلمه الله بیشترین کاربرد را دارد. باید برای خدا به پا خیزیم و قیام کنیم. به نظر من واقعاً آن مقام بلند عرفانی حضرت امام و ذوب در اراده الهی در تمام کلمات و حرکات و سکنات حضرت امام قابل رصد کردن و مشاهده است.

آیا مصادیقی از ایمان به وعده های الهی در کلام امام خمینی (ره) در نظر دارید که برای ما بیان بفرمایید؟

شاید بارزترین مصداق فنا و ذوب حضرت امام در وعده های الهی را در سخنرانی ایشان در بهشت زهرا می توان یافت. ایشان در برابر حکومت شاهنشاهی قیام کرد. در برابر نظامی که تمام دنیا از آن پشتیبانی می کرد. اما امام با یک قدرتی در برابر این نظام ایستاد. وقتی فرمود: «من دولت تعیین می کنم. من به پشتوانه این ملت دولت تشکیل می دهم. من توی دهن این دولت می زنم.» انسان واقعاً قدرت و تجلی اراده الهی را در آن خطابه حضرت امام می دید. این مرد چقدر محکم و استوار و مطمئن است. در اطلاعیه هایی هم که از پاریس می فرستاد و حتی در مبارزات ایشان از نجف اشرف این استواری مشاهده می شد. بنده از سخنان حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی این را شنیده ام که امام در یک مجلسی از مدرسان و اساتید تراز اول نجف به آیت الله حکیم فرمود: «ما باید هم بر ضد حکومت ظالم عراق قیام کنیم و هم بر ضد حکومت ایران. این ها حکومت های فاسد هستند.» برخی از آقایان در همان مجلس گفتند که ما مطمئن نیستیم و خون های زیادی در این راه و این انقلاب ریخته می شود و نمی دانیم که آیا این انقلاب به نتیجه می رسد یا نه. امام در آن جلسه با قاطعیت تمام فرمود: «همه خون هایی که در این راه ریخته بشود، در راه خدا و اسلام است. همان طور که امام حسین علیه السلام قیام کرد و عاقبت در عالم حقیقت و معنا پیروز شدند. ما هم قیام می کنیم و همه خون هایی که در این راه ریخته بشود، در راه اسلام و قرآن و دین است. مطمئن هستیم به پیروزی و وعده های الهی.»

عاقبت همین گونه شد؛ یعنی انقلاب به پیروزی رسید و البته خون های زیادی هم ریخته و شهدای زیادی تقدیم اسلام شد. اما

امام وعده های الهی را صددرصد باور داشت و با قاطعیت هر چه تمام تر در راه رسیدن به آن اهداف الهی تلاش کرد. ملت هم چون امام را فانی در اراده الهی و مرد خدادید، به رهبری ایشان قیام کرد. امام کسی نبود که برای ریاست شخصی خود قیام کند. از همین رو مردم هم با فطرت خود امام را شناختند و با قلبشان امام را واقعاً پیشوای حقیقی یافتند و به دنبال ایشان حرکت کردند و در نهایت این انقلاب را به پیروزی رساندند.

به نظر شما چه چیزی باعث شد که اکثریت مردم ایران با جان و دل امام (ره) را دوست بدارند و از ایشان تبعیت کنند؟

امام هیچ چیز را از خودش نمی دید و ارتباط امام با قلوب مردم بود. ارتباط مردم هم ارتباط قلبی بود. دیدیم که در فراندوم جمهوری اسلامی اکثریت قاطع ملت با ۹۸ درصد رأی «آری» دادند. در واقع این ملت به نظر و دعوت حضرت امام لبیک گفتند. این نشان دهنده این بود که مردم واقعاً خدا را در امام خمینی متجلی دیدند. یعنی با دل های خود فهمیدند و باور کردند که این امام به دنبال قدرت و ریاست برای خودش نیست. این مسئله با فطرت مردم پیوند دارد. قرآن و اسلام با قلب مردم پیوند دارد. مردم هم به همین خاطر امام را در قلب خودشان جای دادند و آن ارتباط قلبی برقرار شد. هم در ورود امام به ایران ما شاهد این ارتباط قلبی بودیم و هم هنگامی که ایشان رحلت فرمودند. آن جمعیت عظیم که برای استقبال و ارتحال ایشان آمدند، نشان دهنده این ارتباط عمیق قلبی و دینی مردم با امام بوده است. همان طور که خدا در قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» یعنی دل های مردم به سمت خداست. وقتی مرد الهی مثل امام را یافتند، توجه و عشق و علاقه شان به سمت ایشان معطوف شد. این نظام تجلی همان پیوند امت و امام بود.

در پایان اگر مطلبی باقی مانده که ضرورت دارد گفته بشود آن را به عنوان حسن ختام گفت و گویان بفرمایید.

به نظرم مسئولین ما از نظر مراتب معرفتی و عرفانی باید روی خود کار کنند تا به پله هایی از آن عرفان و معرفت که حضرت امام به آن رسیده بود، برسند. البته به آن مرتبه نمی رسند، اما می توانند به آن نزدیک بشوند. به هر حال این حب ریاست و حب قدرت عامل بسیار خطرناکی است. پست ها و مقام ها و ریاست های دنیوی اگر بر نفس مسئولین مسلط بشود، روز به روز فاصله بیشتری با آرمان های حضرت امام پیدا می کنند. این مسئله واقعاً احتیاج به تضرع و توسل دارد. مسئولین باید دائماً آن ارتباط معنوی خود را با خدا حفظ کنند و اسیر قدرت و ریاست و صندلی ها نشوند. همان سادگی و سادگی زیستی که حضرت امام الگوی آن بود، باید در زندگی مسئولین ما رایج باشد. این فامیل بازی ها... نباید مانع خدمت به مردم بشود. درس های فراوانی می توان از سیر و سلوک سیاسی و اجتماعی حضرت امام گرفت که برای مسئولین امروز ما می تواند درس آموز باشد.

در رأس همه پیشوایان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هستند که در سراسر ادعیه و بیاناتشان متکی به اراده الهی بودند و وعده های قرآن را باور داشتند. به هر حال رهبران الهی و آسمانی کسانی هستند که اگر چه با ملت هستند، اما خودشان و مردم را ابزار و وسیله تجلی اراده الهی می دانند. به هر حال توقع دین داران از رهبران آسمانی و الهی همیشه همین بوده و هست و خواهد بود.



امام با تکرار نام خدا در سخنان خود حضور پروردگار را در زندگی ما پُررنگ کرد



حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار دانش آموخته حوزه علمیه قم و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، مدرس حوزه و دانشگاه است.

بعثی آزاد شد، با سادگی و قاطعیت خاص به مردم فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» تسری حضور خدا در بین مردم هر چند باور قطعی مسلمانان بود، اما احیا کردن آن و مردم را نسبت به حضور خداوند آگاه کردن، هنر خاصی می‌طلبد که از سوی حضرت امام رحمة الله علیه انجام گرفت. از حدود دو قرن قبل از انقلاب اسلامی کل جهان به سمتی می‌رفت که باور به وعده‌های الهی از ساحت زندگی بشری کمرنگ می‌شد. اتفاقی که از نیمه دوم قرن هفدهم در اروپا افتاد و بعداً در قرن هجدهم به تبع آن مسیر فرهنگی و باورهای متافیزیکی بشر به سمت و سویی می‌رفت که بعدها قرن هجدهم را به عنوان قرن الحاد نام‌گذاری کردند. بشر در آن دوران سرمست از داده‌ها و نتایج علوم جدید بود و چنین باور کرد که دیگر نیازی به وجود خداوند نیست و علم همه مشکلات بشر را پاسخگو است. وضعیتی رخ داد که حدود دویست نویسنده و متفکر از کشورهای اروپایی مقالات و کتاب‌هایی نوشتند و مجموعه‌ای از این مکتوبات در پنجاه و سه مجلد به نام دایرة المعارف بزرگ قرن هجده منتشر شد. وجه اشتراک این دایرة المعارف این بود که خداوند در زندگی بشر حضور نداشته باشد، به نفع بشر است. اکثر نویسندگان این دایرة المعارف پیش از این به خدا باور داشتند. برخی از

موضوع گفت و گوی ما درباره باور به امدادها و وعده‌های الهی است و تأثیر این باور در زندگی فردی و اجتماعی بشر است. در ابتدا برای ما بفرمایید که چنین باوری چقدر در حرکت و نهضت حضرت امام خمینی (ره) تأثیر داشته است و ایشان چگونه توانست این وعده‌های الهی را به عینه محقق کند؟

موضوع امداد الهی و جاری شدن آن در زندگی فردی و جمعی بشر یکی از اعتقادات قطعی و مسلم مسلمانان، اعم از شیعه می‌باشد و در طول تاریخ هم از طریق علما با تألیفات و بیانات خود به مردم انتقال پیدا کرده، تا جایی که جزو باورهای قطعی و عمومی مسلمانان قرار گرفته است.

این سنخ باورها اگرچه عمومی بود، اما عمدتاً ذیل کنش‌های عرفانی دسته‌بندی می‌شد و گویی تحقق این سنخ امدادها فقط برای افراد خاص رخ می‌داد. در دوره حضرت امام این مسئله همچنان که باورش عمومی بود، تحقق آن در مصادیق هم عمومی شد؛ به گونه‌ای که همه مردم به نحوی تجربه زیسته با آن پیدا کرده‌اند. به خصوص در هشت سال دفاع مقدس. حضرت امام در دوره‌های مختلف انقلاب، ما را با تحقق این امداد که یکی از مصادیق وعده‌های الهی است، آشنا تر ساخت. برای مثال وقتی خرمشهر از دست نیروهای



آنان همچنان به وجود خدا باور داشتند، اما بر این باور بودند که اگر خدا در زندگی بشر حضور نداشته باشد، به نفع بشر خواهد بود. این وضعیت قرن هجدهم بود. در قرن نوزدهم فضا از این هم بدتر شد. یعنی با وجود فیلسوفانی مانند هگل، مارکس، فویرباخ و... مسئله به سمت الحاد پیش رفت و نه صرفاً سکولاریسم. در قرن هجدهم مسئله این بود که عالم از اساس خدایی داشته است، اما دیگر نیازی به حضور او در زندگی بشر نیست و علم به تنهایی می تواند تمام نیازهای زندگی بشر را تأمین کند. در قرن نوزدهم این مسئله مطرح شد که عالم از ابتدا خدایی نداشت و عالم معلول بسط سلول های تک بافتی مادی است و به تدریج عالم بسط یافت و موجودات پدیدار شدند. در قرن بیستم مسئله آن گونه پیش رفت که نمود و تجلی خدا در زندگی بشر هم زیر سؤال رفت. کسانی مانند فروید و دور کیم و راسل و سارتر در قرن بیستم، این مسئله را به بیانی متفاوت بیان کردند؛ یکی گفت دین وهم بشر است و دیگری گفت دین ناشی از ترس بشر است و آن یکی دین را ناشی از جهل بشر قلمداد می کرد و... در میانه این دو قرن که به تدریج خداوند از ساحت زندگی بشر حذف می شد، اتفاقی در ربع پایانی قرن بیستم رخ داد. یک پیرمردی سربرآورد و گفت نصرت الهی را فراموش نکنید. خداوند با ما است. وعده الهی لایخلف است... در این میانه سخن از خداوند به میان آمد و تمام دنیا به امام رحمة الله علیه خیره شد تا ببیند این خدای خمینی چه کسی است! چون خدا پیش از این به تعبیر نیچه در قرن نوزدهم مُرده بود و دیگر باوری به وجود خدا در میان نبود. از قضا این خدایی که حضرت امام آن را برای مردم دنیا مطرح کرد، گام به گام و از شروع نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی به طور مکرر در مناظر و نوشته ها و رسانه ها تکرار می شد. نهایتاً مردم دنیا مشاهده کردند خدایی که خمینی بر خلاف باور سکولارها به ساحت زندگی بشر برگرداند، خدای پُر قدرت و توانمندی است و توانست نظامی را ساقط کند و نظام اسلامی را استوار و مستقر نماید. کسی باور نمی کرد که حضرت امام و یارانش با دستانی خالی نظامی را ساقط کنند که از سوی قدرت های بزرگ جهانی مورد حمایت قرار می گرفت. این یک اعجابی را برای مردم دنیا و حتی غیرمسلمان ها برانگیخت. در سال ۱۳۵۶، پنجاه و هشت کشور جهان ایدئولوژی مارکسیستی داشتند و در سال ۱۳۵۸ به فاصله کمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از این تعداد فقط سی کشور به ایدئولوژی سابق باقی ماندند و باقی کشورها از مارکسیست دست شستند. به تعبیری، خداوند دوباره در بسیاری از کشورهای جهان احیا شد. بشر دوباره احساس کرد که به خدا و معبد، کلیسا و مسجد نیاز دارد. این هنر امام خمینی بود که با اتکا و اعتماد به خداوند این حس را به بشر جدید منتقل کرد و نیاز بشر به خداوند را نیازی غیر قابل انکار معرفی فرمود. اینکه خدایی هست و وعده های خداوند قطعاً محقق خواهد شد. تحقق وعده های الهی در دوره هشت سال دفاع مقدس جلوه خاصی داشت. عده ای قلیل معتقد به خداوند در مقابل عده کثیر با پشتوانه و حمایت قدرت های جهانی ایستادگی کردند و وعده الهی هم در این

ایستادگی جلوه پیدا کرد. این اتفاق فوق العاده ای بود. مردم و فرهنگ عمومی در این رخداد تاریخی، مرهون ارشادات و رهبری حضرت امام خمینی رحمة الله علیه بودند. تکرار نام خدا در بیانات حضرت امام موجب شد مردم به وعده های الهی مؤمن تر بشوند. وقتی حضرت امام از وعده های الهی سخن می گفت، هیچ گونه تردیدی در چهره ایشان مشاهده نمی شد. این مسئله باعث می شد که باور به خداوند و تحقق وعده های او یک بار دیگر در تاریخ در وجه عمومی تری تثبیت بشود.

همان طور که عرض کردم بسیاری از باورهای مذهبی به لحاظ کلامی برای ما مسلمانان رایج است، اما وجدان آن باور و حفظ کردن آن باور و مشاهده آن به شکل عینی، چیز دیگری است. اتفاقی که در انقلاب اسلامی رخ داد، این بود که امام رحمة الله علیه نشان داد که خداوند چگونه در نظام زندگی فردی و جمعی حضور پیدا می کند و آن وعده های خودش را محقق می کند. این موضوع در حوزه نظام تعلیم و تربیت تبدیل به یکی از مسئله های مهم و حتی بغرنج تربیتی شده است. ما مسلمانان در عین حال که معتقد به غیب هستیم، اما غیب را در زندگی بشر نمی بینیم. کمتر در تحلیل های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما سخن از خدا و نقش و امداد او به میان می آید. انقلاب اسلامی اتفاق مهمی بود که نقش امداد الهی عملاً در زندگی بشر نمود پیدا کند.

وظیفه روحانیت برای ایجاد فضای معنوی و اینکه ایمان و عمل به وعده های الهی را دوباره در میان مردم احیا کند، چیست؟

انجام وظیفه ما به حضرت امام زمانی کامل می شود که بتوانیم باور به سلوک عملی ایشان را در نظام تعلیم و تربیت به نحوی تعبیه کنیم تا برای همه ما و فرزندانمان باور به غیب و تحقق وعده های الهی، امری مسلم و قطعی بشود. این گونه نباشد که این باور صرفاً در مقام نظر باقی بماند. باید همواره به عنوان یکی از شاخص ها و داشته ها و اصلی ترین باورهای ما در مقام عمل تلقی بشود؛ هر چند کار سختی است. گاهی در مواجهه با افراد پاک تر زمانه این باورها را در گفتار و رفتارشان مشاهده می کنیم؛ برای مثال وقتی به روستایی سفر می کنیم، روستایی که گرفتار بدبختی های عالم مدرن نشده است و مردمش به همان باورهای دینی خود پایبند مانده اند، می بینیم نام خدا و اراده الهی در کلام و رفتارشان هویدا است. به نوعی امدادها و وعده های الهی در کلام و رفتارشان مدام تکرار می شود. تابستان امسال به یکی از روستاها رفتم و در آنجا با مردم هم سخن شدم. به فاصله ای بیست دقیقه ای که سخن گفتند و خاطره هایی را بیان کردند، بیاناتشان مملو از نام خدا و باور به غیب الهی بود. بسیاری از تحقق احکام دینی ما به باور به وعده های الهی گره می خورد. برای مثال اگر کسی بخواهد خمس و زکات بدهد. اهل بیت علیهم السلام فرمودند که زکات موجب رشد و توسعه رزق و روزی می شود. کسی که زکات می دهد، با همین امید است؛ چون به او از قول اهل بیت علیهم السلام گفته اند که اگر زکات بدهی، رزق و روزی تو توسعه پیدا می کند و برکت در زندگی ات جاری می شود.



به نظر شما چرا آن فضای معنوی که در زمان حیات امام در میان مردم و خود مسئولین وجود داشت، امروزه کمرنگ شده است؟

به هر حال پس از رحلت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه با وضعیتی روبه‌رو شدیم که فاصله‌ای میان صحنه عمومی زندگی ما با باورهای دینی ایجاد شد. واقعیت قضیه این است و قابل انکار نیست که در زمان جنگ حضرت امام تنها نبود. یک لشکر سرباز در جبهه بودند که هر روز سخنان امام را محقق می‌کردند و محقق می‌دیدند. اگر امام می‌فرمود امداد الهی در راه است و نصرت الهی قطعاً همراه ما است، فردای آن روز طیفی از رزمندگان ما عملاً در صحنه جنگ این وعده را به عینه مشاهده می‌کردند. اینکه خدا هست و وعده‌های خود را یکی پس از دیگری دارد محقق می‌کند.

بعد از جنگ فضا قدری تغییر کرد و این نعمت از ما گرفته شد. به نظر می‌آید استراتژی‌هایی که نظام اتخاذ کرد و شعار دولت رفاه را سر داد و در صدد این برآمد که مناسبات مالی و اقتصادی را مانند کشورهای اروپایی سامان بدهد. این مسئله باعث شد که رابطه مردم با خدا از صحنه عموم زندگی کمرنگ بشود و آن را به زمان‌ها و دوره‌های خاص تقلیل داد؛ یعنی به ایام محرم و رمضان محدود کرد. فقط در آن دوره محدود و خاص بود که مردم تذکری پیدا می‌کردند و پی می‌بردند خدایی هست. در سال‌های اخیر که جریان مدافعین حرم مطرح شد، دوباره معنویت و نشاط تازه‌ای در جامعه ما دمیده

شد. اصل پیروزی رزمندگان اسلام بر داعش در منطقه هم یکی از مصادیق تام و بارز تحقق وعده‌های الهی بوده است. این در حالی بود که کل جریان استکبار جریان داعش را بر سر کار آورد تا منطقه را به آشوب بکشد و دیدیم چگونه لشکر مخلص الهی با تکیه بر معنویت آن را شکست داد و بحمد الله نصرت و پیروزی را نصیب ملت مسلمان کرد.

عرض من این نیست که ما به‌طور کلی فضای معنوی دوره حضرت امام را از دست داده‌ایم؛ اما به هر حال ما با اتخاذ یکسری سیاست‌های حاکمیتی از جمله دولت سازندگی و شعار رفاه از آن فضای معنوی دوره حضرت امام خمینی رحمه الله علیه فاصله گرفتیم و امید داریم که خداوند به ملت ما این توفیق را بدهد و کمک کند که در بستر خدادادها و اتفاقات، مثل تحریم‌های اقتصادی استکبار جهانی علیه کشور، امدادهای الهی را از یاد نبرد و به وعده‌های الهی باور راسخ داشته باشد. خداوند در تمام ابعاد زندگی ما حضور دارد و این ما هستیم که حضور او را باید مشاهده کنیم و رابطه خود با خدا را عمیق‌تر کنیم. امیدوار هستیم که ان شاء الله این اتفاق برای همه ما ملت ایران و برای تمام مسلمانان جهان رخ بدهد.

مهم است که ما چگونه وعده الهی را دریایی کنیم. اگر خداوند می‌فرماید صدقه دادن موجب توسعه رزق می‌شود و هفتاد بار را از زندگی رفع می‌کند، باید این را در زندگی خود دریایی کنیم. عده‌ای تصور می‌کنند که این توسعه در رزق و روزی همیشه از جنس توسعه مال است؛ در حالی که همیشه این گونه نیست؛ بلکه گاهی به صورت این است که بیمار نمی‌شویم. یا اینکه در همان مقدار پولی که در دست داریم، برکت جاری می‌شود و آن مقدار پول در امور غیر ضروری هدر نمی‌رود. این امور را باید احیا کنیم و به آن‌ها توجه نماییم. اگر به این امور توجه نداشته باشیم، حضور خدا هم در زندگی ما کمرنگ می‌شود.

به گمانم حضرت امام رحمه الله علیه با تکرار نام خدا در سخنان خود، حضور پروردگار را در زندگی لحظه‌ای ما پُررنگ کرد. الان هم اگر به باورهای خود توجه بیشتری داشته باشیم، همان نتایج هم برای ما حاصل می‌شود.

یک بار در تیم پژوهشی تمدن اسلامی یکی از دوستان نکته‌ای را مطرح کرد که به نظر من نکته کلیدی است. تعبیر ایشان این بود که تفاوت قرآن با هر کتاب دیگری در باور به غیب است. اگر مسئله غیب را از قرآن بگیریم، اعتبار آن کاسته می‌شود. شاید تبدیل به کتاب ادبی پُر نکته بشود. قرآن خودش را به عنوان کتاب هدایت معرفی کرده است و انسان تپیکال قرآن، مؤمن است. قرآن وقتی مؤمن را وصف می‌کند، می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» انسانی که بناست مبتنی بر این آموزه‌های قرآنی تربیت بشود، مؤمنی باورمند به عالم غیب

است. ما وقتی می‌خواهیم تمدن اسلامی را طراحی کنیم، باید این را مدنظر قرار بدهیم که آیا می‌توانیم از شخصیت غیب برای ساخت تمدن کمک بگیریم یا خیر؟ البته در اینجا مسئله پارادوکسیکال می‌شود؛ چرا که اگر غیب را مشهود کنیم، دیگر غیب نیست و از طرفی اگر به سراغ غیب نرویم، ظرفیت اصلی که در اختیار ما قرار گرفته است، به کار نگرفته‌ایم. این یکی از مسئله‌های بغرنج تربیتی ما است، اینکه ما چگونه غیب را در زندگی خود تسری بدهیم. چگونه غیب را از کتمان در بیاریم و در عالم شهادت و حضور سرایت بدهیم و با آن زندگی کنیم. تفاوت سبک زندگی انسان مؤمن با انسان ملحد یا سکولار در همین است. مؤمن به کسی می‌گویند که هم غیب را باور دارد و هم زندگی خودش را با آن هماهنگ می‌کند. یعنی دغدغه هماهنگی غیب با زندگی خود را دارد و به چنین فردی مؤمن گفته می‌شود. اگر قرار باشد که مؤمن با همین منطق مادی چرتکه بیندازد، تفاوتی میان او و انسان مادی‌گرا ندارد. لذا باور به وعده‌ها و امدادهای الهی گداهایی است که در زندگی مؤمن عملاً حضور دارد و در زندگی غیرمؤمن وجود ندارد.

بسیاری از باورهای مذهبی به لحاظ کلامی برای ما مسلمانان رایج است، اما وجدان آن باور و حفظ کردن آن باور و مشاهده آن به شکل عینی، چیز دیگری است. اتفاقی که در انقلاب اسلامی رخ داد، این بود که امام رحمه الله علیه نشان داد که خداوند چگونه در نظام زندگی فردی و جمعی حضور پیدا می‌کند و آن وعده‌های خودش را محقق می‌کند. این موضوع در حوزه نظام تعلیم و تربیت تبدیل به یکی از مسئله‌های مهم و حتی بغرنج تربیتی شده است. ما مسلمانان در عین حال که معتقد به غیب هستیم، اما غیب را در زندگی بشر نمی‌بینیم. کمتر در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما سخن از خدا و نقش و امداد او به میان می‌آید. انقلاب اسلامی اتفاق مهمی بود که نقش امداد الهی عملاً در زندگی بشر نمود پیدا کند



(همان، ج ۸، ۳۸۴؛ ج ۱۲، ص ۱۸۲) و نیز مشارکت در اداره آن تشویق می‌کرد. (همان، ج ۱۰، ص ۳۳۷؛ ج ۱۵، ص ۱۵-۱۷ و ۱۰۹)

امام خمینی در جایگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی، خود را تابع نظر و رأی مردم می‌دانست و بر این باور بود که «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین» (همان، ج ۲۰، ص ۴۵۹) و بر این اساس، «دولت و هر چه متعلق به دولت است خدمتگزار ملت است» (همان، ج ۱۶، ص ۳۸۸) و حکومت و زمامداری اگر «به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد.» (ولایت فقیه، ۵۴)

امام خمینی نظام جمهوری اسلامی را خودخواسته و به زور بر مردم تحمیل نکرد؛ بلکه برپایی تشکیل آن را به مردم ایران پیشنهاد کرد (صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۹۸) و مردم با حضور گسترده خود در راهپیمایی‌ها و انتخابات آن را آزادانه پذیرفتند. بر اساس دیدگاه امام خمینی نظام سیاسی مبتنی بر جمهوریت، دارای سه ویژگی مهم است: اول آن که با آرای مردم بر سر کار می‌آید؛ دوم آن که بر خلاف میل مردم عمل نمی‌کند؛ سوم آن که مردم آن را حفظ می‌کنند. (همان، ص ۲۱۳) با توجه به این ویژگی‌ها، مردم را به بهره‌گیری از این حق شرعی و قانونی خود برای مشارکت در برپایی نظام سیاسی مطلوب،



اعتماد به مردم و مردم باوری

امام خمینی و ولی نعمتان انقلاب

محمد رجائی نژاد

مقدمه

مردم موضوع اصلی ادیان و مذاهب اند و برای مردم آمده اند. هدف نخست انقلاب‌ها و حکومت‌ها نیز همینگونه بوده و برای خدمت به مردم و برای نجات آنها طرح‌ریزی شده‌اند؛ اگرچه شماری بعدها بی‌راهه رفته و در برابر مردم ایستاده‌اند.

در قرآن کریم مردم در معنای حقیقی و به‌ماهو مردم، با عباراتی چون جانشین خدا در زمین (بقره، ۳۰)، خاندان خدا (نهج‌الفصاحه، ش ۳۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۶، روایت ۱۱۴)، اشرف مخلوقات (اسراء، ۷۰)، اسم اعظم خدا (تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۲۲۸)، یاوران حق (روم، ۳۰؛ ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۱۸) و... بیان شده‌اند.

هم‌دردی و هم‌دلی با مردم، یعنی «مردم‌داری» که از اخلاق انبیا و اولیاست. با مردم بودن، برای مردم بودن، در خدمت دیگران بودن، شریک غم و غصه دیگران بودن. همراهی و هم‌گامی با مردم و... از نشانه‌های بارز انسانیت و ایمان به خداست. در دین اسلام نیز بر این کار تأکید شده است. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «سرآمد کارها، سه چیز است: انصاف داشتن با مردم، مواسات (هم‌دردی) نسبت به برادر دینی و همواره به یاد خداوند متعال بودن.» (بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۷۱) مردم‌باوری یکی از شاخصه‌های مهم در رهبری و مدیریت و ریاست جامعه است. به‌ندرت می‌توان اندیشمند و رهبر سیاسی را یافت که با دیدی منفی و سلبی به مردم و جایگاه و شؤون آنها نگاه کرده باشد.

یکی از ویژگی‌های اصلی امام خمینی که در کمتر رهبری و شخصیتی در جهان دیده شده، اعتماد و ایمان واقعی به مردم و نقش آنان، هم‌دردی و هم‌دلی با آنان بود. اگر سرگذشت و خاطرات

دوران زندگی ایشان و خاطرات یاران و مردم کوچه و بازار آن دوره را بخوانیم، خواهیم دید حضرت امام همیشه در بین مردم و با مردم می‌زیست و دغدغه آنها را داشت. در اوایل دههٔ چهل، در زندان و حصر، و پس از آزادی و برگشت به قم، به فکر مردم و گرفتاری آنها بود. به خانواده‌های عزیز از دست داده و شهدای ۱۵ خرداد سرزده و در مجالس آنها شرکت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب و حضور در قم نیز این روحیه و روال را داشت و انجام می‌داد. (گام به گام با امام، ج ۲، ص ۲۲۵)

آن رهبر فرزانه نه تنها در مجالس سوگواری مردم، بلکه در مراسم شادی مردم و یاران خویش حاضر شده و خود را همدل آنان نشان می‌داد. (پایه پای آفتاب، ج ۴، ص ۵۲؛ ج ۴، ص ۱۳۵) در محله‌های قدیمی و مستضعف‌نشین قم رفته و با مردم پیوند خورده و ابراز هم‌دردی و هم‌دلی می‌کرد. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۷؛ خاطرات خادمان و پاسداران، ص ۱۸۵ و ۱۸۶) چون باور داشت که هر حرکت موفقیتی با حضور و پشتیبانی مردم به سرانجام می‌رسد.

این رفتار امام خمینی عمل به سیرهٔ پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بود. همانگونه که می‌فرماید: حکومت‌ها خودشان را جدا ندانند از مردم. رؤسا اینگونه نباشند که بروند هر کس در هر جایی یک ریاستی داشت بخواهد اعمال قدرت بکند؛ اعمال ریاست بکنند؛ مردم را پایین‌تر بدانند؛ یا با مردم رفتاری بکنند که رفتار یک مثلاً زورمند خیلی کذا است با دیگران. اسباب این می‌شود که مردم از آنها جدا بشوند. (صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۳۲)

امام خمینی معتقد بود برای حفظ اسلام و انقلاب، روحانیت باید با مردم هم‌دلی و هم‌دردی کنند (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۹۳)



چرا که موجب نزدیکی و وحدت شده و این هم‌دلی خنثی‌کننده تبلیغات دشمنان خواهد شد. (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۴۱) از دیدگاه ایشان حتی برای رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی بهترین راه هم‌دلی و برادری مسئولین با مردم است. (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۸۱؛ ج ۲۱، ص ۵۱) چرا که احساس بیگانگی را از بین می‌برد.

روشن است که وقتی این پندار حضرت امام در رفتارش متجلی شود و سیره عملی او با سیره نظری‌اش یکی گردد، محبوب دل مردم نیز خواهد شد.

مفهوم‌شناسی واژه مردم

مردم به معنای آدمی و انسان (فرهنگ دهخدا، ۱۳/۲۰۶۳۸) بیشتر به صورت جمع، یعنی مردمان، استعمال می‌شود؛ (فرهنگ عمید، ۹۴۲) اما امروزه همین صورت مفرد نیز بر معنای جمع آن، دلالت می‌کند. (فرهنگ معین، ۳/۴۰۰۳) مردم در اصطلاح علوم اجتماعی، یک مجموعه در هم تنیده و متحد انسانی است (جونز، ۳۵۱/۲) که حقوق طبیعی و مدنی خود را در پرتو اراده عمومی برآمده از جامعه می‌جویند. (روسو، ۲۰) کاربرد واژه مردم در دوران معاصر با مفهوم اصطلاحی «ملت» همپوشانی بسیاری دارد. (همان) زیرا ملت به مفهومی از گفتمان حاکم بر ادبیات سیاسی معاصر در تمدن غربی اشاره دارد که واژه Nation، آن را نمایندگی می‌کند؛ و برای دلالت بر یک مجموعه انسانی دارای سابقه تاریخی مشترک، و قانون، حکومت، باورها و ارزش‌های همسان به کار گرفته می‌شود.

خلاصه این که مردم، یک واحد بزرگ اجتماعی، و بر خوردار از تاریخ، فرهنگ و سرزمین مشترک را گویند.

سیره نظری امام خمینی در تعامل با مردم

مردم‌باوری و مردم‌داری در همه دوره‌های زندگی و در جای جای آثار امام خمینی دیده می‌شود؛ نه تنها در دوران نهضت و نیاز به مردم، بلکه پیش از آغاز مبارزات و در آثار علمی ایشان، و پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی. برای همین نباید جایگاه مردم را تنها در لایه‌های ظاهری دیدگاه‌های ایشان جستجو کرد؛ بلکه به لایه‌های عمیق اندیشه‌های ایشان در آثار علمی و اخلاقی نیز باید توجه کرد.

در کتاب چهل حدیث آمده است: «ای عزیز، همان دماغی که تو داری و همان نفسی که تو داری، دیگران هم دارند؛ تو اگر فروتن شدی، قهرماً مردم تو را احترام کنند و بزرگ شمارند، و اگر تکبر کنی پیشرفت ندارد. اگر نتوانستند تو را خوار و ذلیل می‌کنند و به تو اعتنا نمی‌کنند، و اگر نتوانستند در دل آنها خواری و در چشم آنها ذللی و مکانند نداری. تو با تواضع دل مردم را فتح کن، دل که پیش تو آمد، آثار خود را ظاهر می‌کند. و اگر قلوب از تو برگشت، آثار آن بر خلاف مطلوب تو است. پس، تو اگر فرضاً احترام طلب و بزرگی خواه هم هستی، باید از راه آن وارد شوی، و آن مماشات با مردم و تواضع با آنهاست، نتیجه تکبر خلاف مطلوب و مقصود تو است؛ پس، نتیجه دنیایی که نمی‌گیری سهل است، نتیجه به عکس می‌گیری. [به] علاوه، این خلق موجب ذلت در آخرت و خوار شدن در آن عالم می‌شود؛ همان‌طور که در این عالم مردم را حقیر شمردی و به بندگان خدا بزرگی کردی و به آنها عظمت و جلال و عزت و حشمت فروختی، در آخرت صورت همین بزرگی ذلت است و خوار شدن.» (شرح چهل حدیث، ص ۸۶)

این نوع نگاه به مردم، در دیگر متون علمی و اخلاقی امام خمینی نیز فراوان است. در اینجا برای مطالعه و دسترسی بهتر و آسان‌تر، دیدگاه ایشان به نقش و جایگاه مردم را در چند موضوع جدا پی می‌گیریم.

۱. جایگاه اجتماعی مردم

امام خمینی نگاه ابزاری به مردم نداشت. ابن‌الوقت هم نبود که در هنگام نیاز دم از مردم بزند و در بی‌نیازی مردم را فراموش کند؛ بلکه نقش مردم در همه زمینه‌ها را ضروری و دائمی می‌دانست؛ آن هم نه تنها مردم انقلابی و مسلمان و ایرانی را، بلکه همه مردم و انسان‌ها را. (امام خمینی، آداب الصلوة، ۳۷)

مردم ایران همواره مورد ستایش و تمجید امام خمینی بودند. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۷؛ ج ۱۷، ص ۱۵۹) حتی آنها را برتر از مردم حجاز در عهد پیامبر خدا (ص)، و بهتر از مردم عراق در عهد امیر مؤمنان (ع) و امام حسین (ع) می‌دانستند. (همان، ج ۲۱، ص ۴۱۰) این نگرش موجب می‌گردید که امام خمینی حتی در جایگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر همین روحیه مردم‌داری و مردم‌مداری، خود را خدمت‌گزار مردم بداند، (همان، ج ۱۲، ص ۴۵۶) و اتخاذ این رویکرد را برای تمام کسانی که عهده‌دار مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند، یک اصل و یک ضرورت به شمار می‌آورد، (همان، ج ۷، ص ۵۱۱) و از آنان می‌خواست که همیشه با مردم صادقانه و صمیمانه رفتار کنند.

۲. نقش مردم در حکومت

پایه‌های هر حکومت و نظام سیاسی بر روابط مردم و حکومت استوار است. وجود و ادامه حیات نظام‌های سیاسی و اجتماعی در پذیرش و رضایت مردم است. جایگاه مردم و نفی و اثبات نقش آنان در برپایی حکومت، مقبولیت و کارآمدی و استمرار آن در اندیشه‌ورزی‌های سیاسی و اجتماعی مسلمانان معاصر نیز مورد توجه بوده است؛ زیرا حاکمیت دین در جامعه همواره نیازمند حضور اجتماعی مردم و اتحاد آنان بر محور حق است. همچنین آموزه‌های اسلامی هر گونه جدایی میان اجتماع و سیاست را رد می‌کند. در همین چارچوب، امام خمینی با تکیه بر مبانی دینی و فقهی خویش، دیدگاه مردم‌پیرامون نظام سیاسی مناسب برای جامعه را کاملاً معتبر می‌داند و «تعیین نظام سیاسی» (صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۵۸) و «نوع حکومت» (همان، ص ۳۶۲) را به آرای مردم واگذار می‌کند. بر این اساس، مشروعیت قدرت در عصر غیبت، که به صورت نصب عام مشخص شده است (امام خمینی، ولایت فقیه، ۵۰-۵۱)، در پرتو اراده و «آرای مردم» برای تأسیس، استقرار و استمرار معنا پیدا می‌کند. (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴؛ ج ۱۴، ص ۱۶۵؛ ج ۵، ص ۵۲۳) این رویکرد موجب شد که امام خمینی در اولین اقدام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خواهان برگزاری «همه‌پرسی» برای تعیین ساختار سیاسی کشور گردید و با صراحت اعلام کرد که «ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم.» (همان، ج ۱۱، ص ۳۴)

از نگاه امام خمینی، موفقیت و پیروزی همواره قرین قدرت مردمی است. (همان، ج ۱۰، ص ۴۶۵) از این رو، همیشه به مدیران جامعه اسلامی، اهمیت نظر مردم را یادآوری نموده و تأکید می‌کرد که نظر مردم (همان، ج ۱۷، ص ۲۵۱) و رضایت آنان (همان، ج ۱۸، ص ۳۷۸) را جلب کنند. ایشان مسئولان جمهوری اسلامی را به عبرت گرفتن از سرنوشت رژیم و سلطنت پهلوی فرا می‌خواند،



(ص ۲۰۷)

امام خمینی به روحانیان که یکی از مصادیق نخبگان اجتماعی هستند، فراوان هشدار داده‌اند که از مردم جدا نشوند و خدمتگزار مردم باشند. (همان، ج ۲، ص ۱۲۶) روحانیت شیعه به‌عنوان یک نهاد دیرپا و مستقل از حکومت‌ها حضوری گسترده و دائمی در میان مردم و متن جامعه داشته و همواره پشتوانه و پناهگاه مردم بوده است.

در روند انقلاب اسلامی ایران، تعامل نهاد روحانیت شیعه و مردم به نقطه اوج خود رسید، و حضور اجتماعی و نقش انکارناپذیر روحانیت با اقبال مردمی فراوانی روبرو گردید. (همان، ج ۲۱، ص ۲۷۵-۲۷۶) با تکیه بر همین پیوند بود که امام خمینی توانست با همراهی روحانیت و مردم انقلاب را به پیروزی رساند و نظام جمهوری اسلامی را تشکیل دهد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی خواستار آن بود که روحانیان با حفظ جایگاه مردمی خویش به نظام نوپای برآمده از همین مردم خدمت نمایند و نقش اساسی و بنیادین خود، یعنی آشنا ساختن مردم با اسلام و آموزه‌های آن و پیشگیری از نفوذ و گسترش بدعت‌ها و انحرافات آئینی در میان مردم را فراموش نکنند. (همان، ج ۴، ص ۳۸۹-۳۹۰)

امام خمینی راهبرد اساسی نهاد روحانیت را این گونه ترسیم می‌کند که «حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند» (همان، ج ۲۱، ص ۲۹۲) زیرا این انقلاب نیازمند تعامل وثیق روحانیت با مردم و حضور اجتماعی آنان است تا بتوانند مسائل مردم را از نزدیک، لمس و درک کنند.

۴. مردم و حفظ انقلاب و نظام

از دیدگاه امام خمینی حضور اجتماعی مردم و مشارکت فعال آنان در همه زمینه‌ها موجب حفظ انقلاب و نظام است. (همان، ج ۵، ص ۱۵۵) این حضور هم یک حق (همان، ج ۴، ص ۷۲) تلقی می‌شود و هم یک وظیفه اجتماعی و تکلیف شرعی است. (همان، ج ۱۵، ص ۲۵۰؛ ج ۱۷، ص ۴۳۵) که بی‌توجهی به آن می‌تواند پیامدهای ناگوار اجتماعی در پی داشته باشد. (همان، ج ۲۱، ص ۴۲۲) به همین دلیل، امام خمینی همواره در انتخابات بر ضرورت مشارکت مردم و هوشیاری آنان تأکید می‌کرد. ایشان حتی فراتر از این مشارکت، از مردم می‌خواست تا بر عملکرد برگریدگان خویش نظارت دائمی داشته باشند، و مانع لغزش آن‌ها شوند. (همان، ج ۸، ص ۵) بر این اساس حضور و نقش مردم مشارکتی همه‌جانبه است که از سوی همه مردم صورت می‌گیرد (همان، ج ۵، ص ۱۵۵) و اساسا پشتیبانی مردم (همان، ج ۱۴، ص ۳۷۳-۳۷۷) و آگاهی و هوشیاری آنان (همان، ج ۱۳، ص ۲۳۲) از منابع قدرت در جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود.

یکی از وجوه اهمیت حضور اجتماعی مردم، اثرگذاری آن در تعیین سرنوشت کشور و رقم زدن آینده جامعه است؛ (همان، ج ۱۲، ص ۱۸۲؛ ج ۸، ص ۳۸۴) از این‌رو، امام خمینی همه مردم را در قبال سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور مسئول دانسته (همان، ج ۱۲، ص ۱۸۱-۱۸۳) و بی‌تفاوتی مردم را عامل آسیب کشور (همان، ج ۱۳، ص ۱۶۰) و حضور مردم را شرط عدم آسیب‌پذیری جمهوری اسلامی (همان، ج ۱۶، ص ۶۸) معرفی می‌کرد.

امام خمینی به این نکته باور داشت که اگر با مردم صادقانه سخن

زیرا مهم‌ترین عامل سقوط آن را عدم برخورداری از پایگاه مردمی می‌دانست و بر این باور بود که اگر آنان به نقش و جایگاه مردم بی‌توجهی نمی‌کردند شاهد این حجم از مخالفت‌های مردمی نبودند. (همان، ج ۷، ص ۵۰۸-۵۱۰)

امام خمینی نظام جمهوری اسلامی را خودخواسته و به زور بر مردم تحمیل نکرد؛ بلکه برپایی تشکیل آن را به مردم ایران پیشنهاد کرد (همان، ج ۵، ص ۳۹۸) و مردم با حضور گسترده خود در راهپیمایی‌ها و انتخابات آن را آزادانه پذیرفتند. بر اساس دیدگاه امام خمینی نظام سیاسی مبتنی بر جمهوریت، دارای سه ویژگی مهم است: اول آن که با آرای مردم بر سر کار می‌آید؛ دوم آن که بر خلاف میل مردم عمل نمی‌کند؛ سوم آن که مردم آن را حفظ می‌کنند. (همان، ص ۲۱۳) با توجه به این ویژگی‌ها، مردم را به بهره‌گیری از این حق شرعی و قانونی خود برای مشارکت در برپایی نظام سیاسی مطلوب، (همان، ج ۸، ص ۳۸۴؛ ج ۱۲، ص ۱۸۲) و نیز مشارکت در اداره آن تشویق می‌کرد. (همان، ج ۱۰، ص ۳۳۷؛ ج ۱۵، ص ۱۵-۱۷ و ۱۰۹)

امام خمینی در جایگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی، خود را تابع نظر و رأی مردم می‌دانست و بر این باور بود که «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین» (همان، ج ۲۰، ص ۴۵۹) و بر این اساس، «دولت و هر چه متعلق به دولت است خدمتگزار ملت است» (همان، ج ۱۶، ص ۳۸۸) و حکومت و زمامداری اگر «به کار خیر و تحقق هدف‌های عالی نیاید، هیچ ارزش ندارد.» (ولایت فقیه، ۵۴)

امام خمینی بر اساس جایگاه و نقشی که برای مشارکت سیاسی مردم در تعیین سرنوشت مشترک اجتماعی پذیرفته است و آن را در چارچوب حاکمیت الهی (همان، ج ۴۴-۴۵) و نظریه ولایت فقیه (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۲۱) تئوریزه کرده است، تکیه بر آرای مردم را اولین و مهم‌ترین شاخص برای حاکم و حکومت در جامعه مسلمان دانسته (همان، ج ۵، ص ۴۳۶) و به همین دلیل در تبیین مخالفت با سلطنت پهلوی تصریح می‌کند که «اراده ملت، نقشی در روی کار آمدن شاه نداشته است» (همان، ص ۱۷۳) و اعتراضات فراگیر مردمی را رفتارندومی برای سلب مشروعیت از رژیم پهلوی می‌داند. (همان، ص ۳۹۶-۳۹۷)

از دیدگاه امام خمینی، کارایی حکومت تنها در پرتو همراهی مردم محقق می‌شود و «بدون مردم نمی‌شود کار کرد و موفقیت حاصل نمی‌شود.» (همان، ج ۱۶، ص ۴۹۱) حاکمان نیز باید بدانند که زمامداری جامعه یک امانت و فرصتی برای خدمت‌گزاری به مردم است. (همان، ج ۱۸، ص ۷۸)

۳. مردم و نخبگان اجتماعی و دینی

نخبگان با آفرینش اندیشه در حوزه‌های گوناگون بر رویکرد فکری، فرهنگی و علمی مردم جامعه اثرگذار هستند و از گروه‌های مرجع در جامعه به‌شمار می‌روند. گروه‌های مرجع به مجموعه‌های انسانی برخوردار از پایگاه و نقش‌های ویژه اطلاق می‌شود که مردم برای داوری یا ارزیابی خود، آنها را به‌عنوان معیار و میزان مورد توجه قرار داده، و بر اساس آن، بینش، گرایش و کنش خود را شکل می‌دهند. پیوند وثیق و عمیق نخبگان با فرهنگ جامعه و مردم موجب گردید که امام خمینی توجه ویژه‌ای به این گروه‌ها داشته باشد، و همیشه هشدار دهند که نباید بین نخبگان جامعه، اعز از حوزوی و دانشگاهی، و مردم جدایی بیفتد. (همان، ج ۱۲،



گفته شود و صمیمانه برای آنها کار شود، آنان نیز حتما در مراحل سخت، به یاری حکومت برمی خیزند (همان، ج ۷، ص ۵۱۲؛ ج ۸، ص ۱۸۹) و این یاری و پشتیبانی مردم می تواند یک نظام سیاسی را به حکومتی شکست ناپذیر تبدیل کند (همان، ج ۸، ص ۳۷۲)

امام خمینی همواره از مسئولان می خواست که به جای دامن زدن به اختلافات، بکوشند تا مردم را در صحنه، نگاه دارند. (همان، ج ۱۹، ص ۴۰۷) این احساس نیاز به حضور دائمی مردم برای پشتیبانی از نظام اسلامی، برخاسته از این باور ژرف بود که مردم «این جمهوری را به این جا رساندند» و همین مردم توانایی دارند تا آن را به سر منزل مقصود برسانند. (همان، ص ۳۶) از دیدگاه امام خمینی، تلاش برای ایجاد احساس رضایت مندی در مردم، هم عامل ماندگاری حکومت است، و هم رضایت خداوند را به دنبال دارد. (همان، ج ۷، ص ۵۱۲)

بر این اساس، یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب اسلامی ایران، همراهی مردم و افکار عمومی آنان بود. باور امام به نقش و جایگاه سرنویشت ساز مردم سبب شد تا از اولین مرحله شروع مبارزه، به آگاه سازی مردم روی آورد و موجی از مبارزات عمومی را علیه رژیم به راه بیندازد. او حضور مردم در سیاست را با دین گره زد و تبلور این مشارکت را در چارچوب جمهوری اسلامی، که مبتنی بر آموزه های اسلام و رأی مردم بود، نمایان ساخت.

بدین ترتیب، یکی از ارکان اساسی انقلاب اسلامی و بلکه رکن اصلی تحقق بخش آن، مردمی بودند (همان، ج ۶، ص ۵۱۸) که برآمده از تمام اقشار جامعه بوده، و نماینده گروه یا جناح و طبقه خاصی نبودند. (همان، ج ۱۴، ص ۳۱۸ - ۳۱۹) این ویژگی انقلاب اسلامی ایران را بسیاری از نظریه پردازان انقلاب، تأیید کرده اند. به همین دلیل، امام خمینی انقلاب اسلامی ایران را یک «انقلاب مردمی» (همان، ص ۳۲۱؛ ج ۱۷، ص ۳۰۴) می دانست، و مردم را «ولی نعمت» (وصیت نامه، ص ۳۲؛ صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۴-۲۵؛ ج ۱۸، ص ۲۸۰) این انقلاب می نامید.

سیره عملی امام خمینی در تعامل با مردم

اعتقاد و اعتماد امام خمینی به مردم در سیره رفتاری ایشان نیز کاملاً مشهود است. امام خمینی از آغاز خیزش اسلامی، در تمام بحران های اجتماعی و افت و خیزهای سیاسی، مردم را مخاطب اصلی خویش قرار می داد، و هیچ گاه در مسیر پیشبرد اهداف نهضت به گروه ها و جناح های سیاسی متوسل نمی شد؛ بلکه به آن ها نیز توصیه می کرد که باید به جریان خروشان مردم پیوندند. شیوه امام خمینی در زمامداری و حکومت، بر اساس احترام به مردم به عنوان حامیان اصلی نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی (صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۴) بی ریزی شد، و ایشان از همان آغاز پیروزی انقلاب و حتی پیش از آن، در مناسبت های گوناگون بر توجه به مردم و افکار عمومی و مراجعه به دیدگاه آنان، تأکید می کرد. امام خمینی از ستمی که در دوران طاغوت بر مردم ستم دیده رفته بود به خوبی آگاه بود (همان، ص ۲۶۸) و آرزو داشت که مردم، شیرینی زیستن در نظام جمهوری اسلامی را به خوبی احساس کنند. (همان، ص ۴۴) از این رو، به عنوان حاکم اسلامی بر مسامحه و رفتار مهربانانه با مردم تأکید می کرد، و خواستار آن بود که جهت گیری نظام جمهوری اسلامی بر اصلاح زندگی مردم باشد. امام خمینی پس از پیروزی انقلاب نیز بر محور

بودن خواست مردم تأکید می کرد، و در همین چارچوب، مجلس شورای اسلامی را که اعضای آن، نمایندگان تمام مردم ایران بود و «عصاره ملت» به شمار می آمد، (همان، ج ۲۰، ص ۲۸۰) «در رأس همه امور» می دانست. (همان، ج ۱۳، ص ۵۳۸؛ ج ۱۷، ص ۱۱۵؛ ج ۱۸، ص ۲۸۲)

باور امام به نقش مردم در تثبیت حکومت، یک باور حقیقی و اصولی بود. تلازم دو عنصر خدامحوری و مردم گرایی در استراتژی رهبری امام خمینی، موجب گردید تا دل های مردم را تسخیر کند و مردم او را جانشین امام معصوم بدانند و پیروی نمایند. امام خمینی نیز این محبت مردم را بی پاسخ نگذاشت و جایگاه مردم را تا آنجا بالا برد که فرمود: خدمت به مردم خدمت به خداست (همان، ج ۱۷، ص ۱۶۴ - ۱۶۵) و کسب رضایت آنان کسب رضایت خداست. (همان، ج ۷، ص ۵۱۲)

مردم داری و مردم باوری امام خمینی در همه و جوه زندگی ایشان نمایان بود. برای همین همیشه تلاش می کرد تا زندگی خود را در تراز زندگی مردم قرار دهد، و در سختی ها و مشکلات اجتماعی، برتری و امتیازی برای خود در نظر نمی گرفت. (ستوده، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۱۳) مردم نیز خیرخواهی ایشان را با تمام وجود درک می کردند و همین رضایت همگانی از عملکرد رهبری موجب پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی می شد. حضرت امام که روحیه خدمت گذاری به مردم را در سیره عملی خویش کاملاً نشان داده بود، همواره با تجلیل از فداکاری مردم، خود را مقصر و عذرخواه در پیشگاه آنان می دانست، (وصیت نامه، ص ۹۱) و حتی در آخرین روزهای عمر خویش نیز به مردم تکیه می کرد و از آنان می خواست تا در پیشگاه الهی دعا کنند که او را بپذیرد. (عارفی، ص ۵۳۷؛ بصیرت منش و میرشکاری، ص ۱۸)

نتیجه

اعتماد به مردم و مردم باوری نقطه کانونی اندیشه های امام خمینی است. پشتگرمی به حضور و نظر و رای مردم در تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع باور قلبی ایشان بود.

اساس و بنیان اصلی ورود امام خمینی به پهنه سیاست و عرصه انقلاب، دغدغه و مسئولیت پذیری در قبال جامعه و عشق به مردم و دلسوزی برای یکایک انسان ها به ویژه محرومان و طبقات مستضعف بود. این واقعیت با تامل در سیره و بیانات ایشان، کاملاً مشهود و قابل درک است.

حضرت امام خود را برای مردم می خواست و هیچ انگیزه ای برای سوءاستفاده از مردم به نفع خود نداشت. برای همین هیچ وقت در پی «مردم پروری» و تحقیر دیگران نبود و شأن و کرامت انسانی مردم را مراعات می کرد.

در آثار مکتوب ایشان هست که آخرین مرحله سفر معنوی سالک «کمک به خلق برای رسیدن به حق» است و این برخلاف نگاه ابزاری داشتن به مردم است.

از نگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی، مردم مهم ترین تکیه گاه نظام اسلامی هستند؛ و استمرار نظام اسلامی نیز وابسته به خواست مردم است، و حذف مردم از صحنه سیاسی باعث تضعیف نظام می شود. از همین رو بود که رهبر بزرگ انقلاب اسلامی همواره از مشارکت حداکثری مردم در انتخابات دفاع کرده و بستر این مشارکت همه جانبه را همیشه آماده می کرد و مانع مخالفان این دیدگاه بودند.



یکی از ویژگی‌های بارز حضرت امام مردم‌باوری ایشان بود

الان به گونه‌ای شده که حتی دفاع از مبانی امام خمینی (ره) هم کار دشواری شده است. راهی نداریم جز اینکه به مواضع و مبانی حقیقی حضرت امام بازگردیم



دکتر محمود صادقی سیاستمدار اصلاح طلب، حقوق دان، مدرس دانشگاه و نماینده سابق مجلس شورای اسلامی است. که هم‌اکنون به عنوان دانشیار رشته حقوق در دانشگاه تربیت مدرس و نیز عضو کانون وکلای دادگستری ایران، فعالیت می‌کند. وی در گفت‌وگو با ما از نقش و جایگاه مردم در اندیشه امام خمینی و لزوم بازگشت به مبانی امام سخن گفت.

موضوع کاپیتولاسیون به طور کامل از قضایا مطلع بود. این نشان می‌دهد که حضرت امام در متن جامعه حضور داشت. زندگی ایشان هم در قم و هم در نجف کاملاً مردمی بود. بدون اینکه بخواهد در این زمینه تظاهر کند، زندگی کاملاً ساده و مردمی داشت.

وجه مردم‌باوری امام در دوره نهضت و مبارزات انقلابی چه نمود و ظهوری داشت؟

بله. سؤال خوبی است و به نظرم روش مبارزاتی حضرت امام بسیار مهم است که به آن بپردازیم. امام وقتی به جایی می‌رسد که باید کل رژیم پهلوی را نفی کند و به این نقطه می‌رسد که می‌فرماید این رژیم اصلاح‌پذیر نیست و حملات خود را مستقیماً متوجه شخص شاه می‌کند، در عین حال از ورود به روش‌های خشونت‌آمیز پرهیز می‌کند و بر آگاهی‌های مردم تکیه داشت. در واقع این یک نوع انقلاب فرهنگی بود؛ چرا که روی باورها و فرهنگ مردم کار می‌کند و هیچ‌گاه زیر بار مبارزه مسلحانه نمی‌رود و با آن موافقت نمی‌کند. تا سال ۱۳۵۶ که نهضت فراگیر می‌شود و همه نخله‌ها و طیف‌ها و گرایش‌های سیاسی مذهبی و غیرمذهبی همگی به‌طور طبیعی رهبری حضرت امام را می‌پذیرند. ایشان تبدیل به یک رهبر بلامنازع مردمی می‌شود؛ به گونه‌ای که همگی گوش به فرمان امام سپردند. نوارهای کاست در آن زمان با سرعت زیادی تکثیر می‌شد و حتی به روستاها هم

موضوع گفت‌وگوی ما درباره مبانی اندیشه‌های سیاسی حضرت امام خمینی (ره) با رویکرد اعتماد به مردم و مردم‌باوری است. مایلیم که در این باره با مقدمه‌ای ورود پیدا کنید تا به سؤالات اصلی خود برسیم.

به نظرم یکی از ویژگی‌های بارز حضرت امام (ره) مردم‌باوری ایشان بود. از همان ابتدا که امام وارد عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شد، این ویژگی در گفتار و رفتارشان مشاهده می‌شد. همان‌طور که در خاطرات بسیاری از بزرگان آمده است، پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی، امام خمینی از ادعای مرجعیت پرهیز داشت و با اصرار فراوان شاگردان و مردم آن جایگاه را می‌پذیرد. یکی از شخصیت‌های سیاسی که نمی‌خواهم نام ببرم، می‌گفت یک بار از تهران به منزل مراجع جدید رفتیم. وقتی به بیت امام رسیدیم درخواست یک نسخه از رساله عملیه کردیم، ایشان فرمود که بروید و از بیرون تهیه کنید. این خاطره برای من جالب بود، چرا که نشان می‌دهد ایشان در پی مقام و جایگاه مرجعیت نبودند. وارستگی اخلاقی و مخالفت با هوای نفس و پرهیز از شهرت طلبی از ویژگی‌های بارز حضرت امام از دوران جوانی بود. ایشان حقیقتاً شخصیت خودساخته‌ای بود. نسبت به مشکلات مردم آگاه بود. به خصوص اینکه در آن دوره رسانه مانند امروز وجود نداشت، اما ایشان از مشکلات اجتماعی و سیاسی احاد ملت مطلع بود و نسبت به آن واکنش نشان می‌داد. حتی در



راه پیدا می کرد. مردم با گوش کردن صدای امام کار خودشان را انجام می دادند. بدون هیچ تشکیلات و دستگاهی سخنان امام در همه جای ایران منتشر می شد. در واقع با مشارکت حداکثری مردم انقلاب به پیروزی رسید و با کمترین هزینه، مردمی ترین انقلاب در جهان رقم خورد. در روزهای آخر دیدیم چگونه ارتش هم به سمت مردم و نهضت راه یافت و اغلب ارگان های دیگر به جمع انقلابیون پیوستند. در ۱۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ بود که همافرها با امام امت بیعت کردند. همچنین استقبالی که از حضرت امام در ۱۲ بهمن شد، بی نظیر بود. خاطرات کادر پرواز شاهد دیگری در این باره است که شنیدنی است. به هر حال آن نحوه استقبال از حضرت امام جلوه دیگری از ایشان بود.

نکته دیگر سخنرانی امام در بهشت زهرا است که اعتقاد خود را به نقش مردم در حکمرانی بیان کرد و خطاب به رژیم فرمود: «من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم، من به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارد دولت تعیین می کنم.» در واقع قدرت خود را متکی کردند به مقبولیت مردمی. به نظر می آید که مردمی ترین انتخابات برای رهبری در آن دوره صورت گرفت؛ بدون اینکه به ظاهر رأیی به صندوق ها انداخته بشود. به هر حال مردم در انقلاب امام را به عنوان رهبر خود پذیرفتند و یکپارچه در نهضت شرکت کردند.

برای ما بفرمایید که جمهوریت نظام در نظرگاه امام خمینی (ره) چه جایگاهی داشت؟

جمهوری اسلامی که امام مطرح کردند، به نظر من بسیار بدیع و غیرمترقبه در فضای سیاسی بود. اینکه یک مرجع تقلید دینی از جمهوریت بخواهد نام ببرد و آن را در فضای سیاسی کشور حاکم کند، امری بسیار بدیع بود. این مدل از حکمرانی مورد پذیرش همه گروه ها قرار گرفت و همین ایده در سقوط رژیم شاهنشاهی بسیار نقش داشت. همچنین خود همین ایده یک نوع انقلاب تلقی می شد؛ یعنی از لحاظ نظری یک مرجع تقلید شناخته شده بخواهد جمهوری را در فضای سیاسی کشور مطرح کند. پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی آن کاریزمای امام و جایگاه بالای ایشان حفظ شد و به حدی بود که نیاز این حس نمی شد مدل «جمهوری اسلامی» بخواهد به رأی گذاشته بشود، چرا که این ایده ای مطرح از سوی امام بود. از مرحوم پدرم شنیدم که در شروع نهضت در مخالفت با فرزند شاه و ملت شعارشان این بود: «ما تابع قرآنیم، فرزند شاه و ملت نخواهیم.» این تلقی در ذهن ها بود که گویی روحانیت با فرزند شاه مخالف است. اما خود ایشان برای تأسیس جمهوری اسلامی فرمود که باید فرزند شاه بر گزار بشود و شکل حکومت به رأی مستقیم مردم گذاشته بشود. به هر ترتیب فرزندم بر گزار شد و اکثریت قاطع مردم به آن «آری» گفتند.

قانون اساسی از لحاظ حقوقی توانسته یک معمایی را حل کند. معما این بود که حکومت چطور می تواند هم دینی باشد و هم جمهوری؟ به ظاهر یک موضوع پارادوکسیکال به نظر می رسد. اما نویسندگان قانون اساسی با رهبری حضرت امام و بهره گیری از رهنمودهای ایشان هم نظریه ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانده و هم بر آرای عمومی تأکید کردند. در اصل ۱۰۷ قانون اساسی به رهبری امام خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده، تصریح شده

است و هم اینکه تعیین رهبری پس از ایشان بر عهده خبرگان منتخب مردم محول شده است. این نشان می دهد که ساختار نظام جمهوری اسلامی به رأی مردم متکی است. البته شورای نگهبان هم در متن قانون اساسی آمده است که بر مصوبات مجلس شورای اسلامی نظارت کند تا از چارچوب شرع اسلام و قانون اساسی خارج نشوند. با این حال این وجه مردمی بودن و عدالت گرا بودن حضرت امام را نشان می دهد؛ به خصوص توجه ایشان به محرومان و مستضعفان. خودشان فرمودند که من یک موی این کوخ نشینان را بر کاخ نشینان ترجیح می دهم. هم در دوران مبارزات نهضت و هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی توجه زیادی به مسئله فاصله فقر و غنا داشت. هر چه ما به سال های آخر عمر امام نزدیک می شویم، می بینیم این مسئله پررنگ تر می شود. در مبحث قانون گذاری هم قوانینی از جمله قانون کار مطرح بود که گرایش عدالت گرایانه و عدالت اجتماعی مناسبات میان کارگر و کارفرما مطرح شد و شورای نگهبان آن را مخالف با احکام اولیه شرعی می دید. امام در این قضیه ورود کرد و به شورای نگهبان توصیه فرمود به ضرورت عدالت توجه داشته باشند. ایشان برای حل این بن بست راه حل هایی ارائه دادند که منجر به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام شد. خاستگاه آن تحول همین ویژگی مردمی بودن امام بود؛ یعنی تأمین عدالت اجتماعی. در واقع فقه سنتی در مواجهه با برخی از مسائل جدید جامعه به بن بست هایی برخورد که امام با آن رویکرد بن بست شکنی کرد. می خواهم این را عرض کنم که امام بین اسلامی بودن و مردمی بودن نظام تعارضی نمی دید. قانون اساسی هم به نظر بنده همین گونه است. در عمل هم وقتی ما به بن بست هایی رسیدیم، ایشان آن را حل فرمود.

آیا نمونه و مصداقی از وجه مردمی بودن و بهادادن حضرت امام به جمهوریت و اراده و خواست مردم در اداره امور جامعه سراغ دارید که برای ما بیان بفرمایید؟

بله. شاید نکته ای در اینجا لازم باشد گفته بشود و آن درباره پیش نویس قانون اساسی است. ما پیش نویسی از قانون اساسی داشتیم که بعداً کنار گذاشته شد و در واقع یک نسخه دومی جایگزین آن شد. آن طور که بیان کردند، امام با آن پیش نویس اولیه قانون اساسی موافق بود و بنا بود همان پیش نویس به فرزندم گذاشته بشود. اما برخی از اشخاص اصرار کردند که قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی نگاشته بشود. چون این وعده ای بود که قبل از پیروزی انقلاب داده شد. یعنی قانون اساسی در مجلس خبرگان یا همان مجلس مؤسسان تدوین بشود و سپس به رأی مردم گذاشته بشود. امام هم بنا بر این اصرار دستور تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی را داد. به هر حال آن پیش نویس اولیه شکل دیگری داشت که بنا بر آنچه نقل شده، حضرت امام هم در ابتدا با آن موافقت داشت. در عمل هم ایشان فرمود من یک طلبه هستم. از این رو به قم تشریف برد و دولت را به دست روشنفکران و کسانی که تجربه کار اجرایی داشتند، سپرد. آقای بازرگان، نخست وزیر شد. اما متأسفانه دولت موقت نتوانست با فضای انقلاب همراه بشود و مشکلاتی به وجود آمد که منجر به سقوط آن دولت شد. پس از آن دوره امام بنا نداشت که روحانیت را به طور مستقیم وارد مناصب دولتی کند. رویکرد ایشان این بود



دشمن را شکست دادند. مردم جلوه‌های تازه‌ای را از خلوص خودشان نشان دادند و به رهبری حضرت امام (ره) از کشور و نظام خودشان دفاع کردند.

در قضیه پذیرش قطعنامه وقتی امام فرمود من جام زهر را نوشیدم، دوباره موج عظیم مردمی ایجاد کرد و مردم دوباره به جبهه‌ها هجوم آوردند و مجدداً ارتش صدام را به عقب‌نشینی وادار کردند.

وقتی امام رحلت فرمود، ما شاهد تشییع جنازه عظیم و باشکوهی از سوی مردم بودیم. این نشان می‌داد آن نقطه پایانی زندگانی امام چقدر شبیه آن نقطه آغازین ورود ایشان به ایران است. این مردمی بودن امام حفظ شد و مسئله مهمی هم بود.

به نظر شما چرا این وجه مردمی بودن که در دوره حیات حضرت امام پررنگ بود، پس از رحلت ایشان کمرنگ شده است؟ علت آن را در چه می‌دانید؟

متأسفانه وقتی انحرافی در نظام جمهوری اسلامی ایران رخ می‌داد، برخی در صدد این هستند که این انحراف را به خود بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نسبت بدهند. این ناشی از برداشتهای انحرافی از بیانات امام است. برای مثال وقتی امام فرمود حفظ نظام ضروری است، برخی این گونه تلقی کردند که ما باید به هر شکلی نظام را حفظ کنیم؛ ولو به ضرر مردم باشد و مردم آن را نخواهند. در حالی که اعتبار نظام به خود همین مردم است و امام نظام را بدون مردم، نظام نمی‌دانست. مصلحت نظام هم باید در جهت حفظ و تأمین مصالح مردم باشد. در فرمان بازنگری قانون اساسی هم وقتی مسئله تشخیص مصلحت نظام مطرح شد، امام تأکید داشت که این مجمع نباید تبدیل به قوه‌ای در عرض سایر قوا بشود و جمهوریت مردم را به خطر نیندازد. تشکیل این مجمع برای آن بود که نظام با بن بست مواجه نشود. البته امام به اعضای شورای نگهبان توصیه می‌فرمود که خودتان مصلحت نظام را در نظر بگیرید تا دیگر نیازی به راه‌های فوق‌العاده مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام نباشد. اما به هر حال بعدها این گونه تلقی شد که این مجمع بناست فقط نظام را حفظ کند و کاری هم به مصلحت خود مردم ندارد! در مسئله ولایت فقیه نیز این گونه است و طبق نظر امام ولایت مطلقه فقیه برای این است که در جایی که احکام اولیه با مصالح عمومی تعارض دارد مصلحت جامعه تأمین شود. نه اینکه مصلحت نظام منفک از مردم. آنچه مدنظر حضرت امام (ره) بود، همین است نه اینکه ولی فقیه مطلق العنان باشد. به نظر من این معنا از ولایت مطلقه فقیه بسیار موجه و قابل دفاع است و اساساً بدون آن اداره جامعه میسر نیست.

به هر حال انحرافی که ایجاد شد، ناشی از سوءبرداشت از همین مسئله بود. این انحراف به وجه جمهوریت نظام آسیب زد. الان به گونه‌ای شده که حتی دفاع از مبانی امام خمینی (ره) هم کار دشواری شده است. ما در آخرین انتخابات‌ها، یعنی انتخابات اسفند ۱۳۹۸ و انتخابات خرداد ۱۴۰۰ دیدیم که چگونه مشارکت مردمی به پایین‌ترین حد خودش رسید. این در اثر آن انحرافات از مبانی امام راحل است. ما راهی نداریم جز اینکه به مواضع و مبانی حقیقی حضرت امام بازگردیم. امامی که می‌فرمود به من خدمت‌گزار بگویند و نه رهبر. ما نیازمند بازگشت به چنین امامی هستیم

که روحانیت در جایگاه رهبر مذهبی و دینی و اخلاقی مردم قرار دارد و در همین جایگاه هم باقی بماند و بیشتر بر امور نظارت کند. در واقع هدایت معنوی مردم باید توسط روحانیت صورت بگیرد. از این رو می‌بینیم اولین رئیس جمهور غیرروحانی است؛ حتی دومین رئیس جمهور هم غیرروحانی است. بعد از آن حوادث و ترورها و شهادت یاران امام خمینی (ره) ما شاهد رئیس جمهور شدن فردی روحانی هستیم. اما در دوره اول و دوم کاملاً پیدا بود که امام با رئیس جمهور شدن یک فرد روحانی مخالفت داشت. حتی گزینه‌هایی برای نامزد شدن ریاست جمهوری مطرح بودند، اما حضرت امام بدان‌ها تن نمی‌داد. حتی برخی از اشخاص و گروه‌های سیاسی مرحوم حاج احمد آقا را اعلام کردند به عنوان نامزد خودشان. اما حضرت امام از این مسئله کاملاً پرهیز می‌کرد. به هر حال بنا به ضرورت آیت‌الله خامنه‌ای نامزد انتخابات ریاست جمهور شد. همه این اتفاقات که می‌توان ساعت‌ها درباره آن‌ها صحبت کرد، از وجوه مختلف مردمی بودن امام خمینی (ره) در دوره پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود. این نکته را هم یادآوری کنیم که حضرت امام حتی فرماندهی کل قوا را به رئیس جمهور محول کرد. مقامی که بسیار حساس است و این نشان از اعتماد امام به رأی و نظر مردم داشت.

وجه مردمی بودن حضرت امام چه تأثیری در باورهای مردم و نقش آنان در اداره جامعه داشت؟

ویژگی مردمی بودن حضرت امام تأثیر بسیاری در پذیرش ایشان به عنوان رهبری جامعه از سوی مردم داشت. حتی برای طیف‌های سیاسی که چندان باور مذهبی نداشتند، رهبری امام مورد پذیرش قرار گرفت و این تأثیرات همان نگاه و رویکرد ایشان بود. پس از پیروزی انقلاب هم این باور به لحاظ ساختار سیاسی جاری شد؛ یعنی مردم به عین مسئله انتخابات و جمهوریت و رفتارندوم رادر نظام جدید مشاهده کردند. همه این‌ها جلوه‌های آن پذیرش امام به عنوان رهبری جامعه بوده است. مردم در مدیریت جامعه احساس شخصیت کردند و سعی داشتند نقش فعالی داشته باشند. همان تشکیل شوراهای شهر و روستا موجب شد که مردم خود و نقش خودشان را باور کنند. به تعبیر شهید بهشتی که می‌فرمود اگر ما از «امام امت» سخن می‌گوییم، از «امامت امت» هم سخن می‌گوییم. در مسئله امام امت، «امت» آن قدر شخصیت پیدا می‌کند که هر فرد به تعبیر قانون اساسی خودش را در جایگاه رهبر می‌بیند که در مدیریت جامعه مداخله دارد. این‌ها به سهیم شدن مردم در امور مختلف از جمله در سازندگی کشور تأثیر داشته است. برای مثال در نهاد جهاد سازندگی مردم با جان و دل در آن شرکت می‌کردند. به خصوص در سال‌های اول که نشان از اشتیاق مردم به سازندگی و مشارکت در امور اجتماعی بود. در آن سال‌ها هیچ کس به دنبال دستمزد نبود. وقتی هم جنگ آغاز شد، وجه مردمی امام به داد کشور رسید. وقتی جنگ به صورت مردمی اداره می‌شد، همه آحاد مردم، اعم از مرد و زن، پیر و جوان برای دفاع از میهن خود بسیج شدند و در دفاع مقدس حضور داشتند و همین باعث شد که جلوی آن ارتش مجهز صدام را گرفت. صدام که می‌گفت سه روزه می‌خواهد تهران را فتح کند؛ ما دیدیم که مردم خرمشهر چگونه وارد میدان شدند و ایستادگی کردند. مردم هشت سال با همه سختی‌ها در صحنه حضور داشتند و در نهایت



اعتماد به مردم و مردم‌باوری

لاله افتخاری:

مردم‌باوری در گفتار و سیره امام کاملاً مشهود بود



خانم دکتر لاله افتخاری از اعضای جبهه پیروان خط امام و رهبری است. او نماینده مردم تهران در دوره‌های هفتم، هشتم و نهم مجلس شورای اسلامی بود. وی دارای دکترای علوم قرآنی با رتبه اول از دانشگاه تهران است. وی در گفت‌وگو با ما به حضور مردم در انقلاب و جایگاه آنان در اندیشه امام خمینی سخن گفت.

صحبت می‌کردند. قرآن کریم هم خطاب به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» یعنی او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد. در واقع پیروزی باید هم عنایت خداوند را داشته باشد و هم یاری مردم. در سیره پیامبر اکرم (ص) همه این‌ها را مشاهده می‌کنیم. پیمان‌هایی که ایشان می‌بندد نشان می‌دهد از همان گام اول نقش مردم حتی غیرمسلمان را پررنگ دیدند و اولین حقوق شهروندی که در اسلام بوده در سیره ایشان دیده می‌شود. در عهدنامه مالک اشتر هم به همین مطلب اشاره می‌شود. امام علی علیه‌السلام خیلی شفاف به مالک اشتر می‌فرماید که شما باید در میان مردم باشی. والی و کسی که می‌خواهد مسئولیت داشته باشد باید خودش در میدان باشد و مشکلات مردم را از نزدیک مشاهده و برای حل آن‌ها چاره‌ای کند.

حضرت امام خمینی (ره) که تربیت شده همین مکتب بود، بر اساس همین دیدگاه جایگاه مردم را بسیار رفیع می‌دانست. در بیاناتشان در بدو ورود به ایران می‌فرماید: «من به پشتوانه این ملت توی دهن این دولت می‌زنم.» در سال ۱۳۴۲ فرمود: «یاران من در گهواره هستند.» این بدان معناست

موضوع گفت‌وگوی مادر باره اصول و اندیشه حضرت امام با مسئله اعتماد ایشان به مردم و مردم‌باوری است. در ابتدا با این سؤال شروع کنیم که مردم و افکار عمومی در منظر حضرت امام چه جایگاهی دارد؟

نگاه و عملکرد حضرت امام خمینی رحمة الله علیه و مقام معظم رهبری و اساساً نظام جمهوری اسلامی بر مبنای اسلام است. دیگر مسئولان جمهوری اسلامی هم باید بر همین مبنا باشند. به هر حال اگر تاکنون این‌گونه نبوده است، آن‌ها خود از مسیر منحرف شده‌اند. همچنین شاخص‌هایی که مردم ما باید انتخاب کنند، باید بر اساس اسلام باشد. اسلام بر جایگاه مردم تأکید دارد. برای همین است که داستان انبیا در قرآن آمده است و نشان می‌دهد مردمی که از انبیا تبعیت کردند، چطور توانستند موفق بشوند و آن‌ها که تبعیت نکردند، چگونه نعمت‌های فراوان را از دست دادند. مردم با نقش خود می‌توانند سرنوشت خود را تغییر بدهند. همان‌گونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». در سیره انبیا و ائمه معصومین هم مشاهده می‌کنیم چگونه در میان مردم حضور داشتند و مردم با آنان



در انتخابات دچار یکسری اشتباهاتی در تعیین شاخص‌ها و تصمیم‌گیری نهایی می‌شوند. همچنین تحت تأثیر یکسری جریان‌ها قرار می‌گیرند و انتخاب فرد شایسته صورت نمی‌گیرد. این به علت عدم آگاهی کامل مردم است. برخی از مردم می‌گویند که ما نماینده خود را فقط در زمان تبلیغات انتخاباتی می‌بینیم. این درست نیست و هم مجلس باید در این باره نظارت کند و هم مردم. به هر حال حضور در جمع مردم و حضور نماینده در میدان به بهبود اوضاع و شرایط خیلی کمک می‌کند.

باید یک قرارگاه نظارتی ایجاد بشود تا مشخص گردد آیا نمایندگان مردم همان کار و وظایف خودشان را انجام می‌دهند یا خیر. در واقع تعامل میان نمایندگان و مردم باید کاملاً برقرار باشد. اگر نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر را ملاک قرار بدهیم، هم مردم می‌توانند متوجه بشوند چه شاخص‌هایی را باید داشته باشند و هم مسئولان که چه شرح وظایفی نسبت به مردم دارند.

آیا مقبولیت نظام جمهوری اسلامی از سوی مردم می‌تواند مبنای مشروعیت آن هم شمرده بشود؟

نظام هم مقبولیت داشت و هم مشروعیت. با این حال حضرت امام رحمة الله علیه بر رفتارندوم و به رأی گذاشتن قانون اساسی تأکید فرمود. با این حال ممکن است گاهی رفتارهایی صورت بگیرد که مردم واقعاً نتوانند یکسری شاخص‌هایی را تشخیص بدهند و رأی آن‌ها مشکلاتی را ایجاد می‌کند.

به هر حال مردم ۲۵ سال از حضور مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت محروم بودند و این هم ناشی از تشخیص نادرست مردم در آن زمان بود؛ با این حال باید پذیرفت خود مردم هستند که تعیین تکلیف می‌کنند و گاهی درست تصمیم می‌گیرند و گاهی غلط. همه ما جزو همان مردم هستیم که معصوم نیستیم و اشرافی به همه موضوعات هم نداریم؛ اما همین مردم هستند که انقلاب را به پیروزی رساندند و هشت سال دفاع مقدس را پیش بردند و در برابر دشمنان فعلی مقاومت می‌کنند و باز همین مردم هستند که بیشتر به کالاهای خارجی توجه می‌کنند و مشکلاتی هم به وجود می‌آورند. اگر این مردم آگاهی کافی داشته باشند می‌توانند مشکلات را جبران کنند.

برای مابفر مایید که مردم در حاکمیت دینی چه جایگاهی دارند؟

اگر بخواهیم مبنایی‌تر بحث کنیم، از مفهوم حاکم آغاز می‌کنیم. حاکم به تنهایی که معنا و مفهومی ندارد. باید دید که حاکم چه اهدافی دارد؛ در واقع حاکم بدون مردم معنا و مفهومی ندارد؛ برای مثال یک استاد دانشگاه بدون داشتن دانشجو، معنا و مفهومی ندارد. یک معلم مدرسه بدون دانش‌آموز معنا و مفهومی ندارد. چون خودش که نمی‌تواند کلاس خودش را درس بدهد. بنابراین حاکم بدون مردم درصد این است که بر چه کسی حکومت کند؟ حاکم وقتی معنا پیدا می‌کند که مردمی باشند. در این صورت حقوق و مسئولیت‌های متقابل حاکم و مردم وجود دارد. برای همین است که وقتی مردم پای کار آمدند، توانستند موفقیت‌هایی هم

که من به تنهایی نمی‌توانم پیروز بشوم. یارانی دارم که باید از گهواره بیرون بیایند و بزرگ و تربیت بشوند و بعد این‌ها بازوی توانمندی بشوند تا موفقیت به دست بیاید. همین امر هم تحقق پیدا می‌کند. حضرت امام فرمایشات بسیار ارزشمند دیگری هم دارد. به خصوص برای محرومان و صاحبان اصلی انقلاب که فرمود: «یک موی کوخ نشینان بر همه کاخ نشینان ترجیح دارد.» این نشان دهنده این بود که امام واقعاً نسبت به مردم و جایگاه آن‌ها اهمیت قائل بود.

در تاریخ انقلابات مشاهده می‌کنیم که وقتی انقلابی صورت می‌گرفت قانون اساسی را همان صاحبان اصلی قدرت وضع می‌کنند. مبنای نظر آن‌ها این است که چون مردم به طرف آن‌ها اقبال نشان دادند و انقلاب هم پیروز شد، پس این ما هستیم که باید آن قانون اساسی را تهیه کنیم. اما می‌بینیم حضرت امام رحمة الله علیه به همین امر اکتفا نمی‌کند و دیدیم که قانون اساسی و ساختار جمهوری اسلامی به رأی مردم گذاشته شد.

مردم باوری در گفتار و سیره امام کاملاً مشهود بود. در دیدارها گاهی حتی دیدار با مردم را به مسئولین ترجیح می‌داد. همین نشان می‌دهد مردم در مکتب امام که همان مکتب اسلام است و رهبری هم همین مکتب را پیروی می‌کند، جایگاه ویژه‌ای دارند.

به نظر شما آیا نقش مردم در ساختار سیاسی نظام ما روشن شده است یا خیر؟

ساختار کشور را وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که ساختار تعاملی در آن وجود دارد. مردم حتی در انتخاب رهبر نظام هم سهیم هستند. آن‌ها به خبرگان رأی می‌دهند و نمایندگان مجلس خبرگان هم بر رهبری نظارت می‌کنند و می‌توانند تصمیماتی درباره بالاترین مقام کشور بگیرند. از طرف دیگر مردم می‌توانند رئیس جمهور را هم خودشان مستقیماً انتخاب کنند. در انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا هم سهم بسزایی دارند. به نحوی همه مسئولین نظام از بالاترین رده تا پایین‌ترین آن‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم انتخاب می‌شوند.

از تداوم نقش مردم در دوران پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی برای مابفر مایید.

مردم برای اینکه کسی را به عنوان مسئول انتخاب کنند، باید آن شخص شایستگی داشته باشد و تشخیص این شایستگی با آگاهی مردم است. مشکل کشور ما تاکنون همین بود. مردم علاوه بر آگاهی کامل از اشخاص و انتخاب آن‌ها باید بر عملکردشان هم نظارت کنند. البته همه مردم کارشناس نیستند، اما حداقل می‌توانند از کارشناسان در جهت بهبود وضعیت کمک بگیرند. نمایندگان مجلس ماهانه یک هفته باید در حوزه انتخابیه خود حضور داشته باشند. برای اینکه هم در جمع مردم باشند و حرف آن‌ها را گوش بدهند و مردم هم در جریان کار قرار بگیرند و بتوانند باهمدیگر کار را پیش ببرند. نمی‌توان با هشتاد میلیون نفر مجلس تشکیل داد. اما مردم می‌توانند با تعاملی که با نمایندگان خود دارند، در حقیقت این الگورا تحقق ببخشند. با این حال مشکلی که وجود دارد این است که مردم گاهی



داشته باشند. امام علی علیه السلام هم در آن شرایط پیش آمده فرمود من وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیر شما باشم؛ وضعیت به نحوی بود که حقوق و مسئولیت‌های متقابل حاکم و مردم نمی‌توانست به درستی استیفا بشود. با این حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور به پذیرش امر خلافت شد و فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَاجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا» یعنی اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم، و پایان خلافت را با پیمانه خالی اولش سیراب می‌کردم.

همچنین است وقتی بعد از حضرت امام رحمة الله علیه به حضرت آقا مقام رهبری و ولایت داده شد، فرمودند: «من مایل به آن نبودم؛ اما حالا که این بار را روی دوش من گذاشتند، با قوت خواهم گرفت؛ آن چنان که خدای متعال به پیامبرانش توصیه فرمود: خذها بقوة».

در واقع مثل شرایطی است که دختری به سن ۹ سال برسد.

در چنین شرایطی نمی‌تواند بگوید که من نمی‌خواهم مکلف باشم. او چه خواهد چه نخواهد به سن تکلیف رسیده است. بنابراین وقتی شرایطی پیش بیاید، حتی برای ولی امر مسلمین تعیین کننده است و تکلیفی بر آن بار می‌شود. این تکلیف حاکم و ولی امر مسلمین است و در مقابل مردم هم تکلیفی دارند تا شرایط و زمینه را فراهم کنند تا حضرت حجت علیه السلام ظهور کند.

حضور مردم در انقلاب و تداوم آن چگونه می‌تواند اثربخش باشد؟

برای تداوم انقلاب دو نوع حضور مردم وجود دارد: یک حضور رسمی و قابل شمارش است که در پای صندوق رأی مشاهده می‌شود. حضور دوم غیررسمی است که در مراسم‌هایی مانند راهپیمایی ۲۲ بهمن، ۹ دی، روز قدس و... مشاهده می‌شود. حضور مردم در این مراسم‌ها قابل شمارش دقیق نیست، اما به هر حال همین‌ها خود نوعی رفتارندوم غیررسمی است که صورت می‌گیرد. چه بسا ارزش آن از حضور رسمی کمتر هم نباشد. بنابراین مسئولان باید به همین امر توجه کنند و رعایت حال آن اقلیتی را داشته باشند که کمترین بار و هزینه را بر دوش نظام و بیشترین فایده را دارند. همت مسئولان باید برای آن دسته باشد. در عهدنامه مالک اشتر تمام این مسائل گفته شده است. اگر بخواهیم آسیب‌های اجتماعی هموار و کم بشود و به حداقل برسد، باید نقش مسئولان را پُررنگ ببینیم و بدین

طریق است که توطئه‌های دشمن هم نقش بر آب می‌شود. آیا مردم باوری حضرت امام در نظر خود ایشان به عنوان ابزار برای پیروزی انقلاب بود یا خیر؟

ارادت حضرت امام به مردم هم در دوران مبارزات و هم در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی غیرقابل انکار است. دیدارهای مکرر با مردم گواه این مسئله است؛ تا جایی که اطرافیان وقتی به ایشان می‌گویند شما وقت ندارید و باید بیشتر به مسائل مهم حکومتی بپردازید، می‌فرماید که هدف حکومت تأمین خواست و اراده مشروع مردم است و در حال حاضر خود را موظف می‌دانم که در میان همین مردم باشم. این گونه هم نبود که ایشان مردم را نردبانی برای پیروزی انقلاب و کسب قدرت بخواهد. چرا که شاهد مردم باوری ایشان در دوران پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام هم بودیم. می‌فرمود که مردم ابزار نیستند و باید کارها را با همین مردم پیش برد و بدون این مردم هیچ توفیقی حاصل نمی‌شود. لذا ارتباط ایشان با مردم هیچ‌گاه قطع نمی‌شود. کما اینکه حضرت آقا همین گونه بوده است و به طور مرتب با اقشار مختلف برنامه دیدار و گفت‌وگو دارند. در واقع حاکم اسلامی باید این گونه باشد.

اعتماد به مردم در نظر حضرت امام (ره) را در قالب مصادیقی توصیف بفرمایید.

حضرت امام و حضرت آقا هر دو یک نگاه دارند و با همان نگاه دینی مسئولین را خدمتگزار مردم می‌دانند. یک بار امام فرمود که به من خدمتگزار بگویید بهتر است تا رهبر. این باور دینی و قلبی ایشان بود. ایشان بعد از خدا به مردم اعتماد داشت و این نیست جز فرمان خداوند. خود خدا به رسولش می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِتَضَرُّهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» یعنی خداوند هم با یاری خودش و هم با یاری مؤمنین تو را یاری می‌کند. این دو با هم هستند. البته خداوند در رأس امور قرار دارد و اراده الهی در همه امور غیرقابل انکار است، با این حال خود خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». بنابراین اگر قوم یا همان مردم همراه اراده الهی شدند، خداوند آن تغییر را ایجاد می‌کند. اما اگر مردم همراه نشدند، این خودشان هستند که سرنوشت خود را تغییر می‌دهند و باید پای آن هم بایستند.

به عنوان سؤال پایانی و به طور کوتاه برای ما بفرمایید که ویژگی مهم حکومت از نظر گاه امام مبتنی بر چه عناصری است؟ مبتنی بر مردم‌سالاری دینی و ولایت فقیه به عنوان مشروعیت بخشیدن است. عناصر دیگری، مانند استقلال و استکبارستیزی هم از جمله عناصری است که در آموزه‌های دینی وجود دارد و ما در نگرش و نظرگاه حضرت امام رحمة الله علیه مشاهده می‌کنیم.

برای تداوم انقلاب دو نوع حضور مردم وجود دارد: یک حضور رسمی و قابل شمارش است که در پای صندوق رأی مشاهده می‌شود. حضور دوم غیررسمی است که در مراسم‌هایی مانند راهپیمایی ۲۲ بهمن، ۹ دی، روز قدس و... مشاهده می‌شود. حضور مردم در این مراسم‌ها قابل شمارش دقیق نیست، اما به هر حال همین‌ها خود نوعی رفتارندوم غیررسمی است که صورت می‌گیرد. چه بسا ارزش آن از حضور رسمی کمتر هم نباشد. بنابراین مسئولان باید به همین امر توجه کنند و رعایت حال آن اقلیتی را داشته باشند که کمترین بار و هزینه را بر دوش نظام و بیشترین فایده را دارند. همت مسئولان باید برای آن دسته باشد. در عهدنامه مالک اشتر تمام این مسائل گفته شده است. اگر بخواهیم آسیب‌های اجتماعی هموار و کم بشود و به حداقل برسد، باید نقش مسئولان را پُررنگ ببینیم و بدین دشمن هم نقش بر آب می‌شود



اعتماد به مردم و مردم‌باوری

هادی قابل:

پایه تمام کارهای حضرت امام مردم بود

امام هم قبل از پیروزی انقلاب و هم پس از پیروزی انقلاب مردم را پایه و اساس می‌دانست
حضرت امام بر دو بُعد اساسی در تشکیل حکومت تأکید داشت: یکی جمهوریت و دیگری اسلامیت
این مردم هستند که با خواست و اراده‌شان انقلاب را تحقق بخشیدند



حجت‌الاسلام والمسلمین هادی قابل در این گفت‌وگو از نقش مردم در پیروزی نهضت اسلامی و جایگاه ایشان در اندیشه امام خمینی سخن گفت و به رکن مردم‌باوری در حکومت دینی اشاره کرد.

کرد. در دوران مبارزات انقلاب اسلامی می‌بینیم که آن نسل با میانگین سنی پانزده الی بیست سال و جوانان آن دوران به حمایت از امام برخاستند. در نتیجه مردم، یعنی پدران و مادران و بستگان همان جوانان هم به صحنه آمدند و انقلاب شکوهمند تاریخی را در سال ۱۳۵۷ شکل دادند و طومار رژیم پهلوی را در هم پیچیدند؛ رژیمی که تا بن دندان مسلح و مورد حمایت قدرت‌های سیاسی دنیا بود. این مسئله باعث شد که امام روی مردم کاملاً سرمایه‌گذاری کند و همه آنچه فراهم آمده را از مردم بداند.

حضرت امام رحمة‌الله علیه همچنین در تنفیذ حکم بازگان، نخست‌وزیر دولت موقت این گونه می‌نویسد:

«جناب آقای مهندس مهدی بازرگان بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر

موضوع گفت‌وگوی ما درباره مردم‌باوری حضرت امام در گفتار و سیره ایشان، هم در دوران مبارزات و نهضت و هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. در ابتدا مصادیقی از مردم‌باوری ایشان را بیان بفرمایید.

آنچه از سخنان حضرت امام درباره مردم‌باوری داریم و در عمل هم شاهد آن بودیم این است که ایشان با مردم یک رابطه سیاسی و مرحله‌ای و گذرا و موقتی نداشت؛ بلکه رابطه ایشان با مردم رابطه بسیار عمیق و اعتقادی بود. ایشان به مردم بها می‌داد و در واقع امام، انقلاب اسلامی را انقلاب مردمی می‌دانست و حتی در فرمایشات ایشان هم هست که فرمود: انقلاب اسلامی ایران، انقلاب مردمی است. بنابراین ما می‌بینیم امام رابطه بسیار تنگاتنگی با مردم داشت. به یاد داریم وقتی امام را در باغ شاه حصر کردند، به ایشان گفتند شما با کدام نیرو می‌خواهید در مقابل حکومت بایستید؟ به هر حال شاه، ارتش و نیروی نظامی و سازمان‌هایی دارد. امام جمله‌ای را فرمود و آن اینکه: «سربازان من در گهواره‌ها و در شکم مادرشان هستند.» یعنی نسلی که قرار است در آینده در جامعه حضور داشته باشد، به عنوان سرباز نهضت معرفی



گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید.»

دو نکته در این فرمایش حضرت امام وجود دارد و آن اینکه می‌فرماید: «بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران...» یعنی هم مشروعیت و هم قانونی بودن حکم را منوط به آرای اکثریت قاطع ملت می‌کند و می‌فرماید چون این ملت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها من را به عنوان رهبر جنبش قبول کرده‌اند، من هم شما را مأمور تشکیل دولت موقت می‌کنم. بر اساس همین خواست اکثریت مردم و اینکه مردم ایشان را به رهبری جنبش انتخاب کرده بودند، شورای انقلاب و دولت موقت را تشکیل داد و باز به خواست مردم اصل و قانون اساسی جمهوری اسلامی را به رأی قاطبه ملت گذاشتند و رأی گرفتند. بنابراین پایه تمام کارهای حضرت امام مردم بود. از این رو جایگاه مردم در نزد ایشان بسیار رفیع است و رکن اساسی انقلاب و جمهوری اسلامی را مردم می‌دانست. بر همین اساس نه تنها در گفتارشان، بلکه در عمل همین‌گونه بود. یعنی از دورانی

که نهضت در ایران پا گرفت، تمام پیروزی‌ها با حضور مردم بوده است. امام هم قبل از پیروزی انقلاب و هم پس از پیروزی انقلاب مردم را پایه و اساس می‌دانست. در واقع وقتی حکومت مستقر شد و جمهوری اسلامی شکل گرفت، همچنان مردم نقش فعال و مستقیمی در اداره کشور داشتند. تا پایان عمر پربرکتشان بر حضور، اعتماد، حمایت، نقش و درایت مردم در تمام شئون مملکت‌داری تأکید داشت.

حضرت امام توانست جنگ هشت ساله و دفاع در برابر رژیم بعثی و متجاوز عراق را با همین مردم اداره کند. با اینکه ما امکانات نظامی و نیروهای آماده و تربیت شده برای جنگ به اندازه کافی نداشتیم؛ نیروی زمینی و هوایی و دریایی ارتش به خاطر جابه‌جایی حکومت آن انسجام لازم را در اوایل جنگ نداشت. هر چند بعدها این انسجام شکل گرفت. به هر حال این نیروهای مردمی بودند که به‌صحنه آمدند و دوره‌های آموزشی نظامی را دیدند و وارد جنگ با بعثی‌ها شدند. در واقع بسیج مردمی بود که جنگ را به پیش برد. از این رو، مشخص می‌شود که جایگاه مردم در اندیشه‌ها و عمل امام خمینی (ره) خیلی روشن است. ایشان هر وقت دغدغه‌ای داشت، آن را با مردم در میان می‌گذاشت و

به‌طور شفاف با مردم سخن می‌گفت. نتیجه این شد که مردم به اهداف و آرمان‌های حضرت امام باورمند شدند. در آن زمان اعتماد بین مردم و امام متقابل بود و این اعتماد از سر عشق و علاقه و شیفتگی متقابل بود.

حکومت دینی در نظر حضرت امام خمینی (ره) چه ویژگی‌هایی دارد؟

حضرت امام بر دو بُعد اساسی در تشکیل حکومت تأکید داشت: یکی جمهوریت و دیگری اسلامیت. این دو اساس حکومت دینی است که امام آن را تأسیس کرد و از آغاز همین مسئله را هم مطرح فرمود. لذا تأکید امام در شکل جمهوری اسلامی، این بود: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیشتر.» در واقع این دو رکن را مورد توجه قرار داد. جمهوری حکومتی است که مردم در آن حرف اول را می‌زنند و مبتنی بر آرا و خواست اکثریت قاطع مردم باشد. کما اینکه در رفراندوم جمهوری اسلامی این چنین بود که اکثریت قاطع ملت رأی به جمهوری اسلامی دادند.

بُعد اسلامیت که امام به عنوان رکن اساسی در حکومت مطرح کرد، بدان معناست که احکام و دستورات اسلام در این حکومت باید اجرا بشود. در واقع قوانین نباید ضد احکام شریعت باشد. نباید قوانینی تصویب بشوند که حکم خدا را نقض کنند. طبیعتاً باید حرمت دستورات خداوند در جمهوری اسلامی حفظ بشوند. این هم بُعد اسلامیت بود که حضرت امام بدان تأکید داشت.

از این رو، آن حکومت مدنظر امام در همین دو بُعد و دو رکن اساسی استوار است؛ اول مردمی بودن حکومت، یعنی برخاسته از خواست و اراده رأی مردم باشد و دوم مقررات و قوانین مصوب در چارچوب شریعت اسلام. ایشان خیلی تأکید داشت که هر چه سریع‌تر باید هم اصل این مدل از حکومت به رأی مردم استوار بشود و هم انتخابات‌ها در این نوع مدل از حکومت نقش داشته باشد. به همین دلیل هم رفراندوم برگزار شد و هم پس از آن، انتخابات مجلس و ریاست جمهوری.

در بسیاری از کشورهای دنیا وقتی انقلابی شکل می‌گرفت تا چند سال بعد، مردم را در امر مدیریت کشور دخیل نمی‌کردند. همان کسانی که به عنوان رهبران انقلاب شناخته می‌شدند، کشور را اداره می‌کردند تا رفته رفته بتوانند اهدافی که خودشان دارند پیاده و طرفدارانی در این زمینه پیدا کنند. در واقع درصدد این بودند که ساختار حکومت را بر اساس مطلوب خودشان شکل بدهند. امام چون به ملت و مردمش تکیه کرده بود و به مردم اعتماد داشت، از شورای انقلاب خواست که زمینه رأی و نقش مردم در همه عرصه‌ها و ارکان حکومت فراهم کنند. همین‌طور هم شد و نمایندگان مجالس و ریاست جمهوری بر

اگر رهبران جامعه اعتماد و حمایت و پشتیبانی اکثریت مردم خود را داشته باشند، ماندگار خواهند بود و می‌توانند به حکومت خود ادامه بدهند و به اهدافشان برسند؛ اما اگر حمایت و پشتیبانی مردم را نداشته باشند، قطعاً این‌ها متزلزل خواهند شد. ممکن است چند صباحی به قدرت خودشان ادامه بدهند؛ اما عاقبت حکومت از دست آن‌ها گرفته و ساقط خواهد شد. این را حضرت امام هم در فرمایشات خود دارد. امیرالمؤمنین (ع) هم این موضوع را در فرمایشات خود دارد. اساساً این موضوع تز مرکزی مکتب تشیع است. تمام حکومت و قدرت و تحقق آرمان‌ها موقوف به حضور مردم است. اگر حمایت و اعتماد مردم باشد، موفقیت حاصل می‌شود و اگر نه، موفقیتی در کار نخواهد بود و تضمینی هم برای موفقیت به وجود نمی‌آید



خلافت پیدا شده و خدا هم در برابر ظلم و ستم‌ها از ما پیمان گرفته است که سکوت نکنیم، خلافت را می‌پذیرد. در واقع امام معصوم هم بر اساس همین نکته و این رکن اصلی خلافت را پذیرفت. رکن اصلی این است که حکومت خواست مردم می‌باشد و این مردم هستند که باید درباره آن تصمیم بگیرند. جمله‌ای را از حضرت امام خمینی (ره) نقل می‌کنم. ایشان می‌فرماید: «انقلاب‌هایی که در دنیا صورت می‌گیرد، بر یکی از این دو ابر قدرت متکی است؛ اما انقلاب مردم ما انقلابی متکی به خود مردم است.»

یعنی این مردم هستند که با خواست و اراده‌شان انقلاب را تحقق بخشیدند. اگر دولتی بخواهد موفق باشد، علاوه بر اینکه باید برای خدا کار کند و به دیگران چشم‌داشتی نداشته باشد، باید با مردم باشد. بدون مردم نمی‌شود کار کرد. موفقیت هم بدون مردم حاصل نمی‌شود. امام از عمق جانش به این مسئله اعتقاد داشت که بدون مردم نمی‌شود هیچ کاری از پیش برد. با اسلحه و قدرت و چند نیروی نظامی نمی‌توان بر مردم حکومت کرد. اگر آن مردم نخواهند، هیچ توفیقی حاصل نمی‌شود؛ چرا که همان مردم در مقابل اسلحه و نیروی نظامی ایستادگی می‌کنند و نمی‌گذارند کاری با تحمیل از پیش برود. کما اینکه آن مردم در مقابل شاه ایستادگی کردند. اگر مردم نخواهند، نتیجه کار حکومت ختم به خیر نمی‌شود و به سرنوشت حکومت‌هایی مانند رژیم صدام و معمر قذافی بدل خواهد شد. اگر مردم حکومتی را نخواهند، آن حکومت هر چقدر هم مسلح باشد، هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید. این واقعیتی است که تاریخ هم به ما آن را نشان داده و ثابت کرده است. اینکه ماجرای کشته شدن عثمان رخ داد، به این علت بود که مردم اعتماد خودشان را از دست دادند. در نتیجه عده‌ای دور خانه‌اش جمع شدند و او را به قتل رساندند. هیچ کس هم نتوانست از عثمان دفاع کند؛ حتی آن‌هایی که در کنار عثمان به نان و نوابی رسیده بودند، نتوانستند از او دفاع کنند. معاویه آن قدر تعلل کرد و حاضر نشد برای دفاع از عثمان برود. آن قدر تعلل کرد که بالاخره عثمان کشته شد. بعدها پیراهن عثمان را برای او بردند. آن پیراهن را علم کرد و چون دید امیرالمؤمنین (ع) خلیفه شده و موقعیتش به خطر افتاده است، مسئله خون‌خواهی خلیفه مقتول را مطرح کرد و آن جنگ‌ها و برادرکشی مسلمانان را به راه انداخت.

بنابراین چون مردم رکن اصلی انقلاب هستند، حضرت امام تأکیدشان هم به مردم بود.

به نظر شما این ویژگی مردم‌باوری حضرت امام را آیا در سیره عملی مسئولان نظام امروزی مشاهده می‌کنیم یا خیر؟

حضرت امام خمینی (ره) ویژگی‌های مثبت فراوانی داشت؛ اما باید توجه داشت که اگر ایشان چنین ویژگی‌هایی داشت، دلیلی نمی‌شود دیگران هم این ویژگی‌ها را داشته باشند. با این حال یکسری معیارها در حکومت نقش دارد و در حال حاضر بحث ما مردم‌باوری در حکومت‌داری است. مردم‌داری در نگاه امام، از ویژگی‌های اساسی ایشان بود. قبل از پیروزی انقلاب و تا وقتی که انقلاب به پیروزی رسید و پس از آن، در برابر

مبنای انتخابات و رأی مستقیم مردم مشخص می‌شدند. حضرت امام جمله‌ای دارد که شاید لازم باشد در اینجا آن را یادآوری کنیم. ایشان می‌فرماید: «همه اطلاع دارید که آن چیزی که برای همه ما لازم است این است که در فکر این باشیم که مردم را در صحنه نگاه دارید و این یک سرش بسته به دولت است و رئیس جمهور و مجلس، یک سرش هم مربوط به خود مردم، اگر این طرف را شمانگه دارید، از ملت‌مان مطمئن هستیم که به حسب غالب و اکثریت آن طرف را حفظ می‌کنند.» این سخن نشان از اعتماد کامل ایشان به مردم است. می‌فرماید وقتی حکومت به مردم اعتماد کند، مردم هم آن حکومت را حفظ می‌کنند. این نکته‌ای است که در اندیشه و عمل امام دیده می‌شود.

ایشان واقعاً به مردم خود اعتماد داشت و در مقابل مردم هم واقعاً به امام و رهبر خودشان اعتماد داشتند. این اعتماد متقابل بود که هم ساختار حکومت را شکل داد و هم جنگ را به خوبی مدیریت کرد.

آیا رکن مردم‌باوری در حکومت دینی حضرت امام که بدان اشاره کردید، مبنای دینی هم دارد؟

بله. همان‌طور که عرض کردم مردم رکن اصلی انقلاب و حکومت جمهوری اسلامی هستند و مادر دستورات اولیای دین همین را مشاهده می‌کنیم. رسول خدا (ص) در لحظات پایانی عمر خود به امیرالمؤمنین (ع) وصیت می‌کند و می‌فرماید: یا علی، اگر مردم برای امر حکومت به توری آوردند آن را بپذیر و این مسئولیت را بر عهده بگیر. اما اگر مردم به سمتت نیامدند، مبادا به خاطر حکومت شمشیر بکشی و حکومت را به زور قدرت بخواهی به دست بیاوری... امیرالمؤمنین به همین وصیت هم عمل کرد. وقتی دید مردم به سمت او نیامدند، اصراری به تصدی امر حکومت نفرمود. در تاریخ ذکر شده که عباس عموی پیامبر به خانه امیرالمؤمنین (ع) آمد و به ایشان گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم... همان‌طور که می‌دانید وقتی بیعتی از سوی یک بزرگی صورت می‌گرفت، موجب این می‌شد که تمام افراد آن طایفه هم بیعت کنند. از طرفی عده زیادی از مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. این اتفاق موجب این می‌شد که حکومت دو پاره بشود. به همین دلیل امیرالمؤمنین (ع) بیعت عباس عموی خود را نپذیرفت و وصیت پیامبر اکرم (ص) را یادآوری کرد.

پس از اینکه عثمان خلیفه سوم کشته شد، مردم به سمت امیرالمؤمنین رفتند تا با ایشان بیعت کنند. در آنجا این جمله را بیان می‌فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیقیت حبیلها علی غاربها و لسقیقیت آخرها بکاس اولها» یعنی اگر آن اجتماع عظیم نبود و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پر خوری ستمگر و گرسنگی ستم‌کش ساکت ننشینند و دست روی دست نگذارند، همانا افسار خلافت را روی شانه‌اش می‌انداختم و مانند روز اول کنار می‌نشستم.

آن چیزی که امیرالمؤمنین (ع) را وادار به پذیرش امر خلافت می‌کند، خواست مردم بود. یعنی حال که یار و یاور برای امر



آشوب‌هایی که گروهک‌ها در گوشه و کنار این کشور به وجود آوردند، همچنین حمله ظالمانه‌ای که صدام به ایران کرد، در تمام این مراحل، سرمایه امام، مردم بود. این مردم‌داری امام باعث شد که ایشان و کشور مادر همه این عرصه‌ها پیروز بشود. اگر امام به مردم تکیه نمی‌کرد و مردم را واقعاً قبول نداشت و مثل برخی مردم‌اموی دماغ قدرت و حکومت خودش می‌دید، قطعاً در یکی از این عرصه‌های دشوار، کشور با شکست مواجه و چه بسا حکومت هم ساقط می‌شد. اگر تاریخ انقلاب را بررسی کنیم، می‌بینیم چقدر مردم در جای‌جای حوادث نقش فعالی داشتند. تا یک انفجاری می‌شد کل مردم به خیابان‌ها می‌آمدند. این حمایت مردم دست و پای همه آن‌هایی را بست که گمان می‌کردند این کارها باعث سقوط جمهوری اسلامی می‌شود. برای مثال انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید. در این انفجار بسیاری از مسئولین عالی‌رتبه کشور به شهادت رسیدند. انفجار دفتر نخست‌وزیری را در نظر بگیرید. رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر همزمان به شهادت رسیدند. این برای انقلاب تازه و نوپا ضربه بسیار خطرناکی به شمار می‌آمد. دشمن خائن هم همین را مدنظر داشت. اما خیال می‌کرد خیلی راحت می‌تواند نظام را ساقط کند و خودش قدرت را در دست بگیرد. اما هر یک از این اتفاقاتی که می‌افتاد، سیل جمعیت به خیابان‌ها می‌آمد. تظاهرات و راهپیمایی‌های عظیمی شکل می‌گرفت و مردم از این گروهک‌های خائن به وطن اظهار نفرت می‌کردند. همین‌ها باعث ماندگاری انقلاب اسلامی شد.

خود همان جنگی که به ایران تحمیل کردند، کافی بود برای اینکه انقلاب صدمه ببیند. ماجراهایی که در کردستان و ترکمن صحرا و ... به وجود آمد، ممکن بود اصل انقلاب را نشانه برود و هر یک را مان‌نگاه کنیم، واقعاً برای یک انقلاب نوپا کافی بود تا آن را از پا در بیاورد و تمامش کند. اما حضرت امام بر مردم تکیه داشت و نه حتی بر نیروهای مسلح. تکیه امام بر حضور مردم در صحنه بود. تا وقتی که مردم در صحنه باشند، هیچ آسیبی به انقلاب و جمهوری اسلامی و رهبری نهضت وارد نمی‌آید. این مسئله کاملاً روشن است که اگر رهبران جامعه اعتماد و حمایت و پشتیبانی اکثریت مردم خود را داشته باشند، ماندگار خواهند بود و می‌توانند به حکومت خود ادامه بدهند و به اهدافشان برسند؛ اما اگر حمایت و پشتیبانی مردم را نداشته باشند، قطعاً این‌ها متزلزل خواهند شد. ممکن است چند صباحی به قدرت خودشان ادامه بدهند؛ اما عاقبت حکومت از دست آن‌ها گرفته و ساقط خواهد شد. این را حضرت امام هم در فرمایشات خود دارد. امیرالمؤمنین (ع) هم این موضوع را در فرمایشات خود دارد. اساساً این موضوع ترمز مکتب تشیع است. تمام حکومت و قدرت و تحقق آرمان‌ها موقوف به حضور مردم است. اگر حمایت و اعتماد مردم باشد، موفقیت حاصل می‌شود و اگر نه، موفقیتی در کار نخواهد بود و تضمینی هم برای موفقیت به وجود نمی‌آید.

مهم‌ترین کاری که حضرت امام در دوران نهضت انقلابی انجام داد، چه بود؟

واقعیت این است که در طول آن پانزده سال، کاری که حضرت

امام انجام داد، آگاهی بخشی به جامعه و مردم بود. البته این آگاهی بخشی در آن دوره، همراه با امکانات این دوره نبود. در آن دوره فضای مجازی و اینترنت وجود نداشت. کانال‌های ارتباطی مثل تلویزیون و رادیو هم در انحصار رژیم بود. از همین رو امام نمی‌توانست از این امکانات بهره‌برداری کند و با مردم سخن بگوید. با این حال ایشان حلقه‌ای از یاران خود از روحانیت مبارز را داشت؛ روحانیت آگاه که بخشی از آنان در زندان‌ها بودند و بخشی دیگر در میان مردم. بخش دیگر حلقه یاران امام از میان دانشگاهیان و فرهنگیان بود. هم در میان معلمان نیروهای بسیار کارآمد و خوبی را داشتیم و هم در میان اساتید دانشگاه و دانشجویان. این‌ها زبان حضرت امام در جامعه بودند. مطالب و اندیشه‌های امام را مرور می‌کردند و به مردم آگاهی بخشی می‌دادند. هر چه بر آگاهی مردم افزوده می‌شد، آمادگی مردم هم برای حضور در صحنه و انقلاب بیشتر می‌شد. نمی‌توان مردمی را بر شرایط جامعه آگاه نکرد و از آن‌ها خواست که به صحنه بیایند. کسی که آگاهی ندارد، چرا باید به صحنه بیاید در حالی که هیچ نمی‌داند انگیزه او از حضور در جامعه چیست؟ بنابراین این آگاهی بخشی در سطح جامعه توسط نیروها و حلقه‌های مختلف حضرت امام شکل گرفته بود. امام نیز همین را می‌خواست. علت اینکه ایشان قبول کرد یاران اطراف خود حزب تشکیل بدهند، همین مسئله آگاهی بخشی بود. ایشان حتی از وجوه شرعی هم استفاده کرد و به حزب جمهوری اسلامی داد تا بتواند زودتر شکل بگیرد و فعال بشود. همه این‌ها به این سبب بود که ایشان دید بهترین راه برای آگاهی بخشی مردم و سازمان‌دهی آنان برای حضور در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، وجود حزب است. به همین سبب حتی در قانون اساسی این مسئله پیش‌بینی شد. بعد هم در جامعه ما بحث قانون احزاب مطرح شد. این مقدمه‌ای بود برای اینکه جامعه به آگاهی برسد. جامعه به فهم دقیق از مسائل جهان برسد تا بتواند برای سرنوشت خود تصمیم بگیرد. بر این اساس ما می‌بینیم حتی در قانون اساسی که با عنایت خود امام شکل گرفت و امام هم نظرات خودش را درباره آن می‌فرمود و نمایندگان خیرگان قانون اساسی در آنجا بحث می‌کردند، یکی از راه‌ها برای شکست بن‌بست‌ها در کشور فراندوم می‌باشد؛ یعنی مراجعه به آرای عمومی. اگر مسئله مهمی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، بین‌المللی، اجتماعی و ... به وجود بیاید، می‌توان آن را به فراندوم گذاشت. مردم هر رأیی که بدان دادند، رهبران جامعه هم به رأی و نظر و خواست مردم هم احترام بگذارند و آن را عملیاتی کنند. البته یکی از گلابه‌هایی که امروزه وجود دارد این است که چرا در طول این چهل و دو سال فقط در زمان رهبری امام فراندوم صورت گرفته است. در زمان حضرت امام دور فراندوم داشتیم؛ یکی فراندوم برای خود ساختار حکومت بود و دیگری برای بازنگری قانون اساسی. پس از آن این امکان بسته شد. من معتقد هستم برای اینکه امام می‌خواست مردم جامعه با حکومت بیگانه نباشند و آگاه باشند، لذا تمام تلاش خود را می‌کرد تا در همه عرصه‌ها از آگاهی برخوردار باشند. اینکه امام فرمود باید صداوسیما دانشگاه باشد، یعنی



این آگاهی مردم را می‌رساند. در جنگ هم چون به مردم آگاهی می‌داد، مردم هم خیلی راحت به صحنه‌های نبرد حق علیه باطل ورود کردند. زن‌ها طلاهای خودشان را می‌فروختند و به رزمندگان می‌دادند. برای این بود که امام به مردم آگاهی بخشی می‌داد و لذا آگاهی مردم در جنگ و همه عرصه‌ها باعث پیروزی شد.

آیا آرمان‌ها و عملکرد حضرت امام در جامعه امروزی هم مطرح است یا اینکه از آن فضا فاصله گرفته‌ایم؟ اگر فاصله گرفته‌ایم علت آن را چه می‌دانید؟

متأسفانه عملکرد بعضی از روحانیون و حاکمان ما به گونه‌ای بوده که حتی آرمان‌ها و اندیشه‌های امام برای نسل جوان ما مورد سؤال قرار گرفته است. در واقع جوانان ما چون آن آگاهی کامل را نسبت به اندیشه‌های امام ندارند و ایشان را خوب نشناختند، داور صحتی هم ندارند. متأسفانه چون برخی از افراد استفاده ابزاری از سخنان امام می‌کنند، باعث ضربه زدن به آرمان‌های امام و اندیشه‌های ایشان شده است.

همان‌طور که ما احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را نگاه

می‌کنیم و می‌بینیم برخی از احادیث شاذ است و در شرایط خاصی صادر شده‌اند و برای همیشه ملاک نبوده‌اند، بلکه مقطعی بودند، باید دانست که سخنان حضرت امام هم همین‌طور است. برخی از بیانات ایشان در شرایط خاصی و برای دوره‌ای گفته شده است. نمی‌توان به عنوان اصل همیشگی از آن بیانات استفاده کرد. اما برخی از سخنان امام، اصول اندیشه‌ای حضرت امام قلمداد می‌شود که برای جامعه امروز هم راهگشا است. باید روی این‌ها کار بشود. یعنی اصول اندیشه‌ای امام را در اختیار جامعه قرار بدهیم؛ نه اینکه مثلاً امام در جایی تعریفی کرده و همان تعریف را ملاک وصف حال آن فرد تا پایان عمرش قرار بدهیم. اگر امام از کسی تعریف و تمجیدی کرده باشد، ناظر به همان زمان و همان دوره بود. اگر آن فرد دیگر آن خصوصیات را ندارد، امام که از وضعیت حال وی اطلاع ندارد، خود ایشان فرمود که ملاک حال فعلی افراد است.

مثال دیگر اینکه امام فرمود جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم. این گفته مربوط به زمان جنگ بود و برای همان فتنه‌گرانی بود که همه دست به دست هم داده بودند و پشت سر صدام قرار گرفته بودند تا جمهوری اسلامی را از پا در بیاورند. بنا نیست طبق این فرموده با همه دنیا سر جنگ داشته باشیم. برخی از سخنان ناظر به زمان خاص خود است و ما باید این‌ها را لحاظ کنیم و اصول اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) را نیز بشناسیم و بتوانیم آن‌ها به آیندگان منتقل کنیم. خداوند ان شاء الله به همه ما توفیق بدهد.

همان‌طور که ما از یک دانشگاه در رشته‌های مختلف آگاهی می‌گیریم، صداوسیما نیز باید همین رویکرد را داشته باشد و به مردم خود آگاهی بدهد. متخصصان باید ببینند و نظرات خودشان را بگویند. نه یک نظر، بلکه نظرات مختلف گفته بشود تا به فرمایش قرآن «فَبَشِّرْ عِبَادَ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» بهترین نظر برگزیده و اجرا بشود. آن وقت مردم از میان آن صحبت‌ها و سخنانی که گفته می‌شود، یکی را برمی‌گزینند. به هر حال در دانش اقتصادی مکتب‌ها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. در دانش‌ها و حوزه‌های دیگری مثل مسائل فرهنگی همین‌طور. هر کسی طرفدار یک نظریه اقتصادی یا فرهنگی می‌باشد. باید بباید و نظریه خودش را در صداوسیما بگوید. در همه زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متخصصان آن رشته باید بتوانند آرا و نظرات خود را بیان کنند و به مردم آگاهی بخشی بدهند و سپس مردم از میان همه دیدگاه‌ها آن دیدگاه برتر را برمی‌گزینند. همه صاحب‌نظران فرصت طرح نظر و اندیشه خود را پیدایمی‌کنند. نباید این‌گونه باشد که صداوسیما منحصر

در یک گروه و دسته خاص بشود. نباید چنین بشود که همه گروه‌ها و تفکرات امکان حضور در صداوسیما داشته باشند، دانشگاه هم شکل می‌گیرد و مردم هم رشد پیدا می‌کنند و نسبت به بسیاری از مسائل آگاه می‌شوند و سپس می‌توانند در عرصه‌های مختلف تصمیمات درستی را اتخاذ کنند. وقتی مردم را محرم و آگاه نمی‌کنیم، وقتی هم نیاز به رفتارندوم پیدا می‌کنیم، ترس داریم نکنند مردم در این رفتارندوم بخواهند چیزی را قبول کنند که مطلوب حکومت نباشد. اگر اجازه بدهیم مردم رشد پیدا کنند و در صداوسیما مناظره‌ها و گفت‌وگوها و بحث‌ها و چالش‌های فکری به وجود بیاید، باعث رشد جامعه می‌شود. وقتی هم باعث رشد جامعه شد، جامعه انتخاب خوبی را می‌کند.

حضرت امام در یکی از جملات خود فرمود: اکثریت وقتی تصمیم بگیرند مطمئن باشید اکثریت قاطع مردم خطا نمی‌کند. اکثریت مردم هیچ وقت اشتباه نخواهند کرد. ایشان به مردمی فکر می‌کرد که آگاه به مسائل و جریانات هستند و بر اساس همین آگاهی و آشنایی وقتی تصمیم بگیرند اشتباه نمی‌کنند.

بسیاری از اشخاص در آن دوره بر جمهوری دموکراتیک، جمهوری خلق و ... تأکید داشتند؛ اما اکثریت قاطع به «جمهوری اسلامی» رأی دادند. همان جمهوری اسلامی که امام فرموده یک کلمه کم‌ونه یک کلمه بیشتر. ما همین را قبول داریم و واقعیت جامعه ما همین است.

واقعیت این است که در طول آن پانزده سال، کاری که حضرت امام انجام داد، آگاهی بخشی به جامعه و مردم بود. البته این آگاهی بخشی در آن دوره، همراه با امکانات این دوره نبود. در آن دوره فضای مجازی و اینترنت وجود نداشت. کانال‌های ارتباطی مثل تلویزیون و رادیو هم در انحصار رژیم بود. از همین رو امام نمی‌توانست از این امکانات بهره‌برداری کند و با مردم سخن بگوید. باین حال ایشان حلقه‌ای از یاران خود از روحانیت مبارز را داشت؛ روحانیت آگاه که بخشی از آنان در زندان‌ها بودند و بخشی دیگر در میان مردم. بخش دیگر حلقه یاران امام از میان دانشگاهیان و فرهنگیان بود. هم در میان معلمان نیروهای بسیار کارآمد و خوبی را داشتیم و هم در میان اساتید دانشگاه و دانشجویان. این‌ها زبان حضرت امام در جامعه بودند. مطالب و اندیشه‌های امام را مرور می‌کردند و به مردم آگاهی بخشی می‌دادند. هر چه بر آگاهی مردم افزوده می‌شد، آمادگی مردم هم برای حضور در صحنه و انقلاب بیشتر می‌شد.



فرصت طلبان شمرده است. (همان)
اصطلاح «اسلام ناب محمدی» و «اسلام آمریکایی» از
نوآوری‌های امام خمینی است که در اواسط دههٔ شصت آن
را مطرح و در پایان این دهه وارد ادبیات سیاسی کشور شد.
باین که ویژگی و شاخصه‌های آن را به تناسب در طول دوران
مبارزات اشاره کرده بود
اما نخستین بار در ۱۳۶۶/۶/۳۱ از اسلام اصیل با عنوان
«اسلام ناب رسول گرامی» یاد کرد. (همان، ج ۲۰، ص ۳۹۲)
سپس در ۱۳۶۷/۱/۱۱، در پیام به ملت ایران به مناسبت
انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، اصطلاح
«اسلام ناب محمدی» را به کار برد و اسلام برابر آن را «اسلام
آمریکایی»، نامید. (همان، ج ۲۱، ص ۹-۱۱)
ایشان در پیام‌ها و سخنرانی‌های بعدی، ابعاد و زوایای اسلام
ناب محمدی و اسلام آمریکایی را تشریح کرد.

اسلام ناب محمدی نیز برداشتی از اسلام است که امام
خمینی معرف آن است. همان اسلام حقیقی و اصیلی که
پیامبر اکرم (ص) برای مردم بیان کرده و بی‌هیچ پیرایه و
آرایشی به امام علی (ع) و سپس دیگر امامان معصوم (ع)
منتقل شده و از آنان بر جای مانده است.

امام خمینی در بیان برخی ویژگی‌های اسلام ناب، آن
را اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام
رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو و اسلام
پاک‌طینتان عارف معرفی کرده است. (صحیفه، ج ۲۱،
ص ۱۱) در برابر آن، اسلام آمریکایی را به معنای اسلام غیر
اصیل و تحریف‌شده که از خطوط و موازین اسلام راستین
عدول کرده است و امام خمینی در شرح برخی اوصاف
آن، آن را اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام
مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان و اسلام



اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله

تبیین اسلام ناب محمدی و ویژگی‌های آن

محمد رجائی نژاد

آمریکایی»، موضع گرفته و راه خود را جدا نمایند. این دو اصطلاح که منشعب از دو نوع نگرش به اسلام است، معنی و مفهوم گسترده‌ای دارند و تمامی ارزش‌ها و ضد ارزش‌های مطرح شده از ناحیه حضرت امام را در بر می‌گیرند. از این رو ایشان به جای تعریف علمی و ذهنی از مسئله، به ترسیم واقعی و عینی آن پرداخته و در چندین سخنرانی و پیام این دو نگرش به اسلام را تبیین، و ویژگی‌ها و شاخصه‌ها را هم بیان کردند.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، باین که کشور دچار دوران هشت ساله جنگ و تحریم‌های سخت و همه‌جانبه بود، و احزاب و گروه‌های معاند و مخالف نظام فعال بودند و از هیچ ضربه‌ای به نظام نوپا دریغ نمی‌کردند؛ امام خمینی تلاش کرد نظام نوپای جمهوری اسلامی بر اساس اسلام رحمانی و ناب محمدی نضج بگیرد و رشد کند و تثبیت شود و پیش برود.

شاید این پرسش پیش بیاید که مگر چند نوع اسلام داریم؟ به درستی که حقیقت اسلام یکی است؛ در اصول دین و چارچوب اصلی دین که اختلاف نظر نیست! اما وقتی همین

اشاره

یکی از اصول اندیشه‌های امام خمینی، تأیید و اثبات اسلام ناب محمدی است. همان تفسیری از اسلام اصیل و بی‌پیرایه، زنده و پویا، کامل و جامع‌گرا و جامع‌نگر که مورد اقبال اکثریت مردم ایران قرار گرفت و سرانجام پیروزی انقلاب اسلامی را رقم زد. برداشتی از دین اسلام که با عقلانیت و آزادی، استقلال و پیشرفت سازگار و به دور از تحجر و مقدس‌مآبی و... است. اصلی که هم مصادیق و مخاطبان عام، و هم خاص دارد و در سیره نظری و عملی امام خمینی به روشنی نمایان است.

مقدمه

پایستن اسلام ناب محمدی و پافشاری بر آن در اندیشه و عمل، از پایه‌های فکری حضرت امام است که در همه دوران حیات خویش پایبند و مبلغ آن بود. به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، مستقیم و روشن بر آن اصرار می‌ورزید و مسئولان و مردم را هشدار می‌داد که حافظ «اسلام ناب محمدی» باشند و با دیگر نمونه‌های اسلام که ناقص و دروغین هستند، یعنی در یک کلام «اسلام



دین وارد عرصه اجتماع و سیاست می‌شود، برداشت‌های مختلفی از آن به‌وجود می‌آید. در هر زمان و مکان و هر عالم مسلمان واجد شرایطی، تأویل خاصی از اسلام ارائه می‌دهد. حال این مردم هستند که با پیروی و پشتیبانی از یک عالم و مرجع تقلید، دیدگاه او را گسترش و برتری می‌دهند. نیم قرن اخیر در ایران نیز بیشتر مردم با پشتیبانی از برداشت امام خمینی و پیروی از ایشان، انقلاب کردند و نظام جمهوری اسلامی تشکیل شد. حضرت امام نیز در فرصت ده ساله، تفسیر خود از اسلام را در قالب اسلام ناب محمدی و رقیب آن، اسلام آمریکایی ارائه و تثبیت کرد. حال در این یادداشت تلاش می‌کنیم ویژگی‌ها و شاخصه‌های اسلام ناب محمدی و در برابر آن اسلام آمریکایی را با بازخوانی و کاویدن سیره نظری و عملی امام خمینی در سه شماره پیاپی بیان کنیم.

نکته: آنچه در این مقاله مهم است، ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است که امام خمینی از اسلام اصیل ارائه می‌دهد، نه عنوان و نام‌گذاری؛ چراکه نام‌گذاری به شرایط زمان و مکان و وضعیت حاکم بر آن دوره تبیین بستگی دارد. اگر اسلام رقیب اسلام ناب محمدی را، اسلام آمریکایی نامیده‌اند، به همان دلیل است که آمریکا را شیطان بزرگ نامیده بود؛ یعنی شرایط حاکم بر دهه شصت. در این دوران، چون آمریکا نماد استکبار و حامی استبداد بود و در صدد ظلم و تحمیق و تضعیف کشورهای جهان سوم و کشورهای مسلمان، و وارونه نشان دادن اسلام اصیل بود، حضرت امام این نسبت را به او داد؛ حال ممکن است در یک دوره‌ای کشور دیگری نماد اسلام آمریکایی باشد.

مفهوم‌شناسی

اسلام از ریشه «سلم» به معنای ایمنی از آفات ظاهری و باطنی، فرمان برداری، پذیرفتن حکم و داخل شدن در سلامت است. (راغب، ۱/ ۴۲۱ و ۴۲۳؛ جوهری، ۵/ ۱۹۵۲) این اصطلاح به صورت عام بر شرایع همه انبیای الهی نسبت داده می‌شود؛ (طباطبایی، المیزان، ۳/ ۱۲۰-۱۲۱) و در معنای خاص، به آخرین شریعت آسمانی پیامبر خاتم، حضرت محمد (ص) گفته می‌شود. (مظفر، ۵۶)

واژه «ناب» به معنای صاف و پاک، خالص و بی‌غش آمده است. (دهخدا، ۱۳/ ۱۹۴۷۵)

اسلام ناب محمدی نیز برداشتی از اسلام است که امام خمینی معرف آن است. همان اسلام حقیقی و اصیلی که پیامبر اکرم (ص) برای مردم بیان کرده و بی‌هیچ پیرایه و آرائشی به امام علی (ع) و سپس دیگر امامان معصوم (ع) منتقل شده و از آنان بر جای مانده است. (فلاح‌پور، ص ۳۷)

امام خمینی در بیان برخی ویژگی‌های اسلام ناب، آن را اسلام‌پایه‌نگار زمین، اسلام‌مستضعفین، اسلام‌رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو و اسلام پاک‌طینتان عارف معرفی کرده است. (صحیفه، ج ۲۱، ص ۱۱) در برابر آن، اسلام آمریکایی را به معنای اسلام غیر اصیل و تحریف‌شده که از خطوط و موازین اسلام راستین عدول کرده است و امام خمینی در شرح برخی اوصاف آن، آن را اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین،

اسلام راحت‌طلبان و اسلام فرصت‌طلبان شمرده است. (همان)

اصطلاح «اسلام ناب محمدی» و «اسلام آمریکایی» از نوآوری‌های امام خمینی است که در اواسط دهه شصت آن را مطرح و در پایان این دهه وارد ادبیات سیاسی کشور شد. با این‌که ویژگی و شاخصه‌های آن را به تناسب در طول دوران مبارزات اشاره کرده بود؛ اما نخستین بار در ۱۳۶۶/۶/۳۱ از اسلام اصیل با عنوان «اسلام ناب رسول گرامی» یاد کرد. (همان، ج ۲۰، ص ۳۹۲) سپس در ۱۳۶۷/۱/۱۱، در پیام به ملت ایران به مناسبت انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، اصطلاح «اسلام ناب محمدی» را به کار برد و اسلام برابر آن را «اسلام آمریکایی»، نامید. (همان، ج ۲۱، ص ۹-۱۱)

ایشان در پیام‌ها و سخنرانی‌های بعدی، ابعاد و زوایای اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی را تشریح کرد.

ویژگی‌های اسلام ناب محمدی

امام خمینی برای «اسلام ناب محمدی» که خود معرف آن بوده است، شاخصه‌ها و ویژگی‌هایی را بیان کرده است. با شناخت و تطبیق آنها می‌توان در هر زمان نوع اسلام اصیل و تبارمند را از دیگر نمونه‌های اسلام تشخیص داد. چکیده مهم‌ترین شاخصه‌ها عبارت است از:

۱. فراگیر و تبارمند و توانمند

دین اصیل و تبارمند، فراگیر است، نه تک‌بعدی! به همه نیازهای بشری توجه دارد و پاسخ‌گو است. در پی سعادت این جهانی، و آن جهانی بشر است. برداشتی از دین اسلام، مدنظر امام خمینی است که توانایی برطرف کردن همه نیازهای هر زمانه انسان را داشته باشد. به هر گوشه از زندگی فردی و اجتماعی، اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و... انسان توجه داشته باشد؛ چنانچه در خود قرآن آمده است «قرآن بیان‌کننده همه چیز است.» (نحل، ۸۶) یعنی رسالت و هدف راستین دین اسلام، هدایت انسان به اوج کمال حقیقی است، و در این راه از گفتن هیچ نکته‌ای فروگذار نکرده است.

امام خمینی به این ویژگی دین اسلام آگاهی کامل داشت و با کوشش و آگاهی بخشی به دیگر مسلمانان، احیاگر آن شد. از نظر ایشان اسلام از بیان هیچ چیز فروگذار نکرده است (کشف اسرار، ص ۱۸۴) و برای همه نیازها و ابعاد وجودی انسان برنامه دارد. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۹) امام خمینی بر این باور است، اسلام مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی در تمام شئون انسان دخالت و نظارت دارد و هیچ نکته‌ای را هر چند بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی او نقش دارد، نادیده نگرفته است؛ چنان‌که موانع و مشکلات سر راه تکامل انسان را نیز گوشزد کرده و در رفع آنها کوشیده است. (همان، ج ۲۱، ص ۴۰۲-۴۰۳) همچنین مکتب نجات‌بخش اسلام تأمین‌کننده سعادت و خیر همه جانبه بشر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملت‌ها و راهنمای زندگی انسانی است. (همان، ج ۳، ص ۲۰۷)

در نگاه امام خمینی، باور به توانایی اسلام برای پاسخ‌گویی



گذاشته‌اند. فقه‌پویا در نگاه امام خمینی بیانگر مکتب رسالت و امامت و ضامن رشد و عظمت ملت‌هاست. (صحیفه، ج ۲۱، ص ۳۹۹) اسلام ناب محمدی قائل به تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است و با هرگونه قشری‌گری و ظاهرینی مخالف است و هیچ‌گاه از پرسش و طرح مسائل روز و مشکلات فکری دوری نمی‌کند.

به اعتقاد امام خمینی با مقوله اجتهاد می‌توان قوانین اسلام را از توطئه و تهمت کهنگی و ناتوانی اداره جامعه امروز نجات داد و به کمک علمای آشنا به فقه اسلام و قرآن کریم، احکام الله را که برای همه دوران‌ها است، با اجتهاد صحیح از قرآن کریم، سنت نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) استخراج کرد و به عالم عرضه داشت. (همان، ج ۲۰، ص ۴۴۱) از این‌رو، ایشان باین‌که فقه سنتی را ارث سلف صالح (همان، ج ۲۱، ص ۴۲۵) و ضامن بقای اسلام (همان، ج ۱۵، ص ۲۱۹) می‌دانست و اجتهاد به همان روش سنتی را صحیح می‌شمرد؛ ولی معتقد بود این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست؛ بلکه زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۹) که علمای دین و مذهب باید بر اساس آنها تفقه کنند.

۵. میانه‌روی

اعتدال در هر کاری یک رفتار عقلانی و همه‌پسند است. قرآن کریم نیز امت اسلامی را امت وسط و میانه معرفی می‌کند (بقره، ۱۴۳) و پیامبر اکرم (ص) هر راه غیر وسط را شیطانی شمرده است. (سیوطی، ۵۶/۳) چنان‌که امام علی (ع) نیز چپ و راست را گمراهی و راه میانه را جاده حقیقت دانسته است. (نهج البلاغه، خ ۱۶، ۳۴)

امام خمینی نیز اسلام را معتدل دانسته (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۴۴) و امام زمان (ع) را نیز ذخیره خدا برای ایجاد اعتدال کامل در تمام مراتب انسانیت و عالم شمرده است. (همان، ج ۱۲، ص ۴۸۰-۴۸۱)

۶. عدالت‌خواهی

عدالت و عدالت‌ورزی و عدالت‌پیشگی از ویژگی‌های اساسی اسلام ناب محمدی است. قرآن نه تنها هدف اسلام، بلکه فلسفه فرستادن تمامی انبیاء (ع) را اقامه عدالت به دست مردم می‌داند. (حدید، ۲۵) امام علی (ع) فلسفه عهده‌داری حکومت را لزوم استقرار عدالت معرفی و تأکید کرده است اگر خداوند بر علما واجب نکرده بود تا بر شکم‌بارگی ستمکار و گرسنگی ستم‌دیده سکوت نکنند، ایشان افسار خلافت را بر شانه‌اش می‌افکند. (نهج البلاغه، خ ۳، ۲۴)

امام خمینی گسترش عدالت اجتماعی و رفع بی‌دادگری‌ها را در رأس اهداف اسلام شمرده (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۶۷) و اسلام را مبدأ عدالت و آزادی و رشد فردی و اجتماعی و سیاسی (همان، ص ۲۹۷)، و پیامبران بزرگ الهی را پایه‌گذاران عدالت و آزادی (همان، ص ۳۲۲) معرفی کرده است؛ و شیعه را کسانی می‌داند که قرن‌هاست در انتظار امامی هستند که حکومت حق را برقرار و بر روی زمین عدالت را مستقر سازد. (همان، ص ۳۶۷) از دیدگاه ایشان احکام اسلام به‌عنوان بخشی از شئون حکومت، برای اجرای حکومت و گسترش عدالت است. (البیع، ج ۲، ص ۶۳۳) و اگر نتیجه غیر از این

به نیازهای زمانه و اداره جامعه از ابعاد جامعیت این دین است و این‌که گفته می‌شود احکام اسلام برای ۱۴۰۰ سال پیش است و نمی‌تواند زمان کنونی جامعه جهانی را اداره کند، درست نیست و این برداشت و تبلیغ آن توطئه‌ای بیش نیست و برای بدبین و مایوس کردن ملت‌ها، به‌ویژه ملت ایران از اسلام طراحی شده است. (همان، ج ۲۱، ص ۴۰۵) در حالی که از دیدگاه ایشان امروز اسلام به صورت یک مکتب مترقی و کامل می‌تواند تمامی نیازهای بشر را تأمین و مشکلات او را حل نماید. (همان، ج ۵، ص ۲۳۱)

۲. ریشه در قرآن و سنت

امام خمینی ریشه اسلام ناب محمدی را در قرآن و سنت می‌داند. به اعتقاد ایشان قرآن بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قانون زندگانی مادی و معنوی بشر است که برای رشد و نجات جهانیان نازل شده است تا بشریت را به آنچه باید باشد، برساند و آنان را از شر شیاطین و طاغوت‌ها رها سازد. (همان، ج ۲۱، ص ۳۹۴-۳۹۵) از نظر ایشان، حدیث شریف ثقلین که در منابع شیعه و اهل سنت به‌گونه متواتر نقل شده است، حجت قاطع بر همه بشر به‌ویژه مسلمانان مذاهب مختلف است و باید همه مسلمانان که حجت بر آنان تمام است، پاسخ‌گویی آن باشند (همان)، و انحراف از دین ناب نبوی از زمانی آغاز شد که بر اساس توطئه‌های از پیش طراحی شده، قرآن و اهل بیت (ع) از هم جدا شدند. (همان)

۳. احیاءگری

یکی دیگر از شاخصه‌های اسلام اصیل و بی‌پیرایه، زنده بودن و روحیه و قدرت احیاءگری آن است که هم قرآن و هم روایات معصومین (ع) بر آن تأکید کرده‌اند. (انفال، ۲۴؛ نهج البلاغه، خ ۱، ۱۵) حتی از وظایف پایه‌ای خود پیامبران، به‌ویژه پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) در زمانه خودشان، انجام اصلاح‌گری در جامعه و بین مردم بوده است. (نهج البلاغه، خ ۱۳۱، ۱۸۴)

امام خمینی نیز با اشاره به ویژگی احیاءگری و اصلاح‌گری آموزه‌های اسلام، می‌فرماید اسلام در تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ، درخشان‌ترین و روشن‌ترین و گسترده‌ترین تمدن‌ها را به‌وجود آورد و پیروان خود را به اوج شکوه و توانایی و آقایی جهان رساند. (صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۷۷) از دیدگاه ایشان افول و سقوط بعدی مسلمانان نیز زمانی آغاز شد که پیروان اسلام از تعالیم حیات‌بخش آن چشم پوشیده، و بی‌راهه رفته و به اسلام ظاهری و ناقص روی آوردند؛ و همین موجب تیره‌روزی آنان گشت. (همان)

۴. اجتهاد پویا در فقه

علم فقه‌بخشی از اسلام است که به فرمایش امام خمینی اگر در آن اجتهاد درستی انجام گیرد، تمامی نیازهای بشر را در خود نهفته داشته و پاسخ‌گوست. (همان، ج ۲۰، ص ۴۰۹) اسلامی که اجتهاد در فقه را محدود نماید و هم‌گام با زمان و مکان پویایی نداشته باشد، اسلام مقبول قرآن و پیامبر و اهل بیت (ع) نیست. چراکه قرآن کریم با تأکید بر تفقه در دین (توبه، ۱۲۲) و ائمه اطهار (ع) با فراخوانی به اجتهاد در فروع دین (حر عاملی، ۲۷/ ۶۱-۶۲) مسیر پویایی اسلام ناب محمدی را باز



باشد، مشکل در حاکمان مسلمان و برنامه‌ها و نحوه اجرا است.

۷. باور به پیوند دین و سیاست

از جمله ویژگی‌های برجسته اسلام ناب محمدی پیوند آن با سیاست است. امام خمینی بر این باور بود که اسلام از اول عجین با سیاست بوده است و خود پیامبر اکرم (ص) افزون بر بیان عقاید، احکام و نظام‌های اسلامی، خود حکومت تشکیل داد و به اجرای احکام پرداخت و به فرمان خدا، برای دوران پس از خود نیز حاکم تعیین کرد. (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۵-۲۶)

از نظر امام خمینی، اسلام نه تنها با سیاست پیوند دارد، که تمامش سیاست است؛ احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادی آن و کتاب‌های سیاسی در فقه، بیشتر از کتاب‌های عبادی است و پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، در زمان خود حکومت تشکیل دادند؛ و هر کس منکر پیوند اسلام و سیاست شود، در واقع اسلام را نشناخته است. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۲۷)

از نگاه ایشان، القای شعار جدایی دین از سیاست، از توطئه‌های استکبار است که پس از مایوس شدن از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها به جریان افتاد و این حربه در حوزه و روحانیت نیز تا اندازه‌ای کارگر شده است؛ به گونه‌ای که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکه سیاسیون، تهمت و ابستگی به اجانب را به همراه داشت. (همان، ج ۲۱، ص ۲۷۸)

۸. ظلم‌ستیزی و دوری از ظلم

مبارزه با هر نوع ظلمی در اسلام تأیید و تشویق شده است. تا آنجا که جهاد و مبارزه با زورمندان ظالم، تا رفع فتنه در عالم واجب شمرده شده (بقره، ۱۹۳) و پیامبر اکرم (ص) در لزوم یاری مظلوم و ستم‌دیده تأکید کرده که اگر کسی به ندای یاری فریادخواهی پاسخ ندهد، مسلمان نیست. (کلینی، ۲/۱۶۴) از نگاه امام خمینی نیز اسلام یکتا مکتب الهی مبارزه و قرآن کریم تنها کتاب آسمانی محرک بر ضد استعمار و ظلم است. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۵۴) حتی معتقد بود سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) مبارزه و خراب کردن کاخ‌های ظلم بوده است. (همان، ج ۲، ص ۳۲۶؛ ج ۱۴، ص ۵۲۱) در اسلام همان اندازه که مبارزه با ظلم توصیه شده، خود ظالم بودن و تحمل ظلم نیز تقبیح شده است. (بقره، ۲۷۹) حتی همکاری با ستم‌گران و یاری خواستن از آنان نیز نکوهش شده است. (هود، ۱۱۳؛ انعام، ۶۸) از این رو امام خمینی خاطر نشان کرده است که سیره انبیاء (ع) از آغاز این بوده است که در برابر قدرت‌های ظالم، ایستادگی کرده (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۵۰۷) و حق محرومان و مستضعفان را گرفته و زنده کنند. (همان، ج ۲۱، ص ۴۰۷) ایشان باور داشت که استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی در مبارزه با ظلم است و پرچم‌داران آن را پابرهنگان و مظلومان و فقرای جهان، و دشمنان آن را کافران و پول‌پرستان می‌دانست. (همان، ص ۲۰۴)

امام خمینی برای بیداری و آگاهی بخشی به حوزه‌های علمیه و روحانیت و عالمان مسلمان، آنها را به دو طیف روحانیون

مبارز و غیرمبارز تقسیم کرده و می‌فرمود: تا به حال دیده نشده یک آخوند درباری و همکار ظالم در برابر ظلم ظالمان، ستم استکبار و ابرقدرت‌ها و شرک و کفر ایستاده باشد؛ همان‌گونه که دیده نشده یک روحانی وارسته عاشق خدمت به خدا و خلق خدا، برای یاری پابرهنگان زمین لحظه‌ای قرار داشته باشد. (همان، ص ۱۲۰)

۹. پشتیبان مستضعفان و در برابر مستکبران

واژه‌های استضعاف و مستضعفین، استکبار و مستکبران، طاغوت و طاغوتیان ریشه قرآنی دارند. (احقاف، آیه ۲۰؛ فصلت، آیه ۱۵؛ قصص، آیه ۴؛ اعراف، آیه ۸۶؛ زخرف، آیه ۴۵) این واژگان به فراموشی سپرده شده بود؛ تا این که احیاگر بزرگ معاصر، امام خمینی، آنها را جانی دوباره بخشید و بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری ساخت.

مستضعف یعنی کسی که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند، در صورتی که واقع امر چنین نیست. مستکبران نیز کسانی هستند که خودشان و دیگران آنها را برتر می‌شمارند، در حالی که در واقع چنین نیست. آنها می‌گویند: ما سیاست‌مدار، دانشمند، عاقل و آگاه هستیم و توانائی‌هایمان بیشتر است، لذا مصالح شما و اکثریت مردم را بهتر می‌فهمیم. پس از ما اطاعت کنید تا سعادت و خوشبختی شما را فراهم سازیم. مستکبران و مستبدان برای رسیدن به این هدف و خواسته خویش در میان مردم تفرقه می‌اندازند تا مردم تضعیف شوند و نیروی اجتماعی خود را از دست بدهند. مفساد اخلاقی را ترویج می‌کنند و مردم را به عیاشی سرگرم می‌سازند تا هویت انسانی خود را فراموش کنند و در برابر خواسته‌هایشان تسلیم گردند.

خداوند در قرآن به صراحت بر تلاش برای رهایی مستضعفان از مستکبران تأکید کرده (نساء، ۷۵) و بر اراده حتمی خود مبنی بر حاکمیت و رهبری آنان در مقدرات خود خبر داده است. (قصص، ۵۴) خوانش و کاوش سیره نظری و عملی امام خمینی نیز نشان از توجه جدی ایشان به مسئله محرومین و مستضعفان دارد. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۲۱) و یک هدف اساسی آن را این شمرده است که مستکبران نتوانند مستضعفان را استعمار و استثمار کنند (همان، ج ۷، ص ۱۱۷) و ستمگران را به جای خود بنشانند. (همان، ج ۱۷، ص ۴۴۴)

از نگاه امام خمینی تمام ادیان آسمانی از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند و با کمک مستضعفان، بر مستکبران حمله برده و آنان را به جای خود نشانده و پیروز شده‌اند. (همان، ج ۶، ص ۱۵۹؛ ج ۷، ص ۳۲۷) ایشان انقلاب اسلامی ایران را نیز رهین کوشش‌های طبقه محروم و گودنشین می‌دانست (همان، ج ۱۴، ص ۲۶۱) و هشدار داده و توصیه می‌کرد که هیچ‌گاه نباید سیاست نظام جمهوری اسامی و مسئولان آن پشت کردن به دفاع از محرومان و رو آوردن به حمایت از سرمایه‌دارها گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار شوند، که این با سیره و روش انبیاء (ع) و امیرالمؤمنین (ع) و دیگر امامان معصوم (ع) سازگار نیست و دامن حرمت و پاک روحانیت آگاه نیز از آن منزّه است. (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۱)



مهدی کلهر:

اسلام ناب از نظر امام خمینی اسلامی است که قیام به قسط کرده باشد

اسلام ناب محمدی که امام خمینی مطرح فرمودند، اسلام ظواهر و پوسته دین نیست



مهدی کلهر عضو سابق شورای سیاست گذاری صدا و سیما، موسس و مدرس مرکز اسلامی فیلمسازی باغ فردوس، عضو شورای نظارت و مشاور عالی سابق سازمان صدا و سیما، محقق و پژوهشگر عرصه فرهنگ دینی و هنر اسلامی است که در گفت و گو با ما به واکاوی اندیشه اسلام ناب در دیدگاه امام خمینی پرداخت و به شاخصه‌های اصلی این اندیشه اشاره کرد.

خود به چهار جریان فرهنگی از آن دوره تاکنون رسیدم. در اوایل دوره قاجار با فرهنگی رو به رومی شویم که بسیار نافذ است و در واقع غرب زدگی کشور ما از همین دوره آغاز می‌شود. برای اینکه بدانیم چه جریان‌های مهم و زنده‌ای در آن دوره داشتیم به اینجا رسیدیم که یک جریان بسیار استخوان دار و گسترده‌ای وجود دارد که اسم آن را «فرهنگ سنتی» گذاشته‌ایم؛ یعنی فرهنگی که از قدیم بوده است. این فرهنگ چهره بسیار اسلامی دارد و صورت آن اسلامی‌ترین نوع فرهنگی است که با عامه مردم سروکار دارد. به عنوان یک نماد از آن فرهنگ می‌توان به کتاب «کلثوم ننه» آقا جمال خوانساری اشاره کرد. ایشان هم عصر علامه مجلسی بود. کتاب کلثوم ننه یک هشدار مهمی به جریان اسلامی است و یک نوع نگاه انتقادی و هشدار دهنده دارد. تأثیر بسیاری بر افراد با سواد و حوزوی ما داشت و آن افراد همین نوع نگاه را دنبال می‌کنند و در واقع چنین نگاه و فرهنگی رها نمی‌شود و ادامه‌دار خواهد شد.

جریان دوم فرهنگی هم قدیمی و اصیل است و نام آن «جریان فرهنگ اصیل اسلامی» گذاشته‌ایم.

جریان سوم فرهنگی وارداتی و تحت تأثیر اتفاقات اروپا و به خصوص انقلاب کبیر فرانسه می‌باشد.

جریان چهارم فرهنگی، «فرهنگ درباری» است که برای خودش شاخص‌هایی و حسن و قبح‌هایی دارد و برای اینکه جایگاه

موضوع گفت و گوی ما درباره اسلام ناب محمدی از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا به مبانی این اندیشه ایشان بپردازید تا سپس سوالات دیگر را مطرح کنیم.

اصطلاح «اسلام ناب محمدی» در وصیت‌نامه حضرت امام خمینی (ره) ذکر نشده است و بعداً به برنام‌های ایشان اضافه شد و بدان خیلی تأکید می‌کردند.

بنده مقدمه‌ای که تاکنون در مصاحبه‌ها نگفتم را خدمت شما عرض می‌کنم: بنده در آن زمان که بیشتر مشغولیت‌های پژوهشی و تحقیقاتی‌ام در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی ایران بود، به جریان‌شناسی‌های فرهنگی تاریخ معاصر ایران مشغول بودم. شاید در مسئله جریان‌شناسی فرهنگی کارچندان جامع و دقیقی صورت نگرفته است. البته در زمینه جریان‌شناسی سیاسی کارهایی صورت گرفته است. در زمینه جریان‌شناسی اقتصادی نیز علی‌رغم اینکه زمان بر است، کارهایی صورت گرفته است؛ اما جریان‌شناسی فرهنگی بسیار زمان‌بر می‌باشد؛ چون تأثیر و تأثرات فرهنگی در همه جوامع کاری‌گند است. در مسئله جریان‌شناسی فرهنگی به چهار جریان در تاریخ ایران معاصر رسیدم: بررسی‌های بنده از اوایل دوره قاجار آغاز می‌شود که مصادف با تحولات غربی بود. انقلاب کبیر فرانسه تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر جهان داشت؛ از جمله بر کشور ایران. تأثیرپذیری ما از فرهنگ اروپایی از اواخر دوره صفویه آغاز می‌شود. در طی مطالعات و تحقیقات



خودش را از دست ندهد و کارایی‌هایی داشته باشد، بزرگانی را به سمت خود سوق داده است.

فرهنگ سنتی و اصیل اسلامی، اصیل‌ترین و تمیزترین جریان فرهنگی است که پس از غیبت کبری آغاز می‌شود و تا به امروز هم ادامه دارد و علما و فقهای بزرگی هم در طول این قرون آن را نمایندگی می‌کردند.

در آن موقع که چکیده مقالات خود را در این زمینه منتشر می‌کردم، حضرت امام خمینی (ره) هم آن‌ها را مطالعه می‌فرمودند. در آن موقع کار من ایرادی داشت و آن اینکه مجاهدین بعد از انقلاب مدعی پرچم‌داری فرهنگ اصیل اسلامی شدند. جریان تحقیقاتی دنبال می‌شد و ما هر روز که جلوتر می‌رفتیم مسائل فرهنگی را در یک چارچوب به خصوص در امر فرهنگی مطرح می‌کردیم؛ چون همان طور که عرض کردم فرهنگ امری کُند و زمان‌بر و بسیار عمیق است و از آن اموری نیست که بخواهد از یک حادثه کوچک تأثیر بپذیرد. برخلاف سیاست که با تغییر یک رئیس جمهور یا نخست‌وزیر، تغییر می‌کند. در سیاست اگر تا دیروز با کشوری دشمن بودیم، با تغییر یک رئیس جمهور یا نخست‌وزیر یا یک حادثه‌ای می‌توان انتظار داشت که امروز با همان کشور دوست بشویم. در مسئله فرهنگ چنین امکانی وجود ندارد. در مسئله فرهنگ، زمان زیادی طول می‌کشد تا اینکه یک سری آداب و رسوم تغییر و رسوب پیدا کنند. البته ممکن است اتفاقات اندکی رخ بدهد، اما این اتفاقات ریشه ندارند. در فرهنگ اگر تغییراتی ایجاد می‌شود، به علت وجود یک جریان خاص است و جریان شناسی از همین رومورد مطالعه و پژوهش قرار می‌گیرد. در زیارت وارث به همین نکته هم اشاره می‌شود؛ یعنی اگر حرکتی مثل عاشورا در زیارت وارث ارزیابی می‌شود تا حضرت آدم هم پیش می‌رود. در فرهنگ این گونه است که ریشه‌های یک جریانی واکاوی می‌گردد. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه هم به این موضوع اشاره می‌کند که فرهنگ را باید ریشه‌ای و در طول تاریخ به صورت کرنولوژیک ملاحظه کرد و اگر بناست تغییراتی رخ بدهد، بر اساس همین زمینه باشد.

اصطلاح «اسلام ناب محمدی» از چه دوره‌ای و به چه علت وارد گفتمان سیاسی و دینی حضرت امام خمینی (ره) شد؟

همان طور که می‌دانید حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۱ وصیت‌نامه خود را نوشتند و همان موقع هم پلمپ شد و پس از رحلتشان باز و خوانده شد. امام خمینی نگارش وصیت‌نامه سیاسی الهی خویش را در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۱ به پایان رسانده و نسخه‌ای از آن را طی پیامی به تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۶۲ به صورت لاک و مهر شده نزد خبرگان اولین دوره مجلس خبرگان رهبری به امانت سپردند. امام خمینی در سال‌های بعد، وصیتنامه را مورد بازبینی قرار داده و با انجام تغییراتی در آن، دو نسخه از متن اصلاحی را که بر روی پاکت‌های آنها به خط ایشان نوشته شده است: «متن وصیتنامه سیاسی الهی اینجانب جهت نگهداری در مجلس خبرگان و آستان قدس رضوی» برای تحویل به مراکز مذکور به نمایندگان خویش سپردند. تحویل نسخه‌های وصیتنامه در حضور جمعی از مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۶۶ انجام گردید که مراسم آن از طریق سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد. در این دیدار حضرات آقایان:

منتظری (قائم‌مقام رهبری در آن زمان)، خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت)، هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس شورای اسلامی)، میرحسین موسوی (نخست‌وزیر)، مشکینی (رئیس مجلس خبرگان)، صافی (دبیر شورای نگهبان)، موسوی اردبیلی (رئیس دیوان عالی کشور)، موسوی خوئینی‌ها (دادستان کل کشور)، مهدوی کنی (دبیر جامعه روحانیت مبارز)، کروبلی (دبیر مجمع روحانیون مبارز)، سید احمد خمینی و اعضای دفتر امام حضور داشتند. پس از این دیدار، حاضران برای مهر و موم کردن دو پاکت وصیتنامه به مجلس شورای اسلامی رفتند و در اتاق ریاست مجلس، ابتدا آقای مشکینی سخنانی ایراد کرد و سپس آقای سید احمد خمینی وصیتنامه را تحویل ایشان داد. مراسم مهر و موم در حضور جمع انجام گرفت و نسخه مربوط به آستان قدس رضوی را آقایان مهدوی کنی، کروبلی، توسلی و صانعی به مشهد مقدس بردند و نسخه سابق وصیتنامه که در مجلس خبرگان نگهداری می‌شد، به وسیله آقای سید احمد خمینی، نزد امام ارسال گردید. [۱]؛ با این حال امام در سال ۱۳۶۶ به بعد اصطلاح «اسلام ناب محمدی» را ابداع فرمودند. ایشان به این نتیجه رسیده بودند که حتماً باید این مسئله روشن بشود که ما یک اسلام ناب داریم و یک اسلامی که در طول زمان به آن حواشی ملحق شد. اگر در فرمایشات ایشان دقت کرده باشید حتی در اصطلاح اسلام حوزوی و اسلام فقهاتی هم اعوجاج و انحرافات را می‌دیدند. برای مثال پوشیدن لباس جندی برای ائمه جمعه را ممنوع کردند؛ تا آنجا که فرمودند اگر مجتهد و فقیهی لباس جندی بپوشد، از عدالت خارج است. این از فرمایشات حضرت امام خمینی (ره) در دوره قبل از ابداع اصطلاح «اسلام ناب محمدی» است.

می‌خواستم این را عرض کنم که ممکن است انحرافات جزئی صورت گرفته باشد، اما حضرت امام در جاهای مختلف جلوی همین انحرافات جزئی را گرفتند. در جمع‌بندی ایشان از کل مطالعات، انحرافات کوچکی را که منجر به زاویه‌های بزرگ شده بود، مشاهده کردند و در اواخر روی «اسلام ناب محمدی» تکیه کردند. این اصطلاح در مقابل شبه اسلام‌ها و اسلام‌هایی مطرح شد که رنگ عوض کرده‌اند.

همان طور که می‌دانید حضرت امام در زمان جوانی خود مجتهد و مدرس بودند و کاملاً با قضایای مشروطه که نتوانست مشروطه باشد و به حکومت لائیک منتهی شد، مسلط بودند. به نوعی می‌توان گفت که با شهید شیخ فضل‌الله نوری هم‌نظر بود و بنا به گفته نزدیکان ایشان هفته‌ای یک شب را در کنار مزار شیخ فضل‌الله نوری با گروهی از یاران خود جلسه داشت؛ از جمله کسانی که در آن جلسات حضور داشت فرزند مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی، یعنی شیخ مرتضی حائری بود و حرکت سیاسی امام که در پانزده خرداد به طور عمومی شکل گرفت، ریشه در همین جلسات دارد و آن چنان که برخی می‌گویند، مربوط به فوت آیت‌الله العظمی بروجردی نیست. ایشان در همان دهه بیست کتاب کشف الاسرار را تألیف کرد که ناظر به شبهات احمد کسروی می‌باشد. می‌توان گفت که مبانی حرکت سیاسی حضرت امام از همان دهه بیست آغاز شده بود.

به‌طور خلاصه عرض می‌کنم که دودیدگاه درباره مشروطه وجود داشت: یکی دیدگاه مرحوم میرزای نائینی بود و دیگری دیدگاه



بود و تمام معاملاتی که صورت می‌گرفت باید حتماً توسط فقها و قاضی‌های شهر امضا و مهور می‌شد. از همین رو، بسیاری از این امور گرفتار ناسخ و منسوخ بود. یعنی چند سند روی یک ملک صادر می‌شد و آن قاطعیت و صداقتی که باید در اسناد دیده بشود، وجود نداشت و همین امر مایه بروز یکسری اختلافات و مشاجرات می‌شد. مسئله بعدی ظلم سلاطین بود که در دوره قاجار معروف بود. این‌ها مبنای این شد که ایرانی‌ها به عدالت‌خانه روی بیاورند و بحث مشروطه میان آنان مطرح بشود. قانون اساسی مشروطه تصویب می‌شود که رفته رفته مشروعه از آن برداشته می‌شود و سپس خود مشروطه هم از بین می‌رود و رضاخان چیزی از آن باقی نمی‌گذارد و دیکتاتوری در کشور حاکم می‌شود که رفته رفته منجر به بروز انقلاب اسلامی می‌گردد.

خیلی‌ها گمان می‌کنند که ولایت فقیه‌ی که امام مطرح کردند، برای مؤمنین است. اصلاً چنین چیزی نیست. بله درست است که درس‌های ایشان در نجف و مبنای‌شان از قرآن و روایات است، یعنی ولایت فقیه به عنوان مترقی‌ترین حکومت مردم‌سالار شناخته می‌شود؛ اما خود ولایت فقیه یک الگوی حکومتی فارغ از این است که مخاطب آن مؤمن باشد یا غیر مؤمن. یا حتی مسلمان باشد یا مسیحی. نظر امام این بوده است که ولایت فقیه مترقی‌ترین نوع حکومت در جهان است. این چیزی است که امروزه متأسفانه کمتر به آن توجه می‌شود. حضرت امام علی علیه‌السلام می‌فرماید که حتماً باید حکومت داشته باشیم و حکومت هم باید حاکم داشته باشد و بشر نمی‌تواند با آنارشیسم زندگی کند. به هر حال بشر برای اداره زندگی اجتماعی خود نیازمند قوانینی است و این قوانین مجری و ناظر لازم دارند. اگر این مسئله مطرح است، پس بهترین نوع حکومت همان حکومت ولایت فقیه است؛ یعنی به جای اینکه حاکمی داشته باشیم که پیرو هوای نفس خود باشد، حاکمی داشته باشیم که این چند مشخصه را داشته باشد: عادل و فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط باشد؛ یعنی عالم به اقتضای زمان و مکان باشد.

به نظر من حتماً روی بحث ولایت فقیه کار بشود. آنچه بعد از انقلاب در فرمایشات حضرت امام هست و جای جای صحیفه امام به عنوان بهترین مدل حکومت به لحاظ مردم‌سالاری و رسیدن به عدالت اجتماعی از آن سخن به میان آمده، لزوماً این نیست که مخاطب آن حتماً شیعه مؤمن اثناعشری باشد. مخاطب چنین مدل حکومتی اصلاً مسلمان و شیعه نیست؛ بلکه هر بشری با هر نوع دین و آیینی می‌تواند ذیل این مدل از حکومت زندگی اجتماعی مترقی داشته باشد. ما از این مسئله غافل ماندیم. حاکم باید کسی باشد که به عدالت معروف و عارف به زمانش باشد. با هوای نفس خودش مقابله کند. این لازم‌اش فقط این نیست که افراد آن کشور مسلمان باشند. هر کسی در هر جای دنیا که باشد، می‌تواند ذیل این نوع مدل از حکومت زندگی اجتماعی خوبی داشته باشد.

در سخنان خود گفتید که مرحوم امام خمینی (ره) دیدگاه مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را در سیاست داشت. اگر ممکن است این فرمایش خود را بیشتر تبیین بفرمایید.

البته با تمام ارادت‌هایی که حضرت امام به شیخ فضل‌الله نوری داشتند و همیشه از او به نیکی یاد می‌کنند، اما روش حضرت امام در زمینه

شیخ فضل‌الله نوری. میرزای نائینی در عین حال که می‌پذیرد مردم باید سرنوشت خودشان را تعیین کنند، اما در اینکه خود حکومت با صبغه اسلامی برپا بشود، قبول نداشت و می‌گفت که مردم چون مسلمان هستند، قوانین اسلامی را طلب می‌کنند. در واقع از این نگران بود که حکومتی با نام اسلام برپا بشود و نتواند قوانین اسلامی را به درستی اجرا کند؛ از این رو حکومت را مردمی می‌خواست که خود مردم خواهان برپایی قوانین اسلامی باشند. برای مثال نوع و مدل حکومت ترکیه فعلی. یعنی به جای اینکه اسلام در کل به عنوان انسجام قوانین و مقررات بخواهد حاکم بشود، به صورت تک تک قوانین باید به رأی گذاشته بشود. اگر همه مردم مسلمان و نماز خوان باشند، اما به این نتیجه برسند که حجاب اجباری در جامعه لازم نیست، در این صورت همان قانونی که به رأی مردم گذاشته شده است، اجرا می‌شود. الان برخی از کشورهای اسلامی همین‌طور هستند؛ یعنی وارد این عرصه‌ها در حکومت نمی‌شوند و حجاب را اجباری نمی‌کنند. مثال دیگر شرب خمر است. با اذعان به اینکه شرب خمر در دین اسلام حرام است و مسلمانان هم به این امر واقف هستند، اما می‌بینیم که در برخی از کشورهای اسلامی شرب خمر آزاد است. این موارد اگر به رأی اکثریت گذاشته بشود، ملاک خواهد بود. در واقع پیامد نوع نگاه میرزای نائینی به مسئله حکمرانی و دیدنداری همین است که عرض کردم.

نگاه دیگر را شیخ فضل‌الله نوری داشت. ایشان بر این باور بود که اگر مجموعه قوانین به همان شکلی که در اسلام آمده است اجرا بشوند، مردم به سعادت می‌رسند. اگر ارث را به نحو دیگری که مطابق با قوانین اسلام نیست، تقسیم کنیم، در مجموع می‌تواند ناهنجاری ایجاد کند. یعنی نمی‌توان برخی از قوانین اسلامی را اجرا کرد و برخی دیگر را اجرا نکرد. اگر زن در اسلام نصف مرد ارث می‌گیرد، در مقابل زن نفقه می‌گیرد و مرد نفقه می‌دهد. بر خلاف دیگر کشورها که این‌گونه نیست که مرد مکلف به دادن نفقه باشد؛ هم برای زن و هم برای فرزندان.

به هر حال این دو نگاه درباره حکمرانی در عصر مشروطه وجود داشت. حضرت امام نگاه مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را قبول داشت. این نگاه شهید مدرس هم بود؛ این مسیر منتهی شد به اینکه حضرت امام «اسلام ناب محمدی» را مطرح کنند. ایشان حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی اداره حوزه را به نحو سنتی قبول داشت و تأکید می‌کرد حوزه‌ها باید تلاش کنند همان اسلام ناب را کشف و هم اجرا کنند.

نظریه ولایت فقیه، نظریه جدیدی نیست و از قبل هم در میان فقها مطرح بود. میرزای بزرگ قمی و قبل از او، قاضی محمد سعید در همین زمینه دیدگاه‌هایی داشتند. همه آن‌ها معتقد بودند که حاکم و قاضی باید نیابت داشته باشد. یعنی قضاوت در جامعه باید بر اساس عدالت اسلامی باشد.

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی جمله معروفی دارد و آن این است که زمینه شروع مشروطه به علت دو چیز است: یکی ناسخ و منسوخ علماست و دیگری ظلم سلاطین.

همان‌طور که می‌دانید در زمان قاجار دو امر به علما مربوط می‌شد. قضاوت در آن زمان مربوط به فقها و مجتهدان بود. یعنی حوزه فقهت مسئول حوزه قضاوت بود. ثبت احوال در دست علما



حکومت اختلافاتی با دیدگاه شیخ فضل الله نوری دارد. برخی گمان می‌کنند که حضرت امام همه دیدگاه‌های شیخ فضل الله نوری و روش ایشان را در زمینه حکومت اسلامی دنبال کرده‌اند. در حالی که این گونه نیست. برخی جاها اختلافات جدی در این زمینه وجود دارد.

آیه‌ای در سوره قصص آمده است که می‌فرماید: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ». انقلاب اسلامی ما هم با همین آیه در سال ۱۳۵۶ تا پیروزی جان گرفت. شیخ فضل الله نوری در کتاب لوائح به همین آیه اشاره می‌کند و تفسیر دیگری از آن ارائه می‌دهد و می‌گوید او بر آن روزی که مستضعفین وارثین زمین بشوند. در واقع نتیجه‌ای که ایشان از این آیه می‌گیرد، کاملاً برعکس است. تفسیر ما از این آیه این است که خداوند منت می‌گذارد و مستضعفین وارثین زمین می‌شوند و ما به عدالت نزدیک بشویم. در حالی که شیخ فضل الله نوری از این آیه نتیجه می‌گیرد مراد این آیه این است که بترسید از روزی که مستضعفین وارث زمین بشوند.

قبل از شیخ فضل الله نوری، یعنی از زمان سید جمال الدین اسدآبادی در دوره ناصر الدین شاه عصر منور الفکری در ایران ظهور و بروز پیدا کرد. این جریان بر حوزه‌های ما هم تأثیر گذاشت. یک اصطلاحی در آن دوره رایج شد و آن «عوام کالانعام» است. این نگاه روشنفکری فرانسوی است که عامه مردم را معادل چهارپایان می‌دانند. البته در قرآن هم چند جا به «کالانعام» اشاره شده که خدا گروهی از مردم را به چهارپایان و بلکه پایین‌تر تشبیه کرده است؛ اما منظور عامه مردم نیستند. اصلاً چنین چیزی نیست. بلکه منظور کسانی است که تابع هوای نفسشان اند. کسانی که با مدل روشنفکری فرانسوی بیشتر تطابق دارند تا مردم عادی.

خداوند در آیه دیگر علمای یهود را که اتفاقاً اهل کتاب هستند، به الاغ تشبیه کرده است. علمایی که هم اهل کتاب اند و هم خودشان را با سواد می‌دانند. ما هیچ‌جانی بینیم که عامه مردم به انعام و چهارپایان تشبیه شده باشند. برعکس اغلب درباره ناس به نیکی یاد شده است. خدا در قرآن می‌فرماید: «فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» (ناس) یعنی همان عامه مردم که در این آیه مظهر تجلی فطر خداوند هستند.

این اختلاف نگاه بین حضرت امام و علمای برجسته دیگر مانند شیخ فضل الله نوری وجود داشت.

از جمله دلایل پیروزی حضرت امام در انقلاب اسلامی نوع نگاه ایشان به عامه مردم بود. در واقع نگاه ایشان به مردم برعکس بسیاری از علمای قبل از مشروطه و دوره مشروطه بوده است. بسیاری از علما عامه مردم را اصلاً به حساب نمی‌آوردند و یک نوع نگاه از بالا به عامه مردم داشتند. حضرت امام هم در نگاه خود به عموم مردم و هم در رفتارشان با آن‌ها، از نوع بالا به پایین نبود. خودش بارها فرمود که من خادم مردم هستم. نگاهشان به محرومین و مستضعفین کاملاً برعکس نوع نگاه برخی دیگر از علما بود. نگاه ایشان به مردم به هیچ وجه اشرافی نبود. حتی در مکتوبات سید جمال الدین اسدآبادی و دیگر علما و خود شیخ فضل الله نوری نوعی نگاه از بالا به پایین به مردم مشاهده می‌شود. شیخ فضل الله در کتاب لوائح، مردم را بلاها می‌خواند و نگرانی خود را از اینکه مستضعفین وارث زمین بشوند، بیان می‌دارد.

ایشان آیه «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» درست برعکس حضرت امام تفسیر و بیان می‌دارد.

اسلام ناب مدنظر حضرت امام چه شاخص‌هایی دارد؟

اسلام ناب از نظر امام خمینی اسلامی است که قیام به قسط کرده باشد. یعنی مبنای آن در درجه‌بندی جامعه نه مسائل مالی باشد و نه طبقات اجتماعی دیگر. ایشان معتقدند که آن کسی که عدالت پیشه کند، مقدم است بر کسی که عالم باشد، اما ظالم هم باشد. ببینید گفته می‌شود که نماز جماعت را باید پشت سر کسی خواند که به عدالت مشهور باشد و نه به علم. یعنی اگر صد دکتور و مهندس و مجتهد باشند و در مقابل یک نفر بی‌سواد، اما به عدالت مشهور باشد، باید پشت سر او نماز خواند. مبنای حضرت امام همین است.

برخی از افراد بر این باورند که ورود حضرت امام به عالم سیاست بعد از فوت آیت الله العظمی بروجردی است؛ در حالی که این گونه نیست. ایشان در زمان مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی کشف الاسرار را نوشت. اصلاً در آن دوره است که تمام حرکتشان بر مبنای اقامه قسط و عدل بود. آن چیزی که در روایات ما هم آمده است. در روایات داریم که امام زمان علیه السلام وقتی ظهور می‌کند، ابتدا سراغ ظالمان می‌رود و نه سراغ نماز نخوان‌ها! حتی یک روایت هم پیدا نمی‌کنید گفته باشد که امام زمان علیه السلام وقتی ظهور کند به سراغ غیرمسلمانان برود تا آن‌ها را مسلمان کند. اصلاً چنین چیزی نیست. یک روایت هم در این زمینه وجود ندارد. همه روایات ناظر به عدالت و رفع ظلم ظالمان هست. عدالت مقدم بر همه چیز است. این‌ها نکاتی است که امروزه متأسفانه گم شده است.

در واقع شما دارید ویژگی‌های اسلام ناب محمدی از منظر حضرت امام را بر می‌شمارید. درست است؟

بله. چند ویژگی دیدگاه حضرت امام درباره اسلام ناب محمدی را خدمت شما معرفی می‌کنم: مهم‌ترین اصل برای ایشان این بود که اسلام بدون سیاست معنا و مفهومی ندارد. در ذهن امام چیزی به نام اسلام و تشیع جدای از سیاست وجود خارجی ندارد. بنابراین اسلام امام، اسلام سیاسی است.

دوم اینکه جلوه اسلام مدنظر امام در عدالت و برپایی قسط است و نه صرفاً در نماز خواندن و روزه گرفتن. مگر خوارج کم نماز می‌خواندند؟ مگر کم روزه می‌گرفتند؟ این‌ها نکات مهمی است.

سوم اینکه حرکت ایشان برای قیام مبتنی بر آموزه‌های انبیاء به خصوص پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بود. یعنی بر اساس «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» است و این یعنی اسلام توحیدی. شعار اول اسلام در زمان حیات حضرت رسول همین بود و حضرت امام در طی مبارزات نهضت خود همین را مبنای قرار داده بود.

چهارم اینکه روش ایشان برای تبلیغ بر مبنای فطرت الهی بود. در سال ۱۳۵۵، یعنی قبل از پیروزی انقلاب انجمن اسلامی اروپا و آمریکا از حضرت امام سؤال می‌کنند که آن قدر اسلام هراسی در غرب زیاد شده که انجمن اسلامی جرئت اینکه اسلام را تبلیغ کند، ندارد. امام در پاسخ آن‌ها می‌فرماید: «فطرت شما بر فطرت الله باشد». این همان راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. بعد از نزول آیات قرآن روش حضرت رسول برای تبلیغ اسلام تکیه



را در امور مادی می‌بینند. آن طرف هم که غرب زده است، نگاه مادی دارد. در واقع تمدن غرب با ماتریالیست‌ها بود. این دو گروه را که مشاهده می‌کنیم می‌بینیم هر دو دعوی در صورت دارند و نه در معنا. این نکته مهمی است. یعنی هر دو دنیاگرا هستند. امروزه همین طور است. هم اسلام طالبانی و داعشی مادی گرا است و هم اسلام آمریکایی و غرب زده. امروزه اسلام آمریکایی جلوه به اصطلاح روشنفکری دارد که از بنیان بر مبنای ماده است. این بحث فلسفی دارد و خوب است که به طور جدی روی آن پژوهش بشود. باید دید که چرا طالبان امروزه بر دو متر پارچه چسبیده‌اند؟! وقتی سیره پیامبر اکرم و علی ابن ابی طالب علیهما السلام را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این قدر به ظواهر تکیه نداشتند.

بنده در تحقیقی که از بیانات امام داشتیم، به این مطلب رسیدم که ایشان فرمود: «در اسلام سانسور وجود ندارد، الا در بعضی از صور» یعنی اصولاً سانسور در صورت در دینی مانند اسلام به استثناء، مثل مسئله حجاب وجود دارد و در باقی امور به هیچ وجه سانسور وجود ندارد.

وقتی بشر صورت گرامی شود به سمت دگماتیسم می‌رود که نتیجه آن را در مسیحیت به صورت قرون وسطا مشاهده می‌کنیم و در اسلام به صورت داعش و طالبان و القاعده می‌بینیم.

در حال حاضر شما ببینید که طالبان چقدر درگیر ظاهر است! این در حالی که اسلام ناب محمدی که حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه مطرح فرمودند، اسلام ظواهر و پوسته دین نیست. در واقع ایشان می‌فرماید اسلامی که در صورت آلودگی پیدا کرده و منحرف شده، باید کنار گذاشت و اسلام ناب را احیا کرد. افتخار شیعه این است که می‌گوید باب اجتهاد باز است و مسائل را باید به روز حل و فصل کرد؛ این یعنی شیعه درگیر صورت و ظواهر نمی‌شود.

حضرت امام درباره آخوندهای درگیر ظواهر تعبیری دارد و می‌فرماید: «مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد». مصداق این آخوندها امروز چه کسانی هستند؟ این کلید را باید از خود حضرت امام بگیریم و ببینیم که آخوندهای احمق و مقدس نما امروزه چه کسانی هستند؟ از مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و پژوهشگران اندیشه حضرت امام در همین جادرخواست می‌کنم که روی همین محوری که بحث کردم، تحقیق کنند و بیانات امام را در این زمینه منتشر سازد. این مطالب برای نسل جدید روشن نیست. حضرت امام به دنبال اسلام ظواهر نبود؛ همان گونه که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنبال ظواهر نبود.

روایات به صراحت بیان می‌دارند که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، مقدس نماها جلوی ایشان می‌ایستند؛ چون صورت آن اسلامی که می‌آورند با آن چیزی که در ذهن برخی از شیعیان وجود دارد، متفاوت است. این نکات مهمی است.

عده‌ای هم گمان می‌کنند سعادت بشر در گرو تفکر غربی است! در حالی که اساساً لیبرالیسم به معنای آزادی بیان نیست. آزادی فکر در لیبرالیسم وجود ندارد؛ برعکس اسارت فکر و اندیشه است؛ چون در لیبرالیسم آزادی هوسرانی وجود دارد.

به نظرم این مباحث برای ما مباحث بسیار مهمی است و باید انقلاب اسلامی را به درستی ریشه‌یابی و تحلیل و پیامدهای آن را بر دیگر جوامع و جامعه خودمان بررسی کنیم.

بر فطرت الهی بود. این نکته مهمی است. اینکه مخاطب طرف شما آیا فطرت الهی را مبنا قرار داده است یا خیر. ما الان دچار غفلت هستیم. خوشبختانه مواضع ما در مسائل روز دنیا متکی بر فطرت الهی است که خداوند در همه انسان‌ها قرار داده است. برای همین کلام امام در همه ما نفوذ کرد. در واقع ایشان بر اساس همان الهام خداوندی و فطرت الهی مسیر را برای مردم روشن ساخت. چون آن طرف قضیه گیرنده‌هایی قوی که همان فطرت الهی است، وجود داشت.

از میان شاخصه‌هایی که برای اسلام ناب محمدی بیان فرمودید به نظر شما مهم‌ترین شاخصه‌ای که موجب شد انقلاب اسلامی به پیروزی برسد، کدام بود؟

مهم‌ترین شاخصه همین تأکید بر فطرت الهی مردم است و امام به خوبی این را تشخیص داد. خاطره‌ای برای شما نقل می‌کنم: در سال ۱۳۵۶ حاج آقا مجتبی‌ای خودمان [مرحوم آیت‌الله حاج آقا مجتبی‌ای تهران‌ی؛ برادر جناب آقای کلهر] به نجف رفت. در واقع بعد از دوره شهادت حاج آقا مصطفی و اوج مبارزات انقلابی بود. ایشان به حضرت امام می‌گویند که شما اشتباه می‌کنید. این مردم دیگر آن مردم سال‌های ۱۳۴۲ نیستند که واقعه پانزده خرداد را رقم زدند. در طول این سال‌ها شاه آن قدر فسق و فجور کرده است که مردم دیگر به این حرف‌ها اهمیت نمی‌دهند و کاری به اعلامیه‌های شما ندارند.

حضرت امام در پاسخ به ایشان فرمود: «شما اشتباه می‌کنید. مردم این دوره هم خداجو هستند.» خود حاج آقا مجتبی‌ای تعجب کرده بود که چگونه ممکن است مردم خداجو باشند. این را خود حاج آقا مجتبی‌ای برای بنده نقل کرد. این تعجب هم فقط مختص ایشان نبود. بنده با مرحوم دکتر باهنر پس از پیروزی انقلاب دیدار داشتیم. ایشان به من گفت: «آقای کلهر، شما باور می‌کردی که انقلاب به پیروزی برسد؟» یعنی واقعاً برای ما عجیب بود که چگونه ممکن است، یک مرتبه همه مردم این گونه دست به انقلاب بزنند؛ از نوجوان تا پیرمردها همگی به یکباره انقلاب را به اوج رساندند و نظام شاهنشاهی را ساقط و نظام جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. این تشخیص درست و دقیق حضرت امام خمینی رحمة الله علیه در ارائه اسلام ناب محمدی بود.

به عنوان سؤال پایانی تفاوت اسلام ناب محمدی با اسلام طالبانی و اسلام آمریکایی را توضیح بفرمایید.

مرحوم آیت‌الله مرتضی مطهری بحث بسیار مهمی دارد که متأسفانه الان کمتر به آن توجه می‌شود و مربوط به قبل از پانزده خرداد ۱۳۴۲ می‌باشد. در آن‌ها ایشان تفاوت میان جامدها و جاهل‌ها را تبیین می‌کند. در حاشیه حقوق زن در اسلام این بحث را بیان کرده است. نکته بسیار مهمی در آنجا دارد. ایشان دو گروه را مثال می‌زند. جاهل‌ها را به همین غرب زده‌ها مثال می‌زند و جامدها را به متعصبان خشک مذهبی. نکته مهمی که مرحوم مطهری در آن بحث دارد و خیلی هم به درد جامعه امروز ما می‌خورد این است که هر دو گروه اسلام را از نگاه مادی می‌بینند. قبلاً این بحث مطرح بود که با دست غذا خوردن عین اسلام است و با قاشق و چنگال غذا خوردن خلاف اسلام است. چنین کسانی اسلام را مادی می‌بینند و معنا را به درستی درک نمی‌کنند. معنویت را نمی‌فهمند. تجلی اسلام که جان معنای خلقت است



اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله

اسلام آمریکایی و شاخصه‌های آن

محمد جانی نژاد

می‌دانست و در مقابل، اسلام سرمایه‌داران، متکبران، مرفهان بی‌درد، منافقان، راحت‌طلبان و فرصت‌طلبان را مظهر اسلام آمریکایی معرفی می‌کرد. معرفی این دو نوع برداشت از اسلام به گونه‌ای برایشان اهمیت داشت که در دو سال پایانی عمر شریفشان، با پیام‌های پیاپی ویژگی‌های آنها را بیان کرد؛ از جمله در پیام قبولی قطعنامه ۵۹۸، فرمان تشکیل بسیج دانشجویی و پیام به هنرمندان می‌توان آن را دید.

اسلام آمریکایی و مفهوم آن

برداشت‌های انحرافی و غلط و ناقص از اسلام، در تاریخ اسلام کم نبوده است. همیشه راستی و ناراستی، سره و ناسره در رقابت با هم بوده‌اند. از سویی عالمان اسلام‌شناس آگاه و دلسوز هم بوده‌اند که دل در گرو اسلام ناب داشتند و با برداشت‌های انحرافی مبارزه کرده‌اند. به‌ویژه در یک‌صد سال اخیر عالمانی دغدغه‌مند در پی احیای دین در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه دست به اقداماتی زدند؛ اما انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی یکی از گسترده‌ترین، ژرف‌ترین و موفق‌ترین آنها بود که از هر جهت با هیچ کدام از آنها نمی‌توان آن را مقایسه کرد.

امام خمینی از آغاز روشن‌گری‌های خود از سال ۱۳۲۳ و نیز آغاز نهضت اسلامی از سال ۱۳۴۱ تلاش کرد با شناساندن اسلام راستین به جامعه، اداره حکومت را بر اساس آن رقم بزند. (امام خمینی، کشف اسرار، ص ۱۷۹-۱۸۵؛ همو، ولایت فقیه، ص ۱۰) و سرانجام نیز موفق شد حکومت اسلامی دلخواه خود را برپا کند. برپایی نظام جمهوری اسلامی ایران فرصت مناسبی برای اجرای اسلام ناب محمدی ایجاد

مقدمه

در نقطه مقابل «اسلام ناب محمدی» که اسلام رحمانی، با پایه عقلائی و توجه به زمان و مکان و... است؛ نوعی برداشت از اسلام است که در ادبیات امام خمینی از آن به عنوان «اسلام آمریکایی» یاد می‌شود. در مبنای و اصول رفتاری این نوع از اسلام دگرگونی‌های بسیاری رخ داده است. بر اساس بینش و اندیشه حضرت امام، این نوع اسلام، وارونه شده و دینی بی‌محتوا و متظاهر و یاری‌گر قدرت‌های استکباری و استبدادی است. به همین دلیل هم حمایت‌های قدرت‌های استکباری، اعم از غربی و شرقی را در پی دارد. این نوع برداشت از دین - به‌ویژه از دین اسلام - بیشتر متناسب با اهداف جریان سرمایه‌داری و گروه‌های ظالم در جهان است که عموماً منافع آنها در تضاد با اسلام راستین قرار دارد.

در اسلام آمریکایی دیانت جدای از سیاست تعریف می‌شود. در حالی که در اسلام ناب دیانت و سیاست دوروی آن هستند و مبارزه و مقابله با مستکبران و دفاع از ستم‌دیدگان از اهداف آن است. یکی دیگر از ویژگی‌های اسلام آمریکایی که عاملی برای شناسایی و تفکیک از اسلام اصیل می‌باشد، ویژگی هم‌پوشانی این نوع اسلام در قالب اسلام راستین است. با این توضیح که اسلام آمریکایی بر خلاف محتوای ناصحیحی که دارد، توجه ویژه‌ای برای حفظ ظواهر و رعایت شعائر نمادین دین قائل است.

امام خمینی همواره پشتیبان اسلام ناب محمدی بود، و اسلام پابرهنگان و رنج‌دیدگان و اسلام عارفان مبارزه‌جو را اسلام ناب محمدی



شاخصه‌های اسلام آمریکایی

ویژگی‌های اسلام آمریکایی با توجه به ویژگی‌های یادشده برای اسلام ناب محمدی، بهتر و آسان‌تر مشخص می‌گردد؛ اما امام خمینی تلاش کرده است با نمایاندن نشانه‌های عینی اسلام آمریکایی، آن را در عصر کنونی هر چه بیشتر بازشناسی کنند تا آیندگان نیز به راحتی بتوانند دو خط اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی را شناسایی نمایند. برخی از این ویژگی‌ها با توجه به آثار حضرت امام چنین است:

۱. راحت‌طلبی

قرآن کریم دین‌داری را دارای چارچوب‌هایی می‌داند و سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) نیز نشانگر آن است که دین‌داری دارای ضوابط و شرایطی است و انسان نباید فکر کند بی‌هدف رها شده (قیامت، ۳۶) و زبانی به دین و ایمان اقرار نماید، کفایت کرده و به حال خود رها شده و آزمایش نمی‌شود. (عنکبوت، ۲) راحت‌طلبی حالتی در انسان ایجاد می‌کند که اندک‌اندک همه مفاهیم اعتقادی او را دگرگون می‌سازد. انسان راحت‌طلب مفاهیم دین را به گونه‌ای توجیه و تفسیر می‌کند که با امیال و هواهای نفسانی او در تزامن نباشد و تکلیفی برایش ایجاد نکند. از نگاه امام خمینی اسلام حقیقی مخالف اینگونه برداشت‌هاست. اسلام راستین ظلم‌ستیز است (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۲۶۴) و هر نوع ظلم‌ستیزی با راحت‌طلبی قابل جمع نبوده و در تضاد است. لذا راحت‌طلبی یکی از ویژگی‌های اسلام آمریکایی است. (همان، ج ۲۱، ص ۱۱ و ۸۶)

امام خمینی بر این باور است که مذهب تشیع، مذهب خون و شمشیر است و همه انبیاء (ع) و اولیای بزرگ، تمام عمرشان را صرف مبارزه با بیدادگری کردند و اگر بنا بر راحت‌طلبی بود، قیام امام حسین (ع) پدید نمی‌آمد (همان، ج ۱۴، ص ۵۲۰-۵۲۱) و ملتی که می‌خواهد مستقل و آزاد باشد و وابسته و تحت سلطه نباشد، باید برای همه چیز مهیا باشد و راحت‌طلبی را کنار بگذارد. (همان، ۵۲۲)

از دیدگاه امام خمینی راحت‌طلبی چند رویه و سویه دارد؛ روی دیگر راحت‌طلبی سازش باستم کاران و مستبدان است. برای همین اسلام آمریکایی را اسلام ذلت، نکبت، فریب و سازش و اسارت و فرومایگی می‌نامد. (همان، ج ۲۱، ص ۸۰ و ۱۴۵) و مردم و مسئولان نظام را هشدار می‌دهد که مواظب باشند به این بلادچار نشوند.

۲. سرمایه‌داری ظالمانه

در اقتصاد سیاسی موضوع سرمایه‌داری و سرمایه‌داران از مباحث مهم و تأثیرگذاری است که در ایران پس از جمهوری اسلامی نیز همیشه یکی از جستارها و بگومگوهای محافل سیاسی و جناحی بوده است. واژه سرمایه‌داری علاوه بر «نظام اقتصادی سرمایه‌داری» به جمع کردن و داشتن مال و ثروت و انباشت سرمایه نیز گفته می‌شود. این دو معنا از سرمایه‌داری در کلام و بیان امام خمینی، بدون ورود به بحث‌های فنی و تخصصی آمده است.

سرمایه و سرمایه‌داری تا زمانی که از راه کسب حلال و قانونی باشد و از حالت ابزاری خارج نشود، پذیرفته شده است. قرآن کریم نیز با تبدیل شدن مال و ثروت به هدف و انباشت سرمایه و انفاق نکردن آن مخالف است و چنین سرمایه‌دارانی را مستحق عذاب دردناک می‌داند (توبه، ۳۴) و مال دوستی، حرص و زیاده‌خواهی در مال و تفاخر به آن را نهی و رد کرده است. (تکواثر، ۱؛ حدید، ۲۰؛ همزه، ۲۰) بر همین اساس اگر چه بر پایه اصول اسلامی هر کس دارنده آنچه از کار خویش به دست آورده می‌باشد؛ (نساء، ۳۲) اما اسلام با گذاشتن محدودیت‌هایی، استفاده از مالکیت را به این شرط مشروع دانسته است که ضرر و زیانی به دیگران و جامعه نرسد. برای مثال تسلط مالکانه را مجوز احتکار، اسراف و تبذیر نمی‌داند. اسلام با حرام کردن فعالیت‌های اقتصادی‌ای که مانع تحقق ارزش‌های معنوی و رشد و

کرد؛ در عین حال برداشت‌های مختلف و گاه بی‌راهه از اسلام، به طرح موضوع اسلام آمریکایی کشیده شد که نقطه مقابل اسلام ناب بود.

اصطلاح «اسلام ناب محمدی» از نوآوری‌های امام خمینی است که از اواخر دهه شصت در ادبیات سیاسی کشور رایج شده است. ایشان نخستین بار در ۳۱ شهریور ۱۳۶۶ از اسلام اصیل با عنوان «اسلام ناب رسول گرامی» یاد کرد (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۹۲) و ۱۱ فروردین ۱۳۶۷ در پیام به ملت ایران به مناسبت انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، اصطلاح «اسلام ناب محمدی» را به کار برد و اسلام برابر آن را «اسلام آمریکایی» نام نهاد. (همان، ج ۲۱، ص ۱۱-۹) البته در پیام‌ها و سخنرانی‌های بعدی، ابعاد و زوایای آنها را تشریح کرد.

در بیان مفهوم «اسلام آمریکایی»، امام خمینی برای فهم بهتر و دقیق‌تر، آن را به صدر اسلام نسبت می‌داد؛ یعنی اسلام پیغمبر اکرم (ص) و اولیای ایشان را اسلام ناب، و اسلام ساختگی امثال معاویه و دیگر حکومت‌های غاصب و جائر را تا کنون، اسلام آمریکایی می‌دانست. یعنی اسلامی که دولت‌های دست‌نشانده استعمار و استکبار به وجود آورده‌اند تا اغراض شوم استعمارگران تأمین گردد. (همان، ج ۲، ص ۴۸۶) از نگاه ایشان از صدر اسلام تا کنون خط اسلام آمریکایی در میان مسلمانان وجود داشته است؛ خط راحت‌طلبی که تلاش کرده است در عین عبادت خدا، طعمه خود را یافته، راحت و بی‌دغدغه زندگی کند و به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) افرادی که هم‌شان، علفشان است (نهج البلاغه، ن ۴۵، ۴۴۱) و کاری با ظلم و بی‌دادگری ظالمان زمان ندارند. به جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار، و جنگ پابره‌نه‌ها و مرفهان بی‌درد باور ندارند. (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۵۲۰؛ ج ۲۱، ص ۸۵)

امام خمینی، اسلام آمریکایی را اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام نفاق و دورویی، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان، (همان، ج ۲۱، ص ۱۱) اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام روحانیان درباری، اسلام مقدس‌نماهای حوزه‌های علمیه و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه‌داران بر مظلومین و پابره‌نه‌ها (همان، ص ۸۰) اسلام سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون‌آشام، اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط و اسلام سازش و فرومایگی (همان، ص ۱۴۵) شمرده است.

با این نگاه امام خمینی، به راستی، یکی از ویژگی‌های اسلام آمریکایی که عاملی برای شناسایی و تفکیک از اسلام حقیقی است، ویژگی هم‌پوشانی این نوع اسلام در قالب اسلام راستین است؛ با این توضیح که برخلاف محتوای ناصحیحی که دارد، توجه ویژه‌ای برای حفظ ظواهر و رعایت شعائر نمادین دین قائل هست. به عنوان نمونه باین که انجام فرائض دینی بر تمام مسلمین واجب شمرده شده، لکن اصل حریت و آزادی در دین اسلام و سرتعظیم فرود نیابردن در مقابل ظالمان از اصول اساسی آن محسوب می‌شود؛ اما آنچه که مشاهده می‌شود این است که گاهی به بهانه‌ی به جای آوردن سنت نبوی، و گاهی به بهانه‌ی تعظیم شعائر دینی دست به بدعت‌هایی می‌زنند که نه با منابع اسلامی و نه با مبانی عقلی جور درمی‌آید، بلکه تنها ادعایی از اسلام‌گرایی است که می‌توان به جرأت گفت که مصداق آیه شریفه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره، ۱۱) و چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما خود اصلاح‌گر هستیم» می‌باشند. همانگونه که رهبر نظام جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای نیز در یکی از پیام‌هایشان گفتند باورمندان و سردمداران اسلام آمریکایی ممکن است در لباس یک عالم دینی باشند. (بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی، ۱۳۹۵/۳/۱۴)



ارتقای انسانی اند؛ - مانند ربا، قمار و انواع گوناگون معاملات حرام - محدودیت بیشتری در آزادی اقتصادی و استفاده از حق مالکیت قائل شده است. (عمید زنجانی، ج ۱، ص ۵۴۰-۵۴۱)

امام خمینی در کاربرد واژه «سرمایه‌داری» ضمن پذیرش مالکیت و بیان مبانی آن، به تبیین و نقد «نظام اقتصادی سرمایه‌داری» موجود در غرب پرداخته و آن را به همان شکل غرب نمی‌پذیرد. ایشان معتقد بود اقتصاد اسلامی، نظامی متعادل است که مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد و آن را در دایره‌ای معین و محدود محترم می‌شمارد و نظارت و هدایت آن، دستورها و احکامی دارد که عدالت اجتماعی را تضمین می‌کند. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۳۶-۴۳۷؛ ج ۲۱، ص ۴۴۴)

از دیدگاه امام خمینی اجرای درست احکام و قوانین اقتصادی اسلام موجب رشد و ترقی اقتصاد جامعه می‌شود و میان برخورداری از مال و ثروت و سرمایه‌داری که با نوعی ظلم و زیرپا گذاشتن حقوق دیگران همراه است، فاصله است و این دو با هم جمع نمی‌شوند. (همان، ج ۴، ص ۵۱ و ۲۴۲) از نظر ایشان حکومت و افزایش قدرت آن در راستای مصالح اجتماعی، نقش مهمی در تعدیل ثروت و توزیع مجدد آن خواهد داشت و این موجب منع انباشت سرمایه نزد گروهی خاص، خواهد شد. (همان، ج ۵، ص ۲۹۱-۲۹۲)

امام خمینی در نظام اقتصادی کشور بر رعایت سه شاخص مهم پافشاری داشتند: «حفظ منافع محرومان»، «گسترش مشارکت عمومی مردم» و «مبارزه با زباندوزان» که این سه شاخص وجه تمایز تفکر اقتصادی ایشان با اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی حاکم بر جهان بود. (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۰) ایشان یک نگاه اخلاقی و انسانی هم به ثروت و سرمایه داشتند و معتقد بود اگر چه آنها از راه مشروع به دست آمده باشد، اما در صورتی که همراه با انسانیت و اخلاق نباشد و رفتارهایی مثل کاخ‌نشینی، اشرافیت، اسراف، بی‌بندوباری، حرص و طمع، بی‌توجهی به محرومان، دورویی و نفاق و... را در پی داشته باشد، (همان، ج ۱۷، ص ۳۷۴-۳۷۶، ۱۸۴، ۳۷۸، ۵۳۰؛ ج ۲۱، ص ۴۴۶-۴۴۷) مذموم و منفی است.

امام خمینی که اسلام را منادی تحقق عدالت اجتماعی می‌دانست، از جمله وظایف نظام اسلامی در برابر سرمایه و سرمایه‌داری را مقابله با ثروت‌های بادآورده و سرمایه‌های نامشروع، مصادره و بازگرداندن آنها به صاحبان حق، اولویت قراردادن مصالح محرومان هنگام تصمیمات، اختصاص ندادن همه پست‌ها و مقام‌های کلیدی به سرمایه‌داران و جلوگیری از نفوذ فرهنگ سرمایه‌داری در نظام اسلامی می‌دانست. (همان، ج ۵، ص ۲۱۵؛ ج ۶، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ ج ۱۰، ص ۴۹۹؛ ج ۲۰، ص ۳۳۳؛ ج ۲۱، ص ۴۲۲) از نظر ایشان، ویژگی اشرافیت این است که چون همیشه ترس از مقام و موقعیت در آن وجود دارد، به زیردست‌ها ظلم کرده و زور می‌گویند، و از بالادست‌ها، از جمله قدرت‌های خارجی، ترس داشته و اطاعت تحقیرانه و توسری‌خوری دارند و هیچ‌وقت درد و مشکلات محرومان را نمی‌فهمند. (همان، ج ۱۰، ص ۱۱۷) برای همین یکی از مشخصه‌های اسلام آمریکایی را اسلام اشرافیت، اسلام زر و زور و تزویر می‌دانست و می‌فرمود: تمام پیامبران الهی (ع) از جمله پیغمبر اکرم (ص) پیوسته در ستیز با سرمایه‌داران، اشراف و ستم‌کاران بوده‌اند (همان، ج ۴، ص ۱۸-۲۰) و علمای اصیل اسلام نیز هرگز زیر بار سرمایه‌داران و پول‌پرستان و خوانین نرفته‌اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده‌اند.

۳. تحجر و تحجرگرایی

تحجر، برداشت سطحی از دین و مقاومت در برابر عقل‌گرایی و پویایی اجتهاد است. این واژه از ریشه «حجر» به معنای سنگ است و هنگامی که گل سنگ می‌شود یا کسی کاری را که خداوند برای او فراخ و حلال قرار داده، بر خود تنگ و حرام می‌کند، به کار می‌رود.

(زبیدی، ج ۶، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ دهخدا، ج ۴، ص ۵۶۵۹) تحجر در اصطلاح به بسته‌بودن ذهن، تنگ‌نظری و داشتن اندیشه ساکن و راکد گفته می‌شود. (اسفندیاری، ص ۶۵) و فرد متحجر دارای اندیشه و خصوصیتی است که پذیرای مسائل و موضوعات فرهنگی و فکری جدید نیست. (انوری، ج ۳، ص ۱۶۳۰) امام خمینی تحجرگرایی در حوزه دین را برداشت ناقص و سطحی از دین، گرایش‌های همراه با جهل، جمود، ظاهرگرایی دینی، مقدس‌مآبی و درک صحیح نداشتن از مصالح دینی و اجتماعی و باور نداشتن به نقش زمان و مکان در اجتهاد دانسته است. (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۲۱۶؛ ج ۱۹، ص ۲۰؛ ج ۱۳، ص ۲۱) تحجر از موانع پیشرفت و فرگشت (به کمال رسیدن) عقل است و متحجران به استدلال عقلی و منطقی که علیه دیدگاه‌های آنان وجود دارد، بی‌توجه بوده و اهمیت نمی‌دهند. در همین راستا امام خمینی علاوه بر تحجر و تحجرگرایی به واژگان مترادف آن، همانند قشری‌گری، ظاهر بینی، مقدس‌مآبی و جمود نیز اشاره کرده‌اند (همان، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ج ۱۷، ص ۵۲۹؛ ج ۲۱، ص ۲۴۰ و ۲۷۹-۲۸۰؛ امام خمینی، حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۲۳) تا همه ابعاد این نوع از اسلام آمریکایی بهتر و دقیق‌تر بر همگان روشن گردد.

آموزه‌های اسلامی در همه زمینه‌ها به انعطاف و تحرک لازم برای هماهنگی با تغییرات شرایط و مقتضیات زمان و مکان سفارش کرده است و جاودانگی دین نیز به همین دلیل است. برای همین امام خمینی در تبیین اسلام آمریکایی دوره معاصر از یک سو به تحجر و هابیت اشاره می‌کند، و از سوی دیگر، از داخل جبهه خودی یاد می‌کند که در دوران مبارزه، گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر آنان، هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌درید و مانع مبارزه با طاغوت می‌شد. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۱۰-۸۱۰ و ۲۸۰)

۴. تفکر التقاطی

یکی دیگر از ویژگی‌های اسلام آمریکایی، التقاط است که به معنای افزودن مفاهیم و دیدگاه‌های ناسازگار به معارف و آموزه‌های اسلامی در اندیشه و عمل می‌باشد. التقاط از ریشه «لقط» به معنای پیدا کردن چیزی بدون جستجو و طلب است. (زمخشری، ۳/ ۲۰۹) و در قرآن کریم نیز به همین معنا آمده است. (قصص، ۸؛ یوسف، ۱۰)

التقاط در اصطلاح به دستچین کردن خودسرانه عقاید و اندیشه‌های ناهمگون، بدون پایداری روی اصول معین و مشخص گفته می‌شود. (آقابخشی و افشاری راد، ص ۱۷۸) همچنین جریان التقاط در برابر جریان ناب‌گرایی در اندیشه مطرح می‌شود. (اکبری جدی، ص ۱۳۳)

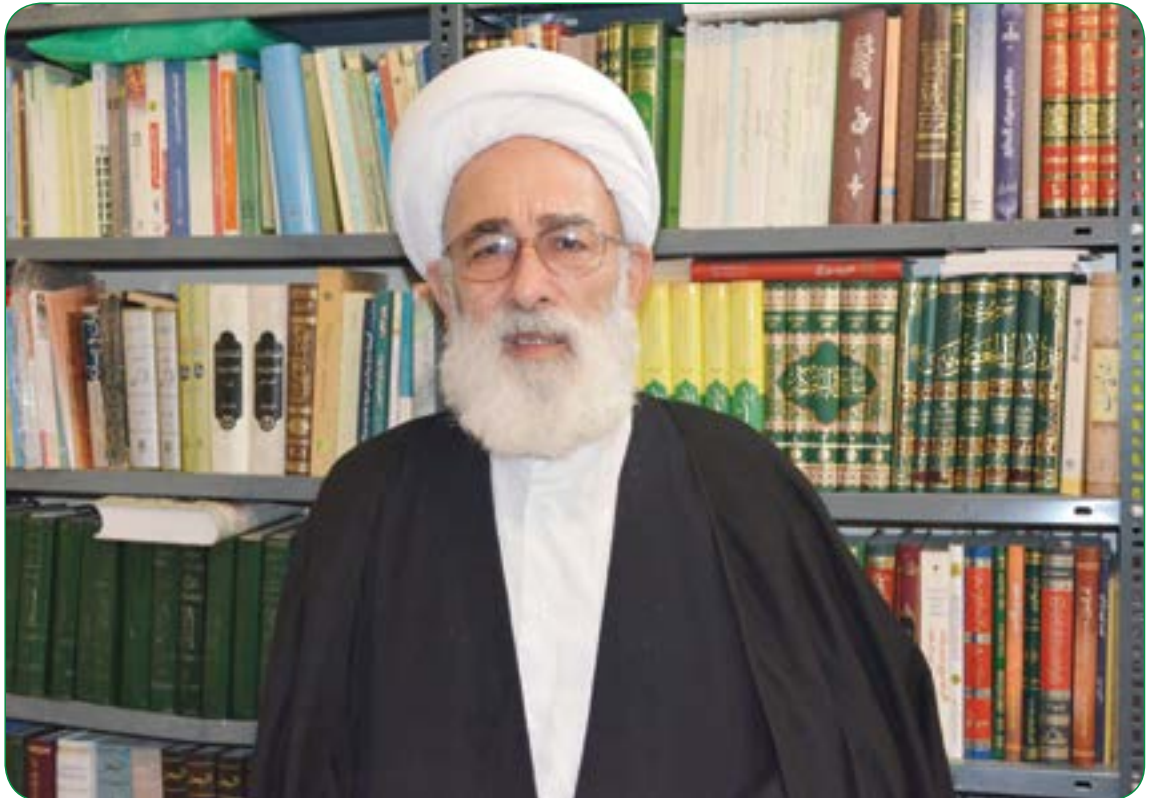
پس، التقاط دینی به درآمیختن آموزه‌های غیردینی با اصول دینی گویند که در نتیجه آن، جوهره دین اصیل، تجزیه خواهد شد و معیار سنجش دین تغییر می‌کند. همانند درآمیختن اندیشه اسلام با تفکر سوسیالیسم، مارکسیسم، آگزیستانسیالیسم، لیبرالیسم، اندیشه‌های کهن در ایران پیش از اسلام، اندیشه‌های مرتاضانه و صوفی‌منشانه هندی یا اصول تفکر افلاطونی و ارسطویی و... همه به نوعی التقاط در اسلام است. چنان‌که مرتضی مطهری التقاط را محصول اندیشه‌ای شمرده است که به استقلال فکری مکتب اسلام باور ندارد و با گرفتن بخش‌هایی از مکاتب گوناگون، مانند کمونیسم و کاپیتالیسم و آمیختن آن با مطالبی از اسلام، آن را به عنوان مکتب اسلام عرضه می‌کند. (مطهری، ج ۲۴، ص ۲۴۳-۲۴۴)

سرانجام این که مهم‌ترین و درخشان‌ترین کانون اندیشه امام خمینی، بازشناسی اسلام اصیل از غیراصیل و رها ساختن آن از تحجر و التقاط و دگراندیشی بود. ایشان ضمن رد و نقد دیدگاه‌های التقاطی که یکی از مصادیق اسلام آمریکایی است، اسلام را مکتبی غنی و بی‌نیاز از ضمیمه کردن مطالبی از مکاتب دیگر می‌دانست و بر پیروی از اصول اسلام آنچنان که در خود اسلام هست، تأکید می‌کرد.



اگر اسلام ناب پیاده شود امنیت و عزت به مسلمانان و عالم اسلام باز خواهد گشت

«اسلام ناب» که در فرمایش حضرت امام هم بوده، عبارت است از اسلامی که هیچ اضافهای نداشته باشد و همان اسلامی باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است



حجت الاسلام والمسلمین علی نظری منفرد استاد حوزه علمیه و خطیب شهیر قم است. آثار مختلف و متعددی از ایشان در حوزه‌های مختلف از جمله تاریخ اسلام و اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً حادثه کربلا منتشر شده است. سالنامه حرم امام در گفت‌وگو با این استاد حوزه به واکاوی مفهوم اسلام آمریکایی و ویژگی‌های اسلام ناب محمدی پرداخت.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ».

اسلامی که انسان به زبان جاری می‌کند، مرتبه‌ای از اسلام است که در درون انسان هنوز وبه عمق وجود و روح او نفوذ نکرده است؛ کما اینکه از آیه مبارکه سوره حجرات چنین برمی‌آید. از آثار اسلام این است کسی که گوینده شهادتین شد، مسلمان است و تا زمانی که حیات دارد معامله مسلمان با او می‌کنند و پس از حیاتش هم او را در قبرستان مسلمانان دفن می‌کنند. آن اسلامی که قرآن در آیات دیگر مطرح می‌کند، «تسلیم» است. آیه شریفه‌ای در سوره بقره هست می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» وصیتی که ابراهیم به فرزندان خود کرد این بود که مسلمان از دنیا بروید و تسلیم حضرت حق باشید. انسان باید در همه شئون زندگی، تسلیم محض حضرت حق باشد. این اسلام است و در روایات هم آمده که اسلام همان تسلیم است. شخص وقتی مسلمان می‌شود

موضوع گفت‌وگوی ما درباره اسلام ناب محمدی از منظر حضرت امام خمینی است. در ابتدا به تعریف این اصطلاح از منظر درون دینی بپردازید.

در ابتدا درود می‌فرستیم به روح حضرت امام خمینی (ره) که در واقع بنیان‌گذار اسلام ناب محمدی در این عصر بودند و انقلاب اسلامی را تأسیس و رهبری کردند.

«اسلام ناب» دوازه است که به‌طور طبیعی «ناب» وصف اسلام است. خدای متعالی در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ یعنی دین نزد خداوند اسلام است. آیه شریفه این را با تأکید بیان فرموده است. در آیه شریفه دیگر آمده: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ یعنی اگر کسی غیر از اسلام دینی را اختیار کرد، خدای متعال از او نمی‌پذیرد و آن شخص در آخرت از خاسرین است.

البته در برخی از روایات آمده هر کسی به لسان بگوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» مسلمان است و در آیه‌ای هم آمده:



که این گونه باشد. در آیه ۲۸۵ سوره مبارکه بقره خدای متعال می فرماید: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» در این آیه مجموعه دین، یعنی هم اعتقادات و هم در مقام عمل همان تسلیم است. «اسلام ناب» که در فرمایش حضرت امام هم بوده، عبارت است از اسلامی که هیچ اضافه‌ای نداشته باشد و همان اسلامی باشد که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است. ناب یعنی خالص و اسلام ناب یعنی اسلامی که هیچ چیز اضافه‌ای به آن آمیخته نشده است. این اسلام ناب را باید از کجا گرفت؟ اسلام ناب را باید ابتدا از کتاب خدا گرفت. قرآن کریم می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» این کتابی است که هیچ باطلی در آن راه ندارد. قرآن مجید ما بین الدفتین و کتاب الله است که هیچ باطل و اضافه‌ای به آن راه ندارد و باید اسلام ناب را از قرآن فرا گرفت. بعد از قرآن، عترت است که به اصطلاح همتای قرآن می باشد. بر اساس حدیث متواتر فریقین، عترت هم می تواند منبع شناخت اسلام ناب باشد. رسول خدا فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لِن تَضَلُّوا بَعْدِي: كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» پیامبر این دو امر را باهم فرمودند و تنها کتاب الله نیست. اگر مسلمانان به دامن این دو چنگ بزنند، هرگز گمراه نمی شوند. بنابراین اگر عترت ناب نباشد، مردم گمراه می شدند. اینکه می فرماید: «لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي» یعنی هرگز بعد از من گمراه نمی شوید. از همین حدیث شریف می توان عصمت ائمه علیهم السلام را استفاده کرد. چون هیچ ضاللتی در عترت نیست و قرآن و عترت از هم جداشدنی نیستند. طبیعی است وقتی رسول خدا ائمه را در کنار قرآن قرار دادند، علت دارد. چون در آیه ۴۴ و ۶۴ سوره مبارکه نحل می فرماید: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا لِنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» و «وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». از این آیات برمی آید که قرآن نیازمند تبیین است و این تبیین بر عهده رسول خدا است. آن کسی که باید اختلاف را رفع کند، پیامبر اکرم (ص) است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز باب رسول خداست. ایشان می فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا، وَلَنْ تُدْخَلَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ» در یک حدیثی که مستدرک به سند صحیح نقل کرده است، رسول خدا فرمود: «إِن عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» یعنی آن کسی که از قرآن جدا نمی شود، امیرالمؤمنین علیه السلام است. پیامبر ایشان را باب خودش قرار داده است و اوست که مبین قرآن می باشد. قرآن هم نیاز به تبیین دارد. بدون تبیین ما نمی توانیم آن را به درستی بفهمیم؛ چون همه اینها مقدمه عمل است و باید قرآن را از این کانال و این طریق بشناسیم.

بنابراین اسلام ناب را معنا کردیم که چیست؛ یعنی قرآن و عترت. **اسلام پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله چه تفاوتی با اسلام ناب محمدی پیدا کرد؟**

بنده به دو روایت اشاره می کنم که در صحیح بخاری هست. انس ابن مالک به شام رفت و مردم شام اطراف او را گرفتند و از

او سؤال کردند که شما عصر رسول خدا را دیده اید. این عصر را هم دارید می بینید. عصری که قدرت در اختیار بنی امیه است. چه تفاوت هایی میان اسلام عصر رسول خدا و اسلام عصر فعلی وجود دارد؟ حدود ۳۵ سال از رحلت رسول الله می گذشت. انس بن مالک در پاسخ به این سؤال ابتدا گریه کرد و گفت: «هیچ چیزی از عصر رسول خدا نیست که امروز عوض نشده باشد. همه چیز عوض شد جز نماز است که باقی مانده و آن هم ضایع شد». بنابراین اسلامی که بعد از رحلت رسول خدا شکل گرفت، اسلام ناب نبود. چون مردم از اهل بیت علیهم السلام جدا شدند. آن مسیری که پیامبر ترسیم کرده بود، مردم رها کردند. آن مسیر در واقعه غدیر ترسیم و تثبیت شده بود و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در غدیر خم پیامبر از امت خواست که هم به علی سلام و هم با ایشان بیعت کنند. حدود هفتاد روز پس از واقعه غدیر خم، رسول خدا رحلت فرمود. مردم از این مسیر در این فاصله کوتاه جدا شدند و به طور طبیعی وقتی از آن مسیر جدا شدند، دیگر آن مسیر اسلام ناب نبود.

امیرالمؤمنین خطبه‌ای دارد که فرمود: «الیمین و الشمال مضلة و الطريق الوسطی هی الجادة» چپ و راست گمراهی است و وسط جاده مستقیم است. آن طریق وسطی هم کتاب قرآن مجید دارد و هم آثار نبوت. آثار نبوت همان سنن رسول خدا است. عاقبت به اینجا منتهی می شود که انسان در طریق وسطی قرار بگیرد. آن طریق وسطی را امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرد که چه چیزی است.

بنابراین اسلام ناب در حقیقت اسلامی است که هیچ اضافه‌ای در آن نباشد و آنچه پیامبر از وحی آورده و این وحی را پیامبر خودش و اهل بیت علیهم السلام تبیین کرده اند.

آیا حضرت امام برای اصطلاح اسلام ناب محمدی مدنظر خود به قرآن و عترت تقطن داشتند و از این تعبیر همین را اراده می کردند؟

بنده برای پاسخ به این سؤال یک جمله عرض می کنم و آن اینکه حضرت امام رضوان الله تعالی علیه نه تنها این را مکرر می فرمودند، بلکه برای جایگاه اسلام ناب در این وصیت نامه نورانی مردم راه دو ثقل ارشاد کردند؛ یعنی قرآن و عترت. حدیث ثقلین را در پایان وصیت نامه خود ذکر فرموده که در واقع اسلام ناب همین است. این در وصیت نامه تاریخی و سیاسی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه آمده که مردم را به قرآن و عترت دعوت می کنم و اسلام ناب یعنی همین.

تفاوت اسلام ناب با اسلام طالبانی و داعش چیست؟

خوب است که تفاوت میان اسلام ناب و اسلام طالبانی و داعش بیان بشود. ما باید ببینیم که طالبان و داعش اسلام را از چه کسی گرفته اند؟ نکته‌ای را در اینجا عرض کنم. اگر اسلام را از افرادی گرفتند که اصولشان یا اشعری است یا معتزلی و در فروغشان یا از امام ابوحنیفه پیروی می کنند یا از شافعی و از مالک ابن انس و احمد بن حنبل، این اسلام غیر ناب است.

باید ببینیم که خدای متعال فردای قیامت اگر از ما سؤال کرد که آیا من سخنان این افراد را حجت قرار داده ام که شما از آن‌ها تبعیت کرده اید؟ هیچ پاسخی نمی دهند. اما اگر از شیعه امامیه سؤال کنند شما از قرآن و عترت تبعیت کردید، چه حجتی



واحد بشویم، تمام مشکلات امت اسلامی حل می‌شود. چون خدای متعال می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَعَتْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». یعنی نزاع نکنید، نزاع باعث سست شدن و تفرق می‌شود. در کلام حضرت امام همین فرمایش بود و ایشان خیلی روی مسئله اتحاد مسلمانان تأکید می‌کرد. می‌فرمود اگر مسلمانان نزاع کنند، فشل می‌شوند و آن عظمت و ابهت از میان می‌رود. بیش از یک میلیارد مسلمان در دنیا وجود دارد که یک جمعیت عظیمی هستند و این جمعیت عظیم اگر دست به دست هم بدهند و بد واحد بشوند، می‌توانند دین اسلام را در همه جهان بگسترانند و ظالمین و مستکبرین را سر جای خود بنشانند. اسلام امروزه در متن زندگی مردم جریان دارد. اسلام قوانین جامع و کاملی برای بشر امروز در همه عرصه‌ها دارد. اگر مسلمانان بد واحد بشوند و اسلام راستین که همان اسلام ناب است را پیاده کنند، امنیت و عزت به مسلمانان و عالم اسلام باز خواهد گشت.

وظیفه زمامداران و حاکمان اسلامی و مخصوصاً علما و بزرگان در تبیین حکومت علوی برای رسیدن جامعه در تراز مؤمنان و اسلام ناب محمدی چیست؟

قرآن این وظیفه را به پیامبر گرامی بیان کرده است: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» وظیفه رسول خدا ابلاغ رسالت است. نکته دیگر اینکه اسلام دینی است که اگر خودش را برای مردم عرضه کند و مردم آن دین اسلام واقعی و ناب را بشناسند، قطعاً از آن استقبال می‌کنند. خدای متعال در قرآن به پیامبر می‌فرماید: «لَسْتُ عَلَيْهَم بِمُصَيِّرٍ». یعنی به زور نمی‌شود کسی را وادار به اسلام کرد. اگر ما اعتقادات اسلامی و احکام اسلامی و حقوقی که در اسلام مقرر شده را به درستی به مردم تبیین و عرضه کنیم، مردم از آن استقبال می‌کنند. مردم به سمت دین می‌آیند و این وظیفه عمده علمای بزرگ است. خدای متعال در سوره مبارکه احزاب می‌فرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» این ابلاغ رسالت خدا خیلی مهم است و همان طور که مستحضرید امروزه حرف اول را تبلیغ می‌زند، ولی تبلیغ به شکل‌های مختلف وجود دارد و نه تبلیغ به شکل سنتی مثل منبر و سخنرانی. در شکل‌های مختلف و تبلیغات گوناگونی که امروزه بشر دارد انجام می‌دهد و خیلی هم مؤثر واقع شده است.

آیا ما در تبلیغ رسالت دین مبین و اسلام ناب محمدی موفق بوده‌ایم یا خیر؟

بحمدالله در این زمینه موفق بوده‌ایم؛ اما آن توفیق ایدئال هنوز به دست نیامده است و من خوش بین هستم که این توفیق به دست بیاید.

داشته‌اید؟ پاسخ می‌دهند که بله خدای متعال در قرآن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بیان کردند مراد از اولی الامر منکم، همان اهل بیت علیهم السلام هستند و ما از آنان تبعیت می‌کنیم. اینکه ما معالم دینی خود را از چه کسی بگیریم، مهم است. پاسخ این سؤال را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرموده‌اند. معالم دین را باید از قرآن و عترت گرفت.

اما طالبان و داعش طبیعی است که آن‌ها دین را از این دو مأخذ نگرفته‌اند. این‌ها یا به دنبال حرف‌های بزرگانشان رفتند و در فقه هم قیاس کردند. نه اینکه دین را از سنت گرفته باشند.

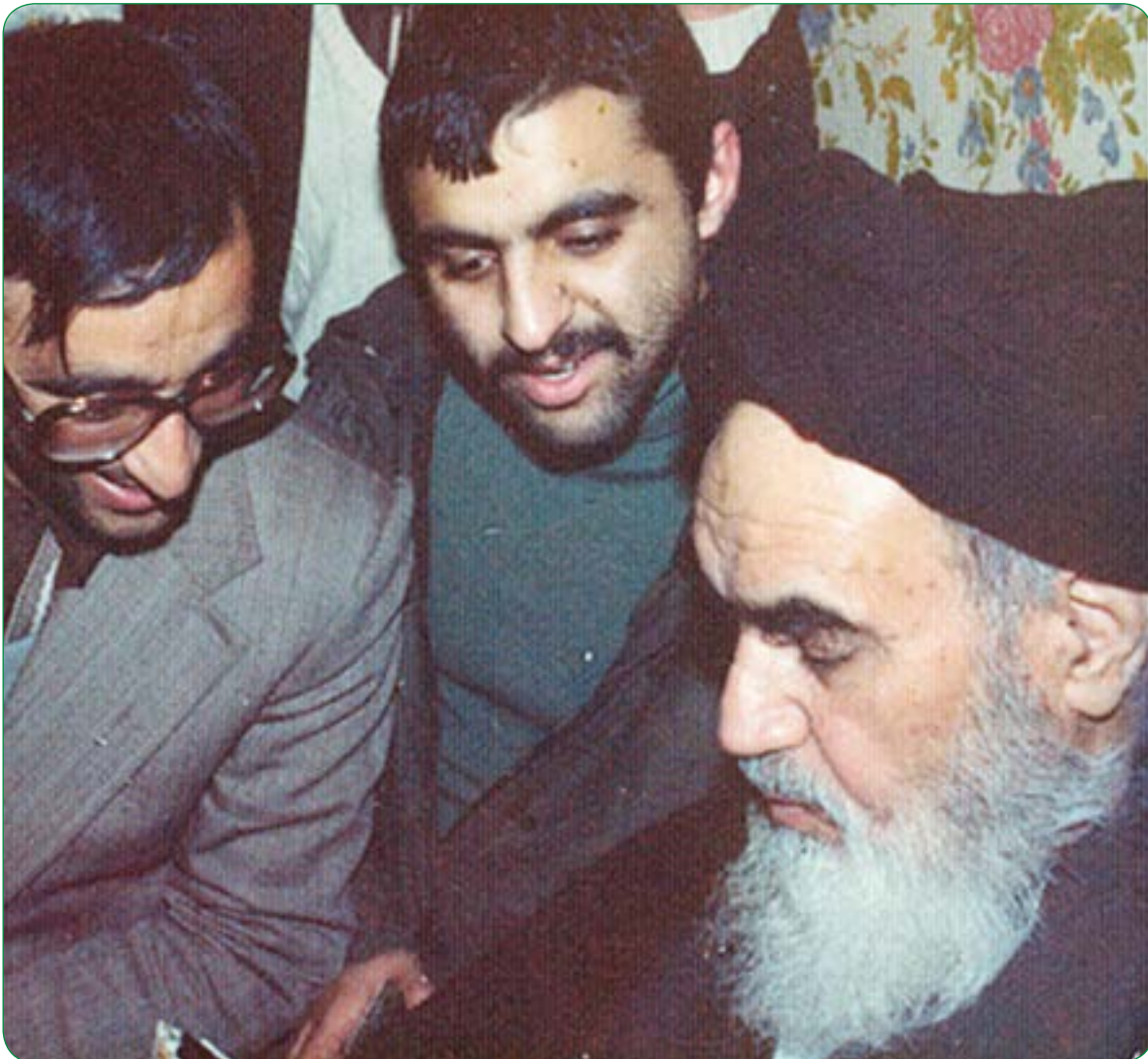
حضرت امام از اسلام آمریکایی خیلی یاد می‌کردند و وقتی سخن از اسلام آمریکایی به میان می‌آید، یعنی تفکر اسلام آمریکایی داشتند. ممکن است کسی در ایران باشد و مسلمان شیعه هم باشد، اما اسلامش از جنس تفکر طالبانی و داعشی و آمریکایی باشد. در خصوص اسلام آمریکایی و تفاوتش با اسلام نابی که در ذهن حضرت امام بود، چه چیزی به دست می‌آید؟

برداشت من از فرمایش حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه این است که مقصود ایشان از اسلام آمریکایی نماز خواندن و روزه گرفتن و حج به جا آوردن نیست. چون آمریکا با این‌ها کاری ندارد. مسلمانان در آنجا هم نماز خود را می‌خوانند و روزه‌شان را می‌گیرند و حج هم به جا می‌آورند. اما امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود که حج بدون برائت حج کاملی نیست. باید برائت در حج به جا آورده بشود و آمریکا این برائت را نمی‌خواهد. کسی که حج بدون برائت بخواهد، پیدا است که اسلامش از اسلام واقعی نیست. نظر حضرت امام از اسلام آمریکایی بیشتر این بود که مردم در مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیرو آمریکا باشند. اسلامی که آمریکا معرفی کرده است، یعنی انسان در برابر دشمنان تسلیم باشد و هر چه آن‌ها گفته‌اند عمل کنند. اینکه مردم فرهنگ خود را هم از آن‌ها بگیرند. فرهنگ و دستورات را از آن‌ها بگیرند؛ در حالی که مسلمان واقعی باید اطاعت از خدا و رسولش کند و نیاید از طاغوت و استکبار اطاعت کند. خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید که کفار از طاغوت و مؤمنین از خدا و پیامبر اطاعت می‌کنند. بنابراین اسلام آمریکایی در نظر حضرت امام همان چیزی است که آمریکا اسلام را معرفی و به مردم تحمیل می‌کند؛ به خصوص در مسائل سیاسی و فرهنگی. این تفاوت بین اسلام ناب و اسلام آمریکایی.

برداشت من از فرمایش حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه این است که مقصود ایشان از اسلام آمریکایی نماز خواندن و روزه گرفتن و حج به جا آوردن نیست. چون آمریکا با این‌ها کاری ندارد. مسلمانان در آنجا هم نماز خود را می‌خوانند و روزه‌شان را می‌گیرند و حج هم به جا می‌آورند. اما امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود که حج بدون برائت حج کاملی نیست. باید برائت در حج به جا آورده بشود و آمریکا این برائت را نمی‌خواهد. کسی که حج بدون برائت بخواهد، پیدا است که اسلامش از اسلام واقعی نیست. نظر حضرت امام از اسلام آمریکایی بیشتر این بود که مردم در مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیرو آمریکا باشند. اسلامی که آمریکا معرفی کرده است، یعنی انسان در برابر دشمنان تسلیم باشد و هر چه آن‌ها گفته‌اند عمل کنند. اینکه مردم فرهنگ خود را هم از آن‌ها بگیرند. فرهنگ و دستورات را از آن‌ها بگیرند؛ در حالی که مسلمان واقعی باید اطاعت از خدا و رسولش کند و نیاید از طاغوت و استکبار اطاعت کند. خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید که کفار از طاغوت و مؤمنین از خدا و پیامبر اطاعت می‌کنند. بنابراین اسلام آمریکایی در نظر حضرت امام همان چیزی است که آمریکا اسلام را معرفی و به مردم تحمیل می‌کند؛ به خصوص در مسائل سیاسی و فرهنگی. این تفاوت بین اسلام ناب و اسلام آمریکایی.

رابطه و نقش اسلام ناب محمدی در حل مشکلات روزمره زندگی مردم چیست؟

اگر همه ما واقعاً زیر پرچم اسلام جمع و بد



اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله

مخاطبان و مخالفان اسلام ناب محمدی

محمد رجبی نژاد

امام خمینی همواره پشتیبان اسلام ناب محمدی بود، و در مقابل اسلام سرمایه‌داران، متکبران، مرفهان بی‌درد، منافقان، راحت‌طلبان و فرصت‌طلبان که مظهر اسلام آمریکایی بود، ایستاد. تا آنجا که دو سال پایانی زندگی، در کنار معرفی ابعاد گوناگون اسلام ناب، اهمیت توجه به کج‌فکری‌ها، جمود و قشریگری‌ها، خرافه و تحجرگرایی و مقدس‌مآبی، التقاط‌ها و انحراف‌ها را که گوشه‌ای دیگر از شاخصه‌های اسلام آمریکایی بود، گوشزد کرد. در نوشته‌ها، سخنان و پیام‌های خویش پیوسته مخاطبان‌ش را متوجه این مسائل می‌کرد و بسیار روشن و دغدغه‌مند بر جدایی اسلام حقیقی از اسلام‌های انحرافی و تحریف‌شده اصرار می‌ورزید. ایشان با یادآوری این‌که هنوز برای بسیاری از ملت‌های

مقدمه

امام خمینی دو گونه اسلام را مطرح کرده است که با یکدیگر تضاد گفتمانی و افتراق در مبانی و مبادی دارند؛ یکی «اسلام ناب محمدی» و دیگری «اسلام آمریکایی»، ایشان اعتقاد داشت دشمنان اسلام برای نابودی و مهار قدرت و نفوذ اسلام، همیشه در انحراف کوشیده‌اند. در زمان کنونی نیز اسلام آمریکایی را طرح‌ریزی کردند تا بتوانند اسلام راستین را دگرگون کرده و اسلام ناقص و بی‌خاصیتی را جایگزین نمایند. برای رسیدن به این هدف نیز تنها نبودند و توانستند با نفوذ در بین مسلمانان، از درون کسانی را حامی و آلت دست خود سازند و همراه کنند؛ و این موجب گسترش انحراف در دین اسلام شد.



اسلام ناب محمدی برای روحانیت بالاترین عزت است، خاطرنشان ساخته است روحانیت با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را بر افکار و اندیشه مسلمانان جاری و نهال فقهت را بارور ساخت. (همان، ج ۲۱، ص ۲۷۷) ایشان با اشاره به نقش علمای راستین در دفاع از اسلام ناب، تأکید کرده است باید برای طلاب جوان ترسیم شود چگونه در دوران وانفاسی نفوذ مقدسین ناهم، عده‌ای کمر همت بسته و برای نجات اسلام، حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشتند؛ به‌گونه‌ای که علما و روحانیت متعهد خود را برای ایثار خون نیز آماده کرده بودند. (همان، ص ۲۷۹-۲۸۱) ایشان به مورخان نیز اشاره کرده و فرموده‌اند آنها باید روشن کنند چگونه مردم، علیه ظلم، بیداد، تحجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام آمریکایی کردند و در جمود حوزه‌های علمیه، تنی چند از عالمان دین باور دست در دست مردم، خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند. (همان، ص ۲۴۰)

تا آنجا ابزار مصادیق اسلام ناب و اسلام آمریکایی برای امام خمینی مهم بود که برخی افراد و گروه‌ها را اسم برده‌اند و با خوانش و بررسی زندگی و اندیشه و رفتار آنان می‌توان اسلام ناب را از غیرناب بازشناخت. برای نمونه: از سید روح‌الله خاتمی با عنوان روشنفکری متدین و مجتهدی بزرگوار یاد کرده که یکی از طرفداران بی‌بدیل اسلام ناب محمدی در عصر فریب و خودپرستی بود. (همان، ص ۱۷۰) یا در پیام به مناسبت شهادت سید عارف حسین حسینی-رهبر شیعیان پاکستان-روحانیون مدافع اسلام ناب محمدی را هدف توطئه و ترور دشمن دانسته، وظیفه همه علما را روشن کردن تضاد اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی برای نجات اسلام از ایادی شرق و غرب برشمرده و خطاب به ملت پاکستان نیز تأکید کرد نگذارند شیطان زادگان جلوی رشد اسلام ناب محمدی را بگیرند. (همان، ص ۱۲۰)

از دیدگاه امام خمینی دانشگاهیان آگاه همیشه یکی از مدافعان اسلام ناب و مخالف اسلام آمریکایی بوده‌اند. چنان‌که ایشان از پیش از انقلاب اسلامی ایران از دانشجویان خواسته بود اسلام واقعی را شناخته، ملت مسلمان را آگاه سازند و تبیین اسلام پیغمبر خدا و اولیای او با اسلام ساختگی امثال معاویه را به آنان برسانند و به دنیا بفهمانند اسلامی که دولت‌های دست‌نشانده از آن دم می‌زنند، اسلام ساخته و پرداخته سلاطین اموی و عباسی است. (همان، ج ۲، ص ۴۸۷)

امام خمینی به‌صورت کلی، وظیفه نهادهای تبلیغاتی کشور را روشن کردن چارچوب اسلام ناب محمدی می‌دانست که همان ترسیم قهر و خشم و کینه مقدس و انقلابی علیه سرمایه‌داری غرب و کمونیسم شرق است، و از آنان خواسته که راه مبارزه علیه ریا و حيله و خدعه را به مردم به‌خصوص جوانان نشان دهند. (همان، ج ۲۱، ص ۳۳۹) ایشان در این راستا هنرمندان متعهد را نیز جزو مدافعان اسلام ناب محمدی دانسته، و تنها هنری را مورد قبول قرآن شمرده که سیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی و کوبنده «اسلام آمریکایی»

اسلامی مرز «اسلام آمریکایی» و «اسلام ناب محمدی» درست مشخص نشده است، تأکید می‌کرد راه مبارزه با اسلام آمریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است و باید تمامی زوایای آن برای مسلمانان کنونی و آینده روشن گردد. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۲۰-۱۲۱) ایشان برای رسیدن به این هدف مهم، علاوه بر توصیف و تشریح ویژگی‌ها و شاخصه‌های اصلی این دو اسلام رقیب هم، تلاش کردند مخاطبان و موافقان و مخالفان این دو نوع اسلام را هم تا حدودی عیان و بیان کنند.

مخاطبان و مخالفان اسلام ناب محمدی

بالطبع وقتی مخالفان و مصادیق بیرونی اسلام آمریکایی بیان و روشن گردد، خودبخود موافقان و پیروان اسلام ناب که گستره فراوانی دارد و بسیاری را شامل می‌شود، مشخص خواهد شد. امام خمینی نیز در همین راستا کوشش کرد که مخاطبان و مصادیق اسلام انحرافی و پیروان و مدعیان کج‌اندیش آن را بر همگان معرفی نماید.

امام خمینی در تبیین اسلام آمریکایی دوره معاصر، از یک سو از مراکز وهابیت در جهان نام می‌برد که به کانون‌های فتنه و جاسوسی مبدل شده بودند و اسلام مقدس‌نماهای حوزه‌های علمیه را ترویج می‌کردند و در عین حال سر بر آستان آمریکای جهان‌خوار داشتند؛ (همان، ص ۸۰-۸۱) و از سوی دیگر، از داخل جبهه خودی یاد می‌کرد که در دوران مبارزه، گلوله حيله و مقدس‌مآبی و تحجر آنان، هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان‌رامی درید و موانع مبارزه با طاغوت می‌شد. (همان، ص ۲۸۰)

پس روشن می‌شود از جمله مصادیق بیرونی اسلام آمریکایی، مخالفان مبارزه با طاغوت و استکبار و استضعاف بوده‌اند.

امام خمینی ترویج و دفاع از اسلام ناب محمدی را در عصر کنونی لازم شمرده و تأکید کرده است باید تلاش شود زهد و قدس اسلام ناب محمدی از زنگارهای مقدس‌مآبی و تحجرگرایی اسلام آمریکایی جدا گردد و به مردم مستضعف نشان داده شود؛ و اگر نظامی بر پایه‌های نه شرقی، نه غربی واقعی و اسلام پاک و منزه از ریا و خدعه و فریب معرفی گردد، در واقع انقلاب اسلامی ایران پیروز شده است. (همان، ص ۱۴۳) ایشان تأکید داشت که سعی شود حصارهای جهل و خرافه شکسته شود تا بتوان به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی نایل آمد؛ زیرا غریب‌ترین چیزها در دنیای امروز اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد.

امام خمینی خود بزرگ‌ترین مدافع اسلام اصیل روزگار کنونی بود و آن را تکلیف شرعی و الهی برای همه مسلمانان می‌دانست و در این راستا از ملت انقلابی ایران، حوزه‌های علمیه، جوانان تحصیل‌کرده، علما، روشنفکران و دانشگاهیان، سربازان اسلام، قوای مسلح، اعم از ارتش، سپاه و بسیج (همان، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ج ۲، ص ۲۸۸؛ ج ۳، ص ۲۶۲؛ ج ۱۲، ص ۱۵۹؛ ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ ج ۱۷، ص ۱۷؛ و...) به‌عنوان حامیان و مدافعان اسلام ناب نام برده است؛ در عین حال، در تشریح مدافعان و مبلغان اسلام ناب محمدی، از برخی گروه‌ها به‌ویژه یاد کرده است.

امام خمینی وظیفه دفاع از اسلام ناب محمدی را در درجه نخست از آن روحانیت می‌دانست و با تأکید بر این که ترویج



باشد. (همان، ص ۱۴۵) ایشان در مجموع نظام جمهوری اسلامی و مردم ایران را مدافع اصلی اسلام ناب محمدی و متعهد به آن شمرده که باید کشور را برای دفاع از ارزش‌های اسلام ناب و محرومان و مستضعفان جهان در آمادگی کامل نگه دارند. (همان، ص ۳۵۸) و هشدار داده است جمهوری اسلامی ایران نباید تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمان‌های مقدس و الهی خود دست بردارد تا این که پرچم اسلام ناب محمدی بر بام همه عالم قد برافرازد و پابرهنگان و صالحان، وارثان زمین گردند. (همان، ص ۱۵۵)

پس از بیان دیدگاه با یک ارزیابی کلی می‌توان گفت تمامی کسانی که در برابر جبهه اسلام ناب محمدی هستند، در شمار دشمنان و مخالفان قرار دارند. به‌ویژه عالمان غیرمذهب و روحانی‌نماها، زیرا در طول تاریخ اسلام این عالمان غیرمذهب بودند که تیشه به ریشه اسلام ناب زده‌اند. آنان با ایجاد مذاهب و مکتب‌های انحرافی به مکتب‌های توحیدی ضرر زدند و آن قدری که مکتب‌های توحیدی از عالمان غیرمذهب ضربه خورده است، از هیچ گروهی نخورده است (همان، ج ۱۵، ص ۵۰۴) ایشان از وجود افرادی در حوزه‌های علمیه خبر داده است که علیه اسلام ناب محمدی فعالیت دارند و با چهره مقدس‌مآبی چنان تیشه به ریشه اسلام می‌زنند و گویی غیر از این وظیفه‌ای ندارند. ایشان به طلاب هشدار داده است لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند؛ زیرا آنان مروج اسلام آمریکایی و دشمن رسول الله (ص) هستند. (همان، ج ۲۱، ص ۲۷۸)

امام خمینی بارها به بهانه‌های گوناگون خطر مقدس‌نماها در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را گوشزد و یادآوری می‌کرد که اینان با تزویرشان از درون، محتوای انقلاب و اسلام اصیل را نابود می‌کنند و با قیافه‌ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت، همه را بی‌دین معرفی می‌کنند. (همان، ص ۸۷) برای همین در پاسخ نامه‌ای از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ضمن توصیه به دوستان روحانی خود مبنی بر این که به صورتی حرکت نکنند که متهم به طرفداری از فتوئال‌ها و سرمایه‌دارها شوند، هشدار داد بدون جذب جوانان دل‌سوخته نمی‌شود اسلام ناب محمدی را در جهان مستضعفان و پابرهنگان پی‌ریزی کرد و اگر دیر جنبیده شود، اسلام آمریکایی چنان زیبا برای جهان پابرهنگان تشنه عدالت ترسیم می‌گردد که همه محکوم به فنا خواهند بود. (همان، ص ۵۶۸)

امام خمینی علاوه بر معرفی مصداقی از مخالفان درونی اسلام ناب، به معرفی مخالفان بیرونی هم اشاره کرده‌اند. استکبار جهانی به‌ویژه آمریکا در نگاه ایشان از دشمنان خارجی اسلام ناب محمدی محسوب شده و مروج اسلام ناقص و ناخالص است. (همان، ص ۳۲۶-۳۲۸) ایشان به همگان اعلام کرد بزرگترین ساده‌اندیشی آن است که تصور کنند جهان‌خواران از آنان و اسلام دست برداشته‌اند؛ حال آن که در نهاد و سرشت آمریکا و شوروی (روسیه) و... کینه و دشمنی با اسلام ناب محمدی موج می‌زند. (همان، ص ۱۹۵) همچنین کشورهای اسلامی وابسته را از مروجان اسلام آمریکایی و مخالفان اسلام ناب محمدی برشمرده‌اند. (همان، ص ۸۰-۸۱)

ایشان اسلام موردنظر آمریکا که در زمان رژیم پهلوی پیگیری می‌شد را از دیگر مصداقی اسلام آمریکایی می‌نامید و مشخصه آن را در ترویج این فکر می‌دانست که کار روحانیت باید عبادت و تحصیل باشد و در مسائل سیاسی جامعه حق دخالت نداشته باشد. (همان، ج ۱۷، ص ۵۳۳)

نتیجه

مطالعه و بررسی آثار امام خمینی پیرامون موضوع اسلام ناب محمدی نشان می‌دهد که این موضوع برای ایشان یک مسئله اساسی و دغدغه همیشگی بوده است. نه تنها در دوران پس از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، بلکه از دوره جوانی، به‌ویژه دهه بیست که به مسائل سیاسی و اجتماعی ورود پیدا می‌کند، با چالش برداشت‌های ناقص از اسلام روبرو بوده و در هر زمانه‌ای خواسته با این معضل که همان اسلام آمریکایی باشد، مبارزه و اسلام ناب را معرفی نماید. در همین راستا تلاش کرد همانگونه که اسلام ناب را با ویژگی‌هایش معرفی می‌کند؛ رقیب آن، اسلام ناخالص و ناقص که بعدها آن را اسلام آمریکایی نام نهاد، نیز به مردم معرفی شود. از طرفی به این هم بسنده نکرد و کوشش کرد مصداق آن دونوع اسلام را هم برای مردم بیان نمایند. این نشان دهنده اهمیت و پایه‌ای بودن این موضوع در اندیشه ایشان است.

تا یکدو سال پایانی عمر شریفشان بر این مسئله و باز کردن ابعاد و تشریح کردن وجوه مختلف مسئله و سفارش همه مسئولان، عالمان و اقشار گوناگون مردم بر شناخت این دو خط سیر اسلام و معرفی آنها برای آیندگان همه نشان از این دارد که این اصل از اصول اندیشه امام خمینی مقطعی نبوده و فوق‌زمان و مکان بوده و با اندیشه ایشان گره خورده بود. تنها کنش یا واکنش صرف به یک مسئله بیرونی نبوده که پس از مدتی تمام شده باشد.

همچنین شناخت دقیق اندیشه ایشان و مکتب فکری امام خمینی بدون توجه به موضوع اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی، ناقص و نارسا خواهد بود.

نکته دیگر این که مطالعه و بررسی دقیق آثار حضرت امام نشان می‌دهد آنچه در این مقال مهم است، ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است که ایشان از اسلام سره و ناسره نشان می‌دهد، نه عنوان و نام‌گذاری که با توجه به شرایط زمان و مکان و وضعیت حاکم بر آن انجام گرفته است. در اصل عنوانی چون «اسلام آمریکایی» تا زمانی با آمریکا مصداق پیدا می‌کند که این کشور دست از خوی استکباری و ستمگری و زورگویی برداشته باشد؛ حامی اسلام تحریف‌شده و ناقص باشد؛ لذا اگر در زمانی این ابرقدرت دست از شرارت بردارد و به فرموده حضرت امام سر عقل بیاید، یا این که کشور دیگری پرچمدار خوی استکباری و ظلم شود و مروج اسلام آمریکایی گردد، در این صورت با نام جدید ثبت شده و با آن عنوان جدید شناخته خواهد شد. همانگونه رهبر نظام جمهوری اسلامی، آیت‌الله خامنه‌ای در دهه نود اسلام و تشیع انگلیسی را مطرح کردند. حال ممکن است در یک زمان و مکانی برداشت ناقصی از اسلام و تشیع رواج پیدا کرده و رقیب اسلام ناب محمدی شود که نه آمریکا، بلکه مثلاً روسیه یا چین مروج و حامی آن باشند، در این صورت قطعاً اسلام ناب در برابر و ستیز با اسلام روسی یا چینی قرار خواهد گرفت.



اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله

حسن آقانظری شاهرودی:

اسلام ناب محمدی همان اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد



حجت الاسلام والمسلمین حسن آقانظری شاهرودی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مولف، پژوهشگر و استاد حوزه و دانشگاه است.

ایشان مدتی ریاست پژوهشگاه حوزه و دانشگاه را بر عهده داشته است. سالنامه حرم امام با ایشان در باره اسلام ناب محمدی در اندیشه امام خمینی و تاثیر آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به گفت و گو پرداخته است.

کلیات آن را مطرح کرد و بعد فرصتی فراهم شد که امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام به صورت خاص آن را تبیین کردند، فقه و شریعت ناب و اصیل بود. اما شریعتی که دیگران مطرح کردند مثل فقه حنبلی و شافعی و مالکی و ... با شریعت ائمه متفاوت بوده است. در واقع قابل مقایسه با فقه امام صادق علیه السلام نیست. در طول تاریخ که این شریعت‌ها به عنوان فقه و اسلام‌ها ادامه پیدا کرد، این گونه نبود که اصیل باشند. هر کدام از این اسلام‌ها پیروانی داشتند. برای مثال اسلامی که بنی امیه ترویج می کردند، زوائد زیادی داشت که با اسلام ناب مطابقت نداشت. در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام خوارج آمدند و اسلامی را از دیدگاه خودشان مطرح کردند که تاکنون هم ادامه پیدا کرد و همچنان امروزه ریشه‌های آن تفکر را ما در بین فرقه‌های گوناگون مسلمان‌ها در کل جهان اسلام می بینیم. در طول تاریخ اسلام به صورت‌های گوناگونی متغیر شد. اسلام بنی عباس و اسلام بنی امیه کجا و اسلام صدر اسلام کجا! اسلامی که امام علی ابن ابی طالب برای آن زحمت کشید و تبیین کرد و امام صادق علیه السلام گام‌های بعدی آن را برای تبیین شریعت برداشت، کجا. آن دو بسیار متفاوت از هم هستند. در دوران معاصر و در دو و نیم قرن اخیر، اسلام سرنوشت

یکی از اصول و مبانی اندیشه سیاسی حضرت امام رحمة الله علیه نگاه و تأکید ایشان به اسلام ناب محمدی است. اسلام ناب و جایگاه آن را در اندیشه حضرت امام بیان بفرمایید.

وقتی کلمه اسلام را مطرح می کنیم به هر حال این اسلام در طول تاریخ سرگذشت خاص خودش را داشته و تغییرات جوهری به خودش گرفته است. برای مثال اسلامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح کرد و به دنبال ایشان، حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام تا آنجا که فرصت داشت در طول ۲۵ سال فاصله از زعامت و خلافت و در طول ۴ سال خلافت و پس از ایشان ائمه علیهم السلام تدوین اسلام را داشتند. این دوره را می توان یک نوع اسلام دانست؛ اسلام دوره حضرت محمد رسول الله با همه تغییر و تحولاتش یک نوع اسلام است. تغییرات به آنجا منتهی شد که بنی امیه نوع خودشان را به عنوان ابزاری برای اهداف خودشان تعریف و ترویج می کردند. بعد از بنی امیه، بنی عباس بر سرکار آمدند و به همین صورت اسلام را ابزاری برای کسب قدرت تعریف و ترویج دادند. در شریعت و فقه همین طور عمل می کردند. تغییرات بسیاری در اسلام طی آن سال‌ها رخ داد. آن فقهی که امام علی ابن ابی طالب علیه السلام



خودش را پیدا کرد؛ چون کشورهای اسلامی که امروزه ۵۴ کشور اسلامی در جهان داریم، اغلب آن‌ها ذیل استعمار غرب قرار گرفتند. استعمار غرب اسلام را به عنوان ابزار به دست گرفت. همه آنچه در بین کشورهای اسلامی گذشت در جای خودش باید بحث بشود. در حال حاضر ایران را مدنظر قرار بدهیم. در زمان قاجار به هر حال انگلیس نسبت به ایران آن‌گونه که دلش می‌خواست دخالت می‌کرد. در مسائل مستقیم ایران دخالت می‌کرد و حاکم نصب می‌کرد و مداخلات اقتصادی و فرهنگی داشت. در امور سیاسی ایران دخالت‌های زیادی می‌کرد. پس از اینکه دوره قاجار تمام شد، پهلوی بر سرکار آمد. در دوره پهلوی شکل استعمار عوض شد. قبلاً غرب و مخصوصاً انگلستان به‌طور مستقیم در امور ایران دخالت می‌کرد. در دوره پهلوی این دخالت‌ها به صورت مستقیم نبود. یعنی یک حاکم انگلیسی نمی‌آمد و سرنوشت یک کشوری را بر عهده بگیرد. برای مثال دخالت‌های نظامی کنند و نیروی نظامی را به زمین ایران بفرستند و مداخلات مستقیم داشته باشند؛ بلکه مداخلات و نفوذ خود را به صورت غیرمستقیم اعمال می‌کردند. یعنی حاکمی از ایران مثل رضاخان انتخاب می‌کردند و بعد توسط این حاکم هر آنچه می‌خواستند روی جمعیت ایران پیاده می‌کردند. در مسائل فرهنگی دخالت می‌کردند. برای مثال حجاب را به زور از روی سر بانوان ایرانی برمی‌داشتند. به حاکمی که خودشان نصب کردند، دستور می‌دادند این مسئله که ناشی از فرهنگ دینی و اصیل بود، تغییر دهد. در مسائل اقتصادی هم به‌طور مستقیم دخالت می‌کردند؛ می‌گفتند شما توانایی استخراج نفت را ندارید. پس ما باید بیاییم و نفت را استخراج و برای آن برنامه‌ریزی کنیم.

کل برنامه‌های اقتصادی میان مدت و کوتاه مدت را برای ایران، غربی‌ها تنظیم می‌کردند. اساساً برنامه‌نویسی را این‌ها برای ایران آوردند. کارشناسان به‌طور مرتب در مسائل بانکداری دخالت می‌کردند. اگر تاریخ بانکداری ایران را مدنظر قرار بدهید، می‌بینیم که بانک‌های مشترک زیادی وجود داشت. بانک یعنی سرنوشت سرمایه ایران. در مسائل کشاورزی هم دخالت داشتند. در قسمت‌های مختلف اقتصاد ایران دخالت داشتند. در مسائل سیاسی و نظامی مانند تعیین فرمانده‌های ارتش هم بدون نظر خواهی آن‌ها کسی منصوب نمی‌شد. در مسائل فرهنگی هم برنامه‌ریزی می‌کردند برنامه‌های مدارس و دانشگاه چگونه پیش برود. هم برای مدارس ابتدایی برنامه داشتند و هم برای متوسطه. برای دانشجویان هم برنامه‌ریزی می‌کردند که این‌ها در آینده چه اندیشه‌هایی را داشته باشند. در واقع هدایت کل مسائل فرهنگی در دست آن‌ها بود و آنجایی که لازم می‌دیدند دخالت کنند، می‌آمدند و دخالت می‌کردند. آنجایی هم نمی‌توانستند مستقیم ورود کنند، توسط دیگرانی که خودشان نصب کردند، دخالت می‌کردند.

این استعمار جدید دین را هم به عنوان ابزار در خدمت خودش گرفته بود و در نتیجه توسط افرادی که در داخل وابسته به خودشان بودند و برنامه‌ریزی‌های بیرونی خودشان نسبت به تعلیم اسلام مطابق با اهداف استعماری خودشان کار می‌کردند. برای مثال می‌گفتند که دین نباید در سیاست دخالت داشته باشد. دین مربوط به چارچوب مساجد است؛ یعنی نماز و روزه

و تمام. دین نباید در اقتصادی و سیاست دخالت کند. اینکه با حرام است، یعنی چه؟! در مساجد بروید و بگویید با حرام است. اما در جامعه نباید از حرام بودن ربا سخن بگویید. اقتصاد باید توسط کارشناسان اقتصادی رشد کند و کاری به حرام و حلال دین ندارد. اینکه مشروب حرام است، نباید در جامعه مطرح بشود. وقتی قانون اجازه مشروب فروشی را می‌دهد، باید در مغازه‌ها و خیابان لاله‌زار تهران فروخته بشود. دین نباید در این امر دخالت کند. اصلاً سلسله پهلوی سردمداران فروش مواد مخدر بودند و واردات مواد مخدر از افغانستان و توزیع آن در داخل ایران هم در دست آن‌ها بود. اولین توزیع‌کننده‌ها و واردکننده‌ها آن‌ها بودند. می‌گفتند دین نباید در این مسائل دخالت کند. دین باید در مساجد احکام فردی مردم را معنا کند و در هیچ حکم اجتماعی ورود نکند. نه در سیاست دخالت کند و نه در اقتصاد و نه فرهنگ. در روابط اقتصادی ایران با کشورهای دیگر هم نباید دخالت کند. نباید نسبت به استقلال ارتش و نیروی نظامی دخالت کند. این‌ها هیچ کدام ارتباط به دین ندارند. از همین رو ارتش وابسته به غرب بود؛ به خصوص در دوره پهلوی دوم که کاملاً وابسته به آمریکا بود. مستشارهای آمریکایی به‌طور مستقیم در نصب و عزل فرماندهان ارتش و آموزش نظامی نیروهای ارتش دخالت می‌کردند. در واقع اسم ایران فقط مانده بود. در ایران ۳۲ میلیون نفر زندگی می‌کردند و همه سرنوشت زندگی‌شان، اعم از مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، روابط بین‌المللی و حتی دینی در دست آمریکا و تحت تأثیر مداخلات آنان بود. می‌گفتند این مسئله با اسلام منافاتی ندارد.

امام خمینی (ره) چگونه و با چه نگاهی به استعمار غرب در ایران خاتمه داد؟

حضرت امام خمینی (ره) در این زمینه ورود جدی کرد و فرمود که این اسلام آمریکایی است. اینکه آمریکا سرنوشت ۳۲ میلیون جمعیت ایران را زیر سلطه خودش دارد و در همه شئون زندگی اجتماعی مردم دخالت می‌کند و از طرفی می‌گوید ما با اسلام کاری نداریم و مردم می‌توانند مسلمان باشند و اعتقادات مذهبی خودشان را در مساجد داشته باشند. این اسلامی که سلطه همه جانبه غرب را می‌پذیرد و ملت ۳۲ میلیونی دوره پهلوی را اسیر نیروی دولت خارجی می‌کند، نامش اسلام آمریکایی است. این اسلام ناب نیست، بلکه اسلام در اختیار استعمارگران است. در واقع چنین اسلامی ابزار استعمارگران بود.

انقلاب اسلامی از سال ۱۳۴۱ به رهبری امام رضوان‌الله تعالی علیه شروع شد و تا اینکه در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. ایشان فرمود اسلام ناب محمدی باید در کشور پیاده و اجرا بشود.

اسلام ناب محمدی همان اسلام رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله می‌باشد که ۲۳ سال برای آن زحمت کشید و پس از ایشان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام ۳۰ سال به صورت غیرمستقیم و مستقیم آن را تبیین کرد و امام محمد باقر و امام صادق علیهما‌السلام احکام فقه و شریعت این اسلام ناب را به صورت جزئی‌تر تا آنجا که فرصت داشتند، تبیین فرمودند. فقهای بزرگ اسلام هم در طول این قرون متمادی زحمت کشیدند و احکام شریعت را حفظ و تبیین کردند. حوزه‌های علمیه در نجف و قم و دیگر شهرستان‌ها همان فقه را تعلیم می‌بینند و تعلیم می‌دهند.



که امام رضوان الله تعالی علیه با نهضت خود و انقلاب اسلامی چه تأثیری در جهان گذاشت. در مبحث سیاست ایران توانست گام‌های بسیار اساسی و چشمگیری بردارد. این را دشمنان هم قبول دارند. آمریکا که سرسخت‌ترین دشمن ایران امروز است و صهیونیست که به هر حال با همه وجودش دارد با ملت ایران مقابله می‌کند قبول دارد که اسلام ناب امام رضوان الله تعالی علیه بزرگ‌ترین سدی است که نمی‌گذارد آن‌ها به اهدافشان برسند. اهداف صهیونیست‌ها کما اینکه در شعارشان هم وجود دارد، از نیل تا فرات است. یعنی می‌خواهند از مصر تا عراق را در دست خودشان بگیرند و این را به عنوان یک نقشه برای خودشان ترسیم می‌کنند. خودشان اذعان می‌کنند که هدف ما چند کیلومتر زمین در کشور فلسطین نیست؛ بلکه کشورهای هم‌جوار را هم می‌خواهند زیر سلطه خودشان بگیرند و به عنوان اسرائیل بزرگ مطرح بشوند. این هدف نهایی صهیونیست‌ها است. در جنگ‌های متوالی هم آن را مطرح کرد و البته به خاطر قدرتی که داشت پیروزی‌های نسبی هم به دست آورد. اسلام امام خمینی آمد و این توطئه‌های آن‌ها را نقش بر آب کرد و امروزه در همان سرزمین زیر سلطه خودش یعنی بخشی از فلسطین با مشکلاتی مواجه شده است. گروه‌های فلسطینی که واقعاً دارند با صهیونیست‌ها مبارزه می‌کنند تحت تأثیر اسلام ناب محمدی مطرح شده از سوی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه هستند. در سیاست و روابط بین‌الملل این اسلام ناب موفقیت‌های بسیاری را به دست آورده است؛ هر چند در مسائل اقتصادی متأسفانه عقب‌ماندگی‌هایی داریم. علتش این است که انسجام داخلی نداشتیم. مثلاً در مسائل بانکداری، بازار سرمایه، تورم، بودجه، اشتغال و... مشکلات جدی وجود دارد. در سال‌های اخیر که تحریم‌های آمریکا شروع شد خوشبختانه این زمینه فراهم شد که وابستگی ایران به نفت کمتر بشود و صادرات غیرنفتی افزایش پیدا کند. البته این صادرات غیرنفتی که افزایش پیدا کرده و مقداری از وابستگی ایران به نفت خام کمتر شده، در داخل به خاطر عدم تبعیت از رهنمودهای حضرت امام و عدم انسجام داخلی با مشکلات جدی مواجه شدیم. امیدوارم که به رهنمودهای حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه و مقام معظم رهبری در حوزه سیاست و اقتصاد و فرهنگ برگردیم و شاهد گشایش‌هایی در این زمینه بشویم و بتوانیم مقداری از بار سنگین فقر را از روی دوش مردم کاهش بدهیم. در میدان اقتصاد باید مطابق با اندیشه‌های امام راحل و مقام معظم رهبری به همراه همت مسئولان دلسوز کشور و معتقدان به اسلام ناب محمدی عمل کنیم و مشکلات را رفع نماییم.

اسلام ناب محمدی چگونه می‌تواند در سیاست ما به خصوص در سیاست خارجی مانقش آفرینی داشته باشد؟

اسلام ناب محمدی با جهان ارتباط معقولی دارد و نمی‌گذارد که مسلمانان غیرشیعه هم ابزار دست دشمنان بشوند. به همین خاطر با مسلمانان غیرشیعی هم رابطه برقرار می‌کند. نمی‌گذارد طایفه‌ای به نام القاعده بیاید و در یمن و سوریه مداخله کند. اسلامی که امام معرفی کرد در عین اینکه عقاید خاص تشیع را به شدت حفظ می‌کند نمی‌گذارد فرقه‌ای به نام اسلام به عنوان داعش بیاید و در کشور همسایه ورود کند و حرکت نظامی داشته باشد و به طرف این برود که بار دیگر کسی مثل صدام را برگرداند و سرنوشت ۶۴ درصد ملت عراق که شیعه هستند در دست آن‌ها قرار بگیرد. شیعیان عراق در طول تاریخ اسیر استعمار انگلیس بودند و اسلام ناب محمدی که امام مطرح کرد نگذاشت بار دیگر ذیل سلطه استعمار قرار بگیرند. اسلام ناب در مقابل داعش که ابزار استعمارگران دوره جدید است، می‌ایستد و مقابله می‌کند. اسلام ناب محمدی در داخل ایران با فقر و فساد مبارزه می‌کند

و در نتیجه ملتی پویا و با علم و عزتمند را رشد می‌دهد. حضرت امام مقدمات این اسلام ناب محمدی را با تلاش خود فراهم کرد و تا آنجا که عمرش اجازه داد همه وجودش را وقف این اسلام کرد.

نقش اثرگذار اسلام ناب محمدی در توسعه اقتصاد، فرهنگ و سیاست را برای خوانندگان ما توصیف بفرمایید.

ما در مسئله سیاست خارجه بسیار موفق بوده‌ایم. امروزه در یمن اسلام ناب محمدی مطرح از سوی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه تأثیر خاص خودش را دارد. در سوریه هم تأثیر خودش را گذاشت و نگذاشت که القاعده و داعش و استعمارگران در آنجا مستقر بشوند. در فلسطین هم تأثیر خاص خودش را دارد. فلسطین که اصلاً رابطه‌ای با ایران نداشت، امروزه بسیاری از گروه‌های فلسطینی که در مقابل رژیم صهیونیستی می‌ایستند و مقاومت همه‌جانبه از کشور خودشان دارند و از جان خودشان مایه می‌گذارند، همگی از اسلام ناب محمدی مطرح از سوی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه سخن می‌گویند. گروه جهاد اسلامی که در فلسطین امروز در مقابل صهیونیست‌ها با همه وجودش ایستادگی می‌کند، بسیار به اسلام ناب محمدی نزدیک است. شاخه‌های دیگر نیروهای مقاومت فلسطین هم تحت تأثیر امام و اندیشه‌های ایشان هستند و در مقابل صهیونیست‌ها به عنوان یک تکلیف الهی ایستادگی می‌کنند.

تأثیرات امام راحل در کشورهای اسلام غیرقابل انکار است و این مسئله باید تحقیق بشود و ملت ما باید در این زمینه روشن بشوند

اسلامی که سلطه همه جانبه غرب را می‌پذیرد و ملت ۳۲ میلیونی دوره پهلوی را اسیر نیروی دولت خارجی می‌کند، نامش اسلام آمریکایی است. این اسلام ناب نیست، بلکه اسلام در اختیار استعمارگران است. در واقع چنین اسلامی ابزار استعمارگران بود. انقلاب اسلامی از سال ۱۳۴۱ به رهبری امام رضوان الله تعالی علیه شروع شد و تا اینکه در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. ایشان فرمود اسلام ناب محمدی باید در کشور پیاده و اجرا بشود. اسلام ناب محمدی همان اسلام رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد که ۲۳ سال برای آن زحمت کشید و پس از ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلام ۳۰ سال به صورت غیرمستقیم و مستقیم آن را تبیین کرد و امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام احکام فقه و شریعت این اسلام ناب را به صورت جزئی‌تر تا آنجا که فرصت داشتند، تبیین فرمودند. فقهای بزرگ اسلام هم در طول این قرون متمادی زحمت کشیدند و احکام شریعت را حفظ و تبیین کردند.



یکی از واژگان مهجور قرآن واژه «مستضعفان» است که امام خمینی از جمله کسانی بود که آن را وارد فرهنگ عمومی مردم کرد و از مهجوریت درآورد. ایشان همواره بر آن تأکید داشت و با تمام توان، در کلام و پیام و عمل در خدمت مستضعفان و محرومان بود و این را خط مشی اصولی خود قرار داده بود.

مستضعفین واقعاً ضعیف و ناتوان نیستند؛ بلکه خودشان را ضعیف می‌پندارند. مشکل مستضعفین ناتوانی واقعی نیست، بلکه اختلافات درونی و نادانی و اطاعت کورکورانه از مستکبران است. مستکبران نیروهای سرکوب‌گر را از خود مستضعفان فراهم می‌سازند و بر سر خودشان می‌کوبند و استثمارشان می‌کنند.



حمایت از مستضعفان و محرومان

امام خمینی و توجه به مستضعفان جامعه

محمد رجائی نژاد

اشاره

مطالعه و بررسی سیره نظری و عملی امام خمینی نشان از توجه جدی و همیشگی ایشان به مسئله مستضعفان و محرومان دارد. این دو واژه به ظاهر هم‌معنی و در مفهوم متفاوت که امام خمینی در این زمانه احیاگر آنها شد، ریشه در باورهای دینی ایشان داشت. دغدغه رسیدگی آنی به این قشرهای مستضعف و محروم جامعه به‌گونه‌ای امام خمینی را درگیر خود کرد که در همان روزهای آغازین انقلاب (۹ اسفند ۱۳۵۷) به شورای انقلاب فرمان داد تا «تمام اموال منقول و غیرمنقول دودمان پهلوی و وابستگان سببی و نسبی آنها که مدت‌ها از بیت‌المال مسلمین اختلاس کرده بودند، به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف صادره شوند.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۶۷)

نوع رویکرد اندیشه‌ای و رفتاری و تعامل امام خمینی با طبقه مستضعف و محروم، به گونه‌ای بوده است که به‌راحتی می‌توان این باور را از اصول اندیشه‌های ایشان دانست.

مقدمه

واژه‌های استضعاف و مستضعفین، استکبار و مستکبران ریشه قرآنی دارند. مستضعف یعنی کسی که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند. مستکبران نیز کسانی‌اند که خودش و دیگران آنها را برتر می‌شمارند. در حالی که به‌راستی چنین نیستند.

استکبار مراتبی دارد. چه از جانب شخص و یا کشورها ممکن است دارای خصلت استکباری باشند؛ اماروی هم‌رفته مستکبران می‌گویند: ما سیاستمدار، دانشمند و عالم و عاقل هستیم و مصالح شما را بهتر از خودتان تشخیص می‌دهیم. از ما اطاعت کنید تا سعادت و خوشبختی شما را فراهم سازیم. با عناوین مختلف رنگ، نژاد، دین، مذهب، زبان، قومیت، ملیت، کشور، شهر و دیگر عنوان‌های اعتباری در میان مردم تفرقه می‌اندازند تا

تضعیف شوند و نیروی اجتماعی خود را از دست بدهند. مفاسد اخلاقی را ترویج می‌کنند تا مردم سرگرم شده و هویت انسانی خود را فراموش کنند و در برابر خواسته‌هایشان تسلیم گردند.

همه چیز از مردم است و خود آنان منابع عظیم قدرت و ثروت هستند؛ نه مستکبران. مستکبران اقلیتی بیش نیستند و اگر توده‌های مردم با آنان همکاری نکنند قدرتی ندارند. قدرت آنها غیر واقعی و پوشالی است. با حيله‌گری و تلقینات دروغین اکثریت را از خود بیگانه کرده تا نتوانند به قدرت واقعی خویش پی ببرند و از آن بهره بگیرند. بنابراین، مستضعفین واقعاً ضعیف و ناتوان نیستند؛ بلکه خودشان را ضعیف می‌پندارند. مشکل مستضعفین ناتوانی واقعی نیست، بلکه اختلالات درونی و نادانی و اطاعت کورکورانه از مستکبران است. مستکبران نیروهای سرکوب‌گر را از خود مستضعفان فراهم می‌سازند و بر سر خودشان می‌کوبند و استثمارشان می‌کنند.

یکی از واژگان مهجور قرآن واژه «مستضعفان» است که امام خمینی از جمله کسانی بود که آن را وارد فرهنگ عمومی مردم کرد و از مهجوریت درآورد. ایشان همواره بر آن تأکید داشت و با تمام توان، در کلام و پیام و عمل در خدمت مستضعفان و محرومان بود و این را خط مشی اصولی خود قرار داده بود. حتی در اوایل دههٔ چهل که در تهران حبس و حصر بود، در اوج سرمای زمستان پیام می‌دهد:

«وضع دلخراش فقرای محترم در این سرمای سخت زمستان موجب تأثر شدید و نگرانی اینجانب است. مع‌الأسف نمی‌توانم خدمت مستقیمی به آنها بکنم، لهذا از اهالی محترم و ثروتمندان تقاضا می‌کنم که از رسیدگی به آنها دریغ نکنند. اگر خدای نخواستہ صدمه‌ای به آنها وارد شود موجب مسئولیت در پیشگاه مقدس الهی می‌شود.

اگر از وجوه بریه و زکات کفاف خاکه ذغال و سایر ضروریات آنها داده نشد مؤمنین محترم مجازند از محل سهم مبارک امام-



علیه السلام - به مقدار رفع ضرورت آنها صرف نمایند.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۵۱۱)

رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی در تمامی عمر گرانمایه خود همواره بر رسیدگی به وضعیت مستضعفان و محرومان جامعه و رفع مشکلات آنان تاکید داشت و احقاق حقوق این قشر از جامعه و برقراری عدالت اجتماعی از دغدغه‌های همیشگی ایشان بود. حتی یکی از شعارهای اصلی و اولیه انقلاب اسلامی نیز حمایت از مستضعفان بود؛ اما واژه مستضعف و مستضعفان و واژگان مترادف و متضاد آن در هر موقعیت و حوزه‌ای معانی و مفاهیم گوناگونی دارند. تنها به معنای محرومیت و ضعف اقتصادی و مالی نیست، بلکه استضعاف سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را هم شامل می‌شود که با مفهوم شناسی واژگان بحث روشن ترمی گردد.

مفهوم شناسی

از نگاه سیاسی و اجتماعی مستضعفان جمع مستضعف و از ریشه «ضعف»، به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده و در بند و زنجیر کرده‌اند؛ نیز به کسی می‌گویند که دیگران او را ضعیف می‌شمارند. (ابن منظور، ۲۰۳/۹ - ۲۰۴؛ شعرانی و قریب، ۷۵/۲؛ دهخدا، ۱۲/۱۸۳۸۹) در برابر این واژه، «مستکبر» از ریشه «کبر» است که به معنای خودشیفتگی و خود را بزرگتر از دیگران دیدن است. (راغب، ص ۶۹۷) از نگاه جامعه شناختی، مستضعفان طبقات محروم و اقشار آسیب‌پذیر جامعه‌اند که کم‌درآمدترین و نامطلوب‌ترین شغل‌ها را دارند و از دسترسی به حقوق انسانی و اجتماعی محروم‌اند و در ساختار اجتماعی در پایین‌ترین طبقه قرار می‌گیرند. (آبر کرامی، ص ۳۹۷) همچنین از واژگان هم‌معنی می‌توان به «پابره‌نه» به معنای فقیر و بی چیز، «گودنشین» به معنای کسی که در محله‌های پایین شهر زندگی می‌کند، (انوری، ج ۲، ۱۲۱۹؛ ج ۶، ۶۲۶۸) اشاره کرد.

در ادبیات امام خمینی نیز از اقشار ضعیف و محروم، با واژه‌های گوناگونی یاد شده است. از جمله: مستضعفین (صحیفه امام، ج ۳، ص ۴۳۷)، محرومین (همان، ج ۷، ص ۴۷۵ و...)، فقرا و مستمندان (همان، ج ۴، ص ۵۱۰-۵۱۵)، زاغه‌نشین‌ها (همان، ج ۵، ص ۷۷؛ ج ۱۸، ص ۳۸)، حاشیه‌نشین‌ها (همان، ج ۱۷، ص ۴۲۵)، روستاییان (همان)، جنوب‌شهری‌ها (همان، ج ۸، ص ۱۹۷؛ ج ۱۷، ص ۴۲۵)، مظلومین (همان، ج ۸، ص ۷۰)، کپرنشینان (همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸) و پابره‌نگان (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۱؛ ج ۲۱، ص ۱۱) اشاره کرد.

واژه مستضعف، در فضای فکری ایران دهه‌های ۴۰ تا ۷۰، از سوی اندیشمندان مطرح این دوران، به‌ویژه امام خمینی بازتعریف شد. یعنی ظهور مبارزات ضداستعماری و ضدسرمایه‌داری، موجب تلاش برخی اندیشمندان برای آوردن مفاهیم قرآنی مانند مستضعف و مستکبر به متن حرکت‌های اجتماعی، و تعریف دوباره آنها در شرایط روز شد؛ از این‌رو «مستضعفین» به توده‌های استثمارشده و محروم، قربانیان نظام‌های طاغوتی، ملت‌های استعمارشده و رنجور از عقب‌ماندگی، کسانی که از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ضعف قرار دارند و سرنوشت‌شان توسط مستکبران جهان خوار تعیین می‌شود، تعریف شدند. (طباطبایی و طاهری، ص ۹۲ و ۱۰۵-۱۰۲)

مستضعفان را می‌توان در سه گروه عقیدتی، اقتصادی و سیاسی - اجتماعی دسته‌بندی کرد: (مکارم شیرازی، ج ۱۶، ص ۱۹)

۱. مستضعفان عقیدتی کسانی‌اند که میان اسلام و کفر مانده‌اند و از لحاظ عقیدتی بی‌خبرند. قرآن کریم در معنای دینی استضعاف (نساء، ۹۹-۹۷)، مستضعفان را به دو گروه مستضعفان دروغین و مستضعفان حقیقی تقسیم کرده و به نجات مستضعفان حقیقی امید می‌دهد. مستضعف حقیقی از نظر قرآن کسی است که از نظر فکری، بدنی یا اقتصادی آن‌چنان ضعیف است که قادر به شناسایی حق از باطل نیست؛ یا این‌که با وجود تشخیص عقیده درست، بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی یا محدودیت‌هایی که محیط بر او تحمیل کرده است، قادر به نجات خود از وضعی که دارد نیست.

۲. مستضعفان اقتصادی کسانی‌اند که از نظر مالی و اقتصادی در ضعف و ناتوانی به سر می‌برند. (جعفری، ص ۴۹) این گروه همان کسانی هستند که اکثریت مومنان و صالحان در جامعه را تشکیل می‌دهند. خداوند به این گروه از مستضعفان، وعده پیروزی و وراثت بر زمین را داده است. (قصص، ۵)

۳. مستضعفان سیاسی اجتماعی کسانی‌اند که از یک سو قدرت مقابل با حکومت جور را ندارند و از سوی دیگر، حکومت نیز آنان را با قدرت و زور در ضعف نگاه داشته است. (جعفری، ص ۵۰)

امام خمینی که واژه مستضعف را در دو بعد داخلی و جهانی به کار می‌گرفت، با فرق گذاشتن میان ضعیف و مستضعف، اعتقاد داشت مستضعفان کسانی نیستند که ذاتاً ضعیف باشند، بلکه کسانی‌اند که به سبب تعدی و ظلم مستکبران، به ضعف کشیده شده و ضعیف شمرده می‌شوند. (صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۹؛ ج ۱۰، ص ۱۲۱-۱۲۲)

عوامل استضعاف

بر اساس برخی روایات، نخستین عامل استضعاف، ناآگاهی و غفلت از خود است. (مجلسی، ۲۲۷/۶۹) و مستضعف کسی است که به دلایلی نتوانسته به حقایق پی ببرد. (کلینی، ۴۰۶/۲) در اصل از مهم‌ترین عوامل پیدایش استضعاف، خودمستضعفین هستند. مستکبرین همواره برای فقر فرهنگی و عدم استقلال فکری مستضعفین تلاش می‌کنند. این تبلیغات، چنان‌که امام خمینی اشاره کرده است، در کنار ضعف فرهنگی مستضعفان و جهل و بی‌خبری آنها از محتوای قرآن و اسلام درباره مقابله با مستکبران و قدرتمندان، (صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۹ و ۲۱۴) موجب پیروی آنها از مستکبرین می‌شود و در نتیجه به استضعاف اقتصادی نیز کشیده می‌شوند. با این نگاه استضعاف فرهنگی و اجتماعی زمینه‌ساز استضعاف و ضعف اقتصادی و مادی می‌شود. زمینه‌های دیگر پیدایش استضعاف از نگاه امام خمینی عبارت‌اند از: نگاه خاص مستکبران به جهان و بیماری روحی آنها (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۸۸)، مهار نشدن قدرت‌ها با تعلیمات انسانی - آسمانی (همان، ص ۱۰۹-۱۱۰)، غفلت مستضعفان (همان، ص ۲۷۲؛ ج ۹، ص ۱۲۹)، خودباختگی و احساس ناتوانی مستضعفین. (همان، ج ۱۴، ص ۳۰۶)

امام خمینی ریشه گرفتاری و بدبختی ملت ایران و ملت‌های مظلوم جهان را در وجود رژیم‌های استکباری می‌داند. (همان، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۴۲۲؛ ج ۵، ص ۷۲) ایشان پیش از پیروزی انقلاب



آنان وحدت ایجاد کرد. (همان، ج ۹، ص ۲۸۰ و ۳۳۱) از نظر ایشان با تشکیل این حزب مشکلات اقشار مستضعف رami توان به اتفاق حل کرد و در برابر استکبار ایستادگی و مقاومت کرد. ایشان معتقد بود حزب مستضعفان وعده اسلام را که سرانجام پیروزی حکومت مستضعفان بر مستکبران است و این که مستضعفان وارثان روی زمین خواهند بود، محقق خواهد کرد. (همان، ج ۹، ص ۲۸۰ و ۳۳۱)

در همین راستا اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان جمهوری اسلامی ایران معرفی کرده و رسیدن به استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان دانسته است و جمهوری اسلامی ایران با توجه به این اصل و مقدمه قانون اساسی که انقلاب ایران را حرکتی برای پیروزی نهایی مستضعفین بر مستکبرین می‌شمرد، ضمن خودداری از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین، حمایت می‌کند و آن را از اهداف مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در راه تشکیل حکومت واحد جهانی می‌داند.

راه‌های حمایت از مستضعفان از دیدگاه امام

امام خمینی حکومت جمهوری اسلامی ایران را حکومت مستضعفان و مهم‌ترین وظیفه مسئولان نظام اسلامی را دفاع از حقوق و خدمت به مستضعفان و توزیع عادلانه ثروت می‌دانست. (همان، ج ۱۸، ص ۴۲۰؛ ج ۸، ص ۲۰۶؛ ج ۱۵، ص ۲۸۸؛ ج ۲۱، ص ۴۱۲) نه تنها توصیه می‌کرد خود مسئولان نظام بهتر است از طبقه مستضعف باشند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند، بلکه همه مسئولان باید در کنار آنان باشند و همانند آنان زندگی نمایند تا در آنان رابفهمند و رسیدگی به فقر از نخستین سفارش‌های ایشان به دولت‌مردان بود. (همان، ج ۱۸، ص ۲۹؛ ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ ج ۲۰، ص ۳۴۱؛ ج ۲۱، ص ۴۲۲) ایشان عدول از این خط را عدول از عدالت اجتماعی اسلام و خیانت به اسلام و مسلمانان می‌دانست. (همان، ج ۲۱، ص ۹۹-۱۰۰)

از دیدگاه امام خمینی خط اصولی انقلاب و نظام اسلامی خط دفاع از مستضعفان و تأمین منافع آنان است؛ (همان، ص ۸۶-۸۷) ولی طبقه مستضعف نیز برای نجات خویش وظیفه دارد و باید تلاش کند و اولین قدم لزوم آگاهی، بیداری، هوشیاری و بسیج عمومی است. (همان، ج ۱۱، ص ۱۱۰ و ۲۷۲؛ ج ۱۲، ص ۱۴۴ و ۱۶۰؛ ج ۱۶، ص ۳۲۵)

از دیگر اقدامات عملی امام خمینی در حمایت از مستضعفان، تشکیل یک سری نهادها و سازمان‌های اضطراری بود که هر کدام در زمان خودشان بسیار مفید بودند و کارایی داشتند. از میان آنها می‌توان به: بنیاد مستضعفان، حساب ۱۰۰ امام، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، کمیته امداد امام خمینی و بنیاد ۱۵ خرداد اشاره کرد.

نتیجه

از نگاه امام خمینی بر اساس قرآن کریم و روایات، امامت و وراثت بر زمین برای مستضعفان و صالحان است و ملت مسلمان و مستضعف ایران هم بر همین اساس قیام کرد و پیروز شد و از وظایف اصلی نظام جمهوری اسلامی نیز حمایت واقعی از مستضعفان و محرومان است.

اسلامی و پس از آن با تشریح اهداف استکبار، هدف از انقلاب اسلامی را نجات مستضعفان ایران و جهان از سلطه مستکبران تعریف کرد. (همان، ج ۳، ص ۵۱۲؛ ج ۵، ص ۴۲۷)

بررسی و تبیین دیدگاه امام

امام خمینی با ترویج و احیای واژه مستضعف و مستضعفان در برابر مستکبر و مستکبران، مستضعفان را نه ضعیف حقیقی، بلکه کسانی می‌دانست که به واسطه کبر مستکبران، ضعیف شمرده شده‌اند؛ حال آن که نیروی ایمان در این گروه، قدرتی بسیار به آنها بخشیده و طبق وعده الهی (قصص، ۵) قطعاً وارثان زمین خواهند بود. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۲۱-۱۲۲)

امام خمینی، نقش توده‌های پابرنه در پیروزی انقلاب و مقابله با رژیم پهلوی را ممتاز می‌دانست و معتقد بود نیروی عظیم و کوبنده انقلاب مردم غیرمرفه بودند که با نیروی ایمان واقعی به میدان آمدند و بیشترین کشته‌های نهضت و حافظان نهضت هم از این طبقه بود. (همان، ج ۶، ص ۱۵۹، ۷۵ و ۲۹۷)

به باور امام خمینی پشتیبانان واقعی انقلاب اسلامی ایران همین زاغه‌نشینان، محرومان و حاشیه‌نشینانی بودند که با همت خود، اسلام را در کشور حاکم کردند. اگر قدرت معنوی این طبقه که با دست خالی به حمایت از انقلاب پرداختند، نبود، این پیروزی حاصل نمی‌شد. (همان، ج ۱۷، ص ۴۲۵-۴۲۶) ایشان انقلاب اسلامی را مبدون فداکاری‌های جنوب‌شهری‌ها و پابرنگان می‌دید. زیرا فشار اصلی نهضت و انقلاب بر دوش آنان بود. (همان، ج ۱۵، ص ۳۵۶؛ ج ۱۹، ص ۳۴) کسانی که با دست خالی برای خدا قیام کردند و جلوی توپ و تانک و مسلسل ایستادند و بیشترین کشته‌ها را تقدیم انقلاب کردند. (همان، ج ۶، ص ۷۵؛ ج ۱۳، ص ۱۹۶) از این رو ایشان نه خود را بلکه محرومان و پابرنگان را شایسته ستایش می‌دانست و تاکید داشت این ملت پابرنه ایران بود که در نهایت پیروز شد و همچنان بار سنگین انقلاب و مشکلات جمهوری اسلام، بر دوش قشر مستضعف است و همراهی و فداکاری آنان انقلاب را حفظ می‌کند (همان، ج ۶، ص ۲۱۸ و ۲۵۲؛ ج ۱، ص ۲۸۴؛ ج ۱۵، ص ۲۷۳)

امام خمینی نقش موفق مستضعفان و طبقات محروم را تنها مختص دوران قیام و پیروزی انقلاب و تشکیل و تثبیت نظام نمی‌دانست، بلکه نقش آنان را در حفظ انقلاب و نظام نوپا در برابر مخالفان داخلی و دشمنان خارجی، به‌ویژه در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و جهاد علیه متجاوزان را بسیار با اهمیت می‌دید و معتقد بود قشر مستضعف بدون هراس از جنگ در جبهه‌ها فداکارانه و ایثارگرانه حضور داشتند. (همان، ج ۱۸، ص ۳۱ و ۴۶) و شهدا، جانبازان، مفقودان و اسرای بسیاری در این راه تقدیم انقلاب کردند و سرانجام نیز همین قشر است که انقلاب را حفظ خواهد کرد. (همان، ج ۱۵، ص ۳۱۸؛ ج ۱۸، ص ۴۶؛ ج ۲۰، ص ۳۸)

اعتقاد و اعتماد و علاقه امام خمینی نسبت به طبقه مستضعف و محروم جامعه به‌گونه‌ای بود که نه تنها در دوران چند ده ساله پیش از انقلاب و یاد دوره پس از انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی به فکر این قشر جامعه و در پی حمایت از آنان بود؛ بلکه برای آینده و آیندگان و مستضعفان جهان نیز برنامه و توصیه داشته و می‌فرمود: باید یک حزب فراگیر مستضعفان تشکیل داد و بین



حمایت از مستضعفان و محرومان

حمیدرضا ترقی:

امام در حمایت از اقشار مستضعف صداقت داشت



حمیدرضا ترقی از مبارزین علیه رژیم پهلوی، عضو شورای مرکزی حزب موتلفه اسلامی است، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم مشهد حضور داشت. او همچنین در شورای مرکزی کمیته امداد امام خمینی (س) عضویت داشته، و سابقه سردبیری نشریه «شما» و نیز مدیریت کمیته امداد امام خمینی خراسان بزرگ را در پرونده کاری خود دارد.

اولیاء الهی گرفته و توانسته با ذوب شدن در سیره اولیای الهی و توجه به معیارها و شاخص‌ها و زندگی اجتماعی و تفکر فردی خودش همان آثاری را بر جامعه بشری بگذارد که نوعاً انبیا و اولیا و شخصیت‌های الهی می‌گذاشتند و این در اخلاص، ایمان، ثبات قدم، پایداری و مقاومت حضرت امام نهفته بود که توانست چنین تغییر و تحول شگرفی را در نظام سیاسی بین‌المللی، به ویژه در کشور ما و جهان اسلام پدید بیاورد.

همان‌طور که مادر سیره و روش انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ مشاهده کردیم، حضرت امام هم تکیه خودش را بر مستضعفان و اقشار ضعیف جامعه و ولی نعمتان انقلاب اسلامی گذاشت و نه تکیه بر ثروتمندان و متمولینی که نوعاً هیچ نقشی در تقویت و حمایت از حرکت‌های انبیای الهی و اولیای الهی نداشتند. بنابراین اگر می‌بینیم حضرت امام (ره) مستضعفین را ولی نعمت انقلاب می‌داند و محرومین و یابره‌نه‌ها را حامیان و پشتیبان اصلی انقلاب اسلامی می‌داند، واقعیتی است که در جامعه اسلامی و در روند انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت می‌توان آن را دید

موضوع گفت‌وگوی ما دربارهٔ احقاق حق محرومان و مستضعفان در نگاه حضرت امام رحمة الله علیه است. در ابتدا جایگاه مستضعفان را در اندیشه سیاسی و اجتماعی امام تبیین بفرمایید.

شخصیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه به عنوان مصلح و انقلابی مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی در تاریخ قرن اخیر بشر موجب تحولاتی شد که زمینه‌ساز جهانی شدن اسلام و ان‌شاء الله حکومت جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا لمقدمه الفداء خواهد شد. این شخصیت به لحاظ مبانی فکری و نحوه بیان اسلام و قرائتش از اسلام ناب محمدی و تکیه‌اش بر قرآن و عترت به گونه‌ای مورد توجه ملت ایران و جهان قرار گرفت که توانست همه جریان‌های سیاسی و مبارزاتی علیه رژیم شاه را عقب بزند و به عنوان پرچم‌دار انقلاب اسلامی ایران و تحول‌گری که دنیا را دگرگون کرد، جلوه کند و منشأ تغییر مناسبات بین‌المللی به نفع اسلام و شکل‌گیری ابرقدرت اسلامی در جهان بشود. طبیعتاً این شخصیت ویژگی‌های اصلی‌اش را از ویژگی‌های انبیا و



خصوصاً انتخاب کارگزاران و مسئولان نظام اسلامی در پست‌های مختلف توصیه داشت که ثروتمندان هرگز نباید در اداره کشور نفوذ کنند و مال و ثروت خودشان را بهانه‌ای برای فخر فروشی و مباحثات قرار بدهند و بعد به فقرا و زحمت‌کشان افکار خودشان را تحمیل کنند. بنابراین باید زمینه را برای روی کار آمدن این قشر در همه رده‌های مختلف فراهم کرد.

در ابتدای سال تحصیلی می‌بینیم که حضرت امام به دانش‌آموزان توصیه می‌کند که با این محرومیت هم تلاش کنید و به درس و بحث خود به صورت جدی بپردازید و برای پذیرش مسئولیت در نظام جمهوری اسلامی آماده کنید. این نشان دهنده این است که حضرت امام همه تلاش خود را به کار برد تا پابره‌ها و مستمندان و کسانی که درد و فقر و محرومیت چشیدند به مناصب قدرت دست پیدا کنند تا هم قدر دان نظام جمهوری اسلامی باشند و هم اینکه این امانت به دست کسانی سپرده شود که برای آن زحمت کشیدند و تلاش کردند و شکنجه شدند و شهید دادند و در واقع زحمات اصلی را آن‌ها متحمل شدند.

استضعاف به چه معناست و چرا امام از این واژه استفاده می‌کردند؟

طبیعتاً حضرت امام استضعاف را به دو دسته تقسیم می‌کند: یکی استضعاف ناشی از ضعیف نگه داشته شدن انسان‌ها توسط مستکبرین و قدرت‌های سلطه‌گر است و دیگری استضعافی که ناشی از بخل اغنیاء و عدم توجه ثروتمندان به نیازمندان و محرومین است. حضرت امام درباره استضعاف اول می‌فرمود که همه ما مستضعف هستیم؛ یعنی ما اشخاصی بودیم که ابر قدرت‌ها ما را ضعیف می‌شمردند و ما را هیچ می‌شمارند و با این انقلاب اسلامی می‌خواهیم از این جهت و این وضعیت بیرون بیاوریم. یعنی با قیام و انقلاب و مبارزه با مستکبرین می‌خواهیم از این وضعیت ضعیف نگه داشته شده خودمان رانجات بدهیم و به یک قدرت در سایه اسلام تبدیل بشویم. اما طبیعتاً در کنار آن قشر مستضعف و محروم و نیازمندی که در جامعه در اثر سیاست‌های اقتصادی ظالمانه و عدم احقاق حقوق محرومین توسط ثروتمندان و مستکبرین به وجود آمده هم مورد توجه ایشان بود. تأکید ایشان این بود که این نوع اقشار ضعیف و مستضعف باید در نظام جمهوری اسلامی از این وضع نجات پیدا کنند و با همت مسئولان و مردم جایگاه آنان به جایگاه بقیه آحاد جامعه تغییر پیدا کند و فاصله طبقاتی آن‌ها با اقشار ثروتمند کاهش پیدا کند که در این راستا برنامه‌های ویژه و اقدامات قابل توجهی را از ابتدای انقلاب اسلامی طراحی و اجرا فرمود.

حزب مستضعفان در کلام حضرت امام

و باور کرد و همین واقعیت هست که موجب می‌شود حضرت امام، انقلاب اسلامی را مرسوم تلاش طبقات پایین جامعه، یعنی مستضعفین بدانند و اعتقاد داشته باشد طبقات بالا و مرفه کاری برای انقلاب نکردند. این طبقات ضعیف بودند که تا آخرین قدم به عنوان نیروهای وفادار به مبارزه و گردانندگان و برپاکنندگان واقعی انقلاب اسلامی محسوب می‌شوند و لذا خط اصولی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را معظم له، خط دفاع از مستضعفین و احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری دانست. معتقد بود که فقط افرادی در آخر تحقق اهداف انقلاب اسلامی با ما هستند که درد فقر و محرومیت را چشیده باشند و بتوانند با همین نگاه در جهت مقاومت در برابر مشکلات و پیمودن اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی همراه نظام و ولایت باشند. در واقع ایشان بر این باور بود که بار سنگین انقلاب اسلامی بر دوش قشر مستضعف است و به همین خاطر تأکید داشت اولاً دولت‌ها باید به این قشر توجه ویژه داشته باشند و ثانیاً نمایندگان مجلس، روسای رئیس‌جمهور و منتخبین مردم همه باید از این قشر انتخاب بشوند. توصیه امام

به مردم این بود که کسانی را به مسئولیت‌ها برگزینند که درد فقر و محرومیت را چشیده‌اند؛ چون این قشر قدر دان انقلاب اسلامی هستند. به نظر می‌رسد این نگاه جایگاه محرومان و مستضعفان را هم در اندیشه اجتماعی حضرت امام و هم اندیشه سیاسی ایشان کاملاً مشخص کرده است که به لحاظ اجتماعی باید به این قشر توجه ویژه‌ای در نظام جمهوری اسلامی بشود و از فقر و محرومیت در بیاید و به لحاظ سیاسی هم همین قشر شایستگی مسئولیت‌پذیری در نظام جمهوری اسلامی را دارد و انقلاب اسلامی به آن‌ها مدیون است.

چرا حضرت امام بر توجه مسئولان نظام به مستضعفان تأکید فراوانی داشت؟

امام واقعاً به خوبی آگاه بود اگر قشر محروم جامعه که پشتیبان اصلی انقلاب اسلامی است، از نظام اسلامی سرخورده بشود، راه برای زراندوزان بی‌درد باز خواهد شد و در نتیجه مردم در تنگناهای اقتصادی قرار می‌گیرند و این در شأن نظام جمهوری اسلامی نیست؛ لذا یکی از سخنان حضرت امام این بود که ما برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه‌ریزی کنیم و در این باره حتی با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان باید تلاش کنیم. تأکید ایشان این بود که خدا آن روز را نیاورد که سیاست مسئولین ما پشت پا کردن به محرومین و روی آوردن به سرمایه‌دارها بشود؛ یعنی اغنیاء و ثروتمندان از اعتبار بیشتری برخوردار بشوند. معاذ الله که روش انبیا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست. بنابراین حضرت امام در خصوص انتخاب کارگزاران و مسئولان نظام اسلامی در پست‌های مختلف توصیه داشت که ثروتمندان هرگز نباید در اداره کشور نفوذ کنند.



خمینی به چه معناست؟

حضرت امام اعتقاد داشت که اولاً استضعافی که در کشور ما به وسیله رژیم طاغوت وجود داشته، در جهان اسلام هم وجود دارد و تمامی ملت‌های مسلمان جهان زیر سلطه استعمارگران و سلطه‌گران قرار دارند و تاکنون نتوانستند حکومت مبتنی بر دین و عقیده خودشان داشته باشند و در سایه نظام اسلامی زندگی مناسبی داشته باشند. اموال و ثروت آن‌ها در حال چپاول توسط زورمداران و قدرتمندان است. لذا اعتقاد داشت برای اینکه این الگوی انقلاب و جمهوری اسلامی در همه ملت‌های اسلامی پیاده بشود، همه مستضعفین جهان را در درجه اول علیه مستکبرین بسیج و متشکل کنیم و این‌ها یک حزب تشکیل بدهند و در برابر مستکبرین بایستند و تا مستکبرین در جوامع بشری هستند و به حیات خودشان ادامه می‌دهند، قطعاً امکان اینکه بشود مستضعفین را نجات داد، نیست. یکی از جملات ایشان این بود: تازمانی که مستکبرین نظامی و تشکیلاتی ایجاد نکردند، به استضعاف کشیدن توده‌های مردم به طور کامل محقق نمی‌شود؛ اما همین که مستکبرین به سیستم و نظام و تشکیلات دسترسی پیدا کردند، تمام تلاش خود را برای تسلط بر توده مردم و ضعیف نگه داشتن آن‌ها به کار می‌گیرند. لذا امروز که ما شاهد چنین حرکت از سوی استکبار جهانی هستیم و با انواع و اقسام برنامه‌های پیچیده و سازمان‌های اطلاعاتی همه مستضعفین جهان را زیر سلطه خودشان درآوردند و هر گونه که دلشان می‌خواهد ملت‌ها را به هر سویی که می‌خواهند می‌کشاند و هدایت می‌کنند، طبیعتاً تنها راه انسجام و وحدت مستضعفین به ویژه مسلمانان علیه مستکبرین است که می‌تواند در قالب یک حزب و تشکیلات گسترده در مقابل استکبار جهانی بایستد و مانع تداوم سلطه استکبار بر اقشار مستضعف در جوامع اسلامی و کل بشریت بشود.

وظیفه نسل جوان ما که دوره حضرت امام را ندیدند و با اندیشه‌های وی آشنایی کامل ندارند، چیست؟

جوانان عزیز ما باید بدانند وقتی حضرت امام به قیام علیه رژیم طاغوت دست زدند و در مقابل سیاست‌های ضداسلامی رژیم طاغوت ایستاد و با بیانات آتشین خود علیه کاپیتولاسیون و تجاوز رژیم به حوزه‌های علمیه در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ سخن گفت، همین امر منجر به دستگیری ایشان شد. بعد از دستگیری بود که مردم کشور ما به ویژه اقشار ضعیف جامعه در تهران و قم و نقاط مختلف، به حمایت از حضرت امام برخاستند. مردمی که از ورامین و نقاط جنوب تهران کفن پوشیدند و سینه خودشان را در برابر گلوله‌های دشمن به دفاع از مرجعیت و رهبری حضرت امام سپردند، همان قشر مستضعفی بودند که امام را شناخته بودند. منجی آن‌ها از یوغ رژیم ستم‌شاهی امام بود. این اقشار نه آدم‌های ثروتمند بودند و نه متشخص؛ بلکه قشر مستضعف و پاره‌نه‌های جامعه بودند که ایمان و اعتقاد راسخ به مرجعیت و رهبری حضرت امام در انقلاب داشتند. لذا این‌ها با اهدای جان و سپردن سینه‌های خود در برابر رژیم طاغوت ایستادند و همچنان این راه را با تحمل زندان‌ها و شکنجه‌ها ادامه دادند. ما می‌بینیم در طول پانزده سال پس از قیام پانزده خرداد و در اوج انقلاب اسلامی، دوباره همین قشر به میدان می‌آید و در تظاهرات

و راهپیمایی‌ها به حمایت از انقلاب اسلامی و نهضت حضرت امام برخاستند و فداکارانه در مقابل رژیم طاغوت ایستادند و در تظاهرات شرکت کردند و بعد از آن هم مشکلات و گرفتاری‌ها و سختی‌های متعددی را از دوران دفاع مقدس تا تحریم‌های ظالمانه کنونی تحمل کردند. طبیعتاً این‌ها نشان دادند در راه اهداف و آرمان‌های حضرت امام مقاوم هستند و ایستادند.

حضرت امام در مقابل این قشر احساس وظیفه و مسئولیت سنگینی کرد. جوانان ماسخنان ایشان را در بهشت زهرا ملاحظه کنند می‌بینند که چطور ایشان نسبت به خانواده شهدا و قشر مستضعف احساس ویژه‌ای از خود نشان داد و با مردم همدردی کرد. این‌ها نشان می‌دهد که امام چقدر در این زمینه بسیار دقیق بود. یادم هست وقتی در سال‌های ۱۳۵۲ درس‌های اخلاق حضرت امام در نجف را تکثیر می‌کردیم، در سخنان خود حتی نسبت به مردم محروم روستاها که در اثر برف شدید و عدم امکان دسترسی به وسایل گرمایشی در مضعف بودند، نگرانی شدید خود را بیان فرمود. در درس خود به این مسائل اشاره می‌کرد. شما اگر به زندگی حضرت امام در قم و جماران دقت کنید می‌بینید خودشان را با ضعیف‌ترین اقشار جامعه تطبیق داده بودند و حتی در گرمای سخت عراق حاضر نبودند پنبه روشن کنند و این نشان می‌دهد که ایشان در عمل هم با محرومین جامعه ما همدردی می‌کردند. هم سطح کردن زندگی شخصی با ضعیف‌ترین اشخاص جامعه نشان دهنده این بود که نه تنها درک عمیقی نسبت به محرومین و اقشار ضعیف جامعه داشت، بلکه به آن‌ها دلسوزی بسیاری می‌کرد. همین موجب شد بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی نهاد کمیته امداد امام خمینی را تأسیس کند تا به همه محرومین در سراسر کشور رسیدگی بشود. به مرحوم آقای عسگرآلادی مأموریت داد که با تشکیل این نهاد و توسعه آن در سطح کشور به این قشر رسیدگی کند. پس از استقرار نیز به شورای انقلاب دستور داد که تمام اموال رژیم شاه که در واقع جزو اموال مستضعفین است، به نفع مستضعفان مصادره بشود و بر این اساس بنیاد مستضعفان تشکیل شد تا این اموال جمع و صرف نیازهای مستضعفین بشود. همه این‌ها نشان دهنده این است که حضرت امام سعی کرد تا وظیفه و رسالت خود را نسبت به این قشر مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام انجام بدهد و لحظه‌ای از توجه به این قشر غفلت نکرد.

در فرمایش شما نکته‌ای وجود دارد که می‌تواند محور گفت‌وگو قرار بگیرد و آن احساس تکلیف حضرت امام در برابر مستضعفان و محرومان است. اگر بخواهیم بررسی کنیم علت اقبال مستضعفان و محرومان به نهضت حضرت امام چه بود، شاید همین احساس تکلیف ایشان باشد. این باور متقابل و این عشق امام به مستضعفان و مستضعفان به امام را قدری بیشتر تشریح بفرمایید و اینکه امروزه تکلیف مسئولان نظام در برابر این قشر مستضعف چیست؟

امام هم در زمان تبعید و هم پس از آن دغدغه‌ای جز اینکه جلوی سلطه‌گری و زورگویی و ستم و ظلم رژیم طاغوت علیه ملت بگیرد را نداشت و حاضر بود زندان و تبعید و دوری از وطن را تحمل کند تا از حقوق ملت و آزادی و استقلال و عزت آن‌ها دفاع کند. طبیعتاً این شخصیت یک درک و شناخت عمیقی نسبت



خلق را به سینه می‌زدند و حمایت از خلق می‌کردند، اما واقعاً وقتی در کشورهای شرقی به حکومت رسیدند، شاهد همان ظلم و ستم نسبت به اقشار جامعه‌شان بودیم و این‌ها نشان دادند که این شعارها ابزاری برای استحمار خلق است و نه اینکه واقعاً به این مسئله ایمان و اعتقاد داشته باشند. برای مثال شعار می‌دادند که می‌خواهند طبقه کارگر را حاکم کنند و رئیس جمهور را از همین قشر بر سرکار بیاورند. اما دیدیم که کارگران جامعه‌شان هیچ نصیبی از قدرت حاکمیت آن‌ها نبردند.

جریان‌های دیگری با عنوان و شعار دموکراسی به حمایت از مردم برخاستند و از مردم به عنوان پایه حرکت خودشان دفاع می‌کردند و در قالب دموکراسی غربی انقلاب را پی می‌گرفتند. این دسته هم توفیق چندانی نداشتند. این دسته فقط برای به قدرت رسیدن از اسم مردم و دموکراسی استفاده می‌کنند؛ اما بعد از به قدرت رسیدن، خواسته‌ها و امیال خودشان را حاکم بر مردم می‌کنند و دموکراسی نزد آنان بیشتر از یک دروغ برای فریب ملت‌ها نبود.

حضرت امام در مبارزه خود نشان داد که اگر طرفدار مردم است، این طرفداری واقعی و باور حقیقی است. توجه به مردم و حل مشکلات آن‌ها در رأس خواسته‌ها و منویات ایشان است. توصیه‌ها و اقدامات و سازوکارهایی که در حکومت ایجاد کرد و توجهی که در قانون اساسی به نیازهای مردم شده و وظایفی که در قانون اساسی برای مسئولان و مردم تبیین شده و... همگی نشان از صداقت حضرت امام در حمایت از اقشار مستضعف مردم داشت. هیچ کدام از جریان‌های مبارز و شخصیت‌های دیگر

این‌چنین نتوانستند این صداقت خودشان را اثبات کنند. لذا امام توانست با این صداقت در مواجهه با مردم اعتماد آنان را به دست بیاورد. حتی وقتی که به تهران نقل مکان کرد، می‌بینیم که با همان سادگی و چهره غیرتجملاتی خودش را حفظ کرده بود. همان سبک ساده‌زیستی که در قم و نجف داشت، در جماران هم داشت. همیشه خودش را با اقشار ضعیف جامعه یکسان می‌دید.

در پایان اگر نکته‌ای یا توصیه‌ای به نسل جوان ما دارید، به عنوان حسن ختام گفت‌وگو آن را بیان بفرمایید.

توصیه من به جوانان عزیز این است که اولاً منظومه فکری حضرت امام و هندسه انقلاب اسلامی از جانب ایشان را حتماً مطالعه کنند. صحیفه امام که در واقع جملات ارزشمند و بیانات بسیار عمیق حضرت امام است، مورد مطالعه و دقت قرار بدهند و در زندگی فردی و اجتماعی خود آن مطالب را پیدا کنند. این‌ها سرمایه بسیار عظیمی برای ملت ما است و باید به ملت‌های دیگر اسلامی برای تداوم مبارزه و انقلاب منتقل بشود تا زمینه برای جهانی شدن اسلام و شکل‌گیری حکومت جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا لمقدمه الفداء فراهم گردد.

به مردم داشت. وقتی امام می‌فرماید: «من اعتراف می‌کنم ملت ایران در این انقلاب حتی از مسلمانان صدر اسلام وفادارتر به اسلام هستند» نشان می‌دهد که ایشان شناخت جامعه‌شناسانه عمیقی به ملت و همراهان خودش داشت. این حمایتی که ملت از امام انجام داد و حاضر بود با اذن و اجازه و سفارش ایشان جان خود را در راه هدف و آرمان‌های انقلاب بدهند، ناشی از همین مسئله بود. آن شخصی که در جبهه‌ها و راهپیمایی‌ها با ندای حضرت امام حضور می‌یافت، احساس می‌کرد دارد به تکلیف شرعی خودش عمل می‌کند. این احساس علاقه بین امام و مردم، ناشی از رفتار امام و مواضع ایشان بود. اگر مردم زندگی ساده امام را نمی‌دیدند و اینکه ایشان با این انقلاب در پی پست و مقام نیست و می‌خواهد در کنار مردم باشد و آن‌ها را از یوغ ظالمان نجات بدهد، طبیعتاً از ایشان حمایت نمی‌کردند. مردم دیدند که امام همه هستی خودش را برای آزادی و استقلال و عزت ملت در طبق اخلاص گذاشته است. طبیعتاً در چنین شرایطی ملت با ایشان همراه شدند و این همراهی به گونه‌ای بود که تا آخرین قطره خون حاضر به جان‌فشانی بودند. وقتی امام در سال ۱۵ خرداد دستگیر شد، تعبیر زیبایی داشت. عوامل رژیم از ایشان سؤال کردند که طرفداران شما کجا هستند؟ شما با کدام نیرو می‌خواهید با شاه مبارزه کنید؟ ایشان بیان فرمود: «حامیان و پشتیبانان من امروز در گهواره‌ها هستند.» این عمق شناخت امام نسبت به فرزندان این ملت را نشان می‌دهد. در آن موقع پانزده سال بعد از پیش‌بینی فرمود که همین جوانان تا آخرین قطره خون سینه خود را در برابر گلوله‌های دشمن سپر می‌کنند

و جانشان را فدای آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام کردند. همه این‌ها ناشی از درک متقابل بین امت و امام بود و طبیعتاً رفتار حضرت امام و سلوک و سبک زندگی‌شان و نگاهشان به اقشار ضعیف و محروم جامعه و ولی نعمتان جامعه و انقلاب، این رابطه را استحکام بخشید؛ به گونه‌ای که این پیوند در هنگام استقبال و بدرقه حضرت امام خودش را نشان داد؛ اینکه این عشق و علاقه نه تنها بیشتر شده و افزایش پیدا کرده، بلکه استحکامش هم بسیار عمیق‌تر شده است.

از زمان مشروطه تا پیروزی انقلاب شخصیت‌های متعددی ظهور کردند و درصد مبارزه علیه طاغوت برخاستند؛ اما توفیق چندانی به دست نیاوردند. به نظر شما چرا اکثریت مردم از میان آن همه شخصیت‌های سیاسی و حتی مذهبی، به امام اقبال عظیم و شکوهمندی را نشان دادند؟ وجه امتیاز امام از سایرین در آن دوره چه بود؟

اولاً خیلی از جریان‌های سیاسی که ما قبل از انقلاب شاهد فعالیت‌های آن‌ها بودیم، اگر چه شعار طرفداری از مردم را می‌دادند، اما در این شعار صادق نبودند. جریان‌های چپ سنگ

حضرت امام استضعاف را به دو دسته تقسیم می‌کند: یکی استضعاف ناشی از ضعیف نگه داشته شدن انسان‌ها توسط مستکبرین و قدرت‌های سلطه‌گر است و دیگری استضعافی که ناشی از بخل اغنیا و عدم توجه ثروتمندان به نیازمندان و محرومین است. حضرت امام درباره استضعاف اول می‌فرمود که همه ما مستضعف هستیم؛ یعنی ما اشخاصی بودیم که ابرقدرت‌ها ما را ضعیف می‌شمردند و ما را هیچ می‌شماری و با این انقلاب اسلامی می‌خواهیم از این جهت و این وضعیت بیرون بیاییم. یعنی با قیام و انقلاب و مبارزه با مستکبرین می‌خواهیم از این وضعیت ضعیف نگه داشته شده خودمان را نجات بدهیم و به یک قدرت در سایه اسلام تبدیل بشویم



حمایت از مستضعفان و محرومان

محسن کازرونی:

عدالت اجتماعی و فقرستیزی شاخصه اندیشه امام است



حجت الاسلام والمسلمین محسن کازرونی عضو مجلس خبرگان، استاد حوزه و دانشگاه و امام جمعه سابق کرج است. وی در حال حاضر به تدریس دروس خارج فقه و اصول در مدرسه مروی تهران اشتغال دارد و همچنین با حکم رهبر انقلاب، رئیس هیئت امنای کمیته امداد امام خمینی است.

موضوع داشت؛ یعنی فقیهانه به این مسئله می‌نگریست. آثاری هم در این زمینه دارد. انسان وقتی خوب آن لایه‌های فکری امام را بررسی می‌کند، می‌بیند که واقعاً مجتهدانه به این موضوع ورود کرده و فقیهانه استدلال کرده و سخن گفته است. یعنی رویکرد امام صرفاً در حد یک نوع تأثیر سطحی نبود. به نظر من این یکی از آن شاخص‌های مهم برای اندیشه امام است که ایشان را از یک حالت و تفکر سطحی خارج می‌کند. البته انسان گاهی یک فقیر و درمانده‌ای را می‌بیند یا خبری در آن سوی دنیا می‌شنود و متأثر می‌شود و از نظر روانی به هم می‌ریزد؛ اما این نگاه کجا و نگاه عمیق دیگر کجا! اینکه ما مسئله را به نحوی بنگریم که آن را در عمق جان وارد کنیم. برای مثال ایشان می‌فرماید حکومت اسلامی قوانین را باید بر این معیار تنظیم کند که به نفع محرومین باشد و نه مستکبرین. این نگاه سطحی و ساده نیست. بلکه نگاه عمیقی است. ایشان سخنی را با شورای نگهبان دارد و خطاب به آن می‌فرماید: شما بیایید و احکام الهی را اجرا کنید و به قوانینی اجازه بدهید وضع بشود که حقوق محرومین و فقرا را بازگرداند.

اعضای شورای نگهبان همگی فقیه هستند و امام خطاب به آنان چنین سخنی را بیان می‌فرماید و این عمق نگاه ایشان را نشان می‌دهد. یعنی حتی نگاه شورای نگهبان در اجازه تصویب

موضوع گفت و گوی ما درباره مستضعفان در نگاه حضرت امام خمینی رحمة الله علیه است. در ابتدا با مقدمه‌ای به این موضوع بپردازیم تا سپس به سؤالات دیگر برسیم.

در ابتدا به روان پاک همه آزادی خواهان و طرفداران مستضعفین و محرومین درود می‌فرستم که در صدرشان حضرت امام بود. ایشان پرچم‌دار این عرصه نه فقط در میان شیعیان و مسلمانان، بلکه در سطح جهانی به شمار می‌رفت.

در ابتدا مقدمه‌ای را عرض می‌کنم و سپس چند شاخص را درباره تفکر حضرت امام در این باره برمی‌شمارم.

باید گفت که شک و تردیدی در این معنا نیست که حضرت امام رضوان الله تعالی علیه حمایت‌گر بی‌چون و چرا و بی‌بدیل نسبت به محرومین و مستضعفین بود و این را در کلام و رفتار و آمال و آرزوهایشان می‌توان مشاهده کرد. اما یک تفاوت ماهوی و جوهری در اصل قضیه هست و آن اینکه ممکن است کسی از نظر عواطف انسانی به این وادی کشیده بشود که مدافع محرومان و مستضعفان باشد، اما عمق آن چنانی هم نداشته باشد. یا اینکه کسی روایات و احادیث ما را ببیند و برخی از آیات قرآنی را ملاحظه کند و به این نتیجه برسد که باید مدافع حقوق محرومان و مستضعفان باشد؛ اما حُسن نگاه و مکتب امام رحمة الله علیه به این بود که نگاه عمیق اجتهادی به این



«مستضعف» داشت که یک واژه قرآنی است و نشان می‌دهد عزیزی که پرچم‌دار این حرکت است، بر اساس فهم و درک قرآنی آن بر زبان مبارکش جاری ساخته است. در صحیفه نور بیانات امام موجود می‌باشد و کاملاً محسوس است که ایشان از این واژه با حساسیت و تأکید فراوان استفاده بسیاری داشت.

شاخص دوم توجه به مسئله عدالت اجتماعی و رفع فقر و فقرستیزی است. کسانی که با سخنان و بیانات امام آشنا هستند یا اینکه به صحیفه نور نگاه کنند، واقعاً به این مطلب می‌رسند که ایشان بسیار به عدالت اجتماعی معتقد بود. این هم‌ریشه قرآنی دارد. قرآن بیان می‌دارد ما انبیاء را فرستادیم تا عدالت را در میان مردم برپا کنند. عدالت اجتماعی می‌تواند روح قوانین دینی باشد. به عبارت دیگر آن جوهر احکام الهی بهره‌مندی از قسط و عدالت اجتماعی است. اساساً عدل به عنوان اصلی است که در حکومت دینی و مناسبات فردی و اجتماعی باید ملاحظه بشود. انبیا به خاطر همین مسئله مبعوث شدند. برپایی قسط یعنی حق فقیر و حق مظلوم برگردانده بشود. این شاخص دوم نیز نشان از عمق نگاه دینی و قرآنی امام است. برای اینکه حکومتی اسلامی باشد، باید قوانین آن بر اساس فقرزدایی و مبارزه با ثروت‌اندوزی تنظیم بشود. این در جهان امروز باید مطرح بشود تا مردم جهان بدانند ریشه فکری امام چگونه بوده است. کسی که این انقلاب را رهبری و به پیروزی رسانده است، چنین نگاه و رویکردی به مسئله عدالت اجتماعی داشت و دانستن این نکته امید را در دل جامعه پدید می‌آورد. حق محروم باید ستانده بشود. مالی که حق یک فقیر و محروم بود و عده‌ای با تکاثر از او گرفتند، در جامعه اسلامی باید به صاحبش برگردد. روح قوانین اسلامی به این نیست که آدم برود قانونی وضع کند که به نفع ثروت‌اندوز باشد؛ بلکه باید به نفع کسی باشد که حشش ضایع شده است. به نظر من عزیزان می‌توانند روی این معیاری که عرض کردم، دقت و آن را مطرح کنند. مخاطب حضرت امام هم در آن بیانات مردم نبود، بلکه فقهای شورای نگهبان بود و این خیلی نکته مهمی است. حتی فضایی حوزه‌های علمیه ما هم باید روی این نکته تأمل، و جایگاه این مشخصه نگاه را تبیین کنند. در اینجا بنده در سطح شاخص‌ها فقط مطالبی را عرض می‌کنم و تفصیل آن مجال دیگری می‌طلبد.

شاخص سوم که در بیانات امام وجود دارد هشدارهای ایشان به مسئولین نظام جمهوری اسلامی است. امام فرمود مبدا سیاست شما به سمت طرفداری از مستکبران و ثروتمندان سوق پیدا کند که در این حالت محرومین و مستضعفین فراموش می‌شوند. خطاب امام به وضع همه قوانین در این نظام است؛ اعم از قوانین مجلس شورای اسلامی و آیین و مقررات همه ارگان‌های رسمی کشور. همه قوانین و مقررات کشور باید به سمت احقاق حقوق محرومین و مستضعفین برود و نه به سمت حمایت از ثروتمندان. ایشان هشدار می‌دهد که مبدا این حکومت در دست ثروتمندان قرار بگیرد و فقرا در آن نقشی نداشته باشند. این اعتقاد و تفکر خیلی ریشه دارد و به هیچ وجه سطحی نیست. تعبیر «مرفهین بی‌درد» از جمله تعبیری است که در بیانات امام مشاهده می‌شود و می‌فرماید مبدا مرفهین بی‌درد بخواهند قدرت را در نظام جمهوری اسلامی به دست

قوانین باید این باشد و نگذارد برخی از قوانین حقوق محرومان را نادیده بگیرد. قانونی که نگاهی به محرومان و مستضعفان نداشته باشد، قانون اسلامی و عادلانه نیست. قانون عادلانه آن قانونی است که حق محرومان را بازگرداند. ممکن است برخی از قوانین به نفع مستکبران و ثروتمندان باشد که باید شورای نگهبان جلوی تصویب آن را بگیرد. من گمان می‌کنم این نوع نگاه هنوز بازخوانی خودش را در جامعه نداشته است.

برای مثال این تورم‌های سنگینی که در جامعه گذاشته می‌شود، ناشی از برخی از همین قوانینی است که تصویب می‌شود. اگر شورای نگهبان تاکنون با همین رویکرد قوانین را بررسی و اصلاح می‌کرد، امروزه نباید این حجم از تورم را در کشور شاهد بودیم. البته برخی از تورم‌ها ناشی از یکسری ضرورت‌هاست. اما مسئله اولیه این است چنین رویکردی جدی گرفته نمی‌شود. قانونی که تورم را برای مردم جامعه به دنبال دارد نباید تصویب بشود و این به نفع مستضعفین و محرومین نیست. طبیعتاً این قوانین به نفع ثروتمندان است و نه محرومان. همان‌طور که می‌دانید در بحث تورم این ثروتمندان هستند که ثروتمندتر می‌شوند و فقرا محروم‌تر. این در نگاه و منظومه فکری امام جایگاهی ندارد و این را می‌توانیم از نوشته‌های خود ایشان متوجه بشویم. اینکه فقهی به فقهای دیگر خطاب می‌کند شما باید قوانینی را تصحیح و تأیید کنید که موجب فقیرتر شدن فقرا و ثروتمندتر شدن ثروتمندان نشود. باید این نگاه در جامعه وجود داشته باشد که حتماً حقوق فقرا و محرومین تضییع نشود. اعتقاد من این است امام نه در سطح یک شعار، بلکه در سطح عمیقی از فهم و درک مستضعفان و محرومین و فقرا عمل می‌کرد. درک سطحی از مستضعفان آن هم در حد یک شعار، گره‌ای از آنان باز نمی‌کند. اما اینکه یک منظومه فکری شکل بگیرد و بدان هم عمل بشود، فرق می‌کند. برای مثال ایشان به مسئله عدالت اجتماعی خیلی معتقد بود و بدان توجه می‌داد؛ عدالت اجتماعی یعنی رفع تبعیض در جامعه و فقرستیزی. این نگاه که جامعه اسلامی باید از عدالت اجتماعی پیروی کند و بر اساس آن مسائل را ترسیم کند، نشان از عمق اندیشه حضرت امام بود. به‌طور کلی امام رضوان الله تعالی علیه به معنای واقعی و با همان ریشه‌های عمیق پرچم‌دار این حرکت در جهان شد. قوانین و تقسیم‌بندی‌ها و چینش‌های مدیریتی مدیران و هدف‌گذاری و نهایی باید این باشد که واقعاً فقر از جامعه برداشته بشود و همواره ستیز با فقر و ثروت‌اندوزی صورت بگیرد. تکاثر ثروت در قرآن هم ذکر شده که باید از آن پرهیز بشود و با آن مقابله کرد. این تکاثر به وضع عدالت در جامعه لطمه می‌زند. همه این‌ها در منظومه فکری امام وجود داشت. الان هم ضرورت دارد که مسئولین ما با همین نگاه و وظایف خودشان را تنظیم کنند و به این نگاه نزدیک بشوند.

مصادیقی از بیانات امام را نقل کنید که نشان بدهد ایشان به قشر مستضعف و محروم توجه و نگاه ویژه‌ای داشتند.

بنده در اینجا شاخص‌هایی را عرض می‌کنم و به گمانم پاسخ بسیاری از سؤالات در همین شاخص‌ها می‌باشد. اولین نکته ادبیاتی است که امام در گفتارشان انتخاب کرد. ایشان واژه‌های «محروم»، «فقرا» و... را به کار برد؛ اما تأکید بیشتری روی واژه



بگیرند. حداقل این کار این است که فقرا و محرومین فراموش می‌شوند و به نیازهای آنان توجهی نمی‌شود. آدمی که هیچ دردی را لمس نکرده باشد و مرفه بی‌درد است، نباید حاکم بشود. چون اگر قدرت را به دست بگیرد، مطمئناً آن جامعه به سوی اختلاف طبقاتی قدم برمی‌دارد و این با روح عدالت اجتماعی و هدفی که قرآن برای انبیا مطرح کرده است و نگاه امام را به خودش معطوف ساخته، در تضاد و تنافی خواهد بود. امام خیلی تأکید داشت و تذکر می‌داد که این محرومان بودند این انقلاب را به پیروزی رساندند. محرومان بودند که این پست‌ها را به من و شما دادند. می‌فرمود همین کوخ‌نشینان بودند که آمدند و با طاغوت باستان خالی مبارزه کردند. البته طیف‌های وسیعی در انقلاب شرکت کردند، اما اکثریت آنان همین مردم مستضعف بودند. یقیناً فقرا و محرومین نقش مهم‌تر و بزرگ‌تری در این انقلاب داشتند و اگر آن‌ها در انقلاب شرکت نمی‌کردند و موج را در جامعه به وجود نمی‌آوردند، دیگران هم به میدان نمی‌آمدند. در واقع وقتی موجی حرکت نکند، قشر اندک هم در حالت ساکن باقی می‌ماند و چه بسا به سمت و سوی دیگری می‌رفت. بنابراین طبقه محرومین و مستضعفین بودند که به میدان آمدند و آن انقلاب شکوهمند را به پیروزی رساندند.

همچنین هشداری که امام به روحانیون می‌داد و این هم جالب است؛ ولو اینکه قشر روحانیت هیچ نقشی در قانون‌گذاری و مجلس و شورای نگهبان ندارند، اما امام به آنان هم هشدار می‌داد که مبدا به حمایت از ثروتمندان بروند و در این ورطه محرومان را فراموش کنند. یک طلبه و منبری و کسی که لباس تنش هست اگر بخواهد با فکر و راه امام آشنا بشود، باید در موضع‌گیری‌های ایشان دقت کند و ببیند آیا موضع‌گیری امام به حمایت از ثروتمندان و مرفهین بی‌درد است یا در نگاه او فقرا اهمیت دارند و به آن‌ها توجه می‌شود.

شاخص چهارم تأکید ایشان بر اتحاد مستضعفان بود. می‌فرمود که مستضعفان عالم باید متحد باشند و این هم باز همان نگاه عمیق امام را نشان می‌دهد. اینکه مستضعفان باید متحد بشوند و از پراکندگی کنار بروند و با تقوا و با علم بتوانند بر مستکبرین غلبه کنند. این از استراتژی‌های نگاه امام و اصول اساسی ایشان است؛ یعنی فردی به این مسئله نگاه نمی‌کرد. این مسئله خیلی فراتر از نگاه فردی است. تأکید داشت که ضرورت دارد مستضعفان متحد بشوند و همراه هم باشند. هم به اتحاد آنان تأکید داشت و هم به فراگیری علم و داشتن تقوای آنان. امام نمی‌خواست یک شورش بی‌هدفی را برای محرومین تجویز کند؛ بلکه انقلاب و حرکتی که با تقوا و علم همراه باشد، برای این بود که محرومین در سطح جهانی با مستکبران و انسان‌هایی که واقعاً حقی برای مستضعفین قائل نیستند، مبارزه کنند.

شاخص پنجم اینکه ایشان نگاه انقلابی را جامعه‌ای می‌دانست که حداقل اکثریت مردمش در رفاه باشند. اینکه در جامعه‌ای اکثریت آن از رفاه محروم باشد، کل آن جامعه انقلابی نخواهد بود. جامعه انقلابی در نگاه امام این است که اکثریت مردم از رفاه بهره‌مند باشند. دست کم وضعیت اقتصادی نسبی داشته باشند و نه اینکه هشتاد یا نود درصد جامعه بخواهد در فقر زندگی کند. شاخص ششم اینکه امام تأکید داشت که مسئولین یک

سلسله مسائلی را رعایت کنند. برای مثال ساده‌زیستی را برای مسئولین به عنوان یک اصل مطرح می‌فرمود. تجمل‌گرایی را برای مسئولین اصلاً تجویز نمی‌کرد و روی خدمت به مردم تأکید می‌فرمود. تعبیر زیبایی دارد و آن «یک موی شما کوخ‌نشینان بر همه کاخ‌نشینان ترجیح دارد.» است. بنابراین ضرورت دارد که مسئولین نظام جمهوری اسلامی این گونه باشند.

به مسئولین هشدار می‌داد مبدا به پست و مقام‌های دنیوی تکیه کنند. این دل‌بستگی به پست و مقام می‌تواند انسان را از آن مسیری که برای او ترسیم کردند، دور نگه‌دارد. پرهیز از خوی استکباری نیز در بیانات امام موج می‌زد. این‌ها نکته‌هایی است که در بیانات و نوشته‌های امام رحمة الله علیه کاملاً محسوس بود.

آنچه تاکنون عرض کردم شاخص‌های فکری حضرت امام رحمة الله علیه بوده است.

آنچه بیان کردید، توجهات ویژه امام به محرومان و مستضعفان بوده است. ایشان در عمل چه اقداماتی را برای قشر مستضعف انجام دادند؟

ایشان از نظر عملی هم دارای شاخص‌های متعددی بود. کارهایی که در عمل انجام داد این را نشان می‌داد که گفتار و عملش یکی است. ما از کارهای بنیادی حضرت امام متوجه می‌شویم که ایشان به محرومیت فکر می‌کند و به احقاق حق آنان باور عمیقی داشت. همان‌طور که می‌دانید احقاق حقوق محرومین ممکن است به اغراض مختلفی صورت بگیرد: یک عده برای اینکه به پست و مقامی برسند از محرومین سخن می‌گویند و لذا همین‌ها وقتی به پست و مقام می‌رسند، جزو مستکبرین می‌شوند و دیگر فقرا و محرومین را فراموش می‌کنند. در واقع شعار آنان از محرومین پلی بوده برای رسیدن به پست و مقام. اما ساحت حضرت امام هرگز این گونه نبود و از این حرف‌ها مبرا بود. ایشان هم آن موقع که به پست و مقام به ظاهر رهبری نرسیده و یک روحانی مجتهد بود و هم آن موقع که به جایگاه رهبری رسمی در قانون اساسی جمهوری اسلامی رسید، این معنا را فراموش نکرد و آن ساده‌زیستی و توجهات پرهیز از استکبارستیزی را همچنان در وجود خود داشت. علاوه بر تأکید در بیانات خود بر حمایت از مستضعفان در عمل نیز از آنان حمایت کرد. برای نمونه چند مورد را عرض می‌کنم:

اول دستور تأسیس کمیته امداد امام خمینی در اسفند سال ۱۳۵۷ که اولین اقدام ایشان برای مستضعفین بود. خدا آقای نیری را رحمت کند. ایشان می‌گفت ما خدمت امام رفتیم و اسم‌های متعددی را برای نام‌گذاری پیشنهاد دادیم. در میان نام‌ها، «کمیته امداد امام خمینی» هم بود. وقتی خدمت ایشان بیان کردیم، آن را پسندید و تعبیر زیبایی را به کار برد و آن اینکه «این کمیته مال من و اختیارش دست من است و می‌خواهم برای آن اساسنامه‌ای را تنظیم کنم.» این نشان می‌داد که امام از همان ابتدا نسبت به محرومین دغدغه داشت. کسی که دغدغه درونی او محرومین نباشد و فقط دغدغه‌اش را در حد شعار بیان می‌کند، اولین چیزی که تأسیس می‌کند کمیته امداد نخواهد بود

دوم تأسیس بنیاد مستضعفان که در حکم آن بر اموال رژیم



عامل دیگر نگاه فقیهانه است. بالاخره وقتی تفکر یک فقیهی ریشه در قوانین دینی دارد، روی مخاطبان هم اثر می‌گذارد. ممکن است عده‌ای یک نگاه عاطفی صرف به محرومین داشته باشند که قوام چندانی هم نداشته باشد؛ اما یک رویکرد اصل ایجاد حکومت را برای احقاق حق محرومان و مستضعفیان می‌خواهد. چنین رویکردی منحصر به حضرت امام است. ساده‌زیستی و دوری از تجملات ایشان نیز در این راستا مؤثر بوده است. این‌ها سلسله عواملی بودند که باعث شد مردم به سمت امام راحل سوق یابند و با جان و دل از انقلاب و نهضت حمایت کنند. این محبوبیت ادامه دارد و با تعویض یک نسل به نسل دیگر یا گذشت یک قرن و رسیدن به قرن دیگر، پایان نمی‌پذیرد؛ چرا که این بر پایه اصول انسانی بنیان شده است. ان شاء الله روزی که امام زمان علیه السلام ظهور پیدا کند، همه آرمان‌های امام راحل نیز تحقق پیدا کند و عدالت اجتماعی وعده داده شده به‌طور کامل برپا شود.

در پایان اگر نکته‌ای باقی مانده آن را به عنوان حسن ختام گفت و گویان بفرمایید.

سخن خود را با بیان مقام معظم رهبری تمام می‌کنم که فرمود: «این انقلاب بدون نام امام خمینی در هیچ کجای جهان شناخته شده نیست.» واقعاً این یک حقیقت است که در این جور مسائل مورد بحث بدون این نگاه و اندیشه اساساً ما انقلابی نخواهیم داشت. اگر هم انقلابی باشد، صورت و حقیقت انقلاب نخواهد بود و یقیناً از راه و اندیشه امام و آرمان ایشان به دور است.

به نظرم قدم اول شناخت همین مبانی است. نسل جدید ما که امام را ندیده و بیانات ایشان را نشنیده است، گاهی سؤال می‌کند که چرا پدران ما انقلاب کردند. انسان اگر بتواند این نگاه را فهم و درک کند و رویکرد رژیم طاغوت و انقلاب اسلامی را مقایسه کند، تفاوت زیاد میان آن‌ها را می‌یابد. متوجه می‌شود کدام نگاه به رویکرد انسانی نزدیک‌تر است؛ نگاه حمایت از ثروت‌اندوزان یا نگاه حمایت از مستضعفان؟ به نظر من معرفت به اندیشه‌های امام راحل قدم اول است. وقتی قدم اول به وجود می‌آید، عشق و علاقه هم پیدا می‌شود. همان‌طور که عرض کردم اگر در تربیون سازمان ملل بشود با مردم جهان صحبت کرد، باید بخشی از همین نوشته‌ها و بیانات امام خمینی را بیان نمود. در بیانات ایشان سخنان مختلفی وجود دارد که برخی از آن‌ها شاید مخاطبان جهانی نداشته باشد؛ اما سخنان دیگر حقیقتاً شایستگی این را دارند که در تربیون سازمان ملل بیان بشوند. باید این قبیل بیانات را در سطح جهانی تبلیغ و ترویج کرد. متأسفانه ما این ترویج‌ها را نمی‌بینیم. روسای جمهور ما اگر هم پشت تربیون سازمان ملل می‌روند، صحبت‌های خاصی را بیان می‌کنند که تأثیر چندانی هم ندارند. باید از این فرصت استفاده کرد و برخی از بیانات امام در سطح جهانی نقل بشوند و قدرت جاذبه آن‌ها را مشاهده کرد. به نظر من مسئولین باید در همین فرصت‌های باقی مانده نهایت بهره‌ر را ببرند و با استعانت از بیانات امام راحل در سطح جهانی تأثیرگذار باشند. به‌طور کلی معرفت، محبت، عشق، تأمل، اخلاص و تقوای می‌تواند این مسیر را برای مسئولین باز کند تا مشکلات را هم برای مستضعفان در داخل و در خارج رفع کنند.

طاغوت اشاره می‌کند. یعنی اموال رژیم طاغوت مصادره و برای محرومین هزینه‌بشود.

سوم تأسیس جهاد سازندگی است. در اوایل دوستان به خاطر دارند که به دستور امام و تأکید ایشان شکل گرفت. ایشان در تجلیل از آن سخن می‌گفت. کار جهاد سازندگی این بود که به مناطق محروم می‌رفت و در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ جهاد سازندگی تأسیس شد و از همان زمان هم سودمند بود. اخیراً زمزمه این مطرح شد که آن جهاد سازندگی دوران حضرت امام احیا بشود. چون اهمیت فراوانی داشت و تأثیرگذار بود. همان‌طور که می‌دانید پس از مدتی جهاد سازندگی با یکی از وزارتخانه‌ها ادغام شد و در حال حاضر این ایده مطرح است که آن را دوباره با نام‌های دیگر احیا کنند. آنچه مسلم است این بود که این جهاد سازندگی در فقرزدایی و حمایت از محرومین بسیار مؤثر بود.

چهارم توجه به نام‌گذاری برخی از مراسم‌هاست. نیمه شعبان را که ولایت امام زمان علیه السلام است، به عنوان روز جهانی مستضعفین نامید که خود همین نگاه بسیار عمیقی است. در آن روزی که امام زمان علیه السلام تولد یافت و بعداً ظهور خواهد کرد بر اساس قسط و عدالت به احقاق حقوق مستضعفان برمی‌خیزد. همین نام‌گذاری در چنین تاریخی نشان از درایت امام خمینی و توجه ویژه ایشان به مستضعفین را می‌دهد.

پنجم در وصیت‌نامه امام تأکید فراوانی به محرومین و مستضعفین شده و درباره حقوق آنان در وصیت‌نامه خود عنایت فراوانی داشته است. به نظرم اگر کسی هیچ یک از بیانات و نوشته‌های امام را خوانده و ندیده باشد، فقط همین وصیت‌نامه را که بخواند، متوجه عمق توجه ایشان به مستضعفین می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت که ادبیات حضرت امام مشحون از توجه و تذکر به محرومان و مستضعفان است.

اگر ما همین نوع نگاه و رویکرد حضرت امام را در تمامی سطوح پیاده کنیم، به نظرم بسیاری از مشکلات اقتصادی و فرهنگی ما حل می‌شود. ما هر چند از این راه و مسیر فاصله بگیریم، قطعاً مشکلاتمان هم بیشتر می‌شود.

تاکنون سیاستمداران زیادی ظهور کردند که شعارشان حمایت از قشر مستضعف بود؛ اما می‌بینیم که آن چنان توفیقی به دست نیاوردند و مردم هم از آنان پیروی نکردند. عامل اینکه مردم ایران به نهضت حضرت امام خمینی لبیک گفتند و با دل و جان پشتیبان قیام ایشان شدند، چیست؟

یکی از عوامل صداقت در گفتار و رفتار است. یکی از عواملی که مردم را جذب می‌کند، همین است. اینکه مردم ببینند آنچه مسئولان می‌گویند و عمل می‌کنند، تطبیق دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْاِحْتِهَادَ وَ الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ / مردم را به غیر از زبانتان دعوت به دین کنید، تا سعی و کوشش و درستی و پرهیزگاری و خویشنداری را از شما مشاهده کنند.» این صداقت در قول و عمل یکی از عوامل ایجاد محبوبیت است. وقتی مردم محروم و مستضعف صداقت در گفتار و رفتار را در حامی خود می‌بینند به اقبال پیدا می‌کنند.



حمایت از مستضعفان و محرومان

سیدمرتضی بختیاری:

امام یک موی سر کوخ نشینان را برتر از کاخ نشینان می‌داند



سیدمرتضی بختیاری در تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۹۸ به عنوان ریاست کمیته امداد امام خمینی منصوب شد. وی پیش از این مدیر کل دادگستری استان خراسان و فارس، رئیس سازمان زندان‌ها، استاندار اصفهان و وزیر دادگستری در دولت دهم بوده است.

کردند.» حضرت امام به خوبی آگاه بود که اگر قشر محروم جامعه از انقلاب و نظام اسلامی سرخورده شوند میدان برای زراندوزان بی‌درد و نامهربان باز خواهد شد و در نتیجه مردم در تنگناهای اقتصادی قرار خواهند گرفت.

لطفاً به مصادیق عینی عملکرد حضرت امام (ره) در توجه به محرومان و مستضعفان و مبارزه با ظلم ظالمان و مستکبران اشاره‌نمایید.

الف) توجه به محرومان و مستضعفان (نهادسازی): حضرت امام با توجه به منظومه فکری خود در اولین روزهای پیروزی انقلاب، یعنی ۲۲ روز پس از پیروزی انقلاب اقدام به نهادسازی کرد که یکی از بارزترین نهاد سازی‌ها در مقابله با فقر و محرومیت و توجه به مستضعفین، تأسیس کمیته امداد امام خمینی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ است. رسالت این نهاد رسیدگی به فقر و محرومان بود و مأموریت محرومیت‌زدایی از جامعه را داشت.

همچنین در راستای نهادسازی و در راستای تأمین مسکن و سرپناه مناسب برای کوخ‌نشینان و حاشیه‌نشینان به عنوان مصادیق عینی می‌توان به تأسیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی در ۲۱ فروردین سال ۱۳۵۸ اشاره کرد که مأموریت ساختن مسکن محرومان را بر عهده گرفت و هم‌اکنون نیز ادامه دارد. از دیگر نهادهای تأسیسی می‌توان به بنیاد مستضعفان در ۹ اسفند ۱۳۵۷ اشاره نمود که با تملک اموال منقول و غیرمنقول سلسله پهلوی و عمال آن به نفع مستمندان و محرومان، صرف امور رفاهی آنان گردیده است.

از دیگر نهادهای امدادی که در راستای صیانت از کیان کشور می‌توان به آن اشاره نمود تشکیل بسیج مستضعفان در ۵ آذر ۱۳۵۸ می‌باشد که در راستای دفاع از اهداف انقلاب و حفظ دستاوردهای انقلاب ایجاد گردید. این نهاد نمود عینی توجه به مستضعفین و انقلاب اسلامی است. یکی دیگر از نمودهای عینی توجه به محرومان تأسیس جهاد سازندگی در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ با هدف رسیدگی به مناطق محروم و دور افتاده می‌باشد.

ب) مبارزه با ظلم ظالمان و مستکبران: حضرت امام (ره) با اندیشه حزب مستضعفین در عالم با نگاه به مبارزه با ظالمان و مستکبران دستور تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ صادر کرد که علاوه بر مبارزه با ظلم ظالمان داخلی با هدف دفاع از مستضعف و مظلوم با تشکیل سپاه قدس در فراتر از جغرافیای ایران نیز، همواره مدافع ستمدیدگان سایر کشورهای اسلامی نیز بوده است.

نقش محرومان و مستضعفان در پیروزی انقلاب اسلامی و همراهی آنان با امام (ره) و نهضت امام را تشریح فرمایید.

حضرت امام راحل، محرومان و مستضعفان را صاحبان اصلی انقلاب می‌دانست و می‌فرمود اگر ایثار و فداکاری آنان نبود انقلاب به پیروزی نمی‌رسید. ایشان می‌فرمود: «این پایین شهری‌ها و این پابرنه‌ها به اصطلاح شما، این‌ها ولی نعمت ما هستند. اگر تا آخر عمر به این‌ها خدمت کنیم، نمی‌توانیم از عهده خدمت برآییم.» حضرت امام محرومان و مستضعفان را به عنوان پرچم‌داران اسلام ناب محمدی در مقابل اسلام آمریکایی مطرح می‌فرمود. ایشان محرومان را نور چشم خود و اولیای نعم همه می‌دانست که نشان از جایگاه بالای این قشر اجتماعی در منظومه فکری امام می‌باشد. در نگاه حضرت امام محرومان، خاستگاه انبیای الهی، پیروان اسلام، پدیدآورندگان انقلاب و حامیان جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند. در نگاه ایشان محرومان، نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی دارند و جنگ تحمیلی مرهون فداکاری آن‌هاست و کوخ‌نشینان را از عوامل موجهه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی برمی‌شمرد و آن‌ها را از عوامل مهم بقای نظام اسلامی می‌دانست. حضرت امام جایگاه مستضعفین در مبارزه با طاغوت و طاغوتیان را همانند نقش و اهداف پیامبران الهی می‌دانست. ایشان یک موی سر کوخ‌نشینان را برتر از کاخ‌ها و کاخ‌نشینان می‌دانست.

خداوند در قرآن کریم در آیه ۵ سوره قصص، پیشوایان را از مستضعفین و آنان را از وارثان زمین و همه موجودات آن می‌داند و به عبارتی مستضعفین، ائمه و پیشوایان بالقوه عالم بشریت بوده‌اند که در پیروزی انقلاب هم رهبر این نهضت نیز خود از قشر مستضعف بود. حضرت امام با به کار بردن مفهوم صاحبان انقلاب به نقش بی‌بدیل ایشان در پیروزی انقلاب پرداخت و مستضعفین را نقش آفرینان و صاحبان حقیقی انقلاب و ولی نعمتان راستین جمهوری اسلامی برمی‌شمرد. همراهی مستضعفان و محرومان با ندای رهایی‌بخش حکومت اسلامی را باید در دو عنصر ایمان به خدا و رهایی از تعلقات دنیوی جستجو کرد. حضرت امام تمامی اصلاحات اساسی بعد از انقلاب را مرهون داشتن قدرت که نشأت گرفته از قدرت مردمی باشد، می‌دانست و می‌فرمود: «تنها آن‌هایی تا آخر خط، با انقلاب هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند.» ایشان می‌فرمود: «همواره بار سنگین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بر دوش مستضعفین بوده و این‌ها بودند که در تداوم نهضت اسلامی در جبهه و پشت جبهه فداکاری



مقدم بدانند و مسائل مربوط به اشراف را به سبب ثروتشان در رأس برنامه‌های خود قرار ندهند. (همان، ج ۱۲، ص ۳۶۲؛ ج ۱۴، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ ج ۱۶، ص ۴۴۸)

امام خمینی از غلبه خوی کاخ‌نشینی و تجمل‌گرایی بین روحانیت بسیار نگران بود و بارها در این زمینه به آنها هشدار داده و توصیه می‌کرد به سراغ مادیات نروند و ارزش روحانیت را که به مقام معنوی اش است و این را با گرایش به تجمل‌گرایی از دست ندهند (همان، ج ۱۶، ص ۲۵۲) و افتخار تاریخی هزاران ساله خود را با امور دنیایی از میان نبرند و از زندگی طلبگی بر مبنای ساده‌زیستی و زهدگرایی خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که مخالف شأن روحانیان است، فاصله بگیرند (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۲) ایشان هیچ آفت و خطری را برای روحانیت بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا و دلبستگی به آن نمی‌دانست. (همان)

یکی از دغدغه‌های امام خمینی پس از پیروزی انقلاب، بازگشت فرهنگ و خوی اشرافیت و کاخ‌نشینی در کشور بود. برای همین به همه قشرهای جامعه هشدار داده و از کارگزاران نظام می‌خواهد تا پیش و بیش از مرفهان، با فقرا مراد داشته و از اوضاع آنان با خبر باشند (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۴۰-۳۴۱) تا گرفتار چنین خصلتی نشوند. ایشان باور داشت تا زمانی که مسئولان از جنس توده مردم باشند، خطری انقلاب اسلامی را تهدید نمی‌کند؛ بنابراین آنان را از تغییر وضعیت مادی خودشان بر حذر می‌داشت (همان، ج ۱۶، ص ۴۴۶) تا عادت به کاخ‌نشینی نکنند و ضمن سفارش به ساده‌زیستی به آنان هشدار می‌داد با زندگی اشرافی و مصرفی نمی‌توان ارزش‌های اسلامی و انسانی را حفظ کرد (همان، ج ۱۸، ص ۴۷۱) ایشان از مسئولان می‌خواست نیازهای طبقه محروم را در اولویت کار خود قرار دهند و مصلحت آنان را بر ممتکنان گریزان از جبهه و جهاد



نفی خوی کاخ‌نشینی و اشرافیت

نگرانی امام خمینی از حاکمیت خوی اشرافی و کاخ‌نشینی

محمد رجبی نژاد

پیامبر اکرم (ص) شدند. (همان، ص ۹۲-۹۳) این نشان می‌دهد که تنها در طبقه اشراف بودن مهم نیست، بلکه داشتن خوی و خصلت اشرافیت و کاخ‌نشینی مهم است. پیامبری که خود از قریش بود، نه تنها خوی اشرافی نگرفت؛ بلکه اشراف قبیله‌اش در برابرش ایستادند و دشمنش شدند.

اشرافیت و نظام طبقاتی در ایران نیز از دیرباز مطرح بوده و از دوران هخامنشیان به چشم می‌خورد. (راوندی، ج ۱، ص ۴۹۳-۴۹۴) ظهور اشکانیان نیز بر نفوذ اشراف افزود. چراکه حضورشان در مجلس مهستان را از نیاکان خود به ارث می‌بردند، و می‌توانستند از طریق این مجلس در مسائل مهم حکومتی شرکت کنند و حتی پادشاه را انتخاب نمایند. (زرین کوب، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱)

در آغاز حمله مسلمانان عرب به ایران، جایگاه اشراف و تفکر اشرافیت، به دلیل روحیه و رفتار مسلمانان نخستین، دچار ضعف شد؛ ولی بعدها بسیاری از حاکمان عرب نیز اندیشه برابری و برادری میان امت اسلام را به فراموشی سپردند و تحت تأثیر رفاه و تجمل ناشی از فتوحات و غنائیم، سرگرم احیای سنت‌های قومی و قبیله‌ای پیش از اسلام خود شدند و گونه‌ای دیگر از اشرافیت و کاخ‌نشینی بر جوامع اسلامی حاکم شد. (الهیاری، ص ۱۲۷-۱۲۸) این تغییر شکل اشرافیت در ادوار مختلف تاریخ ایران ادامه داشت. در دوران صفویه نیز حدود ۳۲ قبیله یا خانواده اشرافی در کشور وجود داشت که دارای امتیازهای ویژه‌ای بودند و حاکم هر شهر از میان آنان انتخاب می‌شد. در این دوران طبقه اشراف در کنار شاه و روحانیان، بر امور کشور احاطه داشتند (راوندی، ج ۳، ص ۵۶) و به نوعی خصلتاً و عملاً کاخ‌نشینی و کاخ‌نشینی به روند خود ادامه می‌داد. در دوران قاجار، اشراف کسانی بودند که بر حسب ثروت سرشار،

اشاره

از جمله واژگان پربسامد امام خمینی، به ویژه پس از پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، واژگانی چون «کاخ‌نشینی»، «کوخ‌نشینی»، «اشرافی‌گری»، «تجمل‌گرایی» و دیگر واژگان نزدیک و در پیوند با اینها بوده است. تصریح و اصرار بر کاربرد این واژگان، از طرفی هشدار و سفارش به مسئولان، مدیران و مردم بر دوری از آنان، ما را بر آن داشت که با خوانش و کاوش در آثار ایشان، ببینیم آیا دیدگاه امام خمینی، رد و دوری از رفاه و آسایش و گشایش در زندگی مادی است، یا نفی خصلت کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری؟! پس در این مقاله نخست در پی پاسخ به این پرسشیم، و سپس این‌که آیا از اصول اندیشه امام خمینی به حساب می‌آید یا نه؟

مقدمه

خوی و خصلت کاخ‌نشینی و اشرافیت با آغاز زندگی اجتماعی بشر گره خورده است. اشراف گروهی از زمین‌داران طبقه ممتاز و حاکم بر جوامع سنتی بودند که در تمام زمان‌ها از امتیازات خاصی برخوردار بودند (بشیریه، ص ۱۹۴) که این امتیازات ویژه اجتماعی و حقوقی به گونه موروثی در میان آنان از نسلی به نسل بعد نیز منتقل می‌شده است. (دوورژه، ص ۲۳۴) نخستین حضور اشرافیت در اروپا را در یونان باستان ذکر کرده‌اند. (جاناتان، ص ۹) در متون تاریخی پیش از اسلام توجه قبایل عرب به ثروت‌اندوزی و برتری‌های نسبی به چشم می‌خورد. (پیشوایی، ص ۴۰) از میان این قبایل، قریش تجارت عمده مکه را در دست داشت و از این طریق به ثروت‌اندوزی می‌پرداخت. افراد این قبیله که بخشی از اشراف و بزرگان مکه به شمار می‌رفتند و با کلیدداری کعبه، موقعیت ممتازی بر سایر مردم پیدا کرده بودند، بعدها از مخالفان سرسخت



ج ۱۳، ص ۹۵؛ ج ۱۵، ۳۱۱-۳۱۲؛ ج ۱۶، ص ۴۴۲-۴۴۳) و بر این باور بود رفتار آنان با مردم از جایگاه ارباب و حاکم گونه بوده است؛ در حالی که در برابر بیگانگان و قدرت‌های بالاتر از خودشان، خاضع و متواضع بودند. (همان، ج ۱۶، ص ۴۴۳) امام خمینی معتقد بود در زمان پهلوی ساختار حکومت از اشراف و اعیان بود و کاملاً در فاه و آرامش زندگی می‌کردند و در دورنخ قشر تنگدست رانمی‌فهمیدند. آنان تمام ارزش خود را بر پایه مادیات بنا کرده بودند و امتیاز خود را در محل زندگی، داشتن باغ‌ها، تعداد نوکرها، اسب‌ها، پر کردن حساب‌های بانکی و تجارخانه‌های خود از هر طریق و انباشت سرمایه می‌دانستند. (همان؛ ج ۱۷، ص ۱۸۴؛ ج ۱۸، ص ۲۷)

آموزه‌های دینی در برابر کاخ‌نشینی و اشرافیت

با کاوشی در آیات قرآن می‌بینیم که خوی کاخ‌نشینی و اشرافیت منفور است و مسلمانان را از خوی ثروت‌اندوزی نهی می‌کند (همزه، ۲؛ قصص، ۷۵-۸۱؛ علق، ۶ و ۷) همچنین در روایات نیز این خصلت رد شده است. (ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ۱۶۲؛ دیلمی، ج ۱، ص ۳۵) در احادیث داریم که طبقه اشراف و کاخ‌نشینان به دلیل این که از بالا به مردم نگاه می‌کنند و خود را برتر از دیگران می‌دانند و کوخ‌نشینان و ضعیفان را کوچک می‌شمرند، نکوهش شده‌اند. (کلینی، ج ۲، ص ۳۵۱)

امام خمینی نیز پیامبران و امامان را مبارزان با اشراف و ثروتمندان می‌نامید و خاستگاه اسلام را از میان ضعفا می‌دانست؛ و معتقد بود هیچ کدام از پیامبران خوی کاخ‌نشینی نداشتند و از اشراف طرفداری نمی‌کردند. (صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۱۶) ایشان فرموده‌اند: پیامبر اکرم (ص) با این که متعلق به خاندان اشراف قریش بود با مردم فقیر روزگار گذراند و به دلیل آزار و اذیت اشراف، مدتی را در کوهستان زندگی کرد. (همان، ج ۸، ص ۴۵۶)

انقلاب اسلامی ماهیتی ضد کاخ‌نشینی و اشرافی

از دیرباز بیشتر حکومت‌ها، به‌ویژه نوع پادشاهی آن، به ساختن سازوبرگ و ساختار تجملی و همراه با رفاه و استفاده از امکانات پرزرق‌وبرق گرایش داشته‌اند. بسیاری از رهبران با شعار ساده‌زیستی و مبارزه با کاخ‌نشینی و اشرافیت آغاز می‌کنند؛ ولی پس از چیرگی، به کاخ‌نشینی و مانور تجمل رومی‌آوردند و این امر تعصب و دلبری حاکمان و سربازان یک حکومت را در دفع دشمنان کاهش داده، موجب سقوط آن می‌گردد. (ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۱۸ و ۲۶۷-۲۶۸)

شماری از انقلاب‌ها نیز در تاریخ معاصر با شعار حمایت از محرومان و مبارزه با طبقه اشراف و خوی کاخ‌نشینی به پیروزی رسیده‌اند، اما با استقرار و گذشت زمان به بی‌راهه رفته و از اهداف و آرمان‌ها دور شده و سران و حامیان آن به خصلت کاخ‌نشینی و اشرافیت گرایش پیدا کرده و عملاً خود کاخ‌نشین شده‌اند. بالاخره بُعد مادی دنیا جذاب و لذت‌بخش است و انسان‌ها را به سوی خود می‌کشد. تنها افراد خاص می‌توانند از این دام‌هایی بایند؛ و با وجود دموکراسی و حاکمیت قانون است که مانع آن گرایش‌ها می‌شود.

انقلاب اسلامی ایران نیز ماهیتی ضد کاخ‌نشینی و اشرافیت داشت و با همین شعار مردم را به صحنه آورد. یکی از برنامه‌های اصلی امام خمینی در دوران انقلاب، از بین بردن خوی تجمل‌گرایی، تکبر و خودرایی بود. چرا که آن را بر خلاف روحیه ساده‌زیستی و عدالت در جامعه می‌دانست و می‌گفت در یک کشور نباید تمام امکانات صرف

یا به علت نزدیکی موروثی به دستگاه حاکم، یا به دلیل خدمات قابل توجه به حکومت، موفق به کسب القاب گوناگون می‌شدند. این طبقه شیوه زندگی و امتیازاتشان با سایر گروه‌ها تفاوت داشت. (شمیم، ص ۳۷۶) تا این زمان معمولاً قدرت اقتصادی و سیاسی دست طبقه کاخ‌نشین و اشراف بود.

با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی، از قدرت اشرافیت سنتی کاسته شد و از سال ۱۳۱۲ به بعد این طبقه با حفظ قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی خود را از دست دادند (سردارآبادی، ص ۱۳۳) در این دوران چند گروه سرمایه‌دار نظیر نظامیان و دیوان سالاران جای اشراف سنتی زمان قاجار را گرفتند و با افزایش سرمایه‌های شخصی رضاشاه، خانواده پهلوی نیز در دایره اشراف قرار گرفت. (همان، ص ۱۷۵-۱۷۶) در دوران محمدرضا پهلوی نقش اشرافیت به مفهوم سنتی آن تقریباً از میان رفت و جای خود را به سرمایه‌داران-خاندان پهلوی و سران دولتی و نظامیان-داد. در این زمان نزدیکان شاه و درباریان در تکاپو بودند تا از راه‌های گوناگون-استفاده از رانتهای مالی، شرکت در معاملات بزرگ، راه‌اندازی صنایع و دریافت وام‌های کلان-از امکانات اقتصادی کشور به نفع خود استفاده کنند. (مجتبی‌زاده، ص ۱۰۶-۱۱۱) برگزاری مراسم مجلل تاج‌گذاری و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله با توجه به نارسایی‌ها و کمبودهای کشور، از نشانه‌های تمایل محمدرضا پهلوی و اطرافیانش به خوی اشرافی‌گری بود. (همان، ص ۷۱ و ۱۴۱-۱۴۲) گرایش به تجمل‌گرایی و ثروت‌اندوزی، ساخت کاخ‌ها و دربارهای باشکوه، دعوت از رؤسای کشورهای دیگر، هزینه‌های مسافرت‌های رسمی و حفظ مراسم درباری و ادا و رفتارهای خاص آن، سوءاستفاده خاندان سلطنتی و درباریان از امکانات کشور، توجه نکردن به امور عامه، جلوگیری از حضور و مشارکت عموم مردم در امور سیاسی و خودکامگی و استبداد رومی‌توان از اصول جدانشدنی حکومت‌های اشرافی و خصلت‌های کاخ‌نشینی دانست. (فردوست، ج ۱، ص ۲۱۴؛ مجتبی‌زاده، ص ۳۵، ۶۲ و ۱۱۱)

امام خمینی حکومت‌های پادشاهی ایران در طول تاریخ، به‌ویژه حکومت پهلوی و صدراعظم‌ها و نخست‌وزیرانش را نمونه‌هایی از حکومت‌ها و اشخاص اشرافی می‌دانست. (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۴۲-۴۴۳؛ ج ۱۸، ص ۲۹-۳۰) ایشان برگزاری جشن‌های شاهنشاهی و هزینه‌های سنگین دربار را نشانه‌های اشرافیت در آن دوران می‌شمرد. (همان، ج ۲، ص ۱۲۴) و معتقد بود رجال پهلوی اطلاعاتی از اوضاع مردم نداشتند و به آنان توجه نمی‌کردند و در هر کاری، منفعت خود را در نظر می‌گرفتند. به عقیده ایشان اگر به روستایی هم رسیدگی ظاهری می‌شد از آن جهت بود که اشراف مالک آن منطقه بودند (همان، ج ۱۸، ص ۲۷-۲۸) و سرانجام سوادش به جیب خودشان برمی‌گشت. ایشان تأکید می‌کرد در مجلس ملی دوران پهلوی، نمایندگان، به جز برخی از آنان، هر یک برای خود کاخ‌های بزرگ و زندگی اشرافی داشتند و هرگز امکان رودررو شدن فرد معمولی با آنان وجود نداشت. (همان، ج ۱۳، ص ۹۹)

امام خمینی وابسته بودن اهالی حکومت به قشر اشراف را که تمام ارزش‌هایشان در امور مالی خلاصه می‌شد، مصیبت بزرگی برای کشور می‌دانست و وجود خوی خانی و خانبازی، تمایل به زمین‌خواری و تلاش برای داشتن القاب و عناوین ویژه را از ویژگی‌های رفتاری اشراف و کاخ‌نشینان به حساب می‌آورد (همان،



رفاه اشراف و اعیان گردد و حکومت‌ها نباید تنها برای منفعت این قشر اقلیت کار کنند. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۰۱) ایشان الگوهای کاخ‌نشینی و اشرافی حکومت را روش نادرستی برای اداره کشور می‌دانست. (همان، ج ۵، ص ۳۲۳) البته مخالف رفاه و جمع‌آوری ثروت نبود، حتی ثروتمندانی را که ثروت خود را از راه مشروع به دست آورده بودند، برای همکاری با مردم و کمک به فقرا و نظام دعوت می‌کرد و کار آنان را عبادتی ارزشمند و ثروت آنان را آزمایش الهی می‌دانست. (همان، ج ۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲۱، ص ۴۴۵)

باین حال امام خمینی پیروزی انقلاب اسلامی را برآمده از خوی کاخ‌نشینان و اشراف نمی‌دانست؛ بلکه آن را مدیون مستمندان می‌دانست و تأکید می‌کرد در روزهای سخت انقلاب، اشراف در خانه‌های خود نشسته بودند و این تنگدستان بودند که برای انقلاب از خون خود گذشتند؛ لذا اقتصاد کشور نباید بر مبنای منافع اشراف و اعیان تعیین شود، بلکه باید خواست توده مردم در تعیین برنامه‌های اقتصادی در نظر گرفته شود. (همان، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۷۶) ایشان یکی از شاخصه‌های انقلاب را ضدیت با خوی اشرافیت می‌خواند، (همان) و معتقد بود پس از انقلاب اسلامی، مردمی شدن و دوری از خصلت کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری در تمام نهادها رخ داده و متصدیان امور از میان قشر مرفه انتخاب نشده‌اند و مقام‌هایی مانند رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر، خود را از اشراف نمی‌دانند و بزرگ‌شده در خانواده‌ای اشرافی نیستند و می‌توانند با مردم عادی تعامل داشته باشند. (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۰؛ ج ۱۶، ص ۴۴۲-۴۴۵) این نگاه نشانگر آن است که افراد برآمده از طبقه اشراف که ممکن است خوی کاخ‌نشینی و تجمل داشته باشند و یا این که در آینده به آن گرایش پیدا نمایند، بسیار است؛ لذا از روی کار آمدن چنین افرادی ابراز نگرانی کرده و هشدار می‌دهند.

نگرانی امام خمینی

از حاکمیت خوی اشرافی و کاخ‌نشینی

یکی از دغدغه‌های امام خمینی پس از پیروزی انقلاب، بازگشت فرهنگ و خوی اشرافیت و کاخ‌نشینی در کشور بود. برای همین به همه قشرهای جامعه هشدار داده و از کارگزاران نظام می‌خواهد تا پیش و بیش از مرفهان، با فقرا مراوده داشته و از اوضاع آنان با خبر باشند (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۰-۳۴۱) تا گرفتار چنین خصلتی نشوند. ایشان باور داشت تا زمانی که مسئولان از جنس توده مردم باشند، خطری انقلاب اسلامی را تهدید نمی‌کند؛ بنابراین آنان را از تغییر وضعیت مادی خودشان بر حذر می‌داشت (همان، ج ۱۶، ص ۴۴۶) تا عادت به کاخ‌نشینی نکنند و ضمن سفارش به ساده‌زیستی به آنان هشدار می‌داد با زندگی اشرافی و مصرفی نمی‌توان ارزش‌های اسلامی و انسانی را حفظ کرد (همان، ج ۱۸، ص ۴۷۱) ایشان از مسئولان می‌خواست نیازهای طبقه محروم را در اولویت کار خود قرار دهند و مصلحت آنان را بر متمکنان گریزان از جبهه و جهاد مقدم بدانند و مسائل مربوط به اشراف را به سبب ثروشان در رأس برنامه‌های خود قرار ندهند. (همان، ج ۱۲، ص ۳۶۲؛ ج ۱۴، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ ج ۱۶، ص ۴۴۸)

امام خمینی از غلبه خوی کاخ‌نشینی و تجمل‌گرایی بین‌روحانیت بسیار نگران بود و بارها در این زمینه به آنها هشدار داده و توصیه می‌کرد به سراغ مادیات نروند و ارزش روحانیت را که به مقام معنوی اش است و این را با گرایش به تجمل‌گرایی از دست ندهند

(همان، ج ۱۶، ص ۲۵۲) و افتخار تاریخی هزاران ساله خود را با امور دنیایی از میان نبرند و از زندگی طلبگی بر مبنای ساده‌زیستی و زهدگرایی خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق‌وبرق دنیا که مخالف شأن روحانیان است، فاصله بگیرند (همان، ج ۲۰، ص ۳۴۲) ایشان هیچ آفت و خطری را برای روحانیت بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا و دلبستگی به آن نمی‌دانست. (همان) امام خمینی با کار و کسب حلال و قانونی که موجب افزایش ثروت و رفاه فرد و جامعه شود، مخالف نبود و رد نمی‌کرد، برای همین ثروتمندان جامعه را در راستای اصلاح و دوری آنان از سیرت و صورت کاخ‌نشینی و اشرافیت و تجمل، با توصیه‌هایی مشفقانه راهنمایی می‌کرد و تذکر می‌داد تحمل فاصله طبقاتی برای قشر پایین امکان‌پذیر نیست و اگر جمهوری اسلامی ایران نتواند مسائل اقتصادی مردم را حل کند، انفجاری در کشور رخ می‌دهد که دامن‌گیر ثروتمندان نیز می‌شود و خشک و تر را با هم می‌سوزاند (همان، ج ۸، ص ۴۷۱؛ ج ۱۰، ص ۳۳۵) ایشان از آنان می‌خواست به فکر محرومان باشند و برخلاف دوران پهلوی، به شرایط زندگی آنان بی‌توجه نباشند. (همان، ج ۱۱، ص ۱۸۱۷)

نتیجه

خوانش و کاوش آثار امام خمینی و دیدگاه‌های ایشان در زمینه اشرافیت و کاخ‌نشینی و تأکید و هشدارهای پیاپی در این باره، نشان می‌دهد حضرت امام بیشتر و بیشتر از هر چیز با غلبه خُلق و خوی اشرافی و کاخ‌نشینی مشکل داشت و آن را خطر می‌دانست. ایشان ساده‌زیستی و پیوند خوردن با محرومان از روی ریا و خودنمایی و تحمیق مردم را بر نمی‌تافت و آن را بدتر از خود کاخ‌نشینی می‌دانست.

از دیدگاه امام خمینی بسیاری از افراد ناخواسته و به دلیل محدودیت‌هایی که دارند، به زندگی ساده روی می‌آورند؛ در حالی که هنر آن است که افراد با داشتن امکانات رفاهی و توان و صورت مالی، سیرت ساده‌زیستی داشته باشند. به باور ایشان باید ضمن دور شدن از تفکر مادی به معنای کسب مادیات از هر راهی و با هر وسیله‌ای، با تعقل به سمتی رفت که مادیات در خدمت معنویت و خود انسان باشد. ایشان استفاده از مظاهر دنیوی برای رشد انسانیت و معنویت و رفاه و آسایش معقول را رد نکرده، بلکه لازم می‌داند؛ آنچه برای ایشان دغدغه بود گرایش به خُلق و خوی و عادت به کاخ‌نشینی و اشرافی‌گری بود.

نگرانی امام خمینی ارزش و حاکم شدن ادبیات کاخ‌نشینی به جای فرهنگ کوخ‌نشینی بر جامعه بود. سیره عملی ایشان اینگونه بود که همواره طبقه کوخ‌نشین را بر طبقه کاخ‌نشین تقدم و ارزش می‌دادند؛ از این رو می‌فرمود یک موی کوخ‌نشینان بر همه کاخ‌نشینان ترجیح دارد؛ چرا که اگر کسی خودساخته نباشد، ممکن است صورت کاخ‌نشینی، سیرت کاخ‌نشینی را در پی داشته باشد.

نکته پایانی این که واژگان «کاخ‌نشینی»، «کوخ‌نشینی»، «اشرافی‌گری»، «تجمل‌گرایی»، «ساده‌زیستی» و دیگر واژگان مرتبط با اینها، همه واژگان اعتباری هستند و خود این واژگان یا مصادیق اینها ممکن است در زمان و مکان‌های مختلف تغییر نمایند؛ لذا اصل توجه به خوی کاخ‌نشینی و اشرافیت است که در هر زمان و مکانی ممکن است ساری و جاری باشد.



احمد بهشتی:

کاخ‌نشینی یعنی انحراف از مسیر صحیح

امام همان زندگی ساده طلبگی را حتی پس از پیروزی انقلاب و کسب قدرت ادامه داد
اگر مسئولان سبک زندگی شان را با اکثریت مردم هماهنگ کنند، این مشکلات به وجود نمی‌آید



آیت‌الله دکتر احمد بهشتی دارای دکترای فلسفه از دانشگاه تهران و عضو سابق هیئت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، عضو مجلس خبرگان رهبری، پژوهشگر فلسفه، مدرس حوزه علمیه، رئیس سابق دانشگاه قم و نماینده دودوره مجلس شورای اسلامی است.

دکتر احمد بهشتی، در دوره تلاش علمی و آموزشی خود به ریاست کمیسیون آموزش و پرورش و معاون کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی، مدیر گروه فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، عضویت کمیسیون تحقیق رسید. همچنین آثار فراوانی از جمله شرح نهج البلاغه در چندین جلد از وی منتشر شده است.

زمان امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی بود و امیرالمؤمنین هم نمی‌خواست که شریح قاضی باشد. چون چند دوره در زمان خلیفه دوم و سوم قاضی بود. شاید در زمان ابوبکر هم چند دوره قاضی بود. حضرت می‌خواست ایشان را بردارد، اما مردم تظاهرات کردند و گفتند اگر می‌خواهید شریح را عزل کنید ما دست از بیعت می‌کشیم. حضرت ناچار شد و شریح قاضی را ابقا کرد؛ هر چند مراقب قضاوت‌های او بود. احکامی هم که صادر می‌کرد زیر نظر خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس از مدتی شریح قاضی ملک وسیعی خرید. اولین نامه‌ای که در نهج البلاغه ثبت شده و سیدرضی آن را ثبت کرده، خطاب به شریح قاضی است. حضرت به او فرمود که این خانه وسیع را برای چه می‌خواستی؟

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام با این خوی کاخ‌نشینی مبارزه می‌کرد و راضی نمی‌شد که مسئولین دنبال توسعه زندگی خود باشند.

همچنین یک بار وقتی به عیادت یکی از یاران خود رفت، دید که خانه وسیعی دارد. حضرت به او اعتراض کرد و فرمود: «مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتُ أَحْوَجُ

موضوع گفت‌وگوی مادر باره خوی کاخ‌نشینی و دوری از آن در نگاه حضرت امام است. در ابتدا برای ما بفرمایید که چرا خوی کاخ‌نشینی برزنده یک مسلمان مؤمن نیست؟

اصولاً تجمل‌گرایی در زندگی یک مسلمان مطلوب و مرغوب نیست. اینکه مسلمانی در پی تجمل باشد، نامطلوب است. خوی پسندیده به تجمل‌گرایی نیست و انسان باید از تجمل‌گرایی پرهیز کند.

یکی از مصادیق تجمل‌گرایی، کاخ‌نشینی است. برخی از انسان‌ها وقتی کاخ‌های پرزرق و برق ثروتمندان را می‌بینند، مفتون آن‌ها می‌شوند و حسرت می‌خورند که چرا ما چنین کاخ‌هایی را نداریم. اگر به مبدا این کاخ‌نشینی نگاه کنیم متوجه زراندوزی می‌شویم. انسان باید به جمع ثروت بپردازد تا بتواند کاخ‌نشین بشود. از طرفی کسب ثروت از راه حلال محدود است. انسان نمی‌تواند از راه حلال ثروت‌های کلان به دست بیاورد و زندگی ساده را تبدیل به کاخ‌نشینی کند. بنابراین باید به دنبال این برود که از کجا پولی به دست بیاورد و چگونه ثروتمند بشود تا بتواند این میل را در وجود خودش ارضا کند. دین مبین اسلام با این خوی کاخ‌نشینی مبارزه کرده است. برای مثال شریح در



/ با این خانه وسیع در دنیا چه می کنی و حال آنکه در آخرت به خانه گسترده محتاج تری.» حضرت شدیداً با او برخورد کرد. شنید که از برادر خودش شکایت کرد که ترک دنیا کرده و از زن و بچه و زندگی اش گذشته است و گوشه نشین شده و جزو سالکان شده است. حضرت فرمود او را بیاورید. حضرت به او هم تندی کرد و فرمود که چرا این کار را می کنی و حقوق همسر و فرزندت را نادیده می گیری؟ خداوند در قرآن می فرماید: «أَجَل لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ / طیبیات را برای شما حلال کرده است.» از طرفی دیگر می بینیم که برخی از به اصطلاح سالکان طریقت، طیبیات حلال را بر خود حرام می کنند. این چه زندگی است که این دسته برای خودشان انتخاب کردند. شخصی به خود حضرت گفت که چرا خودت این گونه ساده و به دور از تجمل گرایی زندگی می کنی؟ من هم می خواهم مثل شما زندگی کنم. حضرت فرمود من با تو فرق می کنم. من یک مسئولیتی در بین مردم دارم. مردم به زندگی من نگاه می کنند. اگر ببینند رهبر و خلیفه شان غرق در ناز و نعمت و تجملات است، پیش خود چه فکری می کنند؟ جز اینکه به دین اسلام و ما بدبین می شوند؟ حتی به خدا هم بدبین می شوند!

می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ» یعنی خدا بر امامان حق واجب کرده که زندگی خودشان را با زندگی ضعفای مردم هماهنگ و برابر کنند. خدا بر ما واجب کرده است. ما به عنوان امام مسلمین این وظیفه را داریم. اما شما که امام مسلمین نیستید و کسی به شما کاری ندارد، چرا دارید این گونه زندگی می کنید و حق زن و بچه را ادا نمی کنید؟ حضرت شدیداً با هر دو برادر برخورد کرد؛ هم او که خانه وسیعی و تجمل گرایی داشت و هم برادرش که در زهد به سر می برد و گوشه نشین بود به حدی که از زندگی و زن و بچه هم دوری می کرد.

این مقدمه را عرض کردم تا به اینجا برسیم که حضرت امام خمینی رحمة الله علیه بر همان مسندی نشست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود؛ بنابراین باید همان سیاستی که امیرالمؤمنین در زندگی پیاده کرد، ایشان هم همان سیاست را پیاده کند. همان طور که امیرالمؤمنین با مسئولین و کارگزاران برخورد می کرد. اگر می دید که شریح قاضی این جور خانه ای تهیه کرده، با او برخورد می کرد. اگر می دید یکی از یارانش خانه وسیعی را خریداری کرده است و.. نیز برخورد قاطع می کرد. در عین حال حضرت فرمود ممکن است همین خانه وسیع به درد شما بخورد. اما از این خانه نمی توانید به مشکلات و گرفتاری های مردم رسیدگی کنید. چون به هر حال مردم رفت و آمد دارند و اگر وسعت این منزل را ببینند حسرت داشتن آن را می کنند.

حضرت امام هم همین طور بود. اگر ایشان خوی مکتب علوی را در خود پیاده نمی کرد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کاخ نیاوران یا کاخ سعدآباد می رفت. کاخ های مجللی که شاه در آن ها زندگی می کرد و همه چیز برایش فراهم بود. اما امام در خانه ای ساده در جماران ساکن شد و از تشریفات به دور بود. حال اگر امام در کاخ نیاوران ساکن می شد، مردم خوشحال می شدند یا اینکه نسبت به خود امام و انقلاب بدبین می شدند؟ با خود

می گفتند امام و انقلابیون هم دنبال کاخ نشینی هستند و الان رفتند کاخ های سلطنتی را اشغال کردند! امام می توانست این کار را انجام بدهد، اما نکرد و همان زندگی ساده طلبگی را حتی پس از پیروزی انقلاب و کسب قدرت ادامه داد و همین باعث شد که مردم بیشتر به سمت و سوی ایشان رغبت پیدا کنند. بنابراین کاخ نشینی در مکتب علوی مطلوب نیست.

البته الان آن کاخ های سلطنتی و برخی ساختمان های مجلس رژیم گذشته در اختیار حکومت قرار گرفته تا به نفع مردم و محرومان از آن ها استفاده بشود. بنده وقتی وارد ساختمان قدیمی مجلس خبرگان می شوم این آیات را می خوانم: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَوَرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا كَاهِنِينَ كَذَلِكَ وَأَوْزَانَهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ / چه باغ ها و چشمه سارانی که آن ها بعد از خود بر جای نهادند. و کشتزارها و جایگاه های نیکو و نعمتی که از آن بر خوردار بودند. آری این چنین بود و آن ها را به مردمی دیگر میراث دادیم و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.»

شما ببینید رضاخان که مازندرانی بود و زندگی ساده داشت و کم کم استعمار او را پسندید و به سلطنت رساند. یکی از اقدامات رضاخان این بود که کاخ مرمر را توسعه بدهد. کاخ گلستان را از رژیم های قبلی تحویل گرفت و چندتا کاخ بنا کردند. الان چه شد و کجا رفتند؟ محمدرضا این کاخ ها را پسندید و در کاخ دیگری ساکن شد. یک کاخ برای خودش ساخت و یک کاخ برای ولی عهدش. در کنار یکی از ساختمان های کاخ، جایی برای طبابت و بهداشت هست. یک تشکیلات مفصلی بر پا کرده بود فقط برای دندان پزشکی در کاخ که اگر در سال یکی دوبار او را در همان جامعینه کنند. تمام امکانات لازم برای کار دندان پزشکی در آنجا آماده بود. حالا چه شد و این همه تشکیلات کجا رفت؟ همه را گذاشت و از ایران فرار کرد و با ذلت از این کشور به آن کشور آواره شد و در نهایت مُرد. این نتیجه کاخ نشینی است که مطلوب امت اسلامی و مکتب علوی نیست.

باید بدانیم که کاخ نشینی انسان را به بیراهه می کشاند. ثانیاً اینکه کاخ نشینی در انسان غرور می آفریند. انسان را مغرور و از یاد خدا و آخرت و مردم دور می کند و باز می دارد و این مصیبتی است که امیدوارم کسی از مؤمنین دچار آن نشود.

بنده دوستی در شهر فساداشتم. ایشان خانه مجللی ساخته بود و یک شب هم ما را دعوت کرد. عمومی او هم در آن موقع به تازگی فوت کرده بود. سر سفره نشستیم بودیم و به من گفتند دعای سفره را بخوانم. من دعای سفره را شروع کردم و خواندم. آمد و دم گوشم گفت: «مبادا برای عموم فاته بخوانی. من این خانه را به تازگی تهیه کردم و نمی خواهم یاد مردگان در آن باشد.» یک سال از آن روز نگذشته بود که شنیدم در همان خانه سکنه و فوت کرده است. این نتیجه کاخ نشینی است که انسان را واقعاً در وادی بیراهه می کشاند.

دوستی داشتم در دانشکده الهیات. برادر او از علمای بزرگ تهران بود. یک بار تعریف کرد که برادرم گفت: حوصله ام سر رفته است. به او گفتم من یک ویلادر مازندران دارم. کلید به شما می دهم تشریف ببرید آنجا. همه امکانات در آنجا فراهم است. یک



بنابر این کاخ‌نشینی هم آثار مضر فردی دارد و هم جمعی، فردی از آن جهت که انسان را از یاد خدا و آخرت باز می‌دارد و هم برای جامعه زیان‌بخش است.

در آن دوره که منافقین شخصیت‌های سیاسی را ترور می‌کردند، مجلس شورای اسلامی تعدادی از ماشین‌های ضد گلوله مدرن ژاپنی را خرید تا نمایندگان در هنگام نقل و انتقال دچار حادثه تروریستی نشوند. یکی از نمایندگان مجلس آن دوره که به رحمت خدا رفته است، می‌گفت: «یک بار سوار یکی از این ماشین‌ها شدم و در صندلی عقب ماشین دراز کشیدم، دیدم چقدر ماشین خوب و موجب آسایش است. در یک آن احساس کردم که از خودم بی‌خود شدم. به خود آمدم و فهمیدم چقدر زندگی مرفهانه می‌تواند انسان را از یاد خدا دور نگه دارد.» بنابر این واقعاً تجملات و کاخ‌نشینی موجب دور شدن انسان از یاد خداوند و زندگی پس از مرگ می‌شود.

اگر ساده‌زیستی وجود داشته باشد و مسئولان سبک‌زندگی‌شان را با اکثریت مردم هماهنگ کنند، این مشکلات به وجود نمی‌آید. در آن صورت مردم هم به آنان اعتماد می‌کنند و خودشان هم بار مسئولیت کمتری بردوش می‌کشند.

وقتی حضرت امیر المؤمنین می‌فرماید: «لَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصْغَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ وَ لَكِنَّ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَسَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَاطَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَاعْهَدَ لَهُ بِالشَّبَعِ أَوْ أُبَيْتِ مَبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ عَزْثِي وَ أَكْبَادٌ حَزْرِي أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنَةَ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَجُنُّ إِلَى الْقَيْدِ / من اگر بخواهم می‌توانم به عسل مصفا و مغز گندم و جامه‌های ابریشمین، دست می‌یابم؛ ولی هیاهات که هوای نفس بر من غلبه یابد و آزمندی من، مرا به گزینش طعام‌ها بکشد و حال آنکه، در حجاز یا در یمامه بی‌نواپی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد و هرگز مزه سیری را نچشیده باشد. یا شب با شکم انباشته از غذا سر بر بالین نهم و در اطراف من شکم‌هایی گرسنه و جگرهایی تشنه باشد. آیا چنان باشم که شاعر گوید: تورا این درد بس که شب با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو گرسنگانی باشند در آرزوی پوست بزغاله‌ای».

مکتب ما چنین مکتبی است. از حضرت امام خمینی رحمة الله علیه که ادامه دهنده همین مکتب است، توقعی غیر از این نبود. ایشان درست همان چیزی را عمل کرد که مکتب علوی می‌گوید. غرور و تکبر و دنیاپرستی را باید کنار گذاشت. غیر از این باشد، مکتب ما علوی و اسلامی نخواهد بود. امام مکتب علوی را انتخاب کرد. رحمت و رضوان خدا بر ایشان باد.

برای ما بفرمایید که فاصله گرفتن از خوی کاخ‌نشینی چقدر در مبارزه با استعمار و استکبار تأثیر دارد و بالعکس؟ یعنی هر چه به سمت خوی کاخ‌نشینی حرکت کنیم، چقدر ما را گرفتار و تسلیم دشمنان و مستکبران خواهد کرد؟

هیچ شکی نیست آن‌هایی که در گذشته تاریخ چهره‌های زشتی داشتند و به مملکت خیانت کردند و در خدمت استعمار بودند، برای حفظ موقعیت خودشان چنین کردند. رضاشاه را در نظر بگیرید که استعمار اورا بر سر کار آورد. چنین کسی در تاریخ معاصر چقدر به مردم خود ظلم و جنایت کرد؟ همان استعمار وقتی دیگر

هفته یا دو هفته در آنجا بمانید تا ان شاء الله روحیه شما باز بشود. به من گفت: من در همین جا با رفقا و فضلا صحبت می‌کنم و روحیه‌ام باز می‌شود... یک سال طول نکشید که همان دوست ما در دانشکده الهیات در همان ویلا سکنه کرد و به رحمت خدا رفت. این نتیجه ویلا‌نشینی و کاخ‌نشینی و ثمره زندگی تجملاتی است.

بنابر این حضرت امام که بر مسند امیر المؤمنین تکیه کرده، اگر بخواهد کاخ‌نشینی کند، یعنی انحراف از آن مسیر اصلی و مکتب علوی. اگر کارگزاران نظام جمهوری اسلامی هم در پی زندگی تجملاتی و تشریفات باشند، براننده این نظام و انقلاب نیست و در واقع پیرو نظام سلطنتی می‌شوند نه نظام جمهوری اسلامی. این کار مطلوب و پسندیده‌ای نیست. ما این همه در انقلاب اسلامی خون دادیم و زحمت کشیدیم. حال یک عده بیابند و برای خود زراندوزی کنند و کاخ‌نشین بشوند؟ نباید این گونه باشد که عده‌ای که در کاخ سلطنتی بودند و رفتند، حال عده‌ای دیگر به اسم انقلاب بیابند و جای آن‌ها بنشینند.

خوی کاخ‌نشینی چه آثار منفی روی مسئولان بر جای می‌گذارد که حضرت امام این قدر به آن هشدار می‌داد؟

کاخ‌نشینی آثار متعددی را در خلق و خوی انسان بر جای می‌گذارد. اولاً آثار اخلاقی را برمی‌شمارم. کاخ‌نشینی تکبر را در انسان به وجود می‌آورد. آدمی که به کاخ و کاخ‌نشینی دل بسته است، آدم متکبری است. علاوه بر تکبر، غرور را در وجود آدمی رشد می‌دهد. صد درجه بالاتر از دیگران این غرور در انسان شکل می‌گیرد؛ یعنی خودشیفتگی را به دنبال دارد. هیچ چیزی برای انسان بدتر از خودشیفتگی و غرور نیست.

از جمله آثار بعدی این است که انسان کاخ‌نشین به مردم و زیردستانش بی‌اعتنایی می‌کند و آنان را ابزار خودش می‌پندارد. در واقع آن‌ها را به چشم رعیت می‌بیند. در حالی که حضرت امام می‌فرمود به من رهبر نگویید. من خدمت‌گزار شما هستم. تفاوت دو نگاه را مشاهده کنید. آن نگاه کجا که مردم را رعیت خود می‌پندارد و ابزار دست خود می‌خواهد و آن نگاهی که خود را خدمت‌گزار مردم برمی‌شمارد. کاخ‌نشینی چنین آثار بدی را در نفس آدمی به وجود می‌آورد.

از دیگر آثار منفی کاخ‌نشینی مسئولان این است که مردم نسبت به حکومت بدبین می‌شوند. مردم انتظار دارند و می‌گویند ما در انقلاب زحمت کشیدیم و شما را یاری کردیم که بیابید برای ما مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای شهر و... تشکیل بدهید تا گره‌های زندگی ما را حل کنید و نه اینکه خودتان کاخ‌نشین بشوید و ما را فراموش کنید. مردم انتظار خدمت از مسئولان دارند. مردم آقا بالاسر نمی‌خواهند. مردم اگر شهید دادند و انقلاب کردند برای داشتن آقا بالاسر نبود. آن‌ها خدمت‌گزار می‌خواستند. مردم حق دارند این مطالبه را از مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران داشته باشند. این مردمی که از ابتدای انقلاب تاکنون مشکلات متعددی را تحمل کردند. از انقلاب و جنگ تحمیلی گرفته تا تحریم‌های ظالمانه. همه این‌ها برای آن بود که عزت و استقلال داشته باشند و نه اینکه رژیم را ساقط کنند و رژیم مشابه را بر سر کار بیاورند.



اورا نخواست با ذلت بیرونش انداخت. نوکری استعمار نتیجه‌ای جز این ندارد. کاخ‌نشینی هم همین است. تمام آن‌هایی که به این مملکت خیانت کردند و با استعمار شرق و غرب همکاری کردند، برای حفظ موقعیت و قدرت و ثروت بود. اگر انسان‌ها چنین خوبی را نداشتند، به مملکت خودشان خیانت نمی‌کردند و به زندگی ساده مثل همه مردم قناعت می‌کردند. اما چون قناعت نداشتند، مملکت را فروختند؛ چون ساده‌زیستی نبود با دشمن همکاری کردند و مدام این ملت را به خاک ذلت نشانند. همه این‌ها ثمره کاخ‌نشینی است.

به نظر شما مسئولان نظام جمهوری اسلامی به این توصیه حضرت امام عمل کرده‌اند که فرمود نباید به سمت کاخ‌نشینی بروید و از یاد محرومان غافل بشوید؟

می‌توان گفت که به‌طور غالب به این توصیه با موفقیت عمل شده است. برای مثال شما زندگی ساده جانشین حضرت امام را حل، مقام معظم رهبری را مشاهده کنید. ایشان همان سبک زندگی و رویه مکتب علوی را ادامه داد. آن چیزی که لازم است امامت هست، در سبک زندگی ایشان مشاهده می‌کنیم و این مایه خرسندی و خوشحالی است.

در بین مسئولان هم تا حدودی این رویه دیده می‌شود. بنده وقتی در آن دوره که مجلس بودم، می‌دیدم که برخی از نمایندگان مجلس که در تهران سکونت داشتند، با دو چرخه به مجلس می‌آمدند. بنده این را بارها دیده‌ام. هنوز هم چنین شخصیت‌هایی در نظام دیده می‌شوند که به هیچ وجه خلق و خوی کاخ‌نشینی ندارند.

با این حال افراد دیگری هم هستند که این روحیه را ندارند و مشکل ما هم همین است. در همین دوره به یک نماینده‌ای گفتم: «خب الحمدلله در همان ابتدای دوره نمایندگی شش صد میلیون پول گرفتید.» به من گفت: «این پول‌ها اندک است. ما چند میلیارد خرج کردیم که بتوانیم نماینده بشویم و رأی بیاوریم. حالا این شش صد میلیون کجا و آن مخارج کجا!»

این‌ها مشکلات جامعه امروز ما است که چنین افرادی هم در ساختار نظام نفوذ می‌کنند و نظام جمهوری اسلامی ایران را بدنام می‌کنند. بنده دو دوره نماینده مجلس بودم؛ هم دوره اول و هم دوره دوم که واقعاً بهترین دوره‌ها در تاریخ جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند. الحمدلله در آن دوره هزینه نکردم و چیزی هم دریافت نکردم. وقتی هم از مجالس بیرون آمدم، واقعاً دستم خالی بود. با این حال استاد دانشگاه بودم و فعالیت‌های علمی خودم را شروع کردم و رفته رفته زندگی‌ام را با تدریس و راهنمایی دانشجویان پیش بردم. الان هم سه دوره است که نماینده مجلس خبرگان رهبری هستم. در استان فارس همه مردم می‌دانند که کمترین هزینه در دوره انتخابات از آن بنده بود. به مردم هم می‌گویم که من همین هستم که مشاهده می‌کنید و هیچ تشریفات و تشکیلاتی ندارم. مردم خودشان می‌خواهند رأی بدهند یا ندهند. معمولاً تاکنون بیشترین رأی را هم به بنده دادند. باید سؤال کرد که چرا این‌گونه است؟ چرا مردم به سمت کسی اقبال دارند که اهل هزینه کردن و تشکیلات و تشریفات نیست؟ در اینجا شاید نباید خودستایی می‌کردم؛ باید اذعان کرد که شخصیت‌های زیادی هستند که علی‌رغم مسئولیت‌ها در

نظام چنین سبک و زندگی را دارند.

در همان مجلس شورای اسلامی دوره اول و دوم، بعضی از نمایندگان حقوق مجلس را دریافت نمی‌کردند. یکی از آقایان در آن موقع حقوق مجلس را دریافت می‌کرد و به فقرا می‌داد. از حقوقش به من هم می‌داد. من هم در شهرستان فسا پول را به برخی از فقرا می‌دادم. بنابراین چنین افرادی را در مجلس شورای اسلامی داشتیم.

به هر حال آن روحیه حضرت امام این‌گونه نبود و نیست که راکد باشد؛ بلکه به همه اطرافیان و مریدانش هم سرایت داشته و جریان دارد. الان هم چنین افرادی هستند؛ اما در ابتدای انقلاب تعدادشان بیشتر بود. متأسفانه دشمن هم فهمید باید چه کار کند و چه کسانی را ترور کند. کار دیگر دشمن این بود که مسئولان نظام را وادار کند سوار ماشین‌های ضد گلوله بشوند تا آن‌ها را از مردم دور نگه بدارد و در خلق و خوی‌شان تأثیر بگذارد.

بنده تا آنجایی که ضرورت داشته از سوار شدن در ماشین ضد گلوله پرهیز کردم. یک بار وقتی نماینده مجلس بودم، از بهارستان به طرف مجلس پیاده رفتم. روز بعد آقای مهندس غرضی که وزیر پست و تلگراف بود، از بالای ساختمان من را دیده بود که دارم پیاده می‌روم. یک روز به مجلس آمد و من را دید و گفت: «پیاده به مجلس می‌روی، تو را می‌کشند!» گفتم: «تا حالا که نگشتند.» بنده الان هم نه ماشین دارم و نه راننده. یک روز در تهران سوار ماشین شدم و از دانشکده می‌خواستم به خانه بروم. راننده به من گفت: «آقا ماشینت کجاست؟ راننده‌ات کجاست؟ محافظت کجاست؟!» گفتم: «این ماشین‌های تاکسی سواری را می‌بینی؟ همه این‌ها مال من هستند و راننده‌هایشان، راننده‌های من هستند و البته پول می‌گیرند و سواری می‌کنند.» گفتم: «آقا اختیار دارید. ماشین من مال شماست. من هم به عنوان راننده در خدمت شما هستم.» بعد به من گفت: «ولی مسئولان خوب عمل نکردند.» گفتم: «همه آن‌ها؟» گفت: «نه همه. ولی بعضی از آن‌ها خوب عمل نکردند.» چندتا اسم برد که من در اینجا اسم نمی‌آورم. می‌خواهم بگویم مسئولان نظام یکدست نیستند. دوستی داشتم که سه دوره نماینده مجلس بود و الان هم در یک آپارتمان کوچک با زن و بچه‌اش زندگی می‌کند و زندگی ساده‌ای دارد.

در پایان اگر نکته‌ای یا توصیه‌ای درباره دوری جستن مسئولان از کاخ‌نشینی دارید، آن را به عنوان حسن ختام گفت‌وگویمان بفرمایید.

وقتی انسان وابسته به پست و مقام و کاخ‌نشینی بشود، درگیر امور مختلف می‌شود. اما اگر با قناعت زندگی کند و زندگی ساده‌ای داشته باشد، آرامش هم در کنارش خواهد داشت. بابا طاهر چند بیت شعر زیبایی در همین وصف دارد:

«به قبرستان گذر کردم کم و بیش

دیدم قبر دولتمند و درویش

نه درویش بی کفن در خاک رفته

نه دولتمند برده یک کفن بیش»

به نظر بنده راحت‌ترین زندگی همین است که من دارم. الحمدلله نه ماشین دارم و راننده دارم. رابطه‌ام با مردم خوب است و رابطه آن‌ها با من همین‌طور.



غلامرضا ظریفیان:

برای امام توزیع عادلانه ثروت و قدرت و پاسداشت کرامت انسان اصل بود

باید دوباره به آموزه‌های دوری از کاخ‌نشینی برگردیم و اگر از این آموزه‌ها و هشدارهای امام غفلت کنیم، دچار بلیه می‌شویم
امام خمینی تأکید می‌کند که خوی کاخ‌نشینی بد است و نه خود کاخ‌نشینی؛ اما خود این کاخ‌نشینی آن خوی را به همراه می‌آورد



دکتر غلامرضا ظریفیان استاد دانشگاه تهران با اشاره به جایگاه و منزلت کوخ‌نشینان در دیدگاه حضرت امام و آفات خوی کاخ‌نشینی از ارتباط اندیشه امام خمینی با مبانی قرآنی و روایی و تأثیری که اندیشه ایشان از مبانی دینی و قرآنی گرفته است سخن گفت و مخالفت با خوی کاخ‌نشینی و پرهیز از آن را سیره انبیاء و اولیاء الهی دانست.

دستگاه الهیاتی و آموزه‌های دینی فرا گرفت و آن را مطرح کرد؛ بنابراین این مسئله در نگاه ایشان صرفاً اجتماعی و سیاسی نبود. بلکه کاملاً یک بحث تئوری و بر خاسته از دستگاه اعتقادی و ایمانی مبتنی بر قرآن و سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است. وقتی ما به قرآن نگاه می‌کنیم می‌بینیم دو مأموریت کاملاً روشن و واضح را برای پیامبران در نظر گرفته است و صراحتاً می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اٰغْبُدُوا لِلّٰهِ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یعنی پیامبران از یک سوی برای دعوت به توحید مبعوث شدند. توحیدشان هم انضمامی است و باید از طاغوت اجتناب بشود. از سوی دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» بنابراین دومین رسالت پیامبران تربیت انسان‌ها برای اقامه قسط و عدل. امام قسط را صرفاً به مفهوم اقتصادی آن در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه منظومه اندیشه امام بحث عدالت است؛ یعنی توزیع عادلانه ثروت و قدرت و پاسداشت منزلت و کرامت. در واقع این منظومه است که امام در این کلیدواژه‌ها به کار می‌برد. به هر حال امام از منظر یک نگاه دقیق الهیاتی به دنبال یک جامعه منزه فقر است و

موضوع گفت‌وگوی ما درباره تعابیر «کاخ‌نشینی» و «کوخ‌نشینی» در بیانات حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا مراد امام از این دو تعبیر را بیان بفرمایید.
از کار ارزشمندی که در تبیین اندیشه‌های حضرت امام انجام می‌دهید، تقدیر و تشکر می‌کنم. حضرت امام حق بزرگی بر گردن ملت ایران دارد.
بنده قبل از اینکه پاسخی به سؤال شما بدهم، به یک نکته مبنايي تر اشاره می‌کنم و آن اینکه اساساً امام وقتی به مسئله کاخ‌نشینی و کوخ‌نشینی می‌پردازد، اساساً این موضوع را ذیل یک اصل بنیادین الهیاتی که بر خاسته از نگرش ایشان به قرآن و سیره پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است، این دو واژه را مورد تبیین و تحلیل قرار می‌دهد. ما در رویکردهای بحث محرومین و فرودستان و مستضعفین گاهی گرایش‌های فردگرایانه را داریم. مثلاً تجربه زیسته برخی از افراد با این عبارات نزدیک‌تر است یا اینکه این رویکردها بر خاسته از مکاتب فکری در دوران جدید می‌باشد؛ مثل سوسیالیست. اما رویکرد حضرت امام این گونه نبود. ایشان طرح مسئله کاخ‌نشینی و کوخ‌نشینی را از یک



معتقد است فقر عامل آسیب‌های بسیاری می‌باشد و امام یکی از عوامل مهم فقر را خوی کاخ‌نشینی در بین مدیران و مسئولان جامعه می‌داند. معتقدند باید به شدت مراقبت کرد در یک نظام دینی کسانی که اهل تکاثر مالی هستند، در عرصه قدرت قرار نگیرند؛ چون این با توزیع عادلانه قدرت و ثروت در تعارض است؛ بنابراین این مقدمه را از این جهت گفتم که در واقع گفته باشم امام بایک مبانی کاملاً تئوریک و متکی بر قرآن و سیره پیامبر و اهل بیت به مسئله کوخ‌نشینی و کاخ‌نشینی می‌پرداخت.

از نظر حضرت امام خمینی کوخ‌نشینی‌ها چه کسانی هستند؟

وقتی به بیانات امام در بحث کوخ‌نشینی مراجعه می‌کنیم، چند شاخص را می‌بینیم: اولاً کوخ‌نشینی‌ها کسانی هستند که ذی‌حق‌اند؛ یعنی کسانی نیستند که باید حقداران به آن‌ها صرفاً کمک کنند؛ بلکه خودشان ذی‌حق هستند و در واقع حق آن‌ها مورد تعرض قرار گرفته است. در بعضی از مواقع اشاره به این آیه دارد: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»؛ یعنی این‌گونه نیست که ما کمکی به محرومان می‌کنیم، بلکه این حق آن‌هاست که مورد بی‌عنایتی قرار گرفته است؛ بنابراین از دیدگاه امام کوخ‌نشینیان کسانی هستند که حقداران را اغنیاء و دولت‌های جائز ضایع کردند. همان تعبیری که امیرالمؤمنین دارد هر جافقی‌ری دیدید، حق او را در اموال اغنیاء جستجو کنید.

نکته بعدی درباره اخلاق کوخ‌نشینی است. از نظر امام کوخ‌نشینیان افراد عزتمند و متدین و مدافع حق و حقیقت هستند. کوخ‌نشینیان علی‌رغم اینکه حق آن‌ها تضییع شده، ایثارگر هستند و نقش مهمی را در جنبش‌های معاصر دارند.

ایشان معتقد است این جنبش بزرگ که در انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، بر اتکا به این حق‌طلبی کوخ‌نشینیان بوده است. ایشان کوخ‌نشینیان را افرادی بی‌توقع برمی‌شمرد. علی‌رغم اینکه حقداران ضایع شده و اینکه حق طلب هستند، بی‌توقع و فداکارند. آن‌ها هستند که بار اصلی تعهد اجتماعی را به دوش می‌کشند. این‌ها عباراتی است که حضرت امام بیان داشتند؛ بنابراین به دلیل همین ویژگی‌ها و شاخص‌هاست که امام با نگاه نظری به سیره اهل بیت خطاب به کوخ‌نشینیان می‌فرماید که من یک موی شما را به همه کوخ‌نشینیان ترجیح می‌دهم.

نکته جالب اینکه امام کوخ‌نشینی را معطوف به یک صنف خاص نمی‌کرد. ایشان به اصناف مختلف اشاره داشت؛ به خصوص به صنف دانشگاهی که تأکید می‌کرد این دانشگاهیان هستند که توسعه را ایجاد می‌کنند؛ اما عموم آن‌ها از محرومان جامعه می‌باشند و آن‌ها هستند که با اتکا به خوی کوخ‌نشینی و حق‌طلبی و عزتمندی و فداکاری ارزش‌هایی را در جامعه خلق می‌کنند. از دیدگاه ایشان یک جامعه ایدئال، به لحاظ اقتصادی، جامعه‌ای است که

متکی بر زندگی افراد متوسط می‌باشد؛ یعنی جامعه ایدئال نه جامعه افراطی است و نه تفریطی. معتقد بود اساساً نظام اسلامی باید نظام رفاه اجتماعی را مبتنی بر جامعه متوسط ایفا کند. شاید از پربسامدترین واژگان در بیانات امام عدالت، محرومان، مستضعفان و... باشند. ایشان وقتی وصف محرومان را می‌کند، می‌فرماید: «شما هستید که کشور را از دست ابرقدرت‌ها نجات دادید و این طبقه عزیز محروم که در ازای خدمتش غیر از خدا از کس دیگری چیزی نمی‌خواهد و ما همه رهین منت شما هستیم و اگر لایق باشیم، خدمتگزار شما.» این‌ها تعابیر یک عارف، فیلسوف و فقیه معاصر است. امام خمینی با همین رویکرد و نگاه، دفاع مقدس و استقرار نظام اسلامی و سقوط یک نظام جائز را مرهون طبقه محروم می‌دانست و معتقد بود تمام تلاش حکومت نظام جمهوری اسلامی ایران باید به سمت رفاه اجتماعی برود که در واقع میانگین آن ایجاد یک طبقه متوسطی باشد و در این طبقه متوسط مسکن، تغذیه‌اش و آموزش‌ش و نیازهای اولیه‌اش را بتواند عزتمندانه تأمین کند تا به مسائل مهم‌تر بپردازد. ایشان به مسئولین نظام به شدت هشدار می‌داد و به ملت می‌فرمود: «سرچشمه همه مصیبت‌هایی که ملت‌ها می‌کشند این است که متصدیان امورشان از قشر مرغه و از اشراف و اعیان - به اصطلاح خودشان - از آن‌ها باشد؛ و آن‌ها این‌طور هستند، اشراف و اعیان این‌طور هستند که تمام ارزش‌ها را به این می‌دانند که آنجایی که زندگی می‌کنند بهتر از دیگران باشد.»

کاخ‌نشینی چه آثار و پیامدهای منفی دارد که حضرت امام درباره آن به مسئولان و ملت هشدار می‌دهند؟

از نظر امام خمینی خوی کاخ‌نشینی زیست‌جهانی است که اگر انسان‌ها دچار آن بشوند، مصیبت‌های زیادی به بار می‌آورد. البته ایشان به این نکته تأکید می‌کند که خوی کاخ‌نشینی بد است و نه خود کاخ‌نشینی؛ اما خود این کاخ‌نشینی آن خوی را به همراه می‌آورد.

یکی از ویژگی‌ها درباره کاخ‌نشینی‌ها این است که برخلاف فداکاری و آرامش کوخ‌نشینی‌ها، کاخ‌نشینیان به شدت مضطرب هستند و به صراحت می‌فرمایند گمان نکنید این کاخ‌نشینیان آرامش دارند، بلکه دلشان لبریز از تزلزل است و آرام نیستند. این اضطراب و بی‌قراری و آرام نبودن را می‌توان در کاخ‌نشینیان دید. نکته دوم که امام درباره کوی کاخ‌نشینی به آن اشاره می‌کند اینکه اساساً به فکر مردم نیستند و به همین دلیل هم باید خیلی مراقب باشیم که کاخ‌نشینی‌ها در مصدر امور قرار نگیرند. چون آن‌ها اساساً برای مردم کاری نخواهند کرد و دغدغه آن‌ها را نخواهد داشت. صراحتاً درباره عواقب سلطه کاخ‌نشینی بیان می‌فرماید: «حاکمیت کاخ‌نشینی‌ها فاتحه کشور را می‌خواند.» حتی نمی‌گوید فاتحه اسلام؛ بلکه می‌فرماید فاتحه کشور را بخوانید. تأکید می‌کند که سرچشمه همه مصیبت‌ها

امام «قسط» را صرفاً به مفهوم اقتصادی آن در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه منظومه اندیشه امام بحث عدالت است؛ یعنی توزیع عادلانه ثروت و قدرت و پاسداشت منزلت و کرامت. در واقع این منظومه است که امام در این کلیدواژه‌ها به کار می‌برد. به هر حال امام از منظر یک نگاه دقیق الهیاتی به دنبال یک جامعه منهای فقر است و معتقد است فقر عامل آسیب‌های بسیاری می‌باشد و امام یکی از عوامل مهم فقر را خوی کاخ‌نشینی در بین مدیران و مسئولان جامعه می‌داند. معتقدند باید به شدت مراقبت کرد در یک نظام دینی کسانی که اهل تکاثر مالی هستند، در عرصه قدرت قرار نگیرند؛ چون این با توزیع عادلانه قدرت و ثروت در تعارض است



ایشان را مشاهده کردند. نوع تغذیه و معیشتی که امام داشت، کاملاً مبتنی بر همین خوی کوخ‌نشینی بود. وقتی آن انقلاب بزرگ را محقق کرد، در قم منزلی ساده را اختیار فرمود. حتی زمانی که به جماران رفت، همین سبک ساده‌زیستی را رعایت کرد. منزلی که از ایشان از جماران به یادگار مانده است، حکایت از یک زیست کاملاً مردمی و در سطح طبقات محروم دارد. شخصیت‌هایی که از کشورهای بزرگ به ملاقات امام می‌آمدند، از این ساده‌زیستی ایشان حیرت می‌کردند.

با همین منهج وقتی از زندگی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما یاد می‌کند، به این مسئله اشاره می‌فرماید: «از آن کوخ بود که این ستارگان بزرگ و انسان‌هایی که برای بشریت چراغ راه هستند، تربیت شدند.» بنابراین امام خوی کوخ‌نشینی را مبتنی بر یک منطق الهیاتی طراحی می‌کرد و معتقد است باید یک نظام اسلامی مبتنی بر این خوی تلاش کنند تا همه منابع کشور را که متعلق به همه آحاد ملت است در خدمت یک نظام جامع و رفاه اجتماعی در بیاورند و با یک مدیریت درست جامعه منتهای فقر را در کشور ایجاد کنند. اگر چنین جامعه‌ای محقق شد، آن زمان است که ما می‌توانیم آثار این جامعه عادلانه‌تر را در معنویت درست و توحید صحیح و نظام اخلاقی درست جست‌وجو کنیم.

در پایان اگر نکته‌ای یا توصیه‌ای باقی مانده و ضرورت دارد گفته بشود، آن را به عنوان حسن ختام گفت‌وگو بیان بفرمایید.

خداوند یکسری فرصت‌های طلایی را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد. این فرصت‌ها طولانی نخواهد بود. اگر از این فرصت‌ها استفاده نکنیم، به شدت حسرت خواهیم خورد... همان فرصت چهار سال و هفت ماهی که خداوند ایجاد کرد و امیرالمؤمنین جامعه اسلامی را مدیریت فرمود. آن فرصت طلایی تبدیل شد به یک دولت بی‌ظنیر و کم‌ظنیری که جرج جرداق مسیحی در کتابش از خدا می‌خواهد یک بار دیگر خداوند دوباره موهبتی مثل امیرالمؤمنین را بیاورد و طعم عدالت را به جهان بچشاند. به نظر خداوند یک فرصتی را برای ما ایجاد کرد. خداوند عالم ربانی، فیلسوف، فقیه، عارف خودساخته را برای دوران معاصر ما آورد تا توحید و عدالت و آزادی را برای کشور ما به ارمغان بیاورد. اگر بخواهیم جامعه از این فرصت خوب استفاده کند، طبیعتاً باید دوباره به این آموزه‌های دوری از کاخ‌نشینی برگردیم و اگر از این آموزه‌ها و هشدارهای امام غفلت کنیم، دچار بلیه می‌شویم. فرصتی که خداوند برای ما قرار داده همیشگی نخواهد بود و بعد همه حسرت آن فرصت را خواهند خورد که چرا این فرصت الهی را از دست دادند. همه ما باید به آن آموزه‌ها برگردیم و تلاش کنیم و به آن هشدارهای حضرت توجه داشته باشیم تا دچار آن بلاها نشویم.

وقتی به بیانات امام در بحث کوخ‌نشینی مراجعه می‌کنیم، چند شاخص را می‌بینیم: اولاً کوخ‌نشین‌ها کسانی هستند که ذی‌حق‌اند؛ یعنی کسانی نیستند که باید حقداران به آن‌ها صرفاً کمک کنند؛ بلکه خودشان ذی‌حق هستند و در واقع حق آن‌ها مورد تعرض قرار گرفته است. از دیدگاه امام کوخ‌نشینان کسانی هستند که حقداران را اغنیا و دولت‌های جائر ضایع کردند. همان تعبیری که امیرالمؤمنین دارد هر جا فقیری دیدید، حق او را در اموال اغنیا جستجو کنید. نکته بعدی درباره اخلاق کوخ‌نشینی است. از نظر امام کوخ‌نشینان افراد عزتمند و متدین و مدافع حق و حقیقت هستند. کوخ‌نشینان علی‌رغم اینکه حق آن‌ها تزییع شده، ایثارگر هستند و نقش مهمی را در جنبش‌های معاصر دارند

حاکمیت قشر اشرافی است که در جامعه تسلط پیدا می‌کنند و در این صورت نظام اخلاقی جامعه را دچار فساد می‌کنند و مانع از تربیت صحیح جامعه می‌شوند. نهایتاً امام به این نتیجه می‌رسد اگر کاخ‌نشینی در کشور سیطره پیدا کند، جامعه به انحطاط کشیده می‌شود و کاخ‌نشین‌ها نه مبارزه هستند و نه به دنبال رفع بی‌عدالتی و نه خیر خواه هستند و نه اهل آزادی خواهی و آزادی طلبی؛ بنابراین امام با همان مبانی معرفتی کاخ‌نشینی را یکی از آسیب‌های نظام معرفی می‌کند. کاخ‌نشینی مربوط به نظام غیردینی و شرک‌آلود می‌شود و نه نظام دینی و اسلامی. خدمتگزاران نظام دینی نباید خوی کاخ‌نشینی داشته باشند. در جای دیگر به صراحت اعلام می‌کند اگر این ملت در این نظام بخواهد تداوم داشته باشد، راهش این است که همه مراقبت کنند. از جمله کسانی که باید مراقبت کنند، غیر از مردم که نگذارند کاخ‌نشین‌ها به قدرت برسند و غیر از اینکه مسئولین باید مراقبت کنند و نگذارند نظام تکاثر و اشرافیت در جامعه حاکم بشود، یک وظیفه بسیار مهمی را برای علما و روحانیون قرار می‌دهد. می‌فرماید: روحانیون سلف و کسانی که نقش اصلی را در تربیت مردم داشتند، عموماً از همین طبقه کوخ‌نشین بودند و علما موظف‌اند که باید مراقبت کنند و هشدار بدهند که جامعه هم در سطح مسئولین و هم در سطوح عموم مردم به این بلیه بزرگ دچار نشود. وقتی سخنان امام را دیدیم و شنیدیم، به یاد سخنان امام حسین علیه‌السلام در مکه افتادم. گزارش‌های این

سخنان در کتب مختلف موجود است؛ از جمله در تحف العقول. ایشان در جمع علما در نقد اشرافی‌گری نظام اموی به صراحت می‌فرماید: «این شما علما هستید توجه نکردید و هشدار ندادید و حتی خودتان هم آلوده شدید. به دو دلیل این نظام شکل گرفت و جامعه به سمت انحطاط رفت: یکی اینکه ترسیدید حقایق را ابراز کنید و دوم خودتان هم دچار طمع شدید و به این دو دلیل ما با یک نظام جبار و جائر اموی روبه‌رو هستیم.» بنابراین امام حسین علیه‌السلام هم در آسیب‌شناسی شکل‌گیری نظام جائر نقش علما را بسیار مهم قلمداد می‌فرماید.

ما در سیره زندگی حضرت امام، هم در زمانی که مرجعیت ایشان هنوز شکل نگرفته و هم پس از آن روحیه حق‌طلبی و مبارزه با ظلم ظالمان را مشاهده می‌کنیم. در همان زمان جوانی هم که کتاب مصباح الهدایه را نوشت، خوی کاخ‌نشینی را مورد نقد قرار داد. از زمانی که ایشان از یک موقعیت اجتماعی برخوردار شد و در قم حضور داشت، گزارش‌ها و نوع سلوک ایشان کاملاً با حداقل انسان‌های معمولی جامعه هماهنگ می‌شود. گاهی حتی سختی‌های بیشتری از افراد معمولی جامعه دارد. ایشان وقتی به نجف تشریف می‌برد، کسانی که در خدمت ایشان بودند زندگی ساده



فنی خوی کاخ نشینی و اشرافیت

محمد جواد حیدری:

مبارزه امام با روحیه کاخ نشینی و خوی استکباری بود روحیه کاخ نشینی با اخلاق و سیره بزرگان دینی منافات دارد



حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد جواد حیدری عضو هیئت علمی دانشگاه قم و از شاگردان آیات عظام مکارم و سبحانی و نجفی مرعشی و وحید خراسانی و شیخ جواد تبریزی است. وی سال ۱۳۸۵ دوره دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی را به پایان رساند و اکنون در حوزه و دانشگاه به تدریس سطوح عالی و مقطع ارشد و دکتری اشتغال دارد.

آیا برای خلع حجاب‌ها بیل و کلنگ لازم داریم؟ بهترین راه برای خلع حجاب‌هایی مثل خلق و خوی کاخ نشینی، توجه به حضرت حق و توحید و ارتباط و اتصال با قهرمان‌های توحید و کمال انقطاع است که همان اهل بیت علیهم السلام هستند. همچنین اهتمام ویژه به نماز که در واقع مصونیت خاصی به ما از تمام این مسائل می‌دهد.

مخالفت حضرت امام خمینی (ره) با کاخ نشینی و اهتمام

ایشان به سبک زندگی کوخ نشینی از چه رو بود؟

در خصوص مخالفت حضرت امام با کاخ نشینان و اهتمام به فهم و درک سبک زندگی کوخ نشینان چند نکته اساسی وجود دارد که عرض می‌کنم. حضرت امام می‌فرماید ما باید کوشش کنیم که اخلاق کاخ نشینی را از ایران و جهان بزدااییم و ملت‌ها و دولت‌ها را از اسارت و وابستگی به روحیه کاخ نشینی نجات بدهیم. دلیلش این است که اخلاق کاخ نشینی از اخلاق فاسد است و اکثر خلق و خوهای فاسد از طبقه مرفه به مردم دیگر صادر شده است و طبع کاخ نشینی با توحید، مهندسی شخصیت، تربیت صحیح، تصنیف، تألیف و تولید فکر و علم منافات دارد. شما ببینید اکثریت قریب به اتفاق پژوهش‌ها و تولیدهای علمی و توسعه علوم انسانی و اسلامی توسط افرادی بود که به جای

موضوع گفت و گوی ما درباره دوری از روحیه کاخ نشینی و اهمیت آن در نظر حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا برای ما بفرمایید که مسئله پرهیز از کاخ نشینی آموزه‌های دینی است یا خیر؟

سخنان خود را با فرازی از مناجات شعبانیه آغاز می‌کنم: «اللّٰهٰی هَبْ لِيْ كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ الْيَكْ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوْبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوْبِ حُجْبَ النُّوْرِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ». آنچه حضرات اهل بیت علیهم السلام از خداوند می‌خواستند، کمال انقطاع به حضرت حق بود و اینکه دیده‌ها و دل‌ها به پرتوی نگریستن به ذات حق منور بشود تا اینکه دیدگان دل‌ها حجاب‌های نور را بدرود نتیجه به معدن عظمت نائل گردد. اهل بیت علیهم السلام از ما هم همین را خواستند. الان آیا روحیه کاخ نشینی به انسان این توفیق فهم و درک و رسیدن به کمال انقطاع را حاصل می‌کند یا خیر؟ هرگز! برخی خیال می‌کنند خلع حجاب‌هایی مثل تعلقات و وابستگی‌ها و تجملات و کاخ نشینی ناممکن است و برای ما امکان پذیر نیست. در حالی که قول آیت الله بهجت برای خلع حجاب‌ها مثل کاخ نشینی و حب دنیا و تعلقات و وابستگی‌ها و در واقع گرفتار شدن به «رأس کل خطیئة» که همان حب دنیا است، بیل و کلنگ لازم نداریم.



و از اخلاق شیطانی هم ناشی می‌شود که «حب الدنيا رأس كل خطيئة». داشتن قدرت پرهیز و رسیدن به آن مرحله مطلوب ریاضت، کشیک نفس، مراقبه و محاسبه لازم دارد. این‌ها از ارکان سلوک است. انس با بزرگان هم در این راه می‌تواند ما را یاری کند. خداوند علامه طباطبایی را رحمت کند. بعضی از دوستان گفتند در سال‌های آخر عمر در کوچه پس کوچه‌های قم در پی خانه‌ای اجاره‌ای می‌گشت. بنده سی سال پیش که در درس آیت‌الله بهجت شرکت می‌کردم، شاهد و ناظر بودم که در زمستان وقتی باران می‌آمد از سقف خانه ایشان آب چکه می‌کرد. ما باید کوشش کنیم این روحیه و اخلاق کاخ‌نشینی را نه تنها از خودمان بزداييم، بلکه سعی کنیم آن را از ملت و مردم هم بزداييم. امروزه مردم روحانیت را به عنوان الگوی خودشان در صورتی می‌پذیرند که اهل عمل باشند. مردم باید روحیه کاخ‌نشینی را در روحانیت ببینند. طبع کاخ‌نشینی و روحیه کاخ‌نشینی منافات دارد با اخلاق و سیره شهیدان و فقیهان امامیه در طول تاریخ. ما وقتی در مذهب خودمان ملاحظه می‌کنیم که فقه و معارف ما و علوم اسلامی ما آن طور قوی است و حکمت متعالیه ما آن طور پاسخ‌گو می‌باشد، متوجه می‌شویم اشخاصی که این فقه و حکمت را به غنای عالی و ارتقای علمی رساندند، اشخاصی بودند که روحیه‌شان کاخ‌نشینی نبود، بلکه روحیه آن‌ها روحیه کاخ‌نشینی بود. شما زندگی ملاصدرا در کهک را مطالعه و بررسی کنید. همچنین زندگی فقیهان شیعه از زمان شیخ صدوق تا کنون بررسی بفرمایید؛ می‌بینید که این‌ها چه روحیه کاخ‌نشینی داشتند و در پرتوی همین روحیه که در واقع همان زهد و زندگی بی‌آلایش هست، به چه در جاتی از مراتب سیر و سلوک و تولید علم و دستگیری از مردم نائل آمدند.

حال که در عصر غیبت به سر می‌بریم، چه وظیفه‌ای داریم و باید چه نوع سبک زندگی را الگوی خودمان قرار بدهیم تا به آن سعادت ابدی برسیم؟

بدون شک در عصر غیبت هم با این امتداد و طولانی شدن راه برای رسیدن به خدا و ارتباط با حضرت حق و امام عصر برای ما فراهم است. اگر در این غیبت کبرا و این امتداد هیچ راهی وجود نداشت، از لطف و حکمت و رحمت خدا بعید بود و با برهان حکمت و لطف و رحمت منافات پیدا می‌کرد. بنابراین اگر بخواهیم می‌توانیم و یکی از راه‌های آن این است که روحیه زهد و بی‌آلایشی و روحیه کاخ‌نشینی را در خودمان تقویت کنیم. بهترین ذکر که در مواقع شداید به ما آموزش دادند و از پیامبر اکرم (ص) به دست ما رسیده است: «أَمَانٌ لَأُمَّتِي مِنَ الْهَمِّ: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، لا مَلْجَأَ وَ لا مَنْجى مِنَ اللَّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ» این سخن کریمانه ایم‌نی و آرامش کامل را از ناراحتی‌ها و وابستگی‌ها و روحیات شیطانی مثل کاخ‌نشینی به ما آموزش می‌دهد و می‌فرماید هیچ دگرگونی و نیرویی جز خداوند تحقق نمی‌یابد و هیچ پناهگاه و جایگاهی جز خدا به سوی خدا وجود ندارد. ما باید بدانیم در روحیات خود تابع چه کسی هستیم؟ تابع حضرات اهل بیت علیه‌السلام هستیم که روحیه کاخ‌نشینی نداشتند یا بالعکس. راه همانی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقْلَامُ السَّبْعَةَ بَمَاتَحَتْ أَقْلَاكُمَا، عَلَيَّ أَنْ أُغْصِي اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ (خلمة) شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ» به خدا قسم

کاخ‌نشینی، خلق و خوی کاخ‌نشینی داشتند. شما شیخ انصاری و آخوند خراسانی را ببینید. شخصیت‌های با عظمتی مثل مرحوم امام و آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهجت و علامه طباطبایی را ببینید که حتی در زندگی روزمره و برای نان شب خودشان به شدت در مضیقه بودند و البته فقر و روحیه کاخ‌نشینی را آزادانه و آگاهانه انتخاب کردند؛ چون این انتخاب آثار و برکاتی دارد که فقط خدا از آن باخبر است.

جمله‌ای از آیت‌الله بهجت برای شما در خصوص آیت‌الله سید محمدفشار کی نقل می‌کنم: آیت‌الله فشار کی بعد از مرحوم میرزا با اینکه از مجتهدان معاصر خود اعلم بود، اما به دنبال ریاست و مرجعیت نرفت و به نان شب خود احتیاج داشت. علمای ربانی در طول تاریخ، کاخ‌نشینی را با انتخابی آگاهانه و آزادانه کنار گذاشتند و برای ارتقای معنویت خودشان می‌دانستند که رفتن به سراغ کاخ‌نشینی فساد و ردایل اخلاقی و غفلت می‌آورد و راه نفوذ شیاطین جن و انس را در وجود انسان باز می‌کند. کسانی که بهره‌ای از معنویات داشتند، به دنبال کرامات هم نمی‌رفتند و دنبال خلق و خوی کاخ‌نشینی و حتی توجه مردم به خودشان نمی‌رفتند و می‌گفتند ما کیمیا را می‌دانیم و حتی با کیمیا می‌توانیم زندگی خودمان را به زندگی کاخ‌نشینی تبدیل کنیم، اما آن را به کسی یاد نمی‌دهیم و خودمان هم از آن استفاده نمی‌کنیم. ما می‌دانیم چه چیزی را باید به دیگران یاد بدهیم. علم توحید، علم اخلاق، علم تفسیر و تدقیق در قرآن را باید به مردم یاد بدهیم. کسی که از علم فقه و معنویات و معرفت به خدا بهره‌مند است، چه حاجت به کیمیا و روحیه کاخ‌نشینی و استفاده از کیمیا برای رسیدن به این هدف دارد؟ چه کیمیایی بالاتر از توحید و خداشناسی و یکتاپرستی؟ همه واجبات و فقه و تمام علوم برای تحصیل معرفت و مقدمه آن است و معرفت‌الله واجب نفسی و ذاتی و اعظم واجبات می‌باشد و خروجی معرفت‌الله یک زندگی زاهدانه بی‌آلایش است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند که تمام زهد در این آیه خلاصه می‌شود: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ / آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر خودستاینده‌ای را دوست ندارد.» کاخ‌نشینی نمی‌تواند به جایی برسند که بر آنچه از دستشان می‌رود تأسف و حسرت نخورند و نسبت به آنچه از مال و منال و ثروت به دستشان می‌آید خوشحال نشوند. این سیره قهرمان‌های توحید و سیره انسان‌هایی است که به انقطاع نائل می‌شوند.

اگر بخواهیم در این راه موفق باشیم، باید روحیه کاخ‌نشینی را رها کنیم و دارای خلق و خوی کاخ‌نشینی بشویم. گاهی انسان بالفعل کاخ‌نشین نیست و کاخ‌نشین است؛ اما روحیه کاخ‌نشینی را دارد و اگر همین زمینه برای او فراهم بشود، شناگر بسیار ماهری خواهد شد. این هم باید با مهندسی شخصیت از نفس خود پاک کنیم و به جایی برسیم با انتخاب آزادانه و آگاهانه از زمینه کاخ‌نشینی هم پرهیز نماییم. یکی از راه‌های آن همان توجه به توحید است. اینکه بدانیم این روحیه کاخ‌نشینی باعث فساد می‌شود. تمام فسادهایی که در ایران و جهان وجود دارد، به همین روحیه برمی‌گردد. این روحیه از روحیات شیطانی است



اگر اقالیم هفتگانه را در کف دست من بگذارند و بگویند یک پوست جورا از دهان یک مورچه برابیم یا به بعضی از بندگان خدا ظلم و ستم کنیم، این کار را انجام نمی‌دهم.

همچنین فرمود: اگر من را در خارها و زنجیرها روی خاک‌ها بکشاند تا ظلم و ستمی به بنده خدا کنم و یک انسان را ناراحت کنم، هرگز این کار را به خاطر زندگی دو روزه این دنیا نخواهم کرد... سؤالی که مطرح می‌شود این است که این روحیه از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از زهد. از کنار زدن تعلقات و وابستگی‌های دنیا. از کنار زدن تجملات است. اگر انسان روحیه کاخ‌نشینی داشته باشد و بخواهد این تعلقات را از خودش کنار بزند، اصلاً امکان‌پذیر نیست. روحیه کاخ‌نشینی آثار و برکاتی دارد که فقط خدا می‌داند. یکی از آثار و برکاتش این است که کاخ‌نشینان خیلی راحت در این دنیا وظایف خودشان را تشخیص می‌دهند و به انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات پایبند هستند و اگر تمام دنیا را برای آنان مجسمه طلا و نقره و جواهر کنند، ذره‌ای به آن احساس تعلق نمی‌کنند. اگر بدانند که پذیرش مسئولیتی در دنیا مساوی با ظلم و ستم به بندگان خدا است، آن را نمی‌پذیرند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حکومت بر شما برای من از عطسه بز هم بی‌ارزش‌تر است. همچنین فرمود: امارت بر شما از این کفش پاره و پرونده هم بی‌ارزش‌تر است. اهل بیت علیهم السلام این روحیات را از ما هم خواسته‌اند. این خواسته ریشه در روحیه کاخ‌نشینی دارد و نه کاخ‌نشینی. در تاریخ و سیره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواننده ایم که وقتی برخی از منصوبین ایشان ذره‌ای روحیه کاخ‌نشینی پیدا می‌کردند، حضرت آنان را عزل می‌فرمود و برای مجازات هم آن‌ها را احضار می‌کرد. ما پیرو چنین مکتبی هستیم. شهیدان ما، مثل شهید قاسم سلیمانی، شهید همت، شهید بروجردی، شهید باکری، شهید صفوی، شهید حیدری و شهدایی که سالیان متمادی مظهر مقاومت و اخلاق و اصول انسانیت بودند، روحیه کاخ‌نشینی داشتند و از روحیه کاخ‌نشینی به دور بودند. خانواده‌های همه این شهدا در خانواده‌های کاخ‌نشینان به دنیا آمدند و تربیت شدند. این‌ها شب را با قرصی نان جو سر می‌کردند و به همان اندازه قانع بودند. آثار و برکات وجودی آنان در میان مردم تا قیامت از بین نخواهد رفت. نام و یاد و خاطره همه آنان مثل امام راحلشان باقی است و یاد کردن از بزرگی آنان، انسان را پرورش می‌دهد و به پرواز تا بی‌نهایت می‌رساند. اینکه امام فرمود: مزار شهیدان شفاخانه است و قدرت پرواز تا بی‌نهایت دارد و اینکه فرمود: وصیت‌نامه شهدا را بخوانید. مطالب و نکات آن‌ها را در درس‌های عرفانی و حکمت متعالیه و عرفان این عربی را هم نخواهید یافت؛ چرا که این‌ها اخلاق، انسانیت، زهد، فداکاری و مهندسی شخصیت را با خون خودشان امضا کردند. در این مجال سزاوار است که از دوست عزیز و شهید بزرگوار، سید بهروز صفوی یاد کنیم. ایشان بیست و هفت سال قطع نخاع گردنی بود و یک بار هم گلابیه و شکایت نکرد. حتی در اوج اختلاس‌ها و فسادهای مفسدان، از ایشان سؤال شد آیا بعد از بیست و هفت سال که شاهد این فسادهای هستید، از رفتن به جبهه پیشیمان نیستید؟ فرمود: ما وظیفه خودمان را انجام دادیم. طبق معرفت و شناختی که از رهبر خود امام خمینی داشتیم به جبهه‌ها رفتیم

و اگر هم سالم هم بشویم راه همین است. راه، راه شهیدان است و این راه ادامه دارد و ما مسئول اعمال خودمان هستیم. دیگران هم خودشان می‌دانند. وقتی حقیقت روشن است، دیگر ابهام وجود ندارد. ندانم چه کار کنم وجود ندارد. حقیقت مثل آفتاب است و راه حق از ناحق روشن شده است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا سَأَلُوا مِنَّا كَفُورًا».

اکنون سؤال می‌کنیم آن روحیه که مظهر و منشأ بیداری تا قیامت و مظهر راه سلامت برای همه جوانان جهان است، روحیه کاخ‌نشینی است یا کاخ‌نشینی؟ روحیه کاخ‌نشینی که روحیه فساد است. چنین روحیه‌ای باعث غیبت‌ها و تهمت‌ها و ظلم‌ها و جنایت‌ها و حق مردم ضایع کردن‌ها می‌شود و به فرعونیت ختم می‌گردد. مگر جنایت کاران تاریخ از کاخ‌نشینان نبودند؟ کدام ظالم در تاریخ روحیه کاخ‌نشینی داشت؟ حتی یک نفر از ظالمان یافت نمی‌شود که روحیه کاخ‌نشینی داشته است.

تبعات کاخ‌نشینی و آثار و فواید کاخ‌نشینی را برای خوانندگان مابیان کنید.

امام خمینی تأکید داشت که مسئولان نباید از طبقه کاخ‌نشین باشند. تأکید داشت که دولت مادولت کاخ‌نشین نیست و آن روزی که دولت ما به کاخ‌نشینی توجه پیدا کرد، آن روز باید فاتحه دولت و ملت را خواند. آن روزی که رئیس جمهور ما خدای ناخواسته از آن خوی کاخ‌نشینی بیرون برود و به کاخ‌نشینی توجه کند، آن روز است که انحطاط برای او و برای کسانی که با او تماس دارند، پیدا می‌شود. امام به شدت با روحیه کاخ‌نشینی مبارزه می‌کرد و می‌فرمود ای کاش کاخ‌نشینان تحول بینش پیدا می‌کردند و منش خود را اصلاح می‌کردند و حال دردمندان را مشاهده می‌کردند تا به جنایات دولت جبار آمریکا دامن نزنند. شما طبقه جوان برومند زاغه‌نشین بر آن اشخاص کاخ‌نشین شرافت دارید و شما هستید که اسلام را حفظ کردید. امام تأکید داشت که شما کاخ‌نشینان هستید که منشأ تحولات بنیادی و نهضت بیداری در ایران و جهان شدید و یک موی سر شما کاخ‌نشینان و شهید دادگان به همه کاخ‌نشینان در ایران و جهان شرف و شرافت و برتری دارد. این پایین شهری‌ها و پاپ‌ها و ولی‌نعمت‌ها هستند. اگر همراهی این توده‌های محروم نبود، بدون شک حکومت نمی‌توانست برقرار بشود و اگر انقلاب اسلامی با رهبری امام و روحانیت به پیشرفت‌های عالی نائل شده، در واقع به خاطر آن دیدگاه عالی و اسلامی و اخلاقی کاخ‌نشینی پاپ‌هاست. اگر همت این کاخ‌نشینان و جنوب شهری‌ها نبود، رژیم سابق ساقط نمی‌شد. امام تأکید می‌کرد که بدون این مردم ما نمی‌توانستیم در مقابل مشکلات مقاومت کنیم؛ مردمی که تا آخر خط با ما ایستادند و وفاداری خودشان را با خون خودشان ثابت کردند. از قشرهای مختلف مردم افرادی با اخلاق کاخ‌نشینی همراه نهضت و انقلاب شدند و همت آن‌ها باعث شد که ما منشأ نهضت بیداری اسلامی بشویم. این قشر درد فقر و استضعاف را چشیده بودند. ایشان تأکید می‌کرد که منشأ خوی استکبار و طغیان و سرکشی همان کاخ‌نشینی است؛ همچنین تعلقات و حب دنیایی که در آیات قرآن از آن نهی شده و منشأ بسیاری از خوبی‌ها و فداکاری‌ها و شهادت‌ها روحیه کاخ‌نشینی و زدودن تعلقات است.



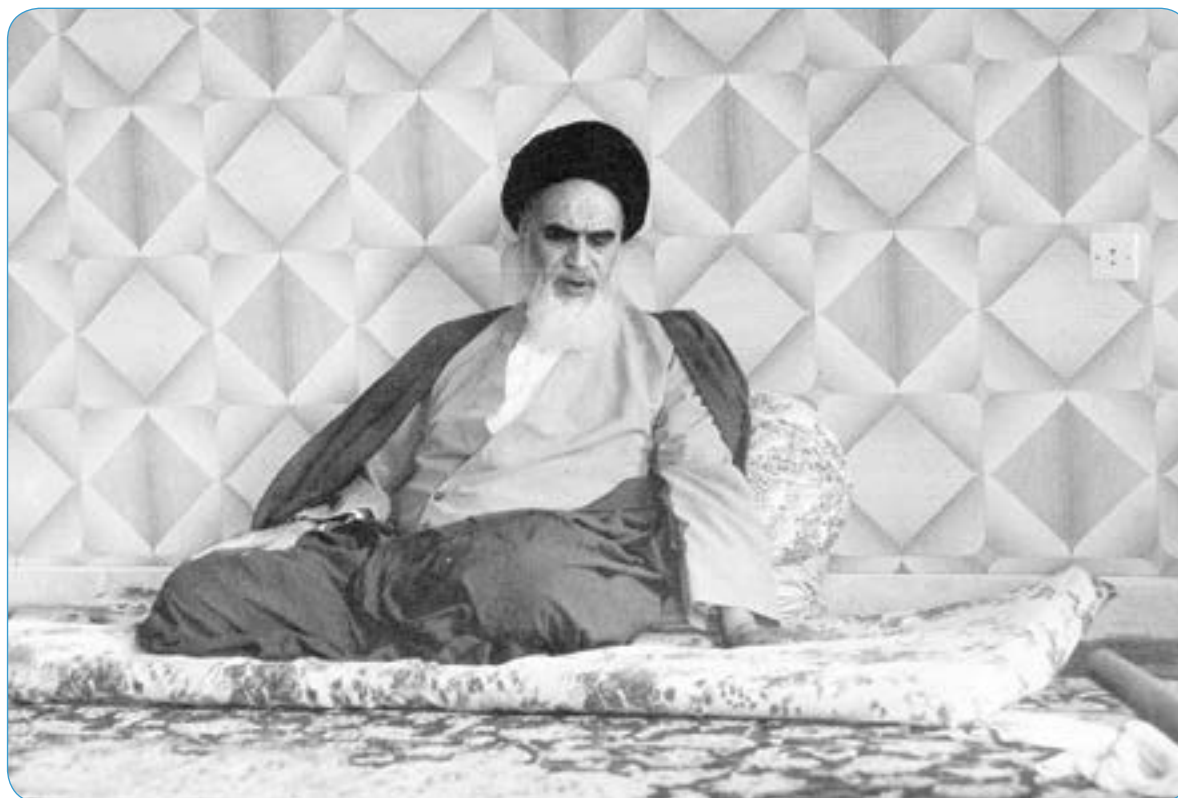
دومین پیامد، محرومیت از همه آثار تمدن جدید است. یعنی از دیدگاه امام خمینی استکبار با رویکردی که دارد ادعای تمدن و پیشرفت می‌کند، اما برآیند آن سودی به حال توده مردم ندارد و آنها را به فقر و فلاکت می‌رساند. به ظاهر آثار تمدن و پیشرفت دیده می‌شود، اما عایدات آن به سود خود گروه استکبار است. (همان، ج ۸، ص ۴۰۰)

تفرقه‌افکنی بین مردم یکی دیگر از پیامدهای استکبار است. به اعتقاد امام خمینی مستکبرین برای ادامه کار و تسلط خود بر مردم مستضعف، در تلاشند با تفرقه‌اندازی بین آنان به اهداف خود برسند (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۲)

در اندیشه امام خمینی رویه‌های مبتنی بر ماهیت استکبار پیامدهای نامیمونی برای توده مردم، به‌ویژه جریان مستضعف‌دربی خواهد داشت. نخستین پیامد آن تحمیل نظامات اقتصادی ظالمانه است. نظاماتی که بر اساس آن مردم به دو طبقه ظالم و مظلوم تقسیم می‌شوند. از یک سو صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار دارند و از سوی دیگر اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند، بر مردم حاکم و کبر می‌فروشند. (صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۲۴)



ایستادگی در برابر ظلم و استکبار



محمد رجبی نژاد

مقدمه

استکبار از ریشه «ک، ب، ر» به معنای خودبزرگ پنداری، برتری جویی، گردن کشی، غرور و نخوت آمده است (ابن منظور، ج ۱۲، ص ۱۲-۱۳؛ دهخدا، ج ۲، ص ۱۸۴۳) این واژه با کبر و تکبر قرابت معنایی دارد؛ کبر به معنی خودشیفتگی انسان و خود را بزرگتر از دیگران دیدن است. (راغب، ص ۶۹۷) استکبار در اصطلاح و کاربردهای رایج، به نوعی سلطه جویی، استعمار و بهره کشی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گروهی اندک و زورگو و منفعت طلب، بر گروهی بزرگ از توده های محروم مردم گفته می شود. (محمدی، سیاست خارجی، ص ۳۳)

بر این اساس استکبار، ریشه و منشأ استعمار و استبداد به شمار می آید. (طباطبایی، ج ۴، ص ۱۲۳) در برابر مفهوم استکبار، واژه استضعاف قرار دارد که به معنای ضعیف شمردن و ناتوان دیدن (حمیری، ج ۶، ص ۳۹۷۴؛ راغب، ص ۵۰۷) و ضعیف کردن به معنای وسیع کلمه، اعم از فکری، اقتصادی و سیاسی باهدف بهره کشی است. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۹۳) استکبار به دو بخش فردی و اجتماعی تقسیم می شود و امام خمینی به هر دو جنبه، به ویژه استکبار اجتماعی - سیاسی پرداخته است.

خوی استکباری با نافرمانی شیطان از اطاعت خدا و

سجده نکردن بر آدم آغاز شد و سپس با تداوم زندگی اجتماعی انسان بر روی زمین، جریان یافت. همانگونه که در قرآن کریم به مستکبران زمان برخی از پیامبران نیز اشاره شده است. (نوح، ۷؛ قصص، ۳۹؛ بقره، ۸۷؛ مؤمنون، ۶۷؛ لقمان، ۷؛ منافقون، ۵) از نگاه امام خمینی استکبار از آفتها و عیبهای نفسانی شمرده می شود و ریشه در خودبزرگ بینی انسان دارد و او را از پذیرفتن حقیقت باز می دارد (شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۹۸) و کسی که از سر لجاجت استکبار می ورزد و تلاش می کند اسلام و قرآن را باطل جلوه دهد، نماد شقاوت او است. (تقریرات، ج ۳، ص ۴۷۸-۴۸۱) ایشان در زمان خودشان آمریکا و اسرائیل را از بارزترین مصادیق استکبار در جهان کنونی می دانست (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۵۳؛ ج ۲۱، ص ۲۲) که ممکن است در دهه های اخیر یا آینده کشورها و افراد دیگری نیز نماد استکبار شوند.

استکبار در قرآن و روایات

واژه استکبار و مشتقات آن ۴۸ بار در قرآن کریم به کار رفته (دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۳، ص ۱۶۵) و شیوه ها و ابزار مستکبران برای سلطه بر مردم را چنین بر شمرده است: ۱. استخفاف و تحمیق مردم (زخرف، ۵۴)؛ ۲. تفرقه افکنی بین مردم (قصص، ۴)؛ ۳. تهدید و اراغاب. (اعراف، ۱۲۷-۱۲۹) و... قرآن به دو نوع استکبار اجتماعی (عملی) و اخلاقی (فردی)



الصلاة، ص ۲۰۱) ایشان تأکید می‌کند آنها که بر استکبارشان عناد دارند، شقی هستند و آنها که علاوه بر عناد برای ابطال حق دلیل می‌آورند و اشکال تأسیس می‌کنند، کل شقاوت هستند که در مقابل سعادت عقلی است. (تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۷۸ و ۴۸۱) پیامبران (ع) آمدند تا با استکبار درون و آثار و لوازمش، یعنی استکبار حقیقی بیرونی مبارزه کنند تا انسان را از شقاوت، به سعادت هر دو جهان برسانند و این همان جهاد اکبر است که بزرگان دینی به آن اشاره کرده‌اند.

استکبار اجتماعی

همانگونه که استکبار فردی از درون جان انسان برمی‌خیزد، استکبار اجتماعی نیز از درون جامعه برمی‌خیزد که می‌توان به گونه‌هایی تقسیم کرد: مثل استکبار اجتماعی داخلی و استکبار جهانی که باز هر کدام را می‌توان چند بخش کرد. مثل، استکبار اقتصادی که نمونه قرآنی اش قارون است (قصص، ۷۶)؛ استکبار سیاسی - اجتماعی که نمونه قرآنی اش فرعون است (یونس، ۸۳)؛ استکبار فرهنگی و...

زمانی که فردی یا گروهی با شعار رفاه و آسایش که جنبه اقتصادی دارد، وارد اجتماع می‌شوند و مردم فقیر را با وعده و وعید زندگی راحت‌تر با خود همراه می‌کنند، در حالی که در پی آمل و اهداف خود هستند، این افراد با پیروی از هوای نفس خویش به قانون اقتصادی کشور تجاوز می‌کنند و دیگران را به انزوای اقتصادی و استضعاف می‌کشانند که بازترین نمونه امروزی آن شرکت‌های هرمی و یا گاهی بازار بورس است که این از نوع استکبار اقتصادی است.

استکبار اجتماعی - سیاسی شامل حاکمان مستبد می‌شود. آنهايي که برخلاف قانون مدون کشور، دیگر گروه‌ها و افراد را به انزوا می‌کشانند و مستبدانه بر جامعه حاکم می‌شوند. یکی از نمونه‌های بارز امروزی آن حاکمیت‌هایی است که با کودتا حکومت را در دست می‌گیرند.

استکبار اقتصادی، و سیاسی - اجتماعی در جامعه حاصل گردن کشی و قانون شکنی است. همچنین ضعف قانون و حاکمیت مستبد علت اصلی این دو نوع استکبار در اجتماع است. امام خمینی می‌فرمود رژیم پهلوی نماد استکبار بود که به ملت تعدی و تجاوز می‌کرد. (صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۹) تا این که مردم با انقلاب او را بیرون کردند. البته انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی به معنی پایان استکبار نبوده و نیست. استکبار هرگز هیچ جامعه‌ای را راحت نخواهد گذاشت. جامعه ما نیز مستثنی نیست. باز به فرموده خود بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی: پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مستبدان و مستکبران همراه با هواپرستان و قدرت‌طلبان، با شعارهای انقلابی و اسلامی وارد میدان شدند تا با تکیه بر ظاهر دین و عوام‌فریبی، در بین مردم مقبولیت بیابند و مردم را که قدرت اصلی انقلاب هستند با خود همراه کنند؛ آنها چنان رفتار می‌کنند که مخالفین آنها، مخالف اسلام و انقلاب دانسته شوند تا بتوانند با تکیه بر مردم، بار دیگر به قدرت برسند. یعنی آنهايي که تا دیروز مبارزه با شاه را حرام کرده بودند، حالا انقلابی‌تر از انقلابیون شده و ندای وا اسلاما سر می‌دهند. (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۱)

اشاره می‌کند؛ استکبار اجتماعی، همان تکبر در برابر مردم و بزرگتر دانستن خود و مفهومی در مقابل استضعاف شمرده می‌شود؛ (اعراف، ۷۵؛ احقاف، ۲۰) و استکبار اخلاقی تکبر در برابر خدا و خاضع نشدن در پیشگاه حقیقت است. (اعراف، ۴۵؛ مدثر، ۲۳) قرآن کریم به عوامل و زمینه‌های استکبار نیز اشاره دارد، از جمله: ۱. مال و ثروت فراوان (زخرف، ۵۱؛ یونس، ۸۸)؛ ۲. قدرت نظامی و موقعیت سیاسی - اجتماعی (فصلت، ۱۵)؛ ۳. فقر فرهنگی و عدم استقلال فکری توده مردم (زخرف، ۵۴)؛ ۴. توهم خود برترینی در آفرینش (اعراف، ۱۲)؛ ۵. کفر (بقره، ۳۴؛ ص، ۷۴)؛ ۶. هوای نفس و خودپرستی (بقره، ۸۷)؛ ۷. جرم و گناه پیشگی (جاثیه، ۳۱؛ اعراف، ۱۳۳)؛ ۸. غفلت از قدرت نامحدود الهی. (فصلت، ۱۵؛ قصص، ۷۸)

درباره آثار استکبار بر فرد و جامعه نیز قرآن می‌فرماید: ۱. عهدشکنی و نفرت و رویگردانی از انذار و هشدار انبیاء (فاطر، ۴۲-۴۳)؛ ۲. تکذیب و رد آیات الهی (لقمان، ۷)؛ ۳. تکذیب و قتل پیامبران (بقره، ۸۷)؛ ۴. انکار توحید (صافات، ۳۵-۳۶)؛ ۵. رویگردانی از عبادت خداوند (نساء، ۱۷۲؛ غافر، ۶۰)؛ ۶. درخواست‌های نامعقول (فرقان، ۲۱)؛ ۷. لجاجت و نپذیرفتن حق (فصلت، ۱۵؛ جاثیه، ۶-۸)؛ ۸. تکذیب آخرت و معاد (نحل، ۲۲؛ قصص، ۳۹) از جمله آثار استکبار است.

در روایات معصومین (ع) استکبار از جنود جهل و ضد استسلام (تسلیم در برابر خدا)، و سرکشی و نافرمانی آمده است (کلینی، ج ۱، ص ۲۲-۲۱) و یکی از ریشه‌های کفر (همان، ج ۲، ص ۲۸۹) و اولین معصیتی که خدا بدان نافرمانی شد، شمرده شده است. بر اساس برخی روایات هر کسی استکبار ورزد، برای او خواری و ذلت را در پی خواهد داشت. (کلینی، ج ۸، ص ۸۲)

استکبار فردی

استکبار به معنای برتری خواهی، امتناع از پذیرش حق از روی عناد، بزرگی بینی و خودبزرگ بینی دروغین، می‌تواند در فرد بروز و ظهور داشته باشد. از نگاه قرآن افراد مستکبر کسانی هستند: مغرور، لجوج، پیمان شکن، اغواگرو گمراه کننده، خودبزرگ بین، مخالف حق و... که تک‌تک این ویژگی‌ها از زشت‌ترین خصلت‌های آدمی و از رذایل اخلاقی به‌شمار می‌روند. صفاتی که در آموزه‌های دینی ما به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. وقتی خوی استکباری در درون جان انسان رسوخ کرد و کم‌کم ملکه وجودش شد، به دو نوع ظهور و بروز پیدا می‌کند؛ یک نوع آن باطنی و خُلقی است که در نفس انسان ریشه می‌دواند و بینش انسان را شکل می‌دهد. در این صورت این فرد دیگر حقیقت را نمی‌پذیرد و کسی که حقیقت را نپذیرد، استکبار باطنی و اخلاقی دارد. (مدثر، ۲۳-۲۴) در نوع دوم استکبار فردی، استکبار در خارج از خود فرد است. یعنی علاوه بر این که به لحاظ روحی استکبار می‌ورزد، در خارج نیز استکبار می‌کند و مردم را به استضعاف می‌کشاند و به حساب نمی‌آورد و آنها را مطیع خود می‌پندارد. در واقع نوع دوم استکبار در کردار و رفتار مستکبر ظاهر می‌شود و منش مستکبر را شکل می‌دهد. (حشر، ۱۹؛ محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۸؛ احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۵۰۰) امام خمینی در این باره می‌فرماید: افراد مستکبر از شنیدن آیات الهی دوری می‌کنند، لذا استکبارشان روز افزون می‌شود. (آداب



در یک نگاه کلی امام خمینی معتقد بود تجاوز به حقوق زیردستان و کوچک شمردن آنان، هر چند کم شمار باشند، از مصادیق استکبار است (همان، ج ۷، ص ۴۸۹) و مستکبران، منحصر در قدرت‌های سلطه‌گر جهانی نیستند؛ بلکه دولت‌هایی هم که ملت‌های خود را ضعیف می‌شمردند و بر آنان ظلم و دست‌اندازی می‌کنند، در ردیف مستکبران‌اند. همچنین هر کسی که به حقوق زیردستان خود تعدی کند و آنان را کوچک بشمارد مستکبر است. (همان، ص ۴۸۸-۴۸۹)

ایشان رژیم پهلوی و همه طبقات بالانشین و وابسته به آن را که در برابر طبقات پایین اجتماع، تکبر می‌کردند و آنان را کوچک می‌شمردند و به حساب نمی‌آوردند، از مصادیق مستکبران می‌دانست. (همان، ج ۱۰، ص ۱۲۱)

درباره استکبار بین الملل یا جهانی هم می‌توان گفت، زمانی شکل گرفت و ادامه یافت که کشورهای صنعتی برای دستیابی به منابع مورد نیاز خود و فروش کالاهای تولیدیشان، با اسام پیشرفت و آبادانی وارد کشورهای غیرصنعتی در آسیا و آفریقا شدند و با برتری جویی و خودپسندی خویش به فکر تسلط بر منابع فراوان آن کشورها افتادند. آنها از ضعف و جاه‌طلبی حاکمان کشورهای فقیر استفاده کرده به استثمار آن کشورها دست زدند و آنها را به استضعاف کشاندند. امام خمینی در این باره فرموده است: در این صد سال اخیر که پای کشورهای بزرگ جهان خوار بر کشورهای اسلامی کوچک باز شد، حاکمان کشورهای اسلامی در فکر ملتشان نبودند و همراه با استکبار جهانی دست

به چپاول کشور زدند. (همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸)

ایشان می‌فرمود در واقع استکبار جهانی از راه بی‌توجهی حاکمان و منصوبان آنها، بر مصالح کشوری حاکم می‌شوند. (همان، ج ۱۷، ص ۳۰۴)

در زمان کنونی استکبار جهانی، هر روز تغییر ماهیت داده و به شکل جدیدی در می‌آید؛ ملت‌ها باید بیدار شوند با آگاهی آنها را بشناسند و مبارزه نمایند. چرا که به باور امام خمینی استکبار از همه کمین‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی حمله می‌کند. (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۹)

عوامل و زمینه‌های استکبار از دیدگاه امام خمینی

در نگاهی کلی می‌توان گفت که پایه‌های استکبار بر سه اصل اعتقاد به برتری نژادی و ذاتی، انکار واقعیت‌های جهان، و جذبه‌های حکومت و قدرت مادی استوار است. (منصوری، ص ۲۴-۲۷) قرآن کریم مال و ثروت فراوان (زخرف، ۵۱؛ یونس، ۸۸)، قدرت نظامی و موقعیت سیاسی-اجتماعی (فصلت، ۱۵)، فقر فرهنگی و استقلال فکری نداشتن توده مردم (زخرف، ۵۴)، خودبرتربینی در آفرینش (اعراف، ۱۲)، کفر (بقره، ۳۴)، هوای نفس و خودپرستی (بقره، ۸۷)، جرم و گناه

(جاثیه، ۳۱؛ اعراف، ۱۳۳) و غفلت از قدرت نامحدود الهی (فصلت، ۱۵؛ قصص، ۷۸) را زمینه‌های استکبار خوانده است. امام خمینی نیز با تأسی از قرآن، در پدید آمدن استکبار این عوامل را مؤثر می‌داند: بیماری روحی و نگاه خاص مستکبران به جهان (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۸۸)، مهار نشدن قدرت‌ها با تعلیمات انسانی-آسمانی (همان، ج ۱۱، ص ۱۰۹-۱۱۰)، نبود بیداری و آگاهی مستضعفان (همان، ص ۲۷۲)، خودباختگی و احساس ناتوانی مستضعفان (همان، ج ۱۴، ص ۳۰۶) و خودبینی و طغیان نفس مستکبران (همان، ج ۱۱، ص ۳۹۰)

پیامدهای استکبار از دیدگاه امام خمینی

در اندیشه امام خمینی رویه‌های مبتنی بر ماهیت استکبار پیامدهای نامیمونی برای توده مردم، به‌ویژه جریان مستضعف در پی خواهد داشت. نخستین پیامد آن تحمیل نظامات اقتصادی ظالمانه است. نظاماتی که بر اساس آن مردم به دو طبقه ظالم و مظلوم تقسیم می‌شوند. از یک سو صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار دارند و از سوی دیگر اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه‌گرد و فاسدند، بر مردم حاکم و کبر می‌فروشند. (همان، ج ۲، ص ۱۲۴)

دومین پیامد، محرومیت از همه آثار تمدن جدید است. یعنی از دیدگاه امام خمینی استکبار با رویکردی که دارد ادعای تمدن و پیشرفت می‌کند، اما برآیند آن سودی به حال توده مردم ندارد و آنها را به فقر و فلاکت می‌رساند. به ظاهر آثار تمدن و پیشرفت

دید می‌شود، اما عایدات آن به سود خود گروه استکبار است. (همان، ج ۸، ص ۴۰۰)

تفرقه‌افکنی بین مردم یکی دیگر از پیامدهای استکبار است. به اعتقاد امام خمینی مستکبرین برای ادامه کار و تسلط خود بر مردم مستضعف، در تلاشند با تفرقه‌اندازی بین آنان به اهداف خود برسند (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۲)

نتیجه

دیدگاه‌ها و مستندات امام خمینی در تعریف استکبار و سیاست استکبارستیزی برگرفته از آیات قرآنی و روایات دینی است. تجلی چنین دیدگاهی بود که انقلاب اسلامی را در پی داشت و پس از پیروزی انقلاب نیز سبب شد در فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصول سیاست خارجی بر نفی هرگونه رابطه سلطه‌گر ایانه، سیاست استکبارستیزی و حمایت از مستضعفین تأکید شود.

در اندیشه امام خمینی تمام جوامع، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و همه مستضعفان جهان جویای عدالتند؛ و برای رسیدن به آن باید در مقابل ظلم و استکبار بایستند و به دنبال تحقق دولت عادل باشند. این هم برای زمان و مکان خاصی نبوده و همیشگی و برای همه دوران‌ها و جوامع است.

دیدگاه‌ها و مستندات امام خمینی در تعریف استکبار و سیاست استکبارستیزی برگرفته از آیات قرآنی و روایات دینی است. تجلی چنین دیدگاهی بود که انقلاب اسلامی را در پی داشت و پس از پیروزی انقلاب نیز سبب شد در فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصول سیاست خارجی بر نفی هرگونه رابطه سلطه‌گر ایانه، سیاست استکبارستیزی و حمایت از مستضعفین تأکید شود. در اندیشه امام خمینی تمام جوامع، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و همه مستضعفان جهان جویای عدالتند؛ و برای رسیدن به آن باید در مقابل ظلم و استکبار بایستند و به دنبال تحقق دولت عادل باشند. این هم برای زمان و مکان خاصی نبوده و همیشگی و برای همه دوران‌ها و جوامع است.



امام استکبار و زیاده‌خواهی غرب و شرق را رد می‌کرد

اگر امروزه شرق هم زیاده‌خواهی کند، باید با او مقابله کرد



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا بهروزی لک عضو هیئت علمی و استاد تمام گروه مطالعات سیاسی دانشگاه باقر العلوم قم است.

ایشان مدیریت گرایش قرآن و علوم سیاسی قرآن و حدیث جامعه المصطفی و عضویت هیأت امنای شورای علمی مرکز تخصص مهدویت حوزه علمیه اصفهان را در کارنامه کاری خود دارد.

هست، اما آنان مانند فولاد محکم هستند. محکم بودن و پایدار بودن مقاومت در برابر چالش‌ها و مشکلات و تهدیدها را بیان می‌کند. حضرت امام خمینی (ره) هم این‌گونه بود. در قرآن کریم و روایات هم این استقامت و شدید بودن ذکر شده است. مراد از «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است و همه این‌ها آموزه‌های قرآنی و دینی می‌باشد.

یاران واقعی کسانی هستند که وقتی شدید بر آن‌ها فشار می‌آورد، از جا کنده نمی‌شوند و ایستادگی در برابر ظلم و ستم را حفظ می‌کنند و ما دیدیم که حضرت امام خمینی (ره) یک تنه در مقابل دژخیمان پهلوی ایستاد و انقلاب را راه انداخت و در سال ۱۳۵۷ این حرکت و نهضت ایشان نتیجه داد و به بار نشست. دیدیم که با استقامت وی مردم هم استقامت کردند. در طول جنگ تحمیلی هم دیدیم که استکبار جهانی تهدیدهای جدیدی را علیه کشور ایجاد کرد، اما حضرت امام ایستاد و زیر بار ظلم و ستم نرفت. در سیره امام این جهاد مقاوم را مشاهده کردیم. جهاد با نفس در واقع آغاز کار و جهاد اکبر نام گرفته است، اما جهاد اصغر هم به نوعی تداعی استقامت می‌باشد و در سیره حضرت امام هر دو را مشاهده می‌کنیم.

در روایت آمده که یاران راستین ترسی به خود راه نمی‌دهند و به خدا توکل می‌کنند. توکل بر خدا هم در سیره حضرت امام ارزشمند است. در مضمون روایات می‌بینیم آنکه با خداست دیگر هیچ‌واهمه و ترسی از دشمن به خود راه نمی‌دهند.

موضوع گفت‌وگوی ما درباره استکبارستیزی حضرت امام خمینی رحمة الله علیه است. در ابتدا مبانی استکبارستیزی را برای ما بیان بفرمایید.

اگر اصول مکتب حضرت امام را بتوانیم بیان کنیم، شاید به خوبی این مطلب دریابید که ساختار کلان مکتب سیاسی ایشان چگونه استکبارستیزی و استقلال خواه و بازگشت به ارزش و عزت اسلامی بوده است. در این راستا حدیثی را از امام کاظم علیه السلام بیان می‌کنم. هر چند در سند این حدیث مناقشاتی صورت گرفته است، اما به نظر می‌رسد روح کلی حدیث با تعالیم اسلامی ما همخوانی دارد. آن حدیث این است: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ لَا تَرْتُلُهُمُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُثُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ / مردی از اهل قومی که دعوت حق می‌کند و قومی گرداگرد او جمع می‌شوند به صلابت پاره‌های فولاد، تندبادها آنان را به لرزه در نمی‌آورد و از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس به خود راه نمی‌دهند و بر خدا توکل می‌کنند و سرانجام، پیروزی از آن متقین است.»

دیدیم که حضرت امام قدس سره الشریف با محوریت بخشیدن به حق در حرکت خود به نوعی در مقابل همه زورگویی‌ها و استکبارها ایستاد و جالب اینجاست که طلب حق در خود امام و یاران ایشان تجلی داشت. در ادامه این روایت امام کاظم علیه السلام آمده: «يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ». یعنی دشمن درصدد انشقاق آن‌ها



استکبار ستیزی از نظر امام خمینی شامل ستیز با همه با کشورها می‌شود یا برخی از کشورها؟

اگر ما بتوانیم استکبار را به دو نوع استکبار «فکری و هژمونی سلطه تئوریک» و «ایدئولوژیک» تقسیم کنیم، حضرت امام در هر دو زمینه نقش آفرین بود. در ابتدا استکبار تئوریک را توضیح می‌دهیم. وقتی مدرنیته غربی در جهان سلطه پیدا کرد، ما دیدیم بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام و دنیای جهان شرق چنین تصور کردند که تحت سلطه و هژمونی زرق و برق اندیشه‌ای و مادی تمدن غربی هستند و راه درست همان راه غرب است. در اینجا سوالاتی مطرح شد و آن اینکه آیا این سلطه حقیقت دارد یا ندارد؟ آیا حق هم هست یا یک سلطه مبتنی بر باطل است؟ از این رو چندان تصور درستی نیافتند و آگاهی و بصیرت لازم را پیدا نکردند و به راحتی تسلیم سلطه فکری غرب شدند. از این افراد هم کم نبودند؛ از جمله تقی‌زاده، کسروی و... این‌ها کسانی بودند که با نفی اسلام خیال می‌کردند تنها راه ترقی و پیشرفت همان تبعیت از غرب است. امام در کشف اسرار همین استقامت و اصالت دینی را مطرح فرمود و در برابر غرب‌زدگی و غرب‌گرایی عده‌ای، واکنش نشان داد. مکتب امام خمینی از این جهت بسیار حائز اهمیت می‌باشد. حتی غیر از غرب‌گرایان و غرب‌زدگان کسانی هم بودند که دغدغه‌های اسلامی هم داشتند. ما در تاریخ معاصر شاهد بودیم که برخی از جریان‌ها نواندیش اسلامی تلاش کردند اسلام را روزآمد کنند؛ اما خیال کردند روزآمدسازی اسلام عبارت است از پیوند دادن یا استفاده از برخی از مضامین دنیای مدرن غرب. وقتی این‌ها خواستند اسلام را روزآمد کنند، ناچار گرت‌تبرداری یا همان التقاط فکری را از غرب انجام دادند. در تاریخ معاصر دو جریان اسلام لیبرال و اسلام سوسیال را دیدیم که از این منظر و زاویه شکل گرفتند؛ نهضت آزادی که نماینده اسلام لیبرال بود و جریان خدایپرستان نماینده سوسیالیسم. کسانی مانند شریعتی و محمدنخشب هم همین نوع نگاه سوسیالیستی را داشتند. طبعاً امام این‌ها را بر اساس آن اصالت و حق محوری تأیید نکرد. امام در مقابله با سلطه جویی فکری تمدنی غرب به نحوی ایده‌های خود را به شکل روزآمد مطرح می‌کند که گویا غرب وجود ندارد. در حالی که اسلام سیاسی لیبرال و اسلام سیاسی سوسیال هر کدام سعی می‌کردند از ادبیات و آموزه‌های مدرن غربی که مبتنی بر اومانیسم و سکولاریسم بود، استفاده و اسلام را به شکل روزآمد عرضه و مطرح کند. امام این کار را انجام نداد. به لحاظ فکری ایشان بر اندیشه اصیل اسلامی و دینی اما به شکل عقلانی و روزآمد تکیه فرمود. مسئول این هم نظام ولایت فقیه است که در قالب یک نظام سیاسی جمهوری اسلامی آن را مطرح کردند. امام تصریح فرمود که جمهوریت شکل نظام ما است و اسلامیت محتوای نظام. یعنی اساس محتوای ما باید اسلام باشد؛ اما با صورت‌بندی کار با حضور مردم و رأی آنان و مشارکت عمومی. این آموزه اسلام روزآمد که حضرت امام آن را مبتنی بر رسالت گذشته طراحی فرمود، این چنین بود تا آموزه‌های اصیلی را مطرح کرد. به بیان دیگر امام خمینی در مواجهه با سلطه فکری و فرهنگی استکباری غرب بازگشت به اصالت دینی را راه چاره دانست؛ اما به شکل عقلانی و حاضر به استفاده از تجربه‌های بشری. در اینجا نتیجه این شد که امام خمینی التقاطی و متحجرانه عمل نکرد، بلکه یک الگوی جدیدی را مطرح فرمود. کسی مثل بابی سعید از این رویکرد حضرت امام به ایجاد یک مدرنیته جدیدی در برابر مدرنیته غربی تعبیر می‌کند. در واقع حضرت امام خودش یک مدرنیته‌ای را متناسب با اقتضائات دنیای جدید، اما با آموزه‌های اصیل دینی ارائه فرمود که خروجی آن اجتهاد مبتنی بر زمان و مکان بوده است.

بنابراین حضرت امام خمینی در مبارزه با سلطه طلبی استکباری

ابتدا به لحاظ فکری ورود کرد و فکر مسلط غربی را به چالش کشید. نیامد مثل جریان‌های التقاطی اسلام سوسیال و اسلام لیبرال برخی امور مادی را با آموزه‌های اصیل اسلامی آمیخته کند. همچنین از آموزه‌های اسلامی متحجرانه و متصلبانه طرفداری نکرد؛ بلکه بر اساس آیه «بَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» عمل کرد. یعنی عبادت کنندگانی که از آموزه‌های خوب دیگران هم بهره می‌گیرند. این همان بُعد سلطه ستیزی با سلطه استکبار فکری غرب بود که در اندیشه حضرت امام تجلی یافت.

در بیانات خود استکبار ستیزی تئوری و عملی امام را از هم تفکیک کردید. این موضوع را بیشتر توضیح بفرمایید.

یعنی بُعد سلطه ستیزی رفتاری حضرت امام مبتنی بر سلطه ستیزی فکری و علمی ایشان هست. اگر ما به این ارتباط توجه نکنیم، نمی‌توانیم آن سلطه ستیزی حضرت امام را در رفتار عینی و مواجهه عملی با استکبار شرقی یا غربی و حتی استبداد داخلی درک کنیم. بنابراین امام از یک موقف و جایگاهی استکبار ستیزی را مطرح کرد. **امروزه نسل جدید و جوان ما با این سؤال مواجه است که چرا مسئولان جمهوری اسلامی دائم در تقابل با برخی از کشورهای بزرگ دنیا سخن می‌گویند و به جای مصالحه و ارتباطات گسترده مانند سایر کشورها، در حال نزاع هستند. چه پاسخی برای نسل جدید ما دارید؟**

این نکته مهمی است؛ به خصوص برای نسل امروز که شاید توفیق دیدار حضرت امام را نداشته‌اند، خوب است این بُعد سلطه ستیزی علمی و فکری را بهتر توجه کنند. امروزه با توجه به وجود فضای مجازی که سلطه فضای ابهام و تردید را ایجاد کردند، اندیشه‌های امام خمینی به نوعی می‌تواند ملجأ و پناهگاهی باشد و جوانان بدانند که ایشان چگونه می‌اندیشید. امام خمینی مبتنی بر حق نشئت گرفته از خدای متعال می‌اندیشید. اندیشه بر محوریت حق، باعث می‌شود که نگاه اومانیستی و سکولار دنیای مدرن و غربی زیر سؤال برود. وقتی این فکر از خدا نشئت می‌گیرد، موجب آرامش هم می‌شود: «الْأَبْذَرُّ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». این همان قوت اساسی است که حضرت امام به عنوان حق محوری مطرح فرمود. شیاطین جن و انس در دستگاه فکری حضرت امام طرد می‌شوند. ایشان در کتاب شرح جنود عقل و جهل و آثار دیگرشان این مسئله را مطرح می‌فرماید.

به این جهت است که حضرت امام با محوریت آموزه‌های حکمت متعالیه و قرآن و روایات تقابل بین حق و باطل را در ستیز با استکبار فکری به نمایش گذاشت و این برای ما بسیار ارزشمند و قابل استفاده است. ما باید به حقی که از خدای متعال نشأت می‌گیرد، تسلیم بشویم. اگر کل دنیا استکبار باشد و خدا با ما باشد، هیچ ترس و اهمه‌ای نباید در وجود ما حس بشود. این بُعد استکبار ستیزی فکری و علمی حضرت امام بوده است.

از نظر شما آیا استکبار ستیزی تعارضی با منافع ملی ما ندارد و اگر تعارضی پیدا کرد، کدام یک را باید بر دیگری ترجیح بدهیم؟

استکبار ستیزی ریشه عمیقی دارد و به این راحتی نیست که منافع ملی ما تعارضی با این استکبار ستیزی داشته باشد. دیدیم که حضرت امام در زمان خود هرگز حاضر نشد که با آمریکای استکباری کنار بیاید و این استکبار ستیزی را ادامه داد. یقیناً منافع ما هم به نوعی عدم تسلیم در برابر استکبار را دارد؛ علتش هم روشن است. مقام معظم رهبری هم این نکته را بارها بیان فرمودند. در واقع استکبار سیری ناپذیر است. اگر ما یک قدم عقب بنشینیم، او بیشتر فشار خواهد آورد. در مقابل سیره حضرت امام اتکا به خود و تلاش برای احیای درونی و شخصی و اجتماعی و تمدنی جهان اسلام بود. این خیلی حائز اهمیت می‌باشد. این گونه نیست که استکبار ستیزی



و حیانی است. ما نمی‌توانیم این‌ها را نادیده بگیریم. امام برای ما عزت و افتخار آورده است. ما دیدیم این انقلاب‌هایی که در ترکیب و التقاط با آموزه‌های غربی انجام شد، نهایتاً به جایی نرسیدند. جمال عبدالناصر در مصر یا معمر قذافی در لیبی یا صدام در عراق نتوانستند راه اصیل را پیدا کنند و پایدار بمانند. تنها کشوری که با آموزه‌های حضرت امام و مقام معظم رهبری توانسته پایدار بماند و علاوه بر این پایداری دستاوردهای خوبی هم داشته باشد، ایران است. آن کشورهایی که تحت سلطه استکبار جهانی قرار گرفتند، یا مانند گاو شیرده شدند که باید دائم آن‌ها را بدوشند یا مثل معمر قذافی ساقط شدند. در همین اواخر دیدیم که این اعتماد به آمریکا در افغانستان موجب چه پیامدی شد. رئیس جمهوری که آمریکایی‌ها او را حمایت کرده بودند، به او وفا نکردند. دیدیم که رئیس جمهور با چه اقتضای از افغانستان خارج شد. به هر حال در نسبت دادن و ارزیابی سیره و مکتب سیاسی استکبارستیزانه امام خمینی باید دقت کرد و دستاوردهای آن را هم دید. خدای نکرده این گونه نباشد که خیال کنند امام یک تفکر بنیادگرای متحجر و متصلبی داشته و حاضر به پذیرش دنیای جدید نبود. اما پذیرش دستاورد تمدنی و فکری جدید به معنای تسلیم استکبار نیست. این را هم حوزویان ما و هم جوانان ما مورد توجه قرار بدهند. کسانی که با آمریکا و غرب همراهی کردند، به جایی نرسیدند.

به عنوان حسن ختام گفت‌وگو به این سؤال ما پاسخ روشنی ارائه بفرمایید. حضرت امام خمینی (ره) فرمودند «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی»؛ اما در بیانات شما می‌بینیم که استکبارستیزی را فقط متوجه غرب دانسته‌اید و ارتباط با شرق را موجه قلمداد کردید.

معیار امام همکاری برابر با غرب و شرق نبود. بلکه استکبار و زیاده‌خواهی غرب و شرق را رد می‌فرمود. اگر امروزه شرق هم زیاده‌خواهی کند، باید با او مقابله کرد و شعار نه شرقی و نه غربی کماکان درباره شرق هم صدق می‌کند. در حال حاضر مسئله حق استفاده از انرژی هسته‌ای برای ما مطرح است. آیا شرقی‌ها، یعنی روسیه و چین حق ما را نادیده می‌گیرند؟ آیا آن‌ها حق ما را نفی می‌کنند؟ یا می‌پذیرند؟ آمریکایی‌ها این کار را نفی می‌کنند و با تحریم و زورگویی مانع دستیابی ما به این حق مسلم می‌شوند. با تحریم‌های ظالمانه مانع حق استفاده ما می‌شوند. الان پول‌های ما را کدام کشور بلوکه کرده است؟ بلوکه کردن منافع ملت ایران، تحریم‌های ظالمانه کار کدام کشور است؟ الان می‌بینیم روسیه، با هر هدفی، علیه ما استکبارگرایی ندارد و در محور مقاومت از برخی کشورهای مظلوم حمایت کرده است. اگر فردا روسیه همین سیاست استکبارگرایی را انجام بدهد، با او هم باید ستیز کرد. این طور نیست که عهد و پیمان ما با روسیه و چین در روابط اقتصادی و مسائل امنیتی دائمی باشد. تازمانی که پایبند به معاهدات خود باشند، ما هم پایبند هستیم. حضرت امام در وصیت‌نامه خود فرمودند: میزان وضع فعلی افراد است. درباره کشورهای مختلف همین مسئله ملاک است. اگر استکبارگرانشند، ما هم باید با آنان استکبارستیز بشویم. امروزه ورود ایران به شانگهای فرصت‌هایی را برای ما فراهم می‌کند. این در حالی است که استکبار غربی این را نمی‌خواهد و وابستگی کامل کشورها را به خودش می‌خواهد. حتی اگر یک کشوری بخواهد یک مقدار مستقل باشد، استکبار غربی با او مقابله می‌کند. امروزه کشور ترکیه درخواست سامانه دفاعی کرد که با تحریم آمریکا مواجه شد.

بنابراین در سیره و مکتب حضرت امام خمینی (ره) ملاک حال فعلی افراد و کشورها است. اگر بعدها چین و روسیه هم مانند کشورهای استکباری غربی زورگویی کردند، جمهوری اسلامی ایران موظف به تقابل با آن‌ها خواهد بود.

ما در مقابل منافع ملی باشد. طبعاً هر چقدر این استکبارستیزی محکم و مقاوم باشد، اتکا به داخل هم افزایش پیدا می‌کند و از طرفی وقتی مستکبران ببینند، شما خودکفا هستید و نیاز چندانی به آن‌ها ندارید، تعامل بهتری با شما خواهند داشت. با این مبنا اساساً نفع ما در هر روی مقاومت است. هر چند به لحاظ تاکتیکی و مقطعی می‌توانیم نرمش‌هایی را در سیره امام ببینیم. این طور نیست که ما با ادعای استکبارستیزی به صورت مداوم و برخلاف رعایت مصالح و بدون حکمت و عزت و مصلحت این کار را دنبال کنیم. نمونه بارز این امر را در پذیرش قطعنامه مشاهده می‌کنیم که به خاطر فشارهای جهانی و استکبار، امام جام‌زهر را سر کشیدند و قطعنامه را پذیرفتند. همه این‌ها به خاطر مصلحت کشور و مردم بوده است. اما اینکه این مصلحت را چه کسی باید تشخیص بدهد، محل بحث است. در سیره امام آمده که رهبران آگاه این را تشخیص می‌دهند. شاید بدنه جامعه این را به خوبی تشخیص ندهد؛ اما آگاهان، به ویژه ولی فقیه زمان این را تشخیص می‌دهد و مردم را هدایت می‌کند.

به هر حال ما مانند سایر کشورها ناگزیر هستیم که با دیگر کشورهای بزرگ دنیا در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ارتباط برقرار کنیم. آیا پس از چهل سال ضرورت تدوین الگوی مناسب برای بهبود روابط با سایر کشورها احساس نمی‌شود؟

در عمل هم استکبارستیزی در سیره و مکتب حضرت امام وجود دارد؛ اما این استکبارستیزی در عمل دارای حدودی است. سؤال این است که میزان و معیار استکبارستیزی چیست؟ این امور مبتنی بر اجتهاد زمان و مکان و حکمت و مصلحت قرار می‌گیرد. خوب ما دیدیم که در همین نشست‌هایی که اخیراً مطرح می‌شود، این بُعد استکبارستیزی کامل و به خوبی تجلی پیدا کرد. مقام معظم رهبری در دعوت به اقتصاد مقاومتی و برجسته‌سازی اعتماد به توان داخلی نقش مهمی ایفا کردند؛ از این رو در عمل این استکبارستیزی به نمایش گذاشته می‌شود. البته اگر به طور منطقی و قانونمند بتوانیم مقاومت کنیم، نتیجه بهتری هم می‌گیریم. حضرت امام هم این را تبیین فرمود که دشمنان در برابر معاهدات بین‌المللی پایبند نیستند.

کشورهای مستکبر چه ویژگی‌های خاصی دارند که به عنوان مستکبر شناخته می‌شوند و جمهوری اسلامی ایران به عنوان پرچم‌دار استکبارستیزی در جهان باید با آنان مقابله کند؟

به هر حال معیارهایی وجود دارد که کشورهایی به عنوان مستکبر شناخته می‌شوند؛ اما این بدان معنی نیست که ما باید ارتباط خود را با دنیا قطع کنیم. البته دنیا فقط آمریکا و اروپا نیست. گاهی مغالطه توسط استکبار جهانی صورت می‌گیرد و جهان را در آمریکا و چند کشور غربی خلاصه می‌کنند. این فریب و باطلی بیش نیست. امام هم این را متذکر می‌شود. به هر حال با دنیا ارتباط داشتن، فقط منحصر در ارتباط با آمریکا و اروپا نیست. امروزه نگاه به شرق و همسایگان می‌تواند مصادیق ارتباط با دنیا شناخته بشود.

نظر شما درباره کسانی که تلاش دارند همه مشکلات امروز را محصول اندیشه‌ها و عملکرد حضرت امام خمینی (ره) قلمداد کنند، چیست؟ متأسفانه برخی از روحانیون ناآگاه هم به این مسئله دامن می‌زنند. توصیه شما به این دسته از روحانیون چیست؟ آیا این دسته اندیشه‌های حضرت امام را به درستی فهم کرده‌اند.

در اساس فکر و اندیشه حضرت امام، مواجهه و مقابله با استکبار نمایان هست. اگر کسی بخواهد صورت مسئله را پاک کند و آن استکباری بودن باطل را نخواهد مورد توجه قرار بدهد، با سیره حضرت امام منافات دارد و چنین کسی آشنایی با اندیشه‌های امام ندارد. این سیره حضرت امام هم مبتنی بر آموزه‌های قرآنی و



استکبارستیزی و نفی ظلم

علی شیرخانی:

باید با فرهنگ استکباری مبارزه کرد



دکتر علی شیرخانی دانش آموخته حوزه علمیه قم و فارغ التحصیل دکتری علوم سیاسی با گرایش فلسفه سیاسی است. وی از ۱۳۷۰ شمسی همزمان با تحصیل، مشغول تدریس در مراکز آموزشی در قم بوده و هم اکنون علاوه بر تدریس در جامعه المصطفی، استاد تمام گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم و رئیس انجمن مطالعات سیاسی حوزه علمیه قم می‌باشد. وی مدتی معاون و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم بوده و آثاری در باره تاریخ انقلاب اسلامی و اندیشه سیاسی امام خمینی به چاپ رسانده است.

باشیم. البته کشورهایی که اخوت و برادری با ما دارند، مزید بر این می‌شود که با آنان بیشتر مرتبط باشیم. همان گونه که حضرت امیر علیه السلام در آن نامه به مالک اشتر درباره مردم می‌فرماید: «فَأِنَّهُمْ صُنْفَان: إِمَّا أَحَلَّكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ». از این سخن برمی‌آید حتی با کسانی که هم‌دین ما نیستند باید مرتبط باشیم. البته این ارتباط در حالت طبیعی است. گاهی عروض عوارضی می‌تواند مانع از این قاعده کلی باشد. قاعده کلی بر سلم و صلح و دوستی و ارتباط با افراد و گروه‌های مختلف در جهان است؛ اما اگر یک امری عارضی شد، آن عارضی می‌تواند مانع باشد. برای مثال برخی از کشورها را با عنوان مستکبر یاد می‌کند. این استکبار خودش یکی از موانع ایجاد ارتباط خواهد شد؛ البته این طور هم نبود که ما با هر کشور مستکبر هیچ گاه ارتباط نگیریم. حضرت امام در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌فرمود که با اسرائیل ارتباط نداشته باشیم؛ چون دولت نامشروعی است. همچنین آفریقای جنوبی که شیوه آپارتاید را داشت. همچنین مصر چون با اسرائیل ارتباط برقرار کرد. تا قبل از اشغال سفارت آمریکا سخنی از قطع ارتباط با آن مطرح نبود و پس از اشغال سفارت، خود آمریکا مطرح کرد که ما با ایران قطع ارتباط می‌کنیم و امام هم از این قطع ارتباط استقبال فرمود. پس این اصل اساسی است. البته امام با توجه به مباحث فقهی که دارند در تفسیر آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» می‌فرماید هر نوع ارتباطی که موجب ایجاد سلطه کافران بر مؤمنین باشد، نباید، صورت بگیرد. در اینجا بحث است که از نظر

موضوع گفت‌وگوی ما استکبارستیزی در اندیشه سیاسی حضرت امام است؛ روش سیاسی حضرت امام در مواجهه با کشورهای خارجی چگونه بود و شما آن را چگونه توصیف می‌کنید؟

درباره سیاست و ارتباط با کشورهای دیگر یک رویکرد در میان برخی روحانیون معروف بود و آن اینکه صفت انزعال و گوشه‌نشینی را برای خودشان ترجیح می‌دادند؛ اما نظر حضرت امام در دوران قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مبنی بر این بود که سیاست انزعال و دوری، هم مخالف شرع است و هم مخالف عقل. در نتیجه انسان در این حیات اجتماعی و مدنی باید با کشورهای مختلف ارتباط داشته باشد. کما اینکه سابقاً کشورداری مانند امروز نبود؛ بلکه حتی قوم‌ها با همدیگر مرتبط بودند و اصل بر ارتباط و تعامل و همکاری بوده است. هر چند «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» وجود دارد؛ اما در مواردی که اثم و عدوان نباشد، باید با کشورهای مختلف ارتباط برقرار بشود؛ چون امام طبق دیدگاه فلسفی خود، یعنی مکتب صدرایی، اعتقاد داشت انسان موجود غیرمکتفی بتفرده است؛ یعنی به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خودش را برطرف کند. من فرد، نمی‌توانم به تنهایی نیازهای خودم را تأمین کنم؛ به تبع کشور هم نمی‌توانم به تنهایی نیازهای خودش را مرتفع سازد. بر این اساس با کشورهای دیگر، لاجرم باید مرتبط باشد. این اصل اولی است که منطق امام است و ما باید بر اساس منطق قرآنی هم در صلح و سلم و مدارا با کشورهای مختلف بوده و ارتباط و روابط حسنه داشته



معمولاً نگاه مستکبران عمدتاً نگاه تحقیرآمیز به غیر خودشان است؛ یعنی تقریباً به انسان‌ها به شکل درجه دوم و سوم نگاه می‌کنند و کشورها را هم به درجه دوم و سوم تقسیم می‌کنند. این‌ها هم در کلمات امام وجود دارد و همان مصادیق زر و زور و تزویر از ویژگی‌های اساسی مستکبرین است که از طریق این سه ویژگی می‌توانند علیه مستضعفین شورش و آنان را سرکوب و مطامع خودشان را دنبال کنند.

چرا استکبارستیزی جمهوری اسلامی نسبت به کشورهای مستکبر به‌طور یکسان نیست؟ برای مثال با یک کشور به‌طور کامل قطع رابطه می‌شود و با کشور دیگر تعاملات اقتصادی و سیاسی صورت می‌گیرد.

در زمان خود امام کشورهای غربی این تقسیم‌بندی‌ها را انجام دادند و گفتند ما وقتی واقعیت‌های جهان را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم برخی از کشورها توسعه یافته و جهان اول هستند؛ یعنی ثروت و علم و فناوری زیادی دارند و در جهان اول قرار می‌گیرند. کشورهای دیگری هم هستند که اصطلاحاً در جهان دوم قرار دارند و اگر چه این مصادیق را دارند، اما به میزان کمتر. عده‌ای دیگر که این خصوصیات را ندارند در جهان سوم قرار می‌گیرند. بر اساس این تقسیم‌بندی، مستکبرین در همان دسته اول هستند.

از نظر امام کشورهای جهان اول خوی استکباری دارند و معمولاً فقط منافع خودشان را دنبال می‌کنند؛ کشورهایی مانند آمریکا، انگلیس، فرانسه و شوروی. این‌ها سابقه سلطه و نفوذ و استثمار در کشورهای مختلف دنیا داشتند. حضرت امام بر اساس تفسیر آن آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» سلطه این کشورها را منع می‌کند؛ اما درباره کشورهای معمولی چنین نظری نداشت و منعی برای ارتباط با آن‌ها ایجاد نمی‌کرد؛ چون کشورهای به اصطلاح جهان دوم و سوم خوی استکباری کمتر دارند و یا ندارند. درباره کشورهای مستضعف می‌فرماید که اصلاً این وظیفه ماست که با آن‌ها مرتبط باشیم. ایشان وقتی در پاریس بود، مصاحبه مطبوعاتی داشت و عنوان کرد که باید یک حزب مستضعفین جهانی تشکیل بدهیم. البته به این سخن امام اقبال چندانی صورت نگرفت. حتی وقتی به ایران تشریف آورد، این سخن را تکرار فرمود و گفت که از آن استقبال نشد. در حوزه مستضعفین می‌فرمود که باید یک جبهه واحد و متحد مستضعفین تشکیل بدهیم تا بتوانیم در مقابل مستکبران قرار بگیریم.

در واقع اصطلاحاتی همچون مستکبر و مستضعف در سیاست هم جلوه‌گری می‌کند و مطرح می‌فرماید که ما سه نوع سیاست داریم: سیاست شیطان‌ی که مستکبران دارند و مبتنی بر نیرنگ و فریب و سلطه‌گری است؛ سیاست معمولی و عادی که بسیاری از کشورها بر همین نوع هستند؛ سیاست الهی و دینی که کشورهای مستضعف موجود بر همین نوع‌اند و ما باید همین سیاست را دنبال کنیم. امام تلاش می‌کرد مستضعفین را به سمت و سوی سیاست الهی و دینی بکشاند.

چرا بعد از چهل سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز الگوی مناسبی برای حضور ایران در عرصه بین‌الملل وجود ندارد که این حضور بتواند هم استکبارستیزی را نشان بدهد و هم منافع ملی را تضمین کند؟

نظام بین‌الملل نظامی است که در تکوین خود یکسری رهیافت‌هایی را به دنبال خودش دارد و مسیری را طی کرده است. اولین مطلبی که در سازمان‌های بین‌الملل شکل گرفت، مبتنی بر رهیافت رئالیستی

فقهی آیا این نفی سبیل، تکوینی است یا تشریحی؟ قاطبه علما بر این اعتقاد دارند که این در تشریح است؛ یعنی قراردادهایی که شرعاً وضع می‌شود، نباید به صورت استیلابی و سلطه‌پذیری باشد. امام در تفسیر این آیه می‌فرماید: این آیه نفی سلطه تکوینی هم هست و کفار تکویناً هم بر مؤمنین و مسلمانان سلطه‌ای نخواهند داشت. هر چند قاطبه فقها و علما این قاعده تکوینی را مطرح نمی‌کنند، اما حضرت امام در آنجا این را مطرح می‌فرماید. پس خلاصه کلام این است: اگر ارتباط ما با دیگر کشورها برای رفع نیازهای جامعه باشد و سلطه‌ای از دیگر کشورها بر ما نباشد که موجودیت و ماهیت دینی ما را از بین نبرد، بر اساس قاعده سلم و صلح و دوستی، ما می‌توانیم با کشورهای دیگر رابطه داشته باشیم؛ مگر اینکه مسئله‌ای پیش بیاید و ارتباط قطع بشود. آنچه عرض کردم خلاصه‌ای از دیدگاه حضرت امام درباره ارتباط با کشورهای دیگر است.

کشورهای مستکبر چه ویژگی‌هایی دارند که امام با آن‌ها به مخالفت برخاستند؟

امام در مطالب شفاهی برخی از ویژگی‌های مستکبران را بیان می‌کند که در واقع همان ویژگی‌هایی است که قرآن برای مستکبران بیان می‌دارد. برای مثال در برخی از متون دینی ما مغرور بودن مستکبران را مطرح می‌کنند که در واقع همین ویژگی به استضعاف دیگران می‌انجامد. امام همین را ذکر می‌کند که به تبع مغرور بودن مستکبران، قدرت‌طلبی آن‌ها هم نمایان می‌شود. امام در مسئله کاپیتولاسیون صراحتاً بیان می‌کند که این کشورهای غربی به حدی مغرور و مستکبر و قدرت‌طلب هستند که حاضرند در کشورهای دیگر یک انسانی را از بین ببرند، اما دستگاه قضایی آن کشور نتواند آن‌ها را محاکمه کند و هیچ تعرضی به آن‌ها نباید داشته باشد. پس این غرور و مغرور بودن و قدرت‌طلبی بودن، یکی از ویژگی‌های اساسی مستکبران است که امام آن را مطرح فرمود. در متون دینی ما ویژگی‌های دیگری برای مستکبران بیان می‌شود و آن اینکه معمولاً مستکبران چون غرور دارند و قدرت‌طلب هستند و چیزی نمی‌خواهند که مانع قدرتشان بشود، از شنیدن حرف حق فرار می‌کنند. کشورهای مستضعف هر چه بگویند، مورد پذیرش مستکبران قرار نمی‌گیرد. بالعکس، هر چه کشورهای مستکبر بگویند، کشورهای مستضعف باید بپذیرند. ما در ماجرای فلسطین مشاهده کردیم که امام به کرات علیه اشغالگری رژیم صهیونیستی و پیمان‌شکنی کشورهای دیگر درباره معاهدات سخن می‌گفتند و حتی به شاه هم توصیه می‌کرد با طناب کشورهای بزرگ به چاه نرود. یکی از ویژگی‌هایی که مستکبران دارند پیمان‌شکنی است. یعنی اگر قراردادی با افراد و کشورهایی ببندند، هر زمان احساس کنند که در آن قرارداد اندک ضرر و زیانی برایشان هست، بلافاصله می‌توانند آن را زیر پا بگذارند و بشکنند. این هم یکی دیگر از ویژگی‌های کشورهای مستکبر است و امام در سخنرانی‌های خود به آن اشاره می‌فرمود. البته هم اکنون دادگاه‌های بین‌المللی بوجود آمده است و تا حدی مانع یکه‌تازی مستکبران شده است.

مسئله دیگر در مستکبرین، چون با معنویت ارتباط ندارند، کاپیتالیسم و مادی‌گرایی و ثروت‌اندوزی است که برایشان خیلی مهم است. در اینجا است که در راستای به دست آوردن ثروت هر اقدامی را انجام می‌دهند. امام هم به این ویژگی مستکبران اشاره می‌کند که این مستکبران به سبب داشتن همین ویژگی سیری ناپذیرند و از هر راهی برای انباشت ثروت استفاده می‌کنند. همین ویژگی موجب از بین بردن دیگران می‌شود. مطلب دیگری که امام دارد، این است که



بود. رئالیست بر مبنای منفعت‌گرایی، قدرت‌گرایی، جنگ‌محوری و دولت‌محوری استوار است و در سازمان‌های بین‌المللی اگر هر یک از قدرت‌ها، قدرت‌مند باشند، می‌توانند سخن اول را داشته باشند. کما اینکه الان در شورای امنیت هم کشورهای وجود دارند که همیشه عضو آن شورا هستند: انگلستان، فرانسه، چین، روسیه و آمریکا. این کشورها عضو دائم این شورا هستند و دیگر کشورها هر دو سال یک بار تغییر پیدا می‌کنند. این مسئله رئالیستی در برخی از سازمان‌های بین‌المللی به مرور رنگ باخت. هر چند در شورای امنیت همچنان باقی است؛ اما در نهادهای دیگر به نوعی رهیافت ساختار-کارگزار یا سازه‌انگاری آمد و اصل ارزش‌ها و مسائل متعددی را مطرح کرد. امروزه می‌بینیم در مجامع بین‌المللی این مسائل وجود دارد. برای مثال اعلامیه حقوق بشر یک اعلامیه است که در سال ۱۹۴۸ تصویب شد. عربستان در آن موقع چند ایراد گرفت و گفت ما این دو سه مورد را قبول نداریم و مابقی را قبول داریم؛ ایران زمان شاه همه مفاد اعلامیه حقوق بشر را قبول کرد. امروزه جهان دارد به سمتی می‌رود که مصالح عمومی را مطرح می‌کند. ما به عنوان متغیر تأثیرگذار در نظام بین‌الملل نیستیم، ولی حضورمان را الزامی می‌دانیم. زیرا با حضور در این عرصه‌ها و برخی از مراکز تخصصی سازمان‌ها، مثل شورای امنیت، می‌توانیم دیدگاه‌های خود را درباره جهان و ملت‌ها بیان کنیم تا به گوش دیگران برسد. برخی از سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های بسیار تخصصی است، مثل یونسکو. یونسکو درباره آثار فرهنگی و مسائل تمدنی فعالیت می‌کند و ما خیلی از آن استفاده کردیم. برخی از موارد صنفی هستند. مثلاً مراکز پیرامون زنان و حقوق زنان وجود دارند که ما در این چهل سال که گذشت، سعی کردیم حضور داشته باشیم در سازمان بین‌المللی تا دیدگاه‌های خودمان را بیان کنیم. البته در برخی از موارد کامیاب بودیم و در برخی موارد خیر. اما در همین مطلب هم با توجه به مبانی اندیشه سیاسی امام و رهبر انقلاب می‌توانیم حضور قوی‌تر و بهتری داشته باشیم و در این حضور قوی با تجربه‌هایی که به دست می‌آوریم، می‌توانیم ایده‌هایی را هم در سازمان‌ها و مجامع ارائه بدهیم و اگر ایده‌های مطلوب ارائه بدهیم، می‌توانیم امید داشته باشیم، تأثیرهای فزون‌تر و بهتری داشته باشیم.

ایده‌های استکبارستیزی امام ریشه در مسائل تاریخی داشت

یا محصول نظریه پردازی ایشان بود؟

اندیشه محصول زمانه است و البته با تحفظ بر اصول. امام هم یکی از اندیشمندان و متفکران زمان خودش بود، اندیشه‌اش هم از گذشته و هم از حال و افق‌های آینده نشأت می‌گیرد. ما وقتی در فقه و اصول نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که علما نظرات گذشته را بررسی می‌کنند و نظرات خودشان را بیان می‌دارند. امام هم در این زمینه و در درجه اول پیامبران و اولیای خدا را الگو قرار می‌دهد و مشخصاً در آثار خودش به حضرت ابراهیم علیه نمرود اشاره می‌فرماید. همچنین به حضرت موسی علیه فرعون اشاره می‌کند. همچنین پیامبر گرامی اسلام که علیه سران کفار قریش قیام فرمود. نمونه‌های دیگری هم وجود دارد؛ اصحاب کهف علیه حاکمان زمانه خود رفتند و...؛ امام به این‌ها به نوعی اشاره می‌کند. علاوه بر آن ایشان به تاریخ توجه کافی داشت و می‌توانست به خوبی مطالب را متوجه بشود. در تاریخ افرادی که توانستند به خوبی مبارزه کنند، امام آن‌ها را می‌شناخت و از این مباحث تاریخی و قرآنی و ... مدد گرفت و نهضت اسلامی را به پیروزی رساند. البته چون مباحث قرآنی مصادیقی است، آن مصادیق را باید

مفهوم‌سازی کنیم. امام از مفاهیم قرآنی و زندگی برخی از افرادی که علیه مستکبران مبارزه کردند، مدد گرفت و در نهضت اجرا کرد. برای نمونه در داستان حضرت موسی علیه السلام می‌بینیم که ایشان از قیام علیه فرعون از جنگ و خون‌ریزی استفاده نکرد. امام هم، همدل با مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه نبود. اعتقادی هم به این نوع مبارزه مسلحانه نداشت. بنابراین امام هم از مسائل دینی و هم از مسائل تاریخی مدد گرفت و در نهایت نظر خودش را به عنوان استکبارستیزی مطرح فرمود.

آنجایی که استکبارستیزی در تعارض با منافع ملی باشد یا هزینه‌های زیادی را برای ملت تحمیل کند، اولویت با کدام یک است؟

این یکی از سؤالات بسیار مهم در سیاست خارجه است و معمولاً کشورها بدان توجه می‌کنند. در واقع یکی از اصول و ارکان سیاست خارجه همان منافع ملی است. اما ما باید منافع ملی را به درستی تعریف کنیم. معمولاً در تعاریف منافع ملی دیدگاه‌های پوزیتیویستی و رئالیستی را مطرح می‌کنند که منافع ملی را یک امر عینی، ملموس و علمی‌گرا تعریف می‌کنند. به این معنا که وقتی ما در فلان جا دخالت می‌کنیم و به جنگ می‌رویم، چه فایده‌ای برای ما دارد؟ برای مثال ما تصمیم می‌گیریم که در فلان نقطه از جهان با استکبار مبارزه کنیم تا شاخ استکبار را بشکنیم. در این صورت محاسبه می‌کنیم که هزینه این مبارزه چقدر است؟ برای مثال اگر پنج هزار تومان هزینه می‌کنیم، آیا ده هزار تومان برای ما نتیجه می‌دهد یا خیر. این رویکردی در منافع ملی است و معمولاً رئالیست‌ها و پوزیتیویست‌ها و عینی‌گراها این را دنبال می‌کنند. در رویکردهای دیگر که ساختار-کارگزار نام دارد، از عینیت‌گرایی به ذهنیت‌گرایی توجه می‌شود. ذهنیت در اینجا به معنای اوهام نیست؛ بلکه به این معنا که ارزش‌ها را نیز در منافع کلی دخالت می‌دهند. وقتی ارزش‌ها در منافع ملی دخالت پیدا می‌کند، نتیجه این می‌شود که ارزش‌ها در فرایند بسیار طولانی شکل می‌گیرد و یک سنتی در میان قوم و گروه و کشور ایجاد می‌شود. در اینجا می‌گویند ما می‌توانیم برای ارزش‌ها هزینه کنیم و منافع ملی ما نیز می‌تواند ارزش‌های ما باشد. از این زاویه مطرح می‌کنند ما می‌توانیم با استکبار که می‌خواهد ارزش‌های ما را از بین ببرد، مبارزه کنیم. برای مثال امام یکی از مباحثی که مطرح می‌کرد و می‌گفت ما باید چنین رویکردی داشته باشیم، درباره حفظ نظام است. یعنی حفظ نظام یکی از ارزش‌های اساسی در اندیشه‌های ایشان بود. یعنی اگر احیاناً ما با استکبار مبارزه کنیم تا نظام را حفظ کنیم، باید این کار را انجام بدهیم. مسئله هویت دینی و اسلامی و موجودیت یک مسلمان و کشور اسلامی از چیزهای دیگری بود که امام بسیار به آن توجه می‌کرد و در برخی از موارد که احساس می‌کرد استکبارستیزی موجودیت و هویت را از بین می‌برد، در آنجا کوتاه می‌آمد؛ برای مثال در تیرماه ۱۳۶۷ قطعنامه‌ای پذیرد. در آنجا می‌فرماید که من احساس کردم هویت و موجودیت ما دارد از بین می‌رود و طبیعی است که باید این قطعنامه را بپذیریم. لذا ما اگر بخواهیم این مطلب را در نگاه امام تبیین کنیم، حتماً این عرصه‌ها را باید جدا کنیم: عرصه اینکه آیا ما ارزش‌ها را جزو منافع ملی می‌دانیم یا خیر. امام قطعاً به ارزش‌ها توجه داشت. اگر ارزش‌ها را جزو منافع ملی می‌دانیم، برای آن ارزش‌ها باید هزینه هم بدهیم. البته این هزینه کردن، باید بر اساس دیدگاه اجتهادی امام هم و مهم‌تر از همه لحاظ کنیم. ببینیم این منافع ملی که جزو ارزش‌های ما است، اگر مبارزه کنیم، کلاً از بین می‌رود یا اگر مبارزه نکنیم، کلاً از بین



هستند، اما اصل اولی مبارزه با فرهنگ استکبار است. به تبع اگر فرهنگ استکبار از بین برود، دیگر برای ما مسئله شخص چندان مهم نیست. برای مثال بحث ارباب‌رعیتی در ۱۵۰ سال پیش در ایران مطرح بود. اگر در منطقه‌ای بگوییم چه لزومی دارد یک نفر ارباب باشد و همه برای او کار کنند و هیچ احمی بر ابرو نیارند؟! اربابیت وجود ندارد و ربوبیت فقط از آن خداست. امام وقتی این را مطرح می‌کند و به رژیم شاه می‌گوید مردم رعیت شما نیستند، این ارزش ارباب بودن هم از بین می‌رود و ارباب موجب تکریم نخواهد بود. اگر آن فرهنگ را داشته باشیم، آن نماد و سمبل و مجریانی که وجود دارند، فرو خواهند ریخت. پس هر چند مبارزه با نماد و سمبل هم مطرح است، اما اصل اولی مبارزه با فرهنگ و اندیشه و ایدئولوژی استکباری است که اگر صورت بگیرد، طبیعی است که موفقیت و کامیابی هم بیشتر خواهد شد. وقتی با فرهنگی مبارزه بشود، مصداق مثال «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست» است. اگر فرهنگ استکباری از بین برود، مستکبری هم در کار نخواهد بود.

برخی معتقدند که تحریم‌های فعلی علیه کشور و انزوای نسبی ایران به سبب اندیشه استکبارستیزی حضرت امام است. پاسخ شما به این آن‌ها چیست؟

اصل اول در نظر امام ارتباط با کشورهای دنیا بود؛ مگر اینکه مسئله‌ای بخواهد پیش بیاید که علیه موجودیت ما و هویت ما رخ بدهد. در ابتدای انقلاب ایشان فرمود که اصلاً نیازی نیست برای صدور انقلاب نیرویی اعزام کنیم و این گونه هم نیست که درها را ببندیم و بگوییم با جهان خارج کاری نداریم. امام فرمود ما اندیشه‌ای داریم و بر اساس آن و برای آن انقلاب کردیم و همین اندیشه‌ها را به جهان عرضه می‌کنیم. اگر کشورهای مختلف این اندیشه را پذیرفتند، با ما دوست می‌شوند و اگر نپذیرند تا زمانی که با موجودیت و هویت ما تعارض نداشته باشد، مقابله نمی‌کنیم. حضرت امام در ابتدا حتی از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان انقلابی اطلاع نداشت. آقای موسوی خوئینی‌ها به آنجا رفت و به امام گزارش دادند و پس از اینکه از اسناد جاسوسی آن سفارت مطلع شد، از تسخیر لانه جاسوسی حمایت کرد و فرمود این انقلاب دوم است. پس از آن هم خود آمریکا برای قطع ارتباط پیش قدم شد و نه ایران.

یکی از ویژگی‌هایی که امام داشت، همین بود. ایشان دو ماه قبل از قطعنامه به شدت می‌فرمود: «به پا خیزید.» عده‌ای هم به سبب بیانات امام شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» را به قاتلوه‌ها حتی لاتکون فتنه تبدیل کردند. در تیرماه ایشان برای حفظ موجودیت انقلاب و هویت آن قطعنامه را پذیرفت و فرمود من جام زهر را می‌نوشم. همچنین فرمود همه مسئولیت‌های پذیرش قطعنامه را خودم می‌پذیرم. مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی می‌خواست مسئولیت قطعنامه را بپذیرد، اما حضرت امام نپذیرفت. بنابراین شجاعت امام در آن مقطع زمانی بود که از هویت و موجودیت منافع ملی دفاع کند.

این صحیح نیست که عده‌ای بخواهند مشکلات فعلی کشور را به گردن امام ببندازند. ما باید مجموعه مدیریتی فعلی را بررسی کنیم و ببینیم آیا آن عقلانیت رفتاری را که در ارتباط با کشورهای جهان باید داشته باشیم، داریم یا خیر. برای مثال حمله به سفارت عربستان و سفارت انگلستان در این سالهای اخیر، کار اشتباهی بود. این حمله چه لزومی داشت؟ اینکه دیگر به حضرت امام ارتباطی ندارد. عده‌ای خودسرانه تصمیم می‌گیرند و این کار را انجام می‌دهند.

نمی‌رود؟ و ممکن است، این از بین نرفتن، اهم شود و مبارزه مهم. در نتیجه اهم بر مهم غلبه پیدا می‌کند. این‌ها را باید بر اساس منطق اجتهادی امام تفکیک کرد.

برای استکبارستیزی باید به سمت توانمندی کشور رفت یا می‌توانیم برای استکبارستیزی هزینه داد، حتی به بهانه تضعیف ملت؟

پاسخ آن بسیط است. قرآن می‌فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» ما اگر سعی و تلاش نداشته باشیم، چیزی هم نخواهیم داشت. استکبارستیزی در منطق امام، یک رویکردی است که باید عملیاتی بشود؛ اما در عملیاتی شدن، اگر چیزی نداشته باشیم، چگونه می‌خواهیم استکبارستیزی باشیم. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» در اینجا عده و عده باید مشخص باشد. پس اولین عنصر و الگو در استکبارستیزی این است که «ما می‌توانیم» را عملی کنیم. حال آیا این «ما می‌توانیم» به معنای دور خود حصار کشیدن است یا اینکه از تجربه‌های دیگران استفاده کردن است؟ قطعاً مستکبران برخی از چیزها را منحصر برای خود می‌خواهند و به دیگران نمی‌دهند. ما می‌توانیم با همکاری کشورهای معمولی و کشورهای مستضعف تا آنجا که ممکن است، به تقویت خود بپردازیم و پس از اینکه توانستیم خود را تقویت کنیم، این مبارزه را قوی‌تر نماییم. اما اگر اسباب و ابزار جنگ و مبارزه را نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم مبارزه کنیم. ما الان ۱۱۰ پایگاه موشکی داریم که با آن‌ها می‌توانیم مبارزه کنیم. اگر این تجهیزات را نداشته باشیم، چگونه می‌خواهیم مبارزه کنیم؟ پس رفتن به سمت و سوی تولید داخلی یکی از شروط مبارزه است و باید وجود داشته باشد؛ اما گاهی ما اگر مبارزه‌ای را ادامه بدهیم، موجب از بین رفتن موجودیت ما می‌شود یا تضعیف می‌شویم که گویی اصلاً وجود نداریم. در این گونه‌ها موارد باید اهم و مهم را جاری کنیم؛ یعنی احکام ثانویه و احکام حکومتی را بر اساس مصالح مشخص نماییم. باید از خردمندان و مشاوران بهره گرفت و به سمت و سوی مصالح و خیر عمومی عمل کرد. بنابراین این دو با هم معارض نیستند و با تدبیرها و خردورزی و مصلحت‌سنجی می‌توان به تشخیص صحیح‌تر رسید. پس ما باید و حتماً این‌ها را به صورت ترتیبی لحاظ کنیم. مبارزه یعنی عقلانیت و در عقلانیت هم باید تمام چیزها را لحاظ کرد.

آیا استکبارستیزی با مسئولان مستکبر هم امکان‌پذیر است یا خیر؟

در منطق امام استکبار یک مفهوم است و با ویژگی خاصی معنا می‌شود و آن افراد که در رأس آن هستند، به نوعی مجریان آن مفهوم استکباری هستند. برای مثال فراعنه مصر به نوعی اندیشه الهی بودن فراعنه را در بین مردم تثبیت کرده بودند. به مردم می‌گفتند فراعنه «اله» ما هستند و ما همواره باید در برابر آن‌ها کرنش و تعظیم کنیم. امام وقتی بحث مستکبرین را مطرح می‌کند، ویژگی آن‌ها را بیان می‌سازد که یکی از ویژگی‌های آن‌ها عقب نگه داشتن مردم از اندیشه الهی است. این ویژگی‌ها اگر به صورت فرهنگ باشد، در نگاه امام این استکبارستیزی با فرهنگ خواهد بود و نه با شخص. وقتی امام از اسلام ناب محمدی در مقابل اسلام آمریکایی سخن می‌گوید، در واقع دارد دو فرهنگ را در تقابل هم بیان می‌فرماید. اسلام آمریکایی مفهومی است که ممکن است در زمان‌های مختلف جلوه‌های متعدد در اقصی نقاط جهان تجلی و ظهور داشته باشد، در نتیجه هر چند مسئولان و حاکمان مستکبرین ادامه دهنده آن سنت و خوی استکباری



علیرضا زهیری:

متأسفانه آرای امام در سیاست خارجی به الگو و مدل تبدیل نشده است



دکتر علیرضا زهیری دانش آموخته حوزه و دانشگاه، پژوهشگر رسمی گروه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه باقر العلوم است. ایشان مدتی نیز معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی و مدیر طرح و برنامه دانشگاه باقر العلوم و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم بوده است.

متفاوتی است که از ارزش‌های دینی داشتند. شاید بتوان گفت که امام قرائت اجتهادی متفاوتی داشت و بنابراین توانست این مفاهیم را وارد ادبیات سیاسی کند و در میان نیروهای مبارز ایران ترویج کند و ادبیات سیاسی آن‌ها را نیز تغییر دهد. معنای عام استکبار هم تقریباً مشخص است و به معنای طلب بزرگی است. کسی که واجد آن است، دیگران را تحقیر می‌کند و رفتار و نگاه از بالا و مستکبرانه به دیگران دارد. در مقابل مستضعف کسی است که تحت سیطره مستکبران قرار می‌گیرند. این‌ها مفاهیمی است که بارها گفته شده است. مفاهیمی که در تعارض با هم هستند و باید گفت یک تغییری نسبت به هم دارند. اما شاید بتوان گفت اگر ما بخواهیم مستضعف را به گونه دیگری مشخص و مصداقی برای آن بیان کنیم، باید به بیانات امام مراجعه نماییم. از دیدگاه امام تمام کسانی که در طبقه ضعیف جامعه قرار دارند، مستضعف هستند. افرادی هم که این عده را در طبقه ضعیف قرار داده‌اند، مستکبر نامیده می‌شوند. بنابراین معنای استکبار در اندیشه امام الزاماً به معنای یک دشمن خارجی سلطه‌گر نیست؛ بلکه می‌تواند هم طبقه حاکمان داخلی و مستبد را شامل بشود و هم دولت‌های مستکبر خارجی. این مفاهیم درباره استکبار و استضعاف بیان شده است.

در ادامه عرض می‌کنم ما باید مفهوم استکبار و استضعاف را به معنای فرهنگی آن در نظر بگیریم. امام از واژگانی مثل «اسلام آمریکایی» در مقابل «اسلام ناب محمدی» استفاده می‌کند. در

موضوع گفت‌وگوی ما درباره استکبارستیزی حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا بفرمایید که استکبار به چه معناست و استکبارستیزی چیست؟

واژه استکبار و استضعاف از واژه‌های پُرسامدی در جریان انقلاب اسلامی هستند و در ادبیات سیاسی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام مشاهده می‌شود. تا جایی که می‌توان گفت این واژگان در جمهوری اسلامی نه تنها یک ارزش فرهنگی تلقی می‌شود بلکه به نهادمندی سیاسی اجتماعی منجر شده است. تأسیس بنیادهایی مثل بنیاد مستضعفان، قراردادن روزی خاص برای مبارزه با استکبار جهانی مثل مناسبت سیزدهم آبان، نام‌گذاری سالی به عنوان حمایت از مستضعفان از جمله توجه به این مفاهیم در گفتمان انقلاب اسلامی است. در واقع این واژگان جایگاه برجسته‌ای در گفتمان انقلاب اسلامی پیدا کردند. این مفاهیم برگرفته از آیات قرآنی هستند و از آنجا که امام مانند هر اندیشمند مسلمان در پارادایم اندیشه اسلامی قرار دارد با مراجعه به متون شریعت، بسیاری از ساختارهای سیاسی در سطح جهان اسلام و در سطح نظام بین‌الملل را استکباری دانسته و بر قاعده نفی سبیل و نفی سلطه بیگانگان بر مسلمانان یا بر اساس اصل دفاع از مستضعفان در برابر مستکبران (کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً) به تفسیر این واژگان پرداخته و کنش‌های سیاسی خود را تنظیم کردند. مبنای تفاوت رفتار و سیره سیاسی ایشان با برخی آقایان علمانی ناشی از قرائت‌های



به تفسیر مفاهیم و پدیده‌ها می‌پردازد. همین‌ها باعث می‌شود که قرائت دینی امام متفاوت باشد.

حال اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ بدهیم که چرا امام با کشورهای استکباری مخالفت و مبارزه می‌کرد، باید بگوییم ایشان بر اساس منطق خودشان که تابعی از یک قرائت دینی است، عمل می‌کند و همین امر موجب می‌شود ایشان از دیگر علما و مراجع زمان خود متمایز بشود.

روش سیاسی امام خمینی در مواجهه با کشورهای خارجی چگونه بود و این روش و شیوه تعامل چه شاخصه‌هایی دارد؟

امام در فضای متفاوتی از دوره‌های بعدی قرار دارد. طبیعتاً در دوران انقلاب اسلامی است و در زمانی است که انقلابیون اغلب بر اساس قواعد و مقررات بین‌المللی عمل نمی‌کنند؛ چرا که آرمان‌هایی دارند و طبیعتاً برای به دست آوردن آن‌ها با محیط ضدانقلابی در حال ستیز هستند. از سوی دیگر آن‌ها اغلب دانش و تجربه کافی را برای برقرار نظم مطلوب و مبتنی بر قواعد ندارند. این تجربه‌ای است که همه جای دنیا مشاهده شده و حتی در کشورهای لیبرالیستی که انقلاب کردند، چنین تجربه‌ای وجود دارد.

همین شرایط و شعارهای آرمانی در اوایل پیروزی انقلاب سبب می‌شود بسیاری از کشورها، حتی همسایگان احساس خطر و نگرانی کرده و برای جلوگیری از پیشروی انقلاب به سایر مناطق تلاش کنند. این باعث می‌شود درگیری‌های سیاسی زیادی پدید بیاید و واقعاً همین اتفاق هم افتاد.

رفته رفته از سوی امام مانیفست دولت اسلامی در عرصه داخلی و خارجی بیان شد. همان‌گونه که اشاره کردم، امام در پارادایم اندیشه اسلامی قرار دارد و در درجه اول اولویت ایشان دغدغه حمایت از مستضعفان و مظلومین در مقابل مستکبران است؛ هم در سطح داخلی و هم در سطح جهانی. بارها هم این را مطرح کرد و معتقد بود که وحدت امت اسلامی بسیار اهمیت دارد. به هر تقدیر ورود امام به عرصه سیاست‌های منطقه‌ای جهان اسلام و روابط بین‌الملل، تعریف تازه‌ای از گزاره‌های دینی ارائه نمود که الگوی رفتاری فراملی برای نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی شد. قاعده نفی سبیل که از اصول سیاست خارجی است، در ادبیات ایشان پرسامد است و ما دائم از ایشان این واژه را شنیده ایم. با اینکه ما نه ظلم می‌کنیم و نه زیر بار ظلم می‌رویم، اما در عین حال تعدی به هیچ کشوری را هم جایز نمی‌دانیم.

روش امام در واقع یک روش متفاوتی است. می‌توان امام را یک آرمان‌گرای واقع‌گرا معرفی کرد. امام بارها از اصل دعوت و صدور ارزش‌های انقلاب گفت و شعار نه شرقی و نه غربی را مطرح کرد و اصل استقلال و حفظ مرزها و تمامیت ارضی، همزیستی مسالمت‌آمیز در کنار حفاظت از قلمروی کشورهای اسلامی و التزام به مقررات بین‌المللی را مطرح فرمود. شما نامه به گورباچف را مشاهده کنید که بازتاب گسترده‌ای هم داشت. بنابراین امام تلاش کرد به گونه‌ای با کشورهای اسلامی رفتار کند تا بتواند ایده دعوت اسلامی را گسترش بدهد. طبیعتاً در این زمان با مستکبرین رفتار بسیار ستیزه‌جویانه داشت و با مستضعفین رفتار حمایت‌گونه، سعی داشت با کشورهایی که

اسلام آمریکایی، اگر چه آمریکا استعاره و نماد استکبار به شمار می‌رود تا جایی که حتی آن را شیطان بزرگ معرفی می‌کند، اما آمریکا در اینجا نماد فرهنگ است. بنابراین الزاماً امام وقتی از استکبار و حتی وقتی از اسلام آمریکایی سخن به میان می‌آورد، مراد یک کشور با رویکرد خاصی نیست؛ بلکه هر جایی که این فرهنگ مشاهده بشود، صاحبان آن فرهنگ دارای استکبار و اسلام آمریکایی هستند. همچنین مفهوم مقابل آن، یعنی اسلام ناب محمدی که الزاماً به یک کشور خاص محدود نمی‌شود. بنابراین یک فرهنگ و جهان فرهنگی تولید شده که حضرت امام این دو آیین را در مقابل هم می‌داند که در یک کارزار دائمی هستند.

علت اینکه امام با کشورهای مستکبر مخالفت و مبارزه می‌کرد، چیست؟ آیا این مبارزه‌ها ریشه در وقایع تاریخی دارد یا محصول نظر خودشان است؟

بی‌شک ریشه‌های تاریخی در مخالفت امام با استکبار و حمایت از استضعاف وجود دارد. باید این را عرض کنیم که اساساً منطق تقابل استکبار و استضعاف منطق جدیدی نیست. مادر دوران قدیم هم این تقابل را داشتیم. شاید بتوان گفت در دوران جدید هم مفاهیم تازه‌ای به وجود آمدند؛ مثل مفهوم استعمار و امپریالیسم. کشورهای امپریالیستی کشورهایی هستند که دیگر کشورها را به استضعاف می‌کشاند. البته مسئله استکبار و استضعاف فقط مسئله خارجی نیست، بلکه یک مفهوم درونی هم هست و دولت‌های مستبد را هم شامل می‌شود.

اما بیش از ریشه‌های تاریخی که سابقه زیادی هم دارد، امام به لحاظ شخصیتی تفاوتی با سایر صاحب‌نظران و علمای دوران خود داشت. شخصیت امام، شخصیتی برون‌گرا و جسور و باشهامت و منتقد و ناراضی از وضعیت موجود به‌ویژه در جوامع اسلامی و به‌طور خاص جامعه ایرانی بود. ظلم و ستمی که بر مسلمانان هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور رخ می‌داد موجب نگرانی ایشان شده بود و برای خود رسالت تغییر این اوضاع را قائل بود. بنابراین یکی از تفاوت‌هایی که امام با دیگر علماداشت، همین منش شخصیتی ایشان است. مهم‌تر از جنبه منشی، شخصیت اجتهادی امام است که درباره مسائل سیاسی و اجتماعی قرائت متفاوتی با دیگران داشت. به تعبیری می‌توان گفت که امام ترویج دهنده اسلام سیاسی است. اسلامی که به شدت اجتماعی و سیاسی است تا جایی که ایشان معتقد است: «اسلام تمامش سیاست است.» مثلاً درباره فقه معتقد است که حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه تمامی فقهی است. یعنی تمام مفاهیم دینی را با سیاست‌گره می‌زند و اساساً نوع نگاهش به دین، متفاوت از دیگر علمای می‌شود. از این رو علاوه بر شخصیت منشی، شخصیت اجتهادی امام هم دخالت بسیاری در نوع نگاه ایشان به سایر پدیده‌ها دارد. ایشان معتقد است اگر فردی اعلم به علوم معهود حوزه هم باشد اما نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی فاقد قدرت تصمیم‌گیری باشد، در واقع مجتهد نیست. همین نوع نگاه، امام را از سایرین متفاوت می‌کند. بنابراین ایشان با ورود مفاهیم و قواعدی مثل مصلحت و اینکه احکام را تابع مصالح و مفاسد واقعی می‌داند، و دخالت عنصر زمان و مکان در اجتهاد



در این دو مقوله قرار نمی‌گرفتند و به تعبیری معمولی بودند، مناسباتی را برقرار کند تا بتواند زمینه حمایت از مستضعفین را فراهم کند.

آیا استکبارستیزی در تعارض با منافع ملی قرار نمی‌گیرد؟
طبیعی است که برای ستیز با کشورهای مستکبر هزینه‌هایی پرداخت می‌شود و جامعه و مردم هزینه‌هایی را در این راستا متحمل می‌شوند. بنابراین هر مبارزه‌ای هزینه‌هایی دارد و لزوماً برای دستیابی به منافعی که مترتب بر این مبارزات است، هزینه‌هایی هم پرداخت می‌شود؛ اما چنانچه این مبارزه بر قواعد احساسی یا عقلانی باشد، پیامدهای متفاوتی هم دارد. استکبار مستلزم ستیز است. مردم ایران هم در حوادث گوناگون آن را تجربه کرده‌اند. از طرفی به دفع استبداد و استعمار و جان‌فشانی‌هایی در این مسیر اقدام کرده‌اند؛ اما درک روش مبارزاتی امام در شرایط تعارض منافع مستلزم فهم چند نکته است. بسیاری از محققان درباره آن بحث و گفت‌وگو کرده‌اند. ارزیابی سیره سیاسی حضرت امام در ساحت گفتار و ساحت کردار ما را به این نتیجه می‌رساند که برخلاف نظریه‌پردازان واقع‌گرا و آرمان‌گرا در عرصه بین‌الملل، ایشان اندیشمند آرمان‌گرای واقع‌گرا است. این را بسیاری از اندیشمندان عرصه بین‌الملل هم تأیید و بر اساس همین منطق رفتار سیاسی امام را تحلیل می‌کنند.

امام توانسته بین چالش واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی، تعارضات میان منافع ملی و مصالح اسلامی به راه‌حلی برسد و به توفیقاتی دست پیدا کند. ایشان با درک شرایط موجود بنابه اجتهاد خودش دستورالعمل‌های متناسب با شرایط محیط بین‌الملل ارائه کرده است. مثالی را عرض می‌کنم. در اوایل جنگ با رژیم بعث عراق عده زیادی از انقلابیون قصد اعزام به فلسطین را داشتند تا در کنار مبارزان فلسطینی با رژیم صهیونیستی به مبارزه بپردازند. امام ضمن اینکه این عده را نکوهش می‌کند، جمله مشهوری را بیان می‌فرماید که «راه قدس از کربلا می‌گذرد». چون در آن زمان حفظ جمهوری اسلامی که در جنگ بود، ارجح بود. در حالی که امام در حمایت از مردم فلسطین و حتی اعلام روز قدس برای حمایت از آن‌ها یا حتی در کوران مبارزه با استکبار آمریکا، دست بالایی داشت؛ اما تلاش می‌کرد مصلحت‌هایی را که عقلانی است در نظر بگیرد. ما هم در زمان جنگ می‌بینیم که مک‌فارلین به ایران آمد. امام به جای اینکه بر خورد ستیزه‌جویانه داشته باشد، آمدن مک‌فارلین را به فرصت تبدیل می‌کند و اجازه مذاکره در سطح مدیران سیاسی میانه را می‌دهد و پیام خود را به آمریکایی‌ها انتقال می‌دهد. در جریان قطعنامه ۵۹۸ برای پایان جنگ با رژیم بعث عراق نیز یک مصلحت

واقع‌گرایانه را در نظر می‌گیرد. بنابراین در عین توجه به آرمان‌ها، تلاش می‌کند واقع‌گرایی هم داشته باشد. ایشان جمله‌ای دارد که «دفاع از اسلام و کشورهای اسلامی یک امر مهمی است. در عین حال حفظ اسلام در ایران از همه تکالیف بالاتر است». ایشان معتقد است که حفظ جمهوری اسلامی یک تکلیف الهی برای همه است. در واقع در اینجا منافع ملی را به مصلحت اسلامی ترجیح می‌دهد، اما با تفسیر ایشان این‌گونه می‌شود که ترجیح حفظ نظام بر منافع عمومی نیز بر اساس یک منطق آرمان‌گرایانه استوار است و آن حفظ اسلام می‌باشد و حفظ اسلام در گرو حفظ ایران است. بنابراین با این منطق امام توانست روش خودش را در مبارزه با استکبار پیش ببرد و تعارض منافع ملی را حل کند. باید به این مسئله اشاره کنم که امام برای حمایت از مسلمانان تحت ستم و نهضت‌های رهایی‌بخش سیاسی و انسان‌دوستانه است. برای مثال روش‌های مختلفی را در زمان‌های مختلف به کار می‌برد. یک زمانی از مبارزان فلسطینی و بوسنیایی حمایت مستقیم می‌کند؛ اما از اقلیت مسلمان چین فقط حمایت سیاسی می‌کند. این‌ها همه نمونه‌ها و الگوهای هستند که امام در استکبارستیزی انجام می‌دهد و تلاش می‌کند که بین منافع ملی و آرمان‌های اسلامی و مصالح آن جمع کند.

آیا با وجود مشکلات اقتصادی در داخل کشور و نارضایتی‌های مردمی، همچنان می‌توان از استکبارستیزی سخن گفت؟
ما اگر بتوانیم توانمندی درونی را ارتقا دهیم و از طرفی با مسئولان مستکبر روبرو نباشیم، این امکان بیشتر برای ما فراهم خواهد شد تا با غیریت‌های استکباری به ستیز بپردازیم. اساساً ما می‌گوییم در عناصر قدرت ملی مواردی مثل منابع اقتصادی، منابع انسانی، توانایی حکومت، توانایی نظامی و... مطرح است. طبیعی است زمانی که دولت ناکارآمد و ضعیف است و منابع اقتصادی کافی برای افزایش قدرت ملی نداشته باشد، همچنین منابع انسانی ناتوانی داشته باشد، قاعدتاً قدرت ملی کاهش پیدا می‌کند. در چنین شرایطی استکبارستیزی می‌تواند در تعارض با منافع ملی قرار بگیرد. از سوی دیگر، استکبارستیزی هم آن‌طور که امام معتقد است، مسئله حکومت‌ها به تنهایی نیست، بلکه مربوط به عموم مردم یک کشور است؛ بنابراین اگر به گونه‌ای عمل کنیم که مردم رویکرد حامیانه نداشته باشند، طبیعی است با مشکل روبه‌رو می‌شویم. یا اگر خود دولت‌ها رویکرد مستکبرانه داشته باشند، به‌طور طبیعی امکان مبارزه با استکبار فراهم نخواهد شد. امام برای استکبار هم به دولت‌ها در عرصه داخلی توجه دارد و هم به دولت‌ها در

ما باید مفهوم استکبار و استضعاف را به معنای فرهنگی آن در نظر بگیریم. امام از واژگانی مثل «اسلام آمریکایی» در مقابل «اسلام ناب محمدی» استفاده می‌کند. در اسلام آمریکایی، اگر چه آمریکا استعاره و نماد استکبار به شمار می‌رود تا جایی که حتی آن را شیطان بزرگ معرفی می‌کند، اما آمریکا در اینجا نماد فرهنگ است. بنابراین الزماً امام وقتی از استکبار و حتی وقتی از اسلام آمریکایی سخن به میان می‌آورد، مراد یک کشور با رویکرد خاصی نیست؛ بلکه هر جایی که این فرهنگ مشاهده بشود، صاحبان آن فرهنگ دارای استکبار و اسلام آمریکایی هستند. همچنین مفهوم مقابل آن، یعنی اسلام ناب محمدی که الزماً به یک کشور خاص محدود نمی‌شود. بنابراین یک فرهنگ و جهان‌فرهنگی تولید شده که حضرت امام این دو آیین را در مقابل هم می‌داند که در یک کارزار دائمی هستند



برای طرد همدیگر وارد کارزار شده‌اند. در تجربه‌ای که مادر سه دهه اخیر مشاهده می‌کنیم این مسئله کاملاً آشکار است که تقسیمات و سیاست‌گذاری‌ها در عرصه داخلی و خارجی در همین نزاع‌ها میان گفتمان‌های سیاسی کشور قرار گرفته و سبب شده نه تنها الگوی مشخصی در اداره امور عمومی کشور، بلکه در سیاست خارجی نداشته باشیم. بنابراین خود این مسئله باعث آشفتگی در یافتن الگوها برای حضور ما در عرصه بین‌الملل شده است. گفتمان انقلاب اسلامی که بر پایه اندیشه‌های امام شکل گرفته بود، الان به خرده گفتمان‌هایی تبدیل شده که هر کدام گفتمان اصلی امام را پشت سر گذاشتند و برای خودشان گفتمان مسلطی تولید کردند و در دوره‌ای که مسلط شدند، سیاست کشور را بر اساس قرائت خودشان دنبال کردند.

امروزه حتی درباره اسلامیت و جمهوریت هم اختلاف نظر وجود دارد. درباره تعریف استکبار در سیاست خارجی می‌بینیم فقط به مفاهیم کلی اشاره می‌شود؛ اما در مصادیق معرکه آرا وجود دارد و متأسفانه آرای امام در سیاست خارجی به الگو و مدل تبدیل نشده است. ما هر وقت درباره الگوی اندیشه امام صحبت می‌کنیم، فقط مفاهیم کلی را مدنظر قرار می‌دهیم که همیشه گفته‌ایم. در مفاهیم دینی هم این اصطلاحات به صورت

مکرر دیده و بیان شده است. ما به سختی توانسته‌ایم این مفاهیم را به الگوهای رفتاری در زمان‌ها و شرایط مختلف و در برخورد با پدیده‌های گوناگون تبدیل کنیم. تا جایی که قرائت مقام معظم رهبری از الگوی امام برای بسیاری از مسئولین با فهم‌های متفاوتی روبه‌رو می‌شود. این امر نشان‌گر آن است که مقام معظم رهبری هم وقتی گفتمان امام را بازتعریف می‌کند، مسئولین آن را در قرائت‌های خودشان قرار می‌دهند. ما می‌بینیم عده‌ای یک روز به سفارت‌ها حمله می‌کنند و روز بعد با هزینه‌های گزاف با صاحبان آن سفارت‌ها وارد گفت‌وگو می‌شوند. در حال حاضر مشکل ما درگیر شدن در مفاهیم کلی در اندیشه سیاسی حضرت امام است. بنابراین به نظر می‌رسد باید به گونه‌ای سیاست خارجی حضرت امام را دوباره بازتعریف کنیم که نه به صورت کلی، بلکه بتواند در پدیده‌های مختلف سیاسی و سیاست خارجی و در عرصه‌های مختلف کاربرد داشته باشد و مورد استفاده قرار بگیرد. عده‌ای متأسفانه این روزها تلاش می‌کنند همه مشکلات را متوجه رویکرد امام و اندیشه‌های ایشان در عرصه سیاست خارجی کنند. برخی از حوزویان ما هم اخیراً به این مسئله دامن می‌زنند؛ غافل از اینکه رویکرد و اندیشه‌های حضرت امام ریشه در مبانی دینی و مذهبی ما دارد که در چارچوب اجتهاد ایشان قابل تفسیر است.

عرصه خارجی. بنابراین ایشان دولت‌های مستبدی که مردم خود را به استضعاف می‌کشاند مستکبر می‌گوید. از آنجایی که این اصل اساسی در سیاست خارجی است که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی می‌باشد، بنابراین در داخل چنانچه دولت‌ها کارآمد نباشند یا در پاسخ به تقاضاهای عمومی ناتوان باشند، طبیعتاً زمینه‌های داخلی برای سلطه مستکبران فراهم می‌شود و توان مبارزه با استکبار از بین می‌رود. در حال حاضر ترجیح عنصر غیریت‌سازی در گفتمان انقلاب اسلامی بر سایر عناصر این گفتمان از جمله کرامت، عدالت، آزادی و... یک فرایند معکوس ایجاد کرده است بدین معنا که به جای آن که اصل بر برپایی ارزش‌های پیش گفته باشد و برای آن حکومت به ارتقای سرمایه اجتماعی بیندیشد؛ اصل مرجع رویکردهای امنیت‌محور و ستیز با دشمنان است تا جایی که از دست رفتن سرمایه‌های خارجی محصول تلاش‌های دشمنان تلقی می‌شود.

ما در زمان رژیم شاه هم این را می‌بینیم. رژیم شاه از همان زمان که نسبت به مردم خودش استکبار می‌ورزد، طبیعتاً منابع انسانی و قدرت ملی خودش را از دست می‌دهد و به ناچار به سمت پیوند با قدرت‌های خارجی می‌رود و زمینه سلطه آمریکادر ایران را فراهم می‌کند و هر چه بیشتر سرمایه‌های اجتماعی اش به سمت کارزار با رژیم سوق می‌یابند.

آیا پس از چهل سال الگو و روشی برای حضور ایران در عرصه بین‌الملل که در آن قدرت‌های مستکبر هم حاضر و مؤثرند، تعریف شده است یا خیر؟

ما با یک مشکلی روبه‌رو هستیم و آن اینکه ما در دهه نخست انقلاب اسلامی برتری گفتمان امام را به مثابه گفتمان انقلاب اسلامی مشاهده می‌کنیم. ایشان مفاهیم استعاری بسیاری را وارد ادبیات سیاسی کرد، به گونه‌ای که درباره این مفاهیم اتفاق نظر عمومی هم وجود داشت. مفاهیمی مانند استکبار، اسلام محمدی، اسلام آمریکایی و... این‌ها از جمله مفاهیمی است که امام آن‌ها را وارد ادبیات سیاسی کرد و مورد توافق هم قرار گرفت. اما پس از آن این مفاهیم مورد بازتفسیر قرار گرفت و قرائت‌های مختلفی از مدلولات آن فهمیده شد. این امر سبب شد هم‌نوایی میان جریان‌های سیاسی و نظام اسلامی تضعیف بشود؛ یعنی این هم‌نوایی مورد ضعف قرار گرفت. هر کدام از صاحبان قرائت‌ها برای فهم جانب‌دارانه خودشان مدعی فهم صحیحی از گفتمان امام هم بوده و هستند و برای بیان محتوا و ارزش‌های خودشان به مدلولاتی از بیانات امام هم اشاره می‌کنند. همین سبب شده که در حال حاضر کانون نزاع‌های سیاسی میان گروه‌های مختلف در کشور شکل بگیرد. این گروه‌ها

از آنجا که امام مانند هر اندیشمند مسلمان در پارادایم اندیشه اسلامی قرار دارد با مراجعه به متون شریعت، بسیاری از ساختارهای سیاسی در سطح جهان اسلام و در سطح نظام بین‌الملل را استکباری دانسته و بر قاعده نفی سبیل و نفی سلطه پیگانگان بر مسلمانان یا بر اساس اصل دفاع از مستضعفان در برابر مستکبران (کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً) به تفسیر این واژگان پرداخته و کنش‌های سیاسی خود را تنظیم کردند. شاید بتوان گفت که امام قرائت اجتهادی متفاوتی داشت و بنابراین توانست این مفاهیم را وارد ادبیات سیاسی کند و در میان نیروهای مبارز ایران ترویج کند و ادبیات سیاسی آن‌ها را نیز تغییر دهد. معنای عام استکبار هم تقریباً مشخص است و به معنای طلب بزرگی است. کسی که واجد آن است، دیگران را تحقیر می‌کند و رفتار و نگاه از بالا و مستکبرانانه به دیگران دارد.



نفی وابستگی، نفی سلطه غرب و شرق، نفی شرق زدگی و غرب زدگی اشاره کرد.

رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار نظام اسلامی ایران، یکی از عوامل و دلایل مهم مخالفت خود با رژیم پهلوی را وابستگی شاه به ابرقدرت‌ها و اربابان خارجی خود عنوان می‌کرد؛ و خواستار پایان دادن به رابطه ذلت‌بار آن رژیم با ابرقدرت‌ها و دولت‌های زورگو و زیاده‌خواه و بازگرداندن عزت و مجد اسلامی به کشور بود. امام خمینی استقلال و آزادی را از آرمان‌های اساسی و اولیه قیام از همان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ معرفی می‌کند و همواره بر عدم وابستگی قیام مردمی ملت ایران به ابرقدرت‌های شرق و غرب تأکید کرده و می‌فرمود: «تمام انقلاباتی که واقع شده است، یک وابستگی به شرق و غرب داشته است... لکن انقلاب ایران، انقلاب غیروابسته است... نظیر انقلاباتی که در طول تاریخ به دست انبیا انجام می‌گرفت که وابستگی در کار نبود، الایک وابستگی و آن وابستگی به مبدأ وحی و وابستگی به خدا.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۴۶)

استقلال طلبی و نفی وابستگی و مقابله با استعمار و سلطه خارجی، در کنار مقابله با استبداد و ظلم داخلی به عنوان یکی از ارکان اصلی مبارزه در دروان انقلاب اسلامی، و اصول سیاست داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی، بارها و بارها در آثار امام خمینی آمده و بر آن تأکید شده است. ایشان بی‌هیچ مبالغه و اغراق بیش از هزار بار در مواضع سیاسی دوران حیات خویش مستقیم به مسئله استقلال به عنوان یکی از اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی و البته به عنوان یک نیاز اصلی برای سایر کشورهای جهان اسلام پرداخته‌اند. تنها، واژه استقلال بدون مشتقات و واژگان هم‌معنای آن، نزدیک به نهصد بار در بیانات، نامه‌ها، پیام‌ها و... امام خمینی که در صحیفه امام مندرج است، مورد تأکید قرار گرفته است.

واژه استقلال، سیزده بار در وصیت‌نامه ایشان به کار رفته است و این مفهوم و زیرمجموعه‌های آن نزدیک به چهل بار در وصیت‌نامه امام خمینی مورد توجه و تأکید شده است. از جمله مفاهیم و تعابیری که در ادبیات ایشان در تبیین استقلال استفاده شده، می‌توان به خودکفایی،



اعتقاد به استقلال ملی

استقلال ملی از دیدگاه امام خمینی

محمد رجائی نژاد

نفع پرستی نیز مطرح نباشد، دخالت یا نفوذ دیگران بر سرنوشت خویش را نمی پذیرند و در صورت تحمیل، با تمام توان در مقابل آن می ایستند. این مسئله علاوه بر این که در مورد تک تک افراد صدق می کند، درباره کشورها نیز مصداق پیدا می کند.

مفهوم استقلال بدون ارتباط با مفهوم حاکمیت ملی، قابل فهم نیست. یک واحد ملی، زمانی در نظام بین المللی می تواند مدعی کسب استقلال باشد که از لحاظ داخلی دارای حاکمیت ملی بوده و ملت بر سرنوشت خود مسلط باشد. (رنجبر، ص ۱۷) پس می توان گفت: استقلال ملی، رهایی کشور از سلطه بیگانگان در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

استقلال مفهوم مخالف وابستگی است. ملت یا کشوری را می توان مستقل تلقی کرد که تحت انقیاد ملت یا کشور دیگری نباشد. به سخن دیگر، زمانی که در یک کشور تصمیمات مملکتی صرفاً توسط مسئولان همان کشور و تنها با ملاحظات ملی اتخاذ شود، چنین کشوری از استقلال برخوردار است. وابستگی به این معنا است که حاکمان یک کشور، به هر دلیلی و عمدتاً به دلیل حفظ قدرت، منافع و خواسته های بیگانگان را آگاهانه و یا ناآگاهانه بر منافع ملی ترجیح دهند.

کشور ایران نیز اگر چه هرگز به طور رسمی زیر سلطه نبوده و استقلال ملی خود را حفظ کرده است؛ اما شکست های دولت

اشاره

استقلال ملی، رهایی کشور از سلطه بیگانگان در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. امام خمینی از همان آغاز نهضت اعتقاد داشت استقلال از حقوق اولیه بشر و ارزش حیاتی دارد؛ حتی کشته شدن در راه کسب استقلال کشور را بالاترین افتخار خود می دانست. این نشانگر اعتقاد راسخ به استقلال ملی است که می توان آن را از اصول اندیشه ایشان دانست. البته استقلال را به معنی نبود ارتباط و تعامل با دیگر کشورها و دیوار کشیدن به دور کشور نمی دانست.

در این یادداشت در صدد تبیین استقلال از دیدگاه امام خمینی هستیم

مقدمه

استقلال در لفظ، یعنی بدون مشارکت غیر به کاری مشغول شدن (دهخدا، ۱۸۴۲/۲ - ۱۸۴۳)، تابع دستور یا خواست دیگران نبودن و داشتن اختیار و اراده تصمیم گیری در اداره امور (انوری، ۳۸۶/۱). زیر بار سلطه و حاکمیت دیگران نرفتن خصلتی است زاده زندگی اجتماعی انسان. از ویژگی های انسان به خصوص انسان هایی که از قدرت تعقل، اندیشه و عزت نفس برخوردارند، این است که حتی اگر انگیزه چپاول منافع و



قاجار از بریتانیا در جنوب و روسیه در شمال در قرن نوزدهم میلادی، موجب شد علاوه بر این که بخشی از قلمرو کشور، استقلال خود را از دست بدهد، اروپاییان نیز به کسب امتیازهای سیاسی و تجاری در ایران نایل شوند و با وضعیت پیش آمده، ایران برای نخستین بار غیرمستقیم وابسته غرب شد. (فوران، ۶۰۵)

در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ که هم‌زمان با دوره صدارت محمد مصدق بود، سیاست موازنه منفی که طبق آن واگذاری هر امتیازی به قدرت خارجی ممنوع بود، با هدف حفظ استقلال ملی کشور در پیش گرفته شد؛ (از غندی، ۳۴-۲۹) اما با کودتای ۲۸ مرداد بر استقلال ملی خدشه وارد شد و دوره جدیدی از وابستگی ایران به غرب آغاز شد (فوران، ۶۰۷) و این وضعیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، وابستگی و استعمار، مفاهیمی بودند که در میان گروه‌های فکری و سیاسی رواج بسیار داشته و ریشه تمام عقب‌ماندگی‌های کشور تلقی می‌شدند. به درستی در این دوره محافل مذهبی، ملی و گروه‌های مارکسیستی هم‌نظر بودند که با قطع وابستگی از غرب، مشکلات حل خواهد شد. روند وابستگی رجال و سلاطین قاجار و مقامات پهلوی به قدرت‌های استعماری، موجب پیدایش ذهنیت ماندگاری در میان ایرانیان شد و مردم در انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، یکی از شعارهای اصلی خود را استقلال و قطع وابستگی از بیگانگان اعلام کردند و پس از پیروزی انقلاب هم به‌عنوان یکی از اصول اساسی در سیاست خارجی و به صورت یک هدف آن را پیگیری کردند. (رنجبر، ۶۲-۶۴)

با این پیش‌زمینه امام خمینی از همان آغاز نهضت با تکیه بر مبانی قرآنی و دینی، اعتقاد داشت استقلال از حقوق اولیه بشر و ارزش حیاتی دارد؛ حتی کشته‌شدن در راه کسب استقلال کشور را بالاترین افتخار خود می‌دانست. (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۰؛ ج ۴، ص ۱۲۳؛ ج ۶، ص ۲۱۹)

استقلال در اسلام

بر مبنای اندیشه اسلامی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری هر دو نفی شده است. یعنی جامعه و نظام اسلامی، نه در پی سلطه بر دیگران است و نه سلطه قدرت‌های استعماری را می‌پذیرد. به‌ویژه نفی سلطه کفار از جامعه اسلامی، افزون بر این که از آیات قرآن و سنت ائمه معصومین (ع) برداشت می‌شود، عقل و تجربه تاریخی نیز بر آن صحه می‌گذارد. درست است که قرآن واژه استقلال را به‌روشنی بیان نکرده؛ اما مفاهیمی که دربرگیرنده معنای استقلال باشد، در آیات گوناگونی آمده است. مانند: عزت مسلمانان (نساء، ۱۳۹؛ فاطر، ۱۰؛ منافقون، ۸)، نفی سبیل کافران (نساء، ۱۴۱)، نپذیرفتن سلطه و سرپرستی کافران (مائده، ۵۱)، بی‌میلی و بی‌اعتمادی به کافران (هود، ۱۱۳)، روی پای خود ایستادن (فتح، ۴۸) و آیاتی که دشمنی کافران و مشرکان با

مسلمانان را گوشزد کرده و خواستار هوشیاری مسلمانان در برابر نقشه‌ها و توطئه‌های آنان شده است. (بقره، ۱۰۵؛ آل عمران، ۱۱۸؛ توبه، ۸) از بین این سفارش‌ها، امروزه قاعده نفی سبیل (نساء، ۱۴۱) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تا زمانی که سلطه، برتری و غلبه بیگانگان در جوامع اسلامی وجود دارد، این اصل نیز همچنان برتری خود را حفظ خواهد کرد. فتوای امام خمینی در تحریم هرگونه دوستی و روابط تجاری با دیگر کشورهای سلطه‌گر در صورتی که تهدید و تحدیدی برای حوزه اسلام و مسلمانان باشد و خطر چیره‌شدن اجانب را به لحاظ سیاسی یا غیرسیاسی در برداشته باشد؛ ولو با مقاومت منفی (تحریر الوسیله، ۳۷۹) در همین راستا است.

امام خمینی که در رهبری انقلاب اسلامی جز منطق اسلام منطق دیگری را به کار نبرده و عدالت، آزادی و استقلال را تنها در سایه اسلام جستجو و تبیین می‌کرد، اصل استقلال را از بنیادهای اساسی اسلام می‌دانست؛ و بر این باور بود قوانین اسلام از یک سو به‌روشنی مداخله در امور ملت‌های دیگر را منع کرده (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۲-۲۴۳)؛ و از سوی دیگر مسلمانان را از پذیرش هرگونه سلطه‌نهی می‌کنند. (همان، ج ۱۶، ص ۳۴) تعریف ایشان از منافع ملی، تنها کشور ایران را در بر نمی‌گرفت و معتقد بود منافع همه ممالک اسلامی به هم پیوند خورده است و تفرقه و جدایی امت مسلمان، به نفع سلطه استعمار خواهد بود. (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۳)

استقلال از دیدگاه امام خمینی

استقلال طلبی و نفی وابستگی و مقابله با استعمار و سلطه خارجی، در کنار مقابله با استبداد و ظلم داخلی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی مبارزه در درون انقلاب اسلامی، و اصول سیاست داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی، بارها و بارها در آثار امام خمینی آمده و بر آن تأکید شده است. ایشان بی‌هیچ مبالغه و اغراق بیش از هزار بار در مواضع سیاسی دوران حیات خویش مستقیم به مسئله استقلال به‌عنوان یکی از اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی و البته به‌عنوان یک نیاز اصلی برای سایر کشورهای جهان اسلام پرداخته‌اند. تنها، واژه استقلال بدون مشتقات و واژگان هم‌معنای آن، نزدیک به نهصد بار در بیانات، نامه‌ها، پیام‌ها و... امام خمینی که در صحیفه امام مندرج است، مورد تأکید قرار گرفته است.

واژه استقلال، سیزده بار در وصیت‌نامه ایشان به کار رفته است و این مفهوم و زیرمجموعه‌های آن نزدیک به چهل بار در وصیت‌نامه امام خمینی مورد توجه و تأکید شده است. از جمله مفاهیم و تعبیری که در ادبیات ایشان در تبیین استقلال استفاده شده، می‌توان به خودکفایی، نفی وابستگی، نفی سلطه غرب و شرق، نفی شرق‌زدگی و غرب‌زدگی اشاره کرد. رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار نظام اسلامی

جایگاه استقلال ملی در اندیشه امام خمینی به‌اندازه‌ای ارزشمند و مهم بود که به همراه اصل آزادی، در کنار اسلام، به‌عنوان اصل تفکیک‌ناپذیر، به قانون اساسی جمهوری اسلامی وارد شد و حفظ استقلال وظیفه آحاد ملت و دولت و کارویژه اصلی سیاست کشور تلقی گردید. (اصل ۹ قانون اساسی)

باین حال مفهوم و مقوله «استقلال» با همه سادگی اولیه‌اش، مفهومی گسترده و دارای مراتب گوناگون و پیچیده‌ای است. اگرچه وقتی سخن از استقلال باشد، ذهن شنونده پیش از هر چیز به سراغ مفهوم بی‌نیازی اقتصادی می‌رود؛ اما گستره مفهوم استقلال موضوع‌های دیگری نظیر استقلال فرهنگی، سیاسی را نیز شامل می‌شود



هویت‌های بیگانه با خویش یا فرهنگ‌های دیگر را خواهد یافت و این نقطه آغاز تحولات فرهنگی و سرگشتگی هویت‌هاست. با توجه به همین نکته است که استعمارگران همواره و پیش از هر حرکتی کوشیده‌اند تا هویت و استقلال فرهنگی میزبانانشان را متزلزل کنند و اندک‌اندک هویت دیگری را جایگزین کنند که حاصلش با منافع آنان در تضاد و تعارض قرار نگیرد.

با این نگاه استقلال فرهنگی به معنی درک صحیح از عوامل تشکیل‌دهنده هویت فرهنگی یک جامعه و کنشی خودآگاه در برابر سایر فرهنگ‌هاست. به نوعی که اصالت‌ها و ارزش‌های فرهنگ خودی را حفظ کرده و پشتوانه حیات جمعی قرار می‌دهد؛ و موجب می‌شود افراد آن جامعه در مقابله با سایر فرهنگ‌ها احساس وادادگی و سرسپردگی نکرده و در عین حفظ اصول هویت مستقل خویش با سایر فرهنگ‌ها به تعاملی دو سویه روی آورد.

امام خمینی از آغاز مبارزات بر این حقیقت پای می‌فشرده که از خود بیگانگی و مرعوب شدن در برابر تبلیغات پرطمطراق بیگانگان موجب نفی هویت جمعی می‌شود و مرعوب شدن در برابر فرهنگ وارداتی زمینه‌فقدان استقلال در موضوعات دیگر را نیز شامل می‌شود. از دیدگاه ایشان هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که ملت‌ها خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. همچو غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنند غیر از غرب

هیچ خبری در هیچ جانیست. و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج، منشأ اکثر بدبختی‌های ملت‌ها و ملت ماست. (ر.ک: صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴)

امام خمینی با گواهی به این که رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است، از جمله دستاوردهای انقلاب اسلامی را برقراری فرهنگ مستقل در جامعه توسط دانشگاه مستقل و حوزه مذهب می‌دانست. (ر.ک: همان، ج ۱۳، ص ۲۰۶ و ۲۰۹) از مظاهر این استقلال می‌توان به استقلال فکری، رهایی از استعمار فکری و جایگزین ساختن مغز تفکر استقلالی (ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۲۳۹) اشاره کرد.

امام خمینی معتقد است غرب در پی استیلای فرهنگی خویش بر شرق است و این استیلا نظم فرهنگی جامعه شرقی را برهم خواهد زد. از نگاه ایشان باید اصلاح یک جامعه را از اصلاح فرهنگی آن جامعه آغاز کرد. از این رو غرب‌ستیزی منطقی و عقلانی و بادر نظر گرفتن منافع ملی، همواره مدنظر امام خمینی بود و تأکید می‌کرد: «بالاخره باید فرهنگ متحول

ایران، یکی از عوامل و دلایل مهم مخالفت خود با رژیم پهلوی را وابستگی شاه به ابر قدرت‌ها و اربابان خارجی خود عنوان می‌کرد؛ و خواستار پایان دادن به رابطه ذلت‌بار آن رژیم با ابر قدرت‌ها و دولت‌های زورگوزیاده خواه و بازگرداندن عزت و مجد اسلامی به کشور بود. امام خمینی استقلال و آزادی را از آرمان‌های اساسی و اولیه قیام از همان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ معرفی می‌کند و همواره بر عدم وابستگی قیام مردمی ملت ایران به ابر قدرت‌های شرق و غرب تأکید کرده و می‌فرمود: «تمام انقلاباتی که واقع شده است، یک وابستگی به شرق و غرب داشته است... لکن انقلاب ایران، انقلاب غیروابسته است... نظیر انقلاباتی که در طول تاریخ به دست انبیا انجام می‌گرفت که وابستگی در کار نبود، الا یک وابستگی و آن وابستگی به مبدأ وحی و وابستگی به خدا.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۴۶) جایگاه استقلال ملی در اندیشه امام خمینی به اندازه‌ای ارزشمند و مهم بود که به همراه اصل آزادی، در کنار اسلام، به عنوان اصل تفکیک‌ناپذیر، به قانون اساسی جمهوری اسلامی وارد شد و حفظ استقلال و وظیفه آحاد ملت و دولت و کارویژه اصلی سیاست کشور تلقی گردید. (اصل ۹ قانون اساسی)

با این حال مفهوم و مقوله «استقلال» با همه سادگی اولیه‌اش، مفهومی گسترده و دارای مراتب گوناگون و پیچیده‌ای است. اگرچه وقتی سخن از استقلال باشد، ذهن شنونده پیش از هر چیز به سراغ مفهومی بی‌نیازی اقتصادی می‌رود؛ اما گستره مفهوم استقلال موضوع‌های دیگری نظیر استقلال فرهنگی، سیاسی را نیز شامل می‌شود که به هر کدام اشاره کوتاهی می‌کنیم.

الف- استقلال فرهنگی

استقلال فرهنگی به نوعی با هویت ملی جامعه پیوند خورده است. «هویت» در حقیقت به معنی «چه کسی بودن» است که برخی از عوامل و گوهرهای پدیدآورنده آن عبارت‌اند از: دین و آئین، زادگاه و سرزمین، تاریخ، باورهای دینی، سنت‌ها و ارزش‌ها، باورها و رفتارها، دانش و فنون، خودآگاهی و خودیابی که در حقیقت محصول و برآیند درک ما از عناصر پیش گفته است. پس «هویت» مجموعه‌ای از تعلقات مادی و معنوی انسان است که اصول آن از قبل شکل گرفته‌اند. شناخت و باور به ریشه‌های تاریخی، اعتقادی، ادبی، زبانی و قومی بر هویت فرد یا جامعه تأثیر گذار بوده و می‌تواند فرد یا اجتماع را سرخورده یا سرافراز سازد. نگاه به گذشته با چشم‌اندازی امیدوارانه به آینده، می‌تواند در انسان‌ها شور و شوق آفریده؛ و آنان را به سوی شناخت هویت‌شان برانگیزد و در این راه یاری رساند. از سوی دیگر اگر تمام یا بخشی از گذشته و تاریخ و ادبیات و زبان و عقاید دینی را از یک فرد یا یک اجتماع بگیرند آن فرد یا اجتماع دیگر هیچ چیز با ارزشی نخواهد داشت تا به آن ببالد. در این صورت است که زمینه‌های پذیرش

امام خمینی از آغاز مبارزات بر این حقیقت پای می‌فشرده که از خود بیگانگی و مرعوب شدن در برابر تبلیغات پرطمطراق بیگانگان موجب نفی هویت جمعی می‌شود و مرعوب شدن در برابر فرهنگ وارداتی زمینه‌فقدان استقلال در موضوعات دیگر را نیز شامل می‌شود. از دیدگاه ایشان هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که ملت‌ها خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است



بشود به یک فرهنگ سالم، به یک فرهنگ مستقل و یک فرهنگ انسانی» (همان، ج ۶، ص ۳۹۶)

در همین راستا پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام‌هایی مانند انقلاب فرهنگی، دگرگونی نظام آموزشی از سطوح ابتدایی تا عالی، نظارت گسترده بر مطبوعات و رسانه‌های گروهی با هدف کسب استقلال فرهنگی صورت گرفت.

ب- استقلال سیاسی

از دیدگاه روابط بین‌الملل، کشوری دارای استقلال کامل سیاسی است که واجد دو صفت باشد: ۱. آزادی در وضع قوانین داخلی و اجرایی آن، به گونه‌ای که در این امر با دیگر قدرت‌ها مشترک نباشد و قدرت‌های دوست و دشمن توان تأثیرگذاری نداشته باشند. دولت در اتخاذ تصمیم و ایجاد حق و تکلیف برای مردم حاکم مطلق باشد؛ ۲. صلاحیت پذیرش تعهدات بین‌المللی و آزادی عمل در انعقاد قراردادهای دوجانبه و یا چندجانبه رادر سطح جهانی داشته باشد. اختیار و ابتکار در تعیین و اداره روابط با دیگر کشورها را دارا باشد. (علی بابایی، ص ۲۳؛ عمار، ص ۱۲۲)

امام خمینی اصل استقلال سیاسی و ملی را یکی از قوانین بنیادی اسلام دانسته و معتقد بود هیچ کشوری حق مداخله در امور کشور دیگر را ندارد. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۲-۲۴۳) بر مبنای قوانین اسلامی، مسلمین نباید تحت سیطره کفار باشند (همان، ج ۱۶، ص ۳۴) و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و وحدت کلمه همه مسلمانان، از اصول مهم دستیابی به استقلال سیاسی است. (همان، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ج ۱۸، ص ۹۴) ایشان برای استقلال سیاسی دو مرحله قائل بود. مرحله نخست، رهایی

و آزادی از حیطة حاکمیت و سلطه سیاسی تحمیل شده از سوی مستکبران بر ملت‌های دیگر؛ مرحله دوم به دست گرفتن سرنوشت سیاسی و اداره جامعه و رهبری آن به سوی آرمان‌های پذیرفته شده، بدون دخالت و سلطه بیگانگان. (همان، ج ۳، ص ۴۶۸؛ ج ۹، ص ۲۵؛ ج ۱۸، ص ۱۹۱)

امام خمینی که وابستگی را موجب ذلت و سرافکنندگی ملت دیده و همواره برای رفع آن و نیل به استقلال توصیه می‌کرد (همان، ج ۱۳، ص ۲۸۱؛ ج ۱۶، ص ۲۴۰؛ ج ۱۸، ص ۱۳۲؛ ج ۱۹، ص ۳۴۲)؛ به لحاظ نظری، برای تحقق استقلال در جامعه اسلامی اصل نه شرقی و نه غربی را به معنای عدم پذیرش سلطه از سوی هر قدرتی مطرح کرد. (همان، ج ۱۶، ص ۳۸۹؛ ج ۱۷، ص ۵۹ و ۱۲۹؛ ج ۲۱، ص ۱۵۵) از نظر ایشان استقلال زمانی در جامعه تحقق می‌یابد که هیچ وابستگی فکری و عملی به بیگانگان نباشد و آنها نتوانند در مقدرات جامعه نقشی داشته باشند یا آسیبی به جامعه وارد کنند. باین حال حفظ تمدن و ارتباط با بیگانگان تعارضی با استقلال ندارد. (همان، ج ۵، ص ۲۶۴؛ ج ۱۰، ص ۵۳؛ فوزی)

پس می‌توان گفت از دیدگاه حضرت امام منظور از استقلال سیاسی اراده آزاد تصمیم‌گیری ملت برای تعیین سرنوشت خود و عدم سلطه یا دخالت اجانب در سرنوشت مردم ایران بود. از مصادیق این استقلال می‌توان به مبارزه و ایستادگی ملت در برابر قدرت‌های زمان و وابستگان خارج و داخل آنها و عدم اتکا به یکی از قطب‌های شرق و غرب و پیمودن صراط مستقیم اشاره کرد.

ج- استقلال اقتصادی

اقتصاد یکی از اساسی‌ترین بنیادهای زندگی این جهانی بشر است که نقش مهمی در استقلال کشور دارد. استقلال اقتصادی آزادی انتخاب راه برای توسعه کشور و استقرار آن است، چنان که احتمال سلطه اقتصادی از طرف یک یا چند کشور و نیز خروج قسمتی از درآمد ملی کشور بدون ورود ارزشی معادل آن را نمی‌کند. (آقا بخشی، ۲۰۵)

استقلال اقتصادی است که آرمان کلیدی انقلاب اسلامی یعنی عدالت را تحقق می‌بخشد. امام خمینی استقلال اقتصادی را برچیدن بساط غارتگری و چپاولگری‌های استعمار و وابستگان سرسپرده آنان می‌دانست و معتقد بود برای رسیدن به این هدف باید با تحول اساسی در اقتصاد کشور به خودکفایی و بی‌نیازی برسیم. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۳۳؛ ج ۱۱، ص ۱۸۷ و ۴۰۲؛ ج ۱۳، ص ۳۹۶) همچنین باور داشت با اتکا بر نیروهای داخلی و وجود عناصری مانند اعتماد به خدا و اتکال به نفس می‌توان به استقلال اقتصادی هم رسید. ایشان بر استقلال اقتصادی به عنوان یک ضرورت تأکید می‌کرد تا آنجا که این استقلال را حتی با تحمل هزینه اجتماعی محاصره اقتصادی، سودمند می‌دانست. (همان، ج ۱۴، ص ۱۱۵-۱۱۶؛ ج ۱۵، ص ۵۱۷؛ ج ۱۷، ص ۶۲)

نتیجه

استقلال و نفی سلطه و وابستگی، یکی از ارکان مهم مکتب امام خمینی و از محکمت اصول ثابت اندیشه ایشان محسوب می‌شود. استقلال طلبی و نفی وابستگی و مقابله با استعمار و سلطه خارجی در کنار مقابله با استبداد و ظلم داخلی، یکی از ارکان اصلی مبارزه در طول دوران انقلاب اسلامی بود که بارها و بارها در بیانات امام خمینی بر آن تأکید شده است. ایشان بدون هیچ مبالغه و اغراقی، بیش از هزار بار در مواضع سیاسی سه دهه مبارزه و رهبری خویش (سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۸)، در سخنرانی‌های گوناگون، مستقیماً به مسئله استقلال به عنوان یکی از اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی پرداخته است. خود واژه استقلال بدون مشتقات و کلمات مترادف و هم‌معنای آن، نزدیک به نهمصد بار در بیانات، نامه‌ها، پیام‌ها و... امام خمینی تکرار شده است. در وصیتنامه سیاسی - الهی خود سیزده بار به‌طور مستقیم و نزدیک به چهل بار غیر مستقیم به آن اشاره کرده‌اند و در وصیت‌نامه حضرت امام رحمة‌الله‌علیه مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

استقلال طلبی و نفی وابستگی و مقابله با استعمار و سلطه خارجی در کنار مقابله با استبداد و ظلم داخلی، یکی از ارکان اصلی مبارزه در طول دوران انقلاب اسلامی بود که بارها و بارها در بیانات امام خمینی بر آن تأکید شده است. ایشان بدون هیچ مبالغه و اغراقی، بیش از هزار بار در مواضع سیاسی سه دهه مبارزه و رهبری خویش (سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۸)، در سخنرانی‌های گوناگون، مستقیماً به مسئله استقلال به عنوان یکی از اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی پرداخته است. خود واژه استقلال بدون مشتقات و کلمات مترادف و هم‌معنای آن، نزدیک به نهمصد بار در بیانات، نامه‌ها، پیام‌ها و... امام خمینی تکرار شده است.



در نگاه امام، استقلال کشور بدون مشارکت ملت، معنا و مفهومی ندارد



دکتر سیدمصطفی تقوی مقدم استاد دانشگاه و پژوهشگر موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران است. از ایشان آثاری در حوزه تاریخ ایران و اسلام و انقلاب اسلامی منتشر شده است. در مصاحبه پیش رو، درباره استقلال در اندیشه امام خمینی و نسبت میان استقلال ملی و آزادی‌های مدنی و عملکرد چهل ساله جمهوری اسلامی با ایشان به گفت‌وگو پرداختیم.

ارتباطات و همبستگی و وابستگی سیاسی جهان مطرح شد؛ دو عامل مهم باعث شدند که این تلقی از حاکمیت تعدیل بشود و مفهوم آن دستخوش تغییر بشود: یک عامل طرح حقوق بشر در جامعه بشری و دوم ارتباطات و جهانی شدن. این دو عامل باعث شدند که در شرایط جدید مقوله حاکمیت به مفهومی که در علوم سیاسی مطرح است به چالش کشانده بشود. دو دیدگاه عمده مطرح شد: یک دیدگاه لیبرالیستی است که معتقد است در این نظام نوین جهانی اصولاً مفهوم حاکمیت محکوم به نابودی است و به تدریج حاکمیت از قاموس حوزه سیاست رخت برمی‌بندد. دیدگاه دیگر رئالیستی است که معتقد است حاکمیت همچنان مطرح است و همچنان پایا و مانا می‌ماند؛ اما کیفیت و شرایط آن تغییر می‌کند؛ یعنی اگرچه در نظام جهانی ارتباطات بسیار و همبستگی‌ها بیشتر می‌شود و عوامل گوناگونی در تصمیم حاکمیت‌ها دخالت می‌کنند، اما همچنان حاکمیت ملی به عنوان واحد پایه سیاسی جامعه بین‌المللی به قوت خودش باقی است. به این معنا که نظام جهانی هم به همین واحدهای سیاسی متکثر به هم پیوسته نیازمند هستند. به هر حال حتی در شرایط وابستگی واحدهای سیاسی جهانی نیز وجود واحد سیاسی، یعنی حاکمیت ملی، ضرورت دارد و خود این نظام وابستگی و همبستگی باعث می‌شود این حاکمیت ملی باقی بماند و از بین نرود. بنابراین، این دو دیدگاه درباره حاکمیت ملی و میزان استقلال آن در عرصه روابط بین‌المللی مطرح است؛ صرف نظر از دو دیدگاه یاد شده، بحث حاکمیت و پیوند آن با مفهوم استقلال ملی همچنان به قوت خودش باقی می‌ماند. به هر میزان که یک واحد سیاسی بخواهد

موضوع گفت‌وگوی ما درباره استقلال در نگاه و اندیشه حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا به تعریف مفهومی «استقلال» بپردازید و نسبت آن را با حاکمیت بیان بفرمایید. استقلال در لغت به معنای خودسالاری است. البته خودسالاری را نباید با خودکامگی و بی‌توجهی به شرایط و مقتضیات یکی گرفت. خودسالاری یعنی اینکه تصمیمی بدون اعمال فشار و اجبار یک عامل خارجی اتخاذ بشود و کاری انجام گیرد. در واقع انجام یک عمل بدون اعمال فشار یا اجبار از قدرت‌ها و عوامل خارجی خودسالاری است و این مفهوم اعم از اینکه در فرد باشد یا جمع یا کشور، صادق است. در بحث استقلال کشور، مسئله حاکمیت ملی مطرح می‌شود؛ یعنی تعریف استقلال ملی وابستگی تام و تمامی به مفهوم حاکمیت ملی دارد. اینکه حاکمیت ملی چیست و چه ضوابطی در مفهوم آن باید مورد توجه قرار بگیرد، بحث مستقلی است. حاکمیت در علم سیاست بنا به تعبیر «ژان بُدن»، مطلق بود؛ یعنی جزو امور بسیط و تجزیه‌ناپذیر بود. به معنی توان اعمال اراده به صورت مطلق است. هم در حوزه داخلی و هم در حوزه خارجی؛ یعنی اعم از اینکه به وسیله یک فرد یا به وسیله نظام سیاسی باشد. در نظام بین‌المللی قرون گذشته که ساختار بین‌المللی از آنچه در دو قرن اخیر شاهد آن هستیم، متفاوت بود، حاکمیت به این معنا بود که یک حکومت باید بتواند اراده خودش را بدون دخالت دیگران هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی اعمال کند. اما در سیر تحولات بین‌المللی، در نظام جهانی که از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم به بعد در دنیا حاکم شد و شرایط جهانی شدن و جهان‌سازی هم بر آن افزوده شد و عامل



در جهان ایفای نقش کند، مفهوم استقلال به معنای خودسالاری و محدوده اختیارات اوبرای تصمیم‌گیری‌ها و اعمال اراده‌اش مطرح می‌شود. در نظام جهانی موجود و در شرایط واحدهای متکثر و به هم پیوسته و به هم وابسته به دلیل نیازهای مشترک، حاکمیت ملی مسئول استقلال ملی است و استقلال ملی یعنی اینکه حاکمیت بتواند هویت ملی کشور خود را در شبکه جهانی هویت‌های متکثر محفوظ بدارد؛ یعنی بتواند مرزبندی‌های موجودیتی و هویتی خودش را در شبکه متکثر و متعامل و به هم وابسته واحدهای سیاسی جهان تثبیت و موجودیتش را اثبات و احراز کند.

بنابراین، به این معنا می‌توان گفت استقلال ملی یعنی توانایی تأمین منافع ملی یک کشور؛ یعنی به هر میزان که حاکمیت ملی بتواند منافع ملی را تأمین کند به همان میزان می‌توان گفت استقلال دارد. با این توصیف مسئله‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه لوازم استقلال ملی برای یک حاکمیت چیست؟ یعنی مؤلفه‌های تأمین استقلال ملی کدام است و یک حاکمیت اگر بخواهد استقلال ملی را در شبکه روابط جهانی بتواند تأمین کند، باید چه مؤلفه‌هایی را مدنظر قرار بدهد؟ شاید بتوان گفت مؤلفه اصلی یعنی عامل مهم و کانونی لازمه استقلال ملی، اقتدار ملی است. به این معنا، یک حاکمیت ملی برای تأمین استقلالش باید بتواند اقتدار ملی یک کشور را تأمین کند؛ اینکه اصولاً مؤلفه‌های اقتدار ملی کدامند و چه محورهایی باید مورد توجه حاکمیت ملی باشد تا اقتدار ملی تأمین بشود مسائلی هستند که باید پاسخ روشنی بدان‌ها داده شود. می‌توان گفت که تراز علمی و تکنولوژی و فناوری، سرمایه طبیعی و سرمایه انسانی یک کشور از عوامل و مؤلفه‌های مهم اقتدار ملی هستند. هویت ملی و امنیت ملی و بنیه دفاعی نیز از دیگر مؤلفه‌های مهم می‌باشد. عامل مهم دیگر اقتدار ملی، کیفیت مدیریت کشور، یعنی سازمان حاکمیتی کشور هم از نظر کارآمدی و هم از نظر مشروعیت است.

اگر ظرفیت‌های این مجموعه عوامل فعال و به‌سازی بشوند و توازن و تعامل مناسب با هم داشته باشند، آن وقت می‌توان گفت اقتدار ملی تأمین شده است. از آنجا که روابط بین‌الملل، قدرت‌محور است، تنها با تأمین این مؤلفه‌های اقتدار ملی است که امکان حفظ استقلال کشور و تأمین منافع ملی آن فراهم می‌شود. اگر هر کدام از این مؤلفه‌ها به هر نحو آسیب ببینند، حاکمیت در تأمین استقلال و منافع ملی، با دشواری روبه‌رو می‌شود.

لوازم استقلال ملی در حوزه داخلی و خارجی کشور را از نگاه حضرت امام خمینی (ره) بیان بفرمایید.

وقتی اندیشه‌های امام خمینی به عنوان معمار انقلاب و پایه‌گذار نظام سیاسی جدید در جهان اسلام و مدیر نظام سیاسی کشور در دوره پس‌انقلاب را بررسی می‌کنیم، و فرمایشات ایشان در فرازهای گوناگون و در زمان‌های متعدد، را رصد کنیم، می‌توان مجموعه مؤلفه‌های اقتدار ملی را که به آن‌ها اشاره شد، مشاهده نمود. باید توجه داشته باشیم که در زمان حیات ایشان، ساختار بین‌المللی جهان مبتنی بر یک نظام دوقطبی متصلب یعنی شرق کمونیسم و غرب لیبرالیسم بود. در آن نظام جهانی، رژیم پهلوی به عنوان متحد غرب تعریف می‌شد و وابسته به غرب بوده و به عنوان ژاندارم غرب در منطقه ایفای نقش می‌کرد. امام خمینی (ره) مقوله استقلال را به مفهوم نه شرقی و نه غربی و تأمین منافع ملی کشور به دور از اجبار قدرت‌های شرق و غرب مطرح کرد. تعابیری از قبیل

اینکه: «ما می‌خواهیم خودمان مملکت را اداره کنیم و سرپرست و قیم نداشته باشیم»، «دیگران در امور داخلی ما مداخله نکنند»، «نباید اسیر و مستعمره باشیم»، «حاکم ما نباید دست‌نشانده باشد و غلام حلقه به گوش دیگران نباشد»، ناظر بر ساختار بین‌المللی آن دوران و تزییع حقوق طبیعی ملت بر اثر کارکرد رژیم پهلوی در آن دوره است. از همین رو بارها فرمود که استقلال و آزادی دو مقوله حق اولیه بشر است و از منظر حقوق بشر، در زندگی انسان اعم از حوزه فردی و اجتماعی چه درون کشور و چه جامعه جهانی، استقلال یک حق طبیعی انسان است و «ما این حق را مطالبه می‌کنیم»؛ یعنی باید در تعیین سرنوشت و تأمین مصالح کشور خود مستقل باشیم و بنابراین «نه به طرف چپ برویم و نه راست»؛ بلکه تحت لوای اسلام و هویت ملی خودمان حاکمیت را استقرار و منافع کشور را تأمین کنیم. از این رو تأکید داشت که «همه جریان‌های کشور باید تلاش کنند که ذره‌ای از سیاست نه شرقی و نه غربی عدول نکنند». به این معنا که امکان دخالت دیگران در اراده و تصمیم و مقتضیات ملی کشور فراهم نشود. امام بر اساس مبانی معرفتی و اعتقادی خود، در این مسائل بر قاعده قرآنی نفی سبیل استناد می‌کند و می‌فرماید که «دیگران حق دخالت در سرنوشت ما را ندارند». از منظر ایشان، همه جریان‌های کشور اگر به منافع ملی و بقا و عزت کشور پایبند باشند، باید همچنان بر «استقلال کشور و جدایی از شرق و غرب تأکید کنند».

نسبت استقلال ملی با آزادی‌های مدنی از منظر حضرت امام ربیان کنید.

از دیدگاه امام، اقتدار ملی لازمه تام و تمام استقلال است. برای حفظ استقلال، باید اقتدار ملی تأمین بشود. از نظر ایشان، یکی از مؤلفه‌های اقتدار ملی، امنیت ملی و ثبات کشور است؛ یعنی تا امنیت نباشد امکان تأمین استقلال ملی وجود ندارد. وقتی حضرت امام می‌فرماید ما استقلال و آزادی که اسلام در آن نباشد نمی‌خواهیم، این فرموده صرفاً یک رویکرد ایدئولوژیک به معنای رایج آن نیست؛ بلکه اصولاً چون ایشان هویت ملی را رکن قائمه کشور می‌داند و توجه دارد که کشوری بدون هویت ملی امکان وجود و بقا نخواهد داشت تا چه رسد به استقلال، و از آنجا که اسلام رکن هویت ملی است، بر اسلام تأکید می‌کند. افزون بر هویت ملی، وی ملت و مردم را رکن اقتدار ملی معرفی می‌کند. به همین سبب، هم در دوران انقلاب و هم در دوران پس‌انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، همواره بر این جمله تأکید می‌ورزید که «وحدت کلمه رمز پیروزی است». از دیدگاه ایشان، اتحاد همه مردم و مشارکت آن‌ها در سرنوشت خودشان، راز و رمز پیروزی برای تأمین اقتدار و استقلال کشور است.

در رویکرد امام، ثبات و استقلال کشور بدون مشارکت ملت، یعنی بدون حضور و فعالیت مؤثر نهادهای ملی و مدنی و تشکل‌های سیاسی، معنا و مفهومی ندارد و امکان تحقق نمی‌یابد. رکن اقتدار ملی، حضور و نقش آفرینی ملت با اتحاد و وحدت کلمه است. اصولاً مردم عامل اصلی تحقق بخشیدن به اقتدار ملی هستند و بدون اقتدار ملی، استقلال معنا پیدا نمی‌کند. ایشان می‌فرماید: «ثبات کشور تابع قدرتمندی و استقلال است و قدرتمندی به این است که یک نظام متکی به ملت ایجاد کنیم و نه متکی به بیگانه». این گویاترین سخن از امام خمینی است که بین استقلال کشور و منافع ملی و حضور ملت



در دنیایی که دیگر کشورها زور بیشتری از ما دارند، حضور مؤثر پیدا کنیم، بلکه ما با یک الگوی خوب از اداره یک جامعه می‌توانیم در دنیا حرف داشته باشیم و در روند جهانی شدن امکان حضور پیدا کنیم و مخاطب بیابیم. بر این پایه است که امام خمینی تأکید می‌کند: ما اول باید اساس مملکت خود را درست کنیم و اگر استقلال کشور را درست نکنیم، کارها درست نخواهد شد. این سخن نشانگر این است که در منظومه نگاه امام خمینی، سامان دادن یک جامعه نمونه با الگوی توسعه متوازن و پایدار، برای ارائه به دنیا یک اصل است و به این معناست که ما در شرایط ارتباطات و جهانی شدن، بدون ارائه چنین سامانی از یک جامعه الگو، امکان حضور مؤثر نخواهیم داشت. بر این اساس، ایشان در عرصه جهانی نه قائل به تقابل محض بود و نه همسویی و ادغام محض؛ بلکه بر تعامل و رابطه برابر با کشورهای جهان بر پایه استقلال و تأمین منافع ملی تأکید داشت. قبل و پس از پیروزی انقلاب، رسماً اعلام کرد با همه دولت‌های جهان به جز اسرائیل که اصل موجودیت و مشروعیت آن به لحاظ حقوق بین الملل مورد تردید است، می‌توان روابط حسنه برقرار کرد؛ با این حال اجازه نمی‌دهیم هیچ کشوری در امور داخلی ما دخالت کند. حتی ایران پیش قدم قطع رابطه با آمریکا نبود.

آیا ما پس از چهل سال توانسته‌ایم که الگوی حضرت امام و اندیشه ایشان درباره استقلال را در سطح جهانی پیاده کنیم و داعیه دار تعریف نوینی از استقلال ملی باشیم؟

اصولاً هر انقلابی بر اساس یک آرمان‌هایی شکل می‌گیرد و آن آرمان‌ها را در قالب شعارهایی مطرح می‌کند. در مرحله پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام سیاسی و دوره سازندگی، رسالت بزرگ نظام پساانقلابی نهادینه کردن آرمان‌ها و شعارهای انقلاب است. شعار محوری انقلاب این بوده و هست: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». کار بزرگ نظام پس از انقلاب نهادینه کردن این آرمان‌ها است. منظور از نهادینه کردن از نظر جامعه‌شناسی، یعنی به گونه‌ای باید رایج و جاری و عمل بشوند که جزو ساختار حقوقی جامعه در عرصه‌های فرهنگ و سیاست و اقتصاد قرار بگیرند. این امری زمان‌بر است؛ یعنی با صرف شعار دادن و صرف تکرار بدون ضمانت اجرایی شعارها، هیچ‌گاه آن انقلاب نمی‌تواند به اهداف خودش برسد. انقلاب هنگامی در دوران نظام به این اهداف می‌رسد که این اهداف از نظر جامعه‌شناسی نهادینه بشوند. نهادینه شدن یعنی حتی بالاتر از قانون؛ به فرهنگ تبدیل بشوند.

البته تحقق این امر به تعبیر امام خمینی، شرط دارد. تحقق و نهادینه شدن آرمان‌های انقلاب مشروط به این است که انقلاب به دست نامحرمان و نااهلان نیفتد. این مسئله از نظر جامعه‌شناسی سیاسی نکته بسیار مهمی است. رمز بقا و دوام انقلاب و تحقق اهداف آن در همین یک تعبیر حضرت امام است. در تمام انقلاب‌های دنیا این تجربه را داریم و در همین انقلاب مشروطه کشور خودمان همین تجربه را داریم که اگر انقلابی بر اساس اندیشه و آرمانی شکل بگیرد، اما ادامه‌دهندگان آن در دوره سازندگی به آن اندیشه و آرمان‌ها و شعارها عملاً پایبند نباشند و منافع و جناح‌بازی‌ها و خودخواهی‌ها و انحصارطلبی‌ها مانع از این بشود که آن آرمان‌ها در تمام بدنه جامعه جاری و ساری بشوند، چنین انقلابی به شکست منتهی می‌شود.

نسبت تام برقرار می‌کند. در جای دیگری می‌فرماید: «دولت و ارتشی که متکی به ملت باشد می‌تواند استقلال خودش را حفظ کند و در مقابل اجانب قیام کند». این بیانات بسیار گویا و رسا و جامعه‌شناسانه پیوند میان استقلال و نهادهای مدنی و مشارکت مردم را نشان می‌دهد؛ بنابراین، قدرتمندی و استقلال تابع ثبات است و ثبات تابع وحدت، و وحدت بدون حضور همه اقشار ملت تحقق نمی‌یابد. با تک‌صدایی و صرف حضور یک گروه و جناح خاص نمی‌توان به استقلال و اقتدار ملی دست یافت. به تعبیر امام خمینی، حکومت‌های متکی بر تک‌صدایی عملاً «برای اجانب به‌طور نوکری عمل می‌کنند و برای ملت خودشان آقایی می‌کنند». در جای دیگری می‌فرماید اگر مسئولان جامعه‌ای اسیر هواهای پست نفسانی بشوند و برای رسیدن به هواها تن به هر خفت و خاری بدهند، «در مقابل زور و قدرت‌های شیطانی، خاضع و نسبت به توده‌های ضعیف ستمکار و زورگو خواهند شد». امام خمینی با این بیانات جامعه‌شناسانه، پیوند مدنیت جامعه و نهادهای مدنی و وحدت ملی را برای امکان مقاومت در برابر قدرت‌های سلطه و تأمین استقلال ملی و تأمین منافع ملی مطرح می‌کند. از نظر او، حکومت منتهای ملت نمی‌تواند اقتدار ملی و استقلال کشور را تحقق ببخشد.

برخی استقلال را به معنای عدم ارتباط با قدرت‌های جهانی قلمداد می‌کنند. برای ما بفرمایید که آیا حضرت امام چنین نگاهی داشتند یا اینکه ایجاد روابط با سایر کشورها را منافی با استقلال کشور نمی‌دیدند؟

مفهوم استقلال گاهی گرفتار رویکردهای افراطی و تفریطی می‌شود. برخی استقلال را به گونه‌ای می‌پندارند که مفهوم تقابل و انزوا را تداعی می‌نماید. در برابر، در برخی پندارها استقلال حالت استتال و ادغام پیدا می‌کند. در این دورویکرد، استقلال معنا و ماهیت خود را از دست می‌دهد. همان‌طور که گفته شد، امام خمینی بر هویت ملی تأکید داشت و همان‌گونه که مسائل کشور را پیوسته و وابسته به هم می‌دانست، تعامل متوازن همه ارکان سیاست و فرهنگ و اقتصاد جامعه را لازمه اقتدار کشور برمی‌شمرد. اینکه می‌فرمود استقلال بدون اسلام نمی‌خواهیم ناشی از باور وی به ارتباط سه رکن فرهنگ، سیاست و اقتصاد باهم است. از یک طرف می‌فرمود: فرهنگ اساس استقلال و ملیت یک ملت است و چون اسلام را رکن فرهنگ می‌دانست، می‌فرمود استقلال در کشور ما بدون اسلام امکان تحقق ندارد؛ چون بدون اسلام، فرهنگ کشور آسیب می‌بیند و بدون فرهنگ، اساس ملیت و استقلال یک ملت مخدوش می‌شود. از نظر امام، تا استقلال مغزی و فکری وجود نداشته باشد، امکان استقلال در امور دیگری نیست. از سوی دیگر می‌فرمود: وابستگی اقتصادی، وابستگی سیاسی و فرهنگی و اجتماعی به بار می‌آورد و ما همچنان تحت سلطه خواهیم بود. در تکمیل این‌ها می‌فرمود: ما باید اساس مملکت را درست کنیم. تأکید بر «اساس مملکت» به لحاظ جامعه‌شناختی بدین معناست که ما باید موفق بشویم یک جامعه الگو بر اساس مکتبمان از نظر استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت سامان بدهیم تا بتوانیم با چنین ساختمانی، قدرت ملی خود را تأمین و بر پایه این اقتدار ملی بتوانیم استقلال خود را حفظ کنیم و در شبکه روابط جهانی بتوانیم حضور داشته باشیم. از این منظر، ما صرفاً بر اساس زور به معنای زور عربان نمی‌توانیم



اعتقاد به استقلال ملی

مظفر شاهی:

رویکرد امام خمینی به مقوله استقلال ملی، انزواگرایانه و سلبی نبود



دکتر مظفر شاهی پژوهشگر ارشد تاریخ معاصر ایران را با آثار و مقالات متعددی در حوزه‌های مختلف تاریخی از جمله کتاب افول مشروطیت (زندگینامه سیاسی دکتر منوچهر اقبال) می‌شناسند. دکتر شاهی از قلمی روان و پرمغز برخوردار بوده و ذهنی آماده برای شرح و تحلیل موضوعات مربوط به ایران، انقلاب اسلامی و تاریخ دارد. با ایشان درباره جایگاه استقلال ملی در اندیشه امام خمینی و شاخصه‌های اساسی استقلال به گفت‌وگو نشستیم.

ابتدا باید ببینیم مقصودمان از استقلال چیست؟ آیا مقصود انزواگرایی و حتی المقذور قطع ارتباطات بین‌المللی و خارجی و بی‌اعتبارسازی اصل گفت‌وگو و بی‌اعتنایی به هر گونه مرادده سیاسی - دیپلماتیک، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی با دیگران و دنیای بیرونی است؟ یا این که مقصود از استقلال، حفظ تمامیت ارضی و سرزمینی و تقویت جایگاه کشور و ارتقاء موقعیت مردم کشور و تأمین منافع ملی در عرصه‌های گوناگون، در شرایط ایجاد رابطه حتی سراسر گسترش یابنده سیاسی - دیپلماتیک، فرهنگی، اقتصادی و اشکال دیگر روابط مورد نیاز کشور و مردم با دیگر کشورها، حکومت‌ها و مردمان جهان است؟ البته که واژه و مفهوم استقلال هم می‌توانسته است، نظیر قریب به تمام دیگر واژه‌ها و مفاهیم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، در بستر زمان و در میان مردمان بخش‌های مختلف جهان با مراتب و مبانی فکری، علمی، سیاسی و فرهنگی گوناگون، بار معنایی و بلکه محتوایی تحول یابنده و بلکه متفاوتی پیدا کرده باشد. در واقع هم، معنایی که امروزه در ایران و بلکه دیگر بخش‌های جهان، از واژه و مفهوم استقلال، درک می‌شود، از آنچه، این واژه و مفهوم در ۴۰ سال قبل به اذهان متبادر می‌کرد و به تبع آن در کیفیت و نوع رابطه تعاملی یا متعارض کشورها و مردمان بخش‌های مختلف جهان با یکدیگر منعکس می‌شد و خود را نشان می‌داد، تفاوت‌هایی گاه بنیادین پیدا کرده است. طی چهل سال گذشته،

موضوع گفت‌وگوی ما درباره معنا و جایگاه استقلال ملی در مبانی فکری و آرای سیاسی امام خمینی است. در ابتدا استقلال را برای ما تعریف بفرمایید.

واقعیت این است که ارائه تعریفی جامع و مانع از واژه و مفهوم استقلال که بتواند همزمان تمام مخاطبان را در میان نخله‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فکری مختلف و بلکه گاه متعارض، راضی نماید، اگر نگوئیم غیرممکن، ولی بسیار دشوار است. واژه استقلال در معانی «آزادسری»، «خودایستایی»، «خودسالاری»، «بی‌نیازی از دیگران»، «به رأی خود کار کردن»، «انجام دادن کاری بدون تکیه بر فرد یا چیزی دیگر»، «تحت سلطه دیگری نبودن»، «حاکمیت اراده ملت یا فرد بدون دخالت و نفوذ بیگانگان»، «ضابط امر خویش بودن»، «خودمختار بودن» و نظایر آن به کار رفته است. در عرف سیاسی هم به‌طور مختصر، استقلال ملی وضعیتی را توضیح می‌دهد که در آن «یک ملت، کشور یا دولت، بی‌اتکای خواسته یا ناخواسته به دیگران و بیگانگان، توانایی خودگردانی و حاکمیت نسبی یا کامل بر سرزمین، مردمان و امورات خود را داشته باشد». استقلال می‌تواند جنبه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و نظایر آن داشته باشد.

از نظر حضرت‌تعالی آیا مفهوم استقلال در دنیای امروز با استقلال در ۴۰ سال پیش تفاوت پیدا کرده است؟



آن برهه، به علل گوناگون داخلی و به ویژه خارجی و بین‌المللی در کشور ما شکل گرفته بود، موجب شد تا ایشان موضوع استقلال اقتصادی و خودکفایی داخلی را با آن موقعیت خاص مطرح و از آن دفاع نماید و چه بسا هر گاه، در همان زمان، شرایط کشور مسیر دیگری را پیش روی جامعه ایرانی قرار می‌داد، ایشان، در موضوع سیاست و بلکه استراتژی کلان اقتصادی و موضوع خودکفایی مشی متفاوتی را به مردم ایران ارائه می‌دادند. بگذریم از این که طی چند دهه گذشته، در موضوع، مفهوم و معنای استقلال اقتصادی و خودکفایی اقتصادی و رابطه آن با جنبه‌های دیگر حیات انسانی و اجتماعی، در عرصه داخلی و بین‌المللی، نگرش‌های علمی و معرفتی نوینی شکل گرفته است و دیگر، اکثریت بزرگی از حکومت‌ها و کشورهای جهان، به دلایل گوناگون و در شرایط مرادوات و ارتباطات ناگزیر و بلکه در هم تنیده روزافزون مردمان جهان، آن نگاه پیشین به مقوله استقلال و از جمله استقلال و خودکفایی اقتصادی را نه ممکن و نه حتی سودمند ارزیابی می‌کنند. بگذریم از این که حتی در همان زمان هم، در عرصه عمل، سیاست استقلال و خودکفایی کامل اقتصادی (که متضمن بی‌نیازی تمام و کمال کشور به جهان بیرونی باشد)، برای مدت زمانی طولانی نمی‌توانست دوام بیاورد. من گمان می‌کنم آن رویکرد رهبری انقلاب و نظام به موضوع استقلال و خودکفایی اقتصادی، در آن شرایط خاص انقلابی، که جامعه ایرانی با تحریم بی‌سابقه اقتصادی و البته اقسامی دیگر از تحریم‌ها از سوی کشورهای مختلف جهان مواجه شد و در همان حال، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، شرایط دشوارتری را پیش روی مردم ایران قرار داد، نه یک استراتژی بلندمدت، بلکه فقط یک تصمیم‌سازی و بلکه واکنش سریع و انقلابی به واقعیت‌های خاص آن روزگار بود. به عبارت دیگر، آن تصمیم، در درجه اول، نوعی سیاست‌گذاری اقتصادی در شرایط اضطرار و ویژه بود و هر گاه شرایط کشور به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد، رویکرد و نگرش رهبری انقلاب به مسائل و موضوعات مختلف مبتلا به و پیش روی جامعه ایرانی هم به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. ایشان هیچ‌گاه نشان نداد که استقلال را در معنای انزواگرایی و، در آن میان، در بلندمدت، استقلال اقتصادی را در معنای محصور بودن اقتصاد و خودکفا کردن بخش‌های مختلف اقتصادی (بدون ارتباط متوازن با جهان بیرونی)، استنباط می‌کنند.

تأثیر استقلال ملی در تأمین امنیت ملی چگونه است؟

باید عرض کنم امنیت ملی رابطه و همگرایی مستقیم و بی‌واسطه‌ای با استقلال ملی دارد. در واقع، امنیت ملی هر کشوری منوط و معلول وجود استقلال ملی در آن کشور است. به میزانی که دامنه استقلال ملی یک کشور افزایش یا کاهش می‌یابد، بر امنیت ملی مردمی که در آن کشور زندگی می‌کنند، اثر ایجابی یا سلبی می‌گذارد. اساساً امنیت ملی بدون داشتن حداقلی از استقلال ملی، بی‌معنا می‌شود. این راهم اضافه کنم که در کشورهای مختلف جهان، با عنایت به مبانی فکری، رویکرد ایدئولوژیکی، شیوه حکمرانی و تعامل یا تعارضی که احیاناً میان مردم و حاکمیت وجود دارد، استقلال ملی و به تبع آن امنیت ملی دامنه معنایی و محتوایی متفاوتی می‌تواند پیدا بکند. به ویژه در کشورهای دارای حکومت‌های اقتدارگرا و بلکه سرکوبگر، نگاه

علاوه بر این که در نوع و کیفیت رابطه ایران با کشورهای مختلف منطقه و جهان تحولاتی جدی بروز کرده است، در نظام کلان بین‌المللی و جهانی هم تغییرات و تحولات به مراتب تأثیرگذارتر و تعیین‌کننده‌تری شکل گرفته است. امروزه بیش از سه دهه است که مناسبات کلان جهانی و بین‌المللی از آن وضعیت دوقطبی متصلب در رابطه دو اردوگاه رقیب (جهان کمونیسم در برابر دنیای سرمایه‌داری) فاصله گرفته است و در همان حال، در موقعیت منطقه‌ای و جهانی ایران هم، به عنوان کشوری که در دوره پهلوی و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در زمره کشورهای اقماری جهان سرمایه‌داری غرب جای داشت، تغییراتی جدی به وجود آمده است. ضمن این که طی همین بیش از ۴ دهه‌ای که از حیات جمهوری اسلامی سپری می‌شود در رابطه ایران با کشورهای مختلف جهان تحولات و فراز و فرودهای فراوانی شکل گرفته است؛ اما در این میان، معنایی که کشورها و مردمان مناطق مختلف جهان، به دلایل گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، امنیتی و اقتصادی، از گستره و ماهیت و احیاناً اهمیت و درجه سودمندی واژه، مفهوم و جایگاه استقلال درک می‌کنند، می‌تواند بسیار متفاوت و حتی متعارض باشد. پس از بیش از چهار دهه‌ای که از انقلاب اسلامی سپری می‌شود، البته که کلیت جامعه ایرانی در درون و بیرون از حاکمیت تحولات داخلی و بین‌المللی و خارجی زائدالوصفی را تجربه کرده است و همه این‌ها، در بار معنایی‌ای که واژه، مفهوم، اهمیت و گستره شمول استقلال در میان مردم و احیاناً حاکمیت ایران داشته است، البته که می‌توانسته است، به طور بالقوه یا بالفعل، تفاوت‌هایی جدی را شکل داده باشد. حاصل این که، اگرچه هنوز، در میان حکومت‌ها و مردمان بخش‌های مختلف جهان و البته حاکمیت و مردم ایران، کماکان استقلال و بلکه استقلال ملی مقوله مهم، تعیین‌کننده و نیز ارزشمندی محسوب می‌شود که باید از آن پاسداری کرد؛ اما، تردیدی وجود ندارد که نسبت به چندین دهه گذشته، در گستره معنایی، اهمیت و ماهیت آن تفاوت‌ها و تحولاتی قابل توجه به وجود آمده است.

چنانچه حضرت امام در قید حیات بودند آیا باز هم بر استقلال اقتصادی و خودکفایی تأکید می‌کردند؟

هم‌چنان که قبلاً هم اشاره کردم، شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی - نظامی و البته علمی و معرفتی ایران امروز به ویژه در مواجهه با جهان بیرونی، با آنچه در اواخر دهه ۱۳۵۰ و سال‌های دهه ۱۳۶۰ شاهد آن بوده‌ایم، به دلایل و علل گوناگون داخلی و بین‌المللی و خارجی متفاوت بوده و تحولات فراوانی را پشت سر گذاشته است. امروزه پس از سپری شدن بیش از ۳۲ سال از رحلت رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، جامعه ایرانی در کلیت خود تجارب پرفراز و نشیب فراوانی اندوخته و فضاهای سیاسی، اجتماعی، معرفتی و امنیتی کشور تحولاتی جدی و گاه بنیادین را پشت سر گذاشته است. البته که ما نمی‌توانیم الان به ضرس قاطع بگوییم که هر گاه بنیان‌گذار و رهبر فقید انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، امروز در میان ما بودند، دقیقاً چه موضع سلبی یا ایجابی پیرامون سیاست اقتصادی و خودکفایی پیشین خود اتخاذ می‌کردند؛ اما، می‌توانیم این تحلیل را داشته باشیم که احتمالاً مقتضیات زمان و شرایط ویژه‌ای که در



حاکمیت به موضوع و مقوله استقلال ملی و امنیت ملی با نگرش شهروندان آن کشور می‌تواند کاملاً متفاوت و بلکه متعارض باشد. بالاخص امنیت ملی گستره و بار معنایی وسیعی می‌تواند داشته باشد و چه بسا، وضعیتی که در یک کشور دارای حکومت اقتدارگرا و سرکوبگر به عنوان امنیت ملی تعریف و اشاعه داده می‌شود، در کشورهای دموکراتیک و دارای حکومت‌های مردم‌نهاد و مردم‌سالار جهان معنایی سراسر ضد امنیت ملی داشته باشد. هم‌چنان که، امروزه دیگر کمتر کسانی پیدا می‌شوند که استقلال ملی و امنیت ملی را در معنای انزواگرایی جهانی توأم با سرکوبگری و خشونت‌ورزی داخلی (برای نمونه نظیر آنچه در کشوری مانند کره شمالی شاهدش بوده‌ایم) تعبیر و تفسیر نمایند.

لوازم استقلال ملی از حیث داخلی و خارجی چیست؟

استقلال ملی در واقع حاصل جمع و معدل یک مجموعه متوازن و پایداری از اندوخته‌ها، داشته‌ها و ظرفیت‌های توسعه‌یابنده و انعطاف‌پذیر و البته روزآمد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی - نظامی، علمی و معرفتی داخلی هر کشوری است که آن را در فرایندها و مسیریابی منطقی و در درجه اول تعامل گرایانه و البته عزتمندانه با جهان بیرونی پیوند می‌دهد. بنابراین، باز هم رابطه نزدیک و همگرایانه‌ای میان لوازم و

موجبات داخلی و خارجی تکوین، شکل‌گیری و تقویت استقلال ملی هر کشوری وجود دارد. به عبارت دیگر، استقلال ملی سرچشمه‌ها و آبشخورهای هم‌زمان داخلی و خارجی دارد. کشورهایی از استقلال ملی قابل دفاع‌تر و ارتقاء یافته‌تری برخوردار بوده‌اند که توانسته‌اند از مجموعه داشته‌ها، فرصت‌ها و ظرفیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی به کفایت و بسنده‌ای در داخل و بیرون از مرزهای خود بهره ببرند. تجربه نشان می‌دهد کشورهای بی‌توانی که، در درجه اول، از سرمایه اجتماعی داخلی (در عرصه‌ها و شئون گوناگون) فزون‌تری بهره‌مند بوده‌اند و در همان حال و به تبع آن، در عرصه جهانی و بین‌المللی از قدرت و ظرفیت تعامل و همگرایی بیشتری با دیگران برخوردار بوده‌اند، استقلال ملی و به تبع آن امنیت ملی مطلوب‌تر و مناسب‌تری داشته‌اند.

رابطه استقلال ملی با آزادی‌های مدنی و استفاده از همه ظرفیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چیست؟

هم‌چنان که قبلاً هم اشاره کردم واژه و مفهوم استقلال ملی تا به امروز بار معنایی تاریخی تحول‌یابنده‌ای داشته است؛ به عبارت دیگر، با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر روابط بین‌المللی و خارجی در ادوار مختلف تاریخی و تحولی که در افق دانایی و معرفت بشری روی می‌داده است، هم حکومت‌ها و هم مردمان کشورهای مختلف جهان، فهم و استدلال

خاصی از مفهوم و جایگاه استقلال ملی پیدا می‌کرده‌اند و این روند درک تحول‌یابنده و شاید تکاملی از مفهوم و واژه استقلال ملی همچنان ادامه یافته است. ضمن این که در کشورهای مختلف پیرو مکاتب فکری، ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی متفاوت، ناگزیر فهم و به تبع آن اولویت عملی متفاوت و گاه متعارضی از مقوله استقلال ملی نمود پیدا می‌کرده است. برای مثال، معنایی که از واژه و مفهوم استقلال ملی در کشورهای دارای نظام‌های سیاسی کمونیستی و اقتدارگرا (مانند چین، کره شمالی، روسیه، کوبا و برخی دیگر از کشورهای آمریکای لاتین) درک می‌شود تفاوت‌های محسوس با بار معنایی و محتوایی این مقوله در کشورهای دارای حکمرانی‌های دموکراتیک، مردم‌نهاد و مردم‌سالار (مانند اروپای غربی و شمالی، آمریکای شمالی، ژاپن و کره جنوبی) داشته و دارد. در کشورهای دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا معنا و محتوای استقلال ملی در درجه اول در رفتارهای انقباضی، پرهیزگری، انزواگرایی و البته نمایش قدرت نظامی و خشونت‌ورزی خود را نمایان می‌کند؛ اما در کشورهای دموکراتیک و مردم‌سالار، سویه محسوس‌تر استقلال ملی در نوعی گشودگی، درهم‌تنیدگی، گسترش دامنه ارتباطات و اطلاعات و به تبع آن سهمین شدن، مشارکت، همکاری و همگرایی

هر چه بیشتر و تعیین‌کننده‌تر در امور جهانی و بین‌المللی (در شئون گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی و امثالهم) خود را نشان می‌دهد. امروزه دیگر، به صرف برخورداری از تکنولوژی، تسلیحات، نیرو و تجهیزات نظامی و سیاست‌های همگرایی با آن، استقلال ملی کشوری را تأمین و تضمین نمی‌کند. چه بسا کشورهای کوچک و بزرگی در بخش‌های مختلف جهان وجود دارند که به رغم برخورداری از بالاترین ضریب استقلال ملی، در عرصه نظامی و تسلیحاتی، کمترین جایگاهی ندارند. چنان که کشور اقتدارگرای تمام‌عیاری مانند اتحاد جماهیر شوروی به رغم برخورداری از روزآمدترین و ویرانگرترین تسلیحات نظامی هسته‌ای و غیرهسته‌ای، به دلیل محرومیت از دیگر ظرفیت‌های به مراتب مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی تأمین‌کننده استقلال ملی، بی‌آنکه حتی از مرزهای بیرونی مورد تعرض قرار بگیرد، به‌گونه دردناک و البته اجتناب‌ناپذیری دچار فروپاشی درونی شد و چیزی که آن را استقلال ملی خود می‌نامید به سرعت از جغرافیای سیاسی آن کشور رخت بریست. حاصل این که، تجربه تاریخی بشر طی همین یکی دو سده و بلکه کمتر نشان می‌دهد، رابطه مستقیم بی‌حرف و حدیثی میان ظرفیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی مدنی، مردم‌نهاد و دموکراتیک داخلی با مقوله استقلال ملی وجود داشته و دارد.

در ادبیات سیاسی و سیره عملی رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، استقلال ملی در درجه اول، در برابر مفهوم وابستگی کشور به قدرت‌های سلطه‌جو و استعماری جهان معنا پیدا می‌کرد. به‌ویژه این که، ایشان در برهه طولی از زندگی خود (از اوایل دوره مشروطه تا پایان دوره پهلوی)، شاهد حضور و نفوذ استعماری و تحقیرکننده قدرت‌های متجاوز خارجی (روسیه‌تزاری، انگلیس و بعد هم آمریکا) در شئون گوناگون ایران بود و آن وضعیت حقارت‌آمیز را می‌شود گفت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مانع و عامل از میان رفتن استقلال ملی و به تبع آن امنیت ملی ایران ارزیابی می‌کرد. ایشان نفوذ سلطه‌جویانه کشورهای خارجی و به تبع آن وابستگی و حرف‌شنوی خواسته یا ناخواسته حاکمیت‌های وقت از قدرت‌های خارجی را، حتی پیش از استبداد، سرکوبگری و خفقان داخلی، در پایمال شدن استقلال و امنیت ملی کشور دخیل می‌دانستند



مخرب جهان سرمایه‌داری غرب تحت رهبری آمریکا (و البته در رقابت با اردوگاه سلطه‌جوی شرق در دنیای کمونیسم) در سلطه و نفوذ روزافزون بر مقدرات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی - امنیتی ایران، که حاصل آن آسیب دیدن جدی استقلال، عزت و امنیت ملی و سرزمینی کشور بود، پیدا کرده بود و شاید پر بیراه نباشد اگر ادعا کنیم، از مهم‌ترین دلایل مخالفت پایان‌ناپذیر ایشان با کلیت رژیم پهلوی همین وابستگی حکومت به جهان سرمایه‌داری غرب بود که از منظر ایشان، آشکارا عزت و استقلال ملی ایران و ایرانی را سخت مورد تردید قرار داده بود. بگذریم از این که، ایشان، حداقل به همان اندازه‌ای که خواستار ارتقاء و تحکیم استقلال و عزت ملی ایران و البته جهان اسلام در برابر جهان سرمایه‌داری غرب بود، از اردوگاه شرق و جهان کمونیسم هم تبری جسته و هرگونه رابطه سلطه‌پذیرانه با آن را مردود می‌دانست. حتی با مرور کلی مجموعه آثار مکتوب ایشان (به‌طور مشخص مجموعه صحیفه امام) هم به‌وضوح درمی‌یابیم که ضرورت قطع وابستگی و استقلال ملی ایران به‌طور خاص و بلکه جهان اسلام از سیطره پیداوینهان قدرت‌های سلطه‌جوی شرق و غرب، از مهم‌ترین دغدغه‌ها و آرزوهای ایشان در سال‌های قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بوده است.

راهکارها و نظراتی که امام خمینی در جریان انقلاب اسلامی و پس از آن در این خصوص ارائه کرده‌اند، کدامند؟

امام خمینی هم در قبل و هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خوی استعماری و جهان‌خواری هر دو اردوگاه سلطه‌جوی شرق و غرب را تقبیح و شکل‌گیری هرگونه رابطه سلطه‌پذیرانه ایران با آن دو اردوگاه را مردود می‌دانستند. با این احوال، همه این‌ها، به معنای دعوت به انزواگرایی و پرهیز از ایجاد هرگونه رابطه و مرادده برابر و متوازن و به‌عبارت دقیق‌تر ایجاد ارتباط از سر عزت و اقتدار و حفظ و ارتقاء استقلال ملی با جهان بیرونی نبود. ایشان، بالاخص به دلیل نقش و جایگاه عملی دیرپای جهان سرمایه‌داری غرب تحت رهبری آمریکا در نفوذ سلطه‌جویانه در ایران دوره پهلوی، انتقادات صریح‌تر و آشکارتری از خوی استعماری و استکباری آن کرده و همچنان که می‌دانیم، آمریکا را شیطان بزرگ می‌خواند؛ اما، هم ایشان تأکید می‌می‌کردند که هرگاه آمریکا از این خوی سلطه‌جویانه، توطئه‌گرانه و تخویف‌خواهانه خود عقب بنشیند، جمهوری اسلامی ایران، از برقراری یک رابطه برابر، متوازن و عزتمندانه با آن کشور استقبال خواهد کرد. بنابراین نگاه و رویکرد رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به مقوله استقلال ملی، انزواگرایی و احیاناً یک‌جانبه‌گرایی و سلبی نبود. هم‌چنان که در مواجهه با جهان کمونیسم و شرق هم همین سیاست راهبردی کلان را دنبال می‌کردند. بنابراین ایشان میان استقلال و عزت ملی و به‌تبع آن امنیت ملی با لزوم ایجاد رابطه برابر، متوازن و عزتمندانه با کشورهای ریز و کلان خارجی (چه در اردوگاه شرق و چه در جهان سرمایه‌داری غرب) کمترین تعارض و تباینی مشاهده نمی‌کردند. با این توضیح که، چه در مسائل و موضوعات مبتلابه داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی و بین‌المللی، ایشان مهم‌ترین و بلکه تنها مسیر ارتقاء و تضمین استقلال و عزت ملی را در انکای بی‌کم‌وکاست بر سرمایه‌عظیم اجتماعی ملت ایران ارزیابی می‌کردند.

شاخصه‌های اساسی استقلال ملی در اندیشه سیاسی حضرت امام کدامند؟

در مجموع برداشت من این است که در ادبیات سیاسی و سیره عملی رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، استقلال ملی در درجه اول، در برابر مفهوم وابستگی کشور به قدرت‌های سلطه‌جو و استعماری جهان معنا پیدا می‌کرد. به‌ویژه این که، ایشان در برهه طولایی از زندگی خود (از اوایل دوره مشروطه تا پایان دوره پهلوی)، شاهد حضور و نفوذ استعماری و تحقیرکننده قدرت‌های متجاوز خارجی (روسیه‌تزاری، انگلیس و بعد هم آمریکا) در شئون گوناگون ایران بود و آن وضعیت حقارت‌آمیز را می‌شود گفت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مانع و عامل از میان رفتن استقلال ملی و به‌تبع آن امنیت ملی ایران ارزیابی می‌کرد. ایشان نفوذ سلطه‌جویانه کشورهای خارجی و به‌تبع آن وابستگی و حرف‌شنوی خواسته یا ناخواسته حاکمیت‌های وقت از قدرت‌های خارجی را، حتی بیش از استبداد، سرکوبگری و خفقان داخلی، در پایمال شدن استقلال و امنیت ملی کشور دخیل می‌دانستند که البته در دست هم بود؛ بگذریم از این که، در اکثری از موارد، همین سرکوبگری و خشونت‌ورزی در داخل که متضمن گسترش شکاف میان ملت و حاکمیت بوده است، مستقیم و غیرمستقیم از دامنه کمی و کیفی استقلال و امنیت ملی کاسته، مقدمه وابستگی یا ایجاد رابطه سلطه‌پذیرانه با قدرت‌های خارجی می‌شده است. به‌همین دلیل، در اندیشه و عمل سیاسی رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، نقش و جایگاه مردم در ارتقاء و تحکیم استقلال ملی و به‌تبع آن افزایش دامنه اقتدار و امنیت ملی بس مهم و تعیین‌کننده ارزیابی شده است. ایشان مهم‌ترین ابزار و نقطه اتکای استقلال ملی و برکنند ریشه‌های وابستگی و رابطه سلطه‌پذیرانه با کشورهای خارجی را، که متضمن تحکیم جایگاه «عزتمندانه» ایران و ایرانی در مواجهه با جهان بیرونی بود، حضور و نقش‌آفرینی تعیین‌کننده جمهور مردم ایران در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، علمی-فرهنگی، اقتصادی و امنیتی کشور می‌دانست و تا پایان حیات هم، در مناسبت‌ها و موقعیت‌های مختلف، بارها و بارها بر این مهم تأکید و تصریح می‌کردند. تجربه طولانی زیست سیاسی و اجتماعی در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، کاملاً برای ایشان عیان ساخته بود که حاکمیت‌های استبدادگرا، سرکوبگر و مردم‌ستیز متکی به حمایت‌های خارجی، بیشترین و بلکه جبران‌ناپذیرترین آسیب‌ها را به استقلال و امنیت ملی کشور وارد می‌ساخته‌اند.

نقش استقلال ملی به‌عنوان مهم‌ترین عامل مؤثر در جهت قطع ایادی شرق و غرب از منظر امام خمینی چه جایگاهی داشت؟

تا جایی که منابع موجود نشان می‌دهد، در اندیشه رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، ضرورت استقلال ملی و مواجهه عزتمندانه و برابر با جهان بیرونی، جایگاهی مهم داشت. ایشان در بخش اعظمی از حیات سیاسی و اجتماعی خود شاهد حضور رقابت‌آمیز و البته سلطه‌جویانه دو اردوگاه شرق (تحت هدایت جهان کمونیسم) و غرب (جهان سرمایه‌داری) برای تسلط بر اقصی نقاط جهان و از جمله ایران بود. ایشان به‌ویژه طی سه چهار دهه اخیر سلطنت پهلوی، شناخت بسنده‌ای از نقش



اعتقاد به استقلال ملی

محمد حسین رجبی:

استقلال در دیدگاه امام خمینی یک راهبرد است نه تاکتیک

دکتر محمد حسین رجبی دوانی فرزند مرحوم استاد علی دوانی، مورخ و پژوهشگر تاریخ اسلام است. ایشان همچنین معاون پژوهشی دانشکده علوم اجتماعی و فرهنگی و استادیار تاریخ اسلام دانشگاه امام حسین علیه السلام است. با او درباره تأثیر استقلال ملی در تأمین امنیتی ملی و لوازم استقلال ملی گفت و گو کردیم.



موضوع گفت و گوی ما درباره استقلال و جایگاه آن در اندیشه حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا استقلال را برای ما تعریف بفرمایید.

استقلال یعنی اینکه هر ملت در چارچوب جغرافیای سیاسی خود بدون هرگونه فشار سیاسی، نظامی و روانی خارجی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، حق تعیین نوع نظام و حاکمیت بر سر نوشت خویش را در امور کلی و جزئی مربوط به خود داشته باشد.

آیا مفهوم استقلال در دنیای امروز با استقلال در ۴۰ سال پیشش تفاوت پیدا کرده است؟

این امر بستگی به آن دارد که هر ملت یا جامعه و یا نمایندگان آن چه تعریفی از استقلال داشته باشند. برخی از کشورها چه در این ۴۰ سال و چه پیش از آن، به ویژه در دوران جنگ سرد و حتی پیش از آن، استقلال سیاسی خود را در حمایت و قیمومیت یک قدرت بزرگ جهانی می دانستند و یا وابستگی به یکی از اردوگاه های نظام سرمایه داری یا کمونیستی؛ اما در فرهنگ سیاسی ملت ما و نظام جمهوری اسلامی، استقلال به همان معنایی است که عرض کردم.

به نظر شما اگر حضرت امام در قید حیات بودند، آیا باز هم نظرشان بر استقلال اقتصادی و خودکفایی بود؟

قطعاً چنین بود. این فرمایش ایشان یک تاکتیک و یا سیاست مقطعی نبود بلکه یک راهبرد بود. البته استقلال اقتصادی از منظر ایشان به معنی بستن درهای کشور بر روی دیگر کشورها و نداشتن رابطه اقتصادی با دیگر کشورها نبود. همچنین بدان معنی نبود که کشور می بایست همه مایحتاج کشاورزی و صنعتی خود را در داخل کشور تأمین نماید، بلکه به آن معنی بود که کشور می بایست در آن بخش از کالاهای استراتژیک و حیاتی کشاورزی و صنعتی (نظامی و غیرنظامی) که در انحصار ابرقدرت ها است و ممکن است به عنوان ابزار فشار سیاسی و اقتصادی از آن ها استفاده نمایند، به تدریج به خود کفایی برسد. مثال روشن آن امروزه بنزین است؛ چنان که چند سال گذشته با تحریم مواجه شدیم.

تأثیر استقلال ملی در تأمین امنیت ملی چگونه است؟

امنیت ملی از دو طریق به خطر می افتد. گاه با هجوم نظامی، سیاسی، تبلیغاتی و رسانه ای خارجی؛ و گاه با آشوب ها و شورش های داخلی و یا هدف براندازی نظام حاکم. البته غالباً از جنگ جهانی دوم بدین سو، تهاجمات خارجی بازمینه های داخلی همراه بوده و به عبارت دیگر، آشوب های داخلی پیش زمینه و مقدمه و هموار کننده هجوم خارجی بوده است. هر اندازه حاکمیت ملی یک کشور مبتنی

بر مشارکت آگاهانه و آزادانه مردمی برخوردار باشد، زمینه امنیت ملی آن بالاتر می رود و پیوند میان مردم و حاکمیت، بیشتر و مستحکم تر می شود و آن کشور از استقلال ملی باثبات تری برخوردار خواهد بود. و آشوب های داخلی و تهاجمات خارجی را مردم دفع خواهند کرد. عکس آن نیز درست است و تجربیات تاریخی گذشته و صدسال اخیر هم آن را تأیید می کند که موجب اطاله کلام است.

لوازم استقلال ملی از حیث داخلی و خارجی را بیان بفرمایید. لوازم استقلال ملی را در پاسخ پرسش قبلی برشمردم؛ اما باید این را اضافه کنم که در زمانه ما که ابرقدرت ها بدون هیچ گونه بهانه ای استقلال ملت ها را نادیده گرفته و به بهانه های واهی به آن ها تجاوز نظامی گسترده ای می نمایند، لازم است که ملت ها و دولت های ملی از نظر نظامی کاملاً مجهز و آماده باشند تا مورد هجوم ابرقدرت ها یا قدرت های محلی وابسته و مزدور واقع نشوند و یا بتوانند که از خود دفاع نمایند. هجوم اتحاد شوروی به چکسلواکی و افغانستان و نیز هجوم آمریکا به ویتنام، عراق و سوریه و عربستان سعودی به یمن از نمونه های بارز آن است. ولی تعریف استقلال از منظر خارجی نزد ملت ها و به ویژه ملل جهان سوم و قدرت های استعمارگر متفاوت است و گاه در مقابل هم قرار دارند. از نظر مردم هر کشور و ملت های آزاده جهان، استقلال به همان معنایی است که ذکر کردم، اما اگر منظور از منظر خارجی، دولت های قدرتمند غربی است، استقلال ملت ها و دولت ها، به ویژه کشورهای ضعیف بی معناست. از نظر آن ها کشورهایایی که ثروت و منابع خود را به رایگان در اختیارشان قرار دهد، از چتر حمایتی آنان برخوردارند و استقلال ظاهری شان محفوظ است.

استقلال ملی با آزادی های مدنی و استفاده از همه ظرفیت های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چه رابطه ای دارد؟
آن ها لازم و ملزوم یکدیگرند و هر اندازه که آزادی های مدنی در جامعه ای بیشتر باشد از استقلال ملی باثبات تری برخوردار است. شاخصه های اساسی استقلال ملی در اندیشه حضرت امام (ره) کدام است؟

شاخصه های اصلی استقلال ملی از این قرار است:
یک: بازگشت به فرهنگ ملی اصیل دینی (در میان مسلمانان)
دو: زدودن فرهنگ ملی از فرهنگ غربی (غرب زدگی)
سه: خودباوری و تلاش در جهت بی نیازی و عدم وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی به ابرقدرت های استعمارگر
چهار: اتکا به ظرفیت ها و توانمندی های ملی به ویژه جوانان



در صحنه‌های گوناگون». اهمیت برونی وحدت ملی از آن جهت است که امام خمینی حفظ وحدت ملی و حضور آحاد و اقشار مردم در صحنه را موجب رفع فشارهای خارجی می‌دانست. این که انقلاب چنان که برخی از دشمنان و مخالفان انقلاب تبلیغ می‌کردند، تنها انقلاب مذهبی و شیعی نیست؛ برای همه ملت ایران است، چه شیعه و چه سنی، چه مسلمان و چه غیر مسلمان. برخی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را تنها برای شیعیان دانسته و توطئه می‌کردند؛ امام خمینی برای خنثی کردن این توطئه، بر اسلامی بودن انقلاب اصرار می‌ورزید، و برای همین مسئله وحدت اسلامی و امت اسلامی را پی‌درپی در سخنان و پیام‌های خود به ویژه پیام‌هایشان برای حجاج بیت‌الله مطرح، و پخش سخنان تفرقه‌آمیز در رسانه‌های گروهی، از جمله رادیو و تلویزیون را به شدت منع می‌کرد.

وحدت و همگرایی از ارکان اندیشه امام خمینی است. از نظر ایشان وحدت نه به‌عنوان یک نیاز مردم مسلمان ایران که به منزله نیاز همیشگی مسلمانان جهان به شمار می‌آید، از دیدگاه ایشان، وحدت و همدلی مردم و نیروهای انقلابی همان‌گونه که در روند انقلاب اسلامی ایران از اهمیت بسزایی برخوردار بوده، در حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران نیز دارای اهمیت فراوانی است. در اندیشه امام خمینی، وحدت ملی دارای دو سویه درونی و بیرونی است. اهمیت درونی از آن‌روی که وحدت ملی، هم در پیروزی انقلاب نقش داشته است؛ و هم ضامن حفظ دستاوردهای آن به شمار می‌آید. امام خمینی همواره رمز پیروزی و بقای انقلاب را در دو چیز می‌دانست: کلمه توحید؛ یعنی «انگیزه الهی داشتن و مقصد عالی را حکومت اسلامی دانستن»، و وحدت کلمه؛ یعنی «یک‌پارچگی و اجتماع پرشور مردم و حضور



تکیه بر وحدت ملی

لزوم وحدت ملی در دیدگاه امام خمینی

محمد رجبانی نژاد

و اجتماع پر شور مردم و حضور در صحنه‌های گوناگون». اهمیت برونی وحدت ملی از آن جهت است که امام خمینی حفظ وحدت ملی و حضور آحاد و اقشار مردم در صحنه را موجب رفع فشارهای خارجی می‌داندست. این که انقلاب چنان که برخی از دشمنان و مخالفان انقلاب تبلیغ می‌کردند، تنها انقلاب مذهبی و شیعی نیست؛ برای همه ملت ایران است، چه شیعه و چه سنی، چه مسلمان و چه غیر مسلمان. برخی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را تنها برای شیعیان دانسته و توطئه می‌کردند؛ امام خمینی برای خنثی کردن این توطئه، بر اسلامی بودن انقلاب اصرار می‌ورزید، و برای همین مسئله وحدت اسلامی و امت اسلامی را پی در پی در سخنان و پیام‌های خود به ویژه پیام‌هایشان برای حجاج بیت‌الله مطرح، و پخش سخنان تفرقه‌آمیز در رسانه‌های گروهی، از جمله رادیو و تلویزیون را به شدت منع می‌کرد.

این یادداشت در صدد است که وحدت ملی در سیره نظری و عملی امام خمینی را بررسی و تبیین نماید.

وحدت ملی در مفهوم

وحدت به معنای یکی بودن، یگانه بودن، یک دست شدن، همبستگی و پیوستگی آمده است (دهخدا، ج ۱۴، ۲۰۴۵۲) وحدت و اتحاد، امری انسانی و برخاسته از ذات و سرشت انسان است که برای رسیدن به اهداف مشترک و عمومی، در برابر

مقدمه

همبستگی برای رسیدن به اهداف مشترک و عمومی برخاسته از سرشت و عقلانیت انسان است که همه ادیان و مذاهب نیز بر آن تأکید داشته‌اند. بیشتر از همه دین اسلام بر وحدت امت اسلامی سفارش کرده است. در قرآن و روایات ائمه معصومین (ع) همان‌سان که به یکرنگی و وحدت سفارش شده، از تفرقه و اختلاف بین امت اسلامی نیز نهی شده است. بر همین اساس وحدت و همگرایی از ارکان اندیشه امام خمینی است. از نظر ایشان وحدت نه به‌عنوان یک نیاز مردم مسلمان ایران که به منزله نیاز همیشگی مسلمانان جهان به شمار می‌آید، از دیدگاه ایشان، وحدت و همدلی مردم و نیروهای انقلابی همان‌گونه که در روند انقلاب اسلامی ایران از اهمیت بسزایی برخوردار بوده، در حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران نیز دارای اهمیت فراوانی است. در اندیشه امام خمینی، وحدت ملی دارای دو سویه درونی و بیرونی است. اهمیت درونی از آن زوی که وحدت ملی، هم در پیروزی انقلاب نقش داشته است؛ و هم ضامن حفظ دستاوردهای آن به‌شمار می‌آید. امام خمینی همواره رمز پیروزی و بقای انقلاب را در دو چیز می‌داندست: کلمه توحید؛ یعنی «انگیزه الهی داشتن و مقصد عالی را حکومت اسلامی دانستن»، و وحدت کلمه؛ یعنی «یک‌پارچگی



است.

عقلانیت سیاسی به مامی گوید برای رسیدن به اهداف مشترک در این عرصه، نیاز به وحدت و همبستگی با دیگران است. پس کنش سیاسی در راستای تحقق وحدت و بقای جامعه، کنشی عاقلانه است که امام خمینی نیز بر این تأکید کرده است:

«عقل سیاسی اقتضا می کند که ما امروز با آن اشخاصی که در رویه هم حتی با ما مخالفت دارند، لکن در اصل مقصد با ما موافق اند، با ملت موافق اند، مسیرشان مسیر ملت است؛ عقل سیاسی اقتضا می کند که ما امروز دست از تمام این اختلافات برداریم، تا این مملکت را آرام کنیم و این مقصد اصلی که ما داریم، و آن اینکه اسلام در این مملکت پیاده بشود و جمهوری اسلامی با محتوای حقیقی خودش در اینجا پیاده بشود، موفق بشویم ان شاء الله. من به همه، به همه آنها عرض می کنم که شما دست از اختلافات بردارید. این طور نباشد که هر کدام در یک اجتماعی که پیدا کردید بر ضد دیگران صحبت کنید. این طور نباشد که هر کدام قلم به دست گرفتید بر ضد دیگران قلم فرسایی کنید.» (همان، ج ۱۴، ص ۱۹۲)

پس از دیدگاه امام خمینی یکی از پایه های وحدت ملی در کشور عقلانیت سیاسی است.

وحدت در قرآن و احادیث

در قرآن کریم آیات بسیاری بر وحدت سفارش می کند. از جمله: واعتصموا (نساء، ۱۶۴)؛ تعاونوا (مائده، ۲)؛ اصلحوا (نساء، ۱۶۴)؛ اصلاح بین الناس (نساء، ۱۱۴)؛ الف بینهم (انفال، ۶۳)؛ امة واحدة (انبیاء، ۹۲)؛ امة وسط (بقره، ۱۴۲)؛ حزب الله (مجادله، ۲۲)؛ صیفة الله (بقره، ۱۲۸)؛ اخوة (حجرات، ۱۰)؛ ...

از طرفی یکی از نخستین اقدامات رسول خدا (ص) برقراری پیوند برادری بود که پس از هجرت به مدینه باعث تقویت روحیه جمعی و الفت میان مسلمانان گردید. همچنین در آغاز نظامنامه ای که به عنوان قانون اساسی دولت نوپای اسلامی، میان قبایل مدینه تدوین شد، از تعبیر «امت واحده» برای مسلمانان استفاده شد که از مبنای ترین مفاهیم سیاسی - دینی اسلام بود و چارچوب اساسی سیاست اسلامی را معین می کرد. (رسول جعفریان، ص ۸۰) پس از پیامبر (ص) نیز وحدت مسلمانان و دوری از تفرقه، نزد اهل بیت (ع) به صورت یک هدف دنبال شد. (آقانوری، ص ۶۱) و این راهبرد از روزهای نخستین پس از رحلت پیامبر (ص)، با همه افزایش تفرقه میان مسلمانان، به صورت تلاش های وحدت طلبانه، نمود بارزی داشت. سیره امام علی (ع) در رویارو شدن با خلفای سه گانه پس از رحلت پیامبر (ص)، نشان دهنده عزم آن حضرت در حفظ وحدت میان مسلمانان و یکپارچگی حکومت اسلامی بود. بیشتر عالمان و مراجع شیعه و سنی معاصر نیز، کم و بیش، تلاش کرده اند که زمینه نزدیکی و الفت و وحدت بین مسلمانان را هموار کنند؛ و در داخل سرزمین های اسلامی نیز وحدت ملی را تقویت نمایند. کسانی همچون آیت الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی، از مراجع تقلید بزرگ شیعه و شیخ محمود شلتوت، رئیس الازهر و مفتی اعظم مصر، پیگیر وحدت و لزوم همگرایی و همدلی امت اسلامی بوده اند که نتیجه این تلاش ها

مفاهیمی نظیر کثرت، پراکندگی، اختلاف، تفرقه، گروه گرایی و واگرایی به کار می رود. (آقانوری، ص ۱۷) وحدت مسلمانان به معنای متشکل شدن مسلمانان در صفی واحد، در برابر دشمنان اسلام و اهتمام برای رسیدن به نوعی یگانگی در منافع و اهداف و تقریب در باورهای دینی، از سوی کسانی است که با همه اجتهادات مختلف، مشترکات بسیاری دارند. (همان، ص ۱۸؛ مطهری، ج ۲۵، ص ۲۶)

در ضمن «وحدت امت اسلامی» به معنی برداشتن مرزهای جغرافیایی نیست، بلکه به معنی وحدت عمل و درک متقابل در خصوص موضوعات مشترک، حول مصالح اسلامی است.

در سطح ملی نیز وحدت به این معناست که همه شهروندان یک کشور، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از هر دین، مسلک، زبان و نژاد، در همه امور اساسی به ویژه سیاست خارجی در برابر بیگانه متحد باشند و وطن خود را حفظ کنند و در اختلافاتی که دارند بیگانگان را دخالت ندهند و حل و فصل آن را به خردمندان خود واگذار کنند. (آقابخشی و افشاری راد، ص ۴۴۴؛ خسروی، ص ۴-۳)

وقتی در محیط داخلی سخنی از وحدت به میان می آید، نه تنها به معنی وحدت تفکر یا سلیقه است، بلکه به معنی وحدت عمل در زمینه منافع ملی، اسلامی و قانون اساسی است؛ چیزی که امروزه از آن به «وفاق اجتماعی» و یا «انسجام داخلی» و یا «وحدت ملی» یاد می شود.

واژه «ملی» و «ملت» نیز در اندیشه امام خمینی بسیار شاخص است و بر آن تأکید شده است. درست است که ایشان بارها واژه امت (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۱۶، ۳۴۷ و...)، امت پیامبر اسلام (همان، ص ۳۱۲، ۳۱۸ و...)، یا امت واحده را به کار برده اند؛ اما به مراتب بر واژه و مفاهیم ملت (همان، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ج ۵، ص ۱۹۹؛ ج ۱۴، ص ۶۱ و...)، ملت خدایی (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۷؛ ج ۱۵، ص ۴۰۳ و...)، ملت صدر اسلام (همان، ج ۶، ص ۵۰۴ و...)، ملت واحده (همان، ج ۱۱، ص ۴۵۲؛ ج ۱۸، ص ۱۴۰) و... نیز تأکید کرده است.

واژه ملی نزدیک به ۸۰۰ بار در «صحیفه امام»، ۱۰ بار در «ولایت فقیه»؛ همچنین واژه ملیت ۱۱۵ بار در «صحیفه امام»، و واژه ملت در مجموعه آثار امام خمینی بیش از ۱۴۶۹۳ بار به کار رفته است. کسی که در درجه اول یک شخصیت دینی و عالم و مرجع مذهبی است؛ اما این واژگان در دایره واژگانی ایشان فراوان دیده می شود. آن هم با صفت های ارزشی و اعتقادی؛ چنانچه می فرماید: ملت واحده و ملت نمونه (همان، ج ۲۰، ص ۲۴۱)، ملت مؤمن (همان، ج ۱۴، ص ۴۸۲)، ملت اسلامی (همان، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ج ۲، ص ۳۲۲ و...)، ملت مسلمان (همان، ج ۱، ص ۱۴۵)، ملت متحد (همان، ج ۱۴، ص ۸۷) و... حتی پیروان پیامبر در صدر اسلام را، ملت صدر اسلام می نامد. (همان، ج ۶، ص ۵۰۴ و...)

این کاربردها و نمونه های مشابه دیگر، در زبان و بیان امام خمینی حاکی از این است که ایشان علاوه بر اعتقاد به وحدت، بر مبنای مقتضیات زمانه، الزامات سیاسی و نیازهای امروز انسان ها نیز سخن می گوید. از این رو می توان گفت ایشان در عرصه سیاست و ورزی عقلانیت گرا و مبتنی بر عقلانیت سیاسی



تشکیل دارالتقريب بود. در همين راستا سال ۱۳۴۸، سازمان همكاري اسلامي با هدف ايجاد همكاري و تفاهم اسلامي و استحکام پيوندهاي برادري و دوستي ميان كشورهاي مسلمان تاسيس شد. (فوزي، ص ۱۷)

اهتمام امام خميني به مسئله وحدت در جريان مبارزه عليه رژيم پهلوي كه منجر به پيروزي انقلاب اسلامي در ايران شد، و تشكيل و حفظ نظام نوپاي جمهوري اسلامي، به روشني گوياي نقش تأثير گذار وحدت اسلامي و وحدت ملي در امر مبارزه و تشكيل نظام و ادامه حيات آن است.

امام خميني از منظر شرعي، وحدت را نه يك امر مستحب، بلكه واجب شرعي خوانده و با واژه هاي «تكليف»، «واجب» و «بايد»، وظيفه پيروان اسلام را روشن کرده است. (صحيفه، ج ۶، ص ۸۲-۸۳؛ ج ۱۵، ص ۴۸۱؛ ج ۲۰، ص ۷۹) اين نشان مي دهد از ديدگاه ايشان وحدت راهبرد (استراتژيك) است، نه راهكار و ترفند (تكتيك). وحدت ملي تنها يك ابزار مصلحتي براي پيشبرد اهداف و مقاصد سياسي انقلاب اسلامي نبوده است؛ بلكه جوهره آن برگرفته از اصول و تعاليم قرآني و ديني بوده است. از ديدگاه امام خميني وحدت ملي براي حفظ كشور، به غارت نرفتن منافع ملي، انسجام و اتحاد اسلامي، براي حفظ عزت مسلمين و ضربه نخوردن اسلام و قرآن، و اتحاد جهاني بين مستضعفين براي مبارزه با استكبار بوده است.

دلایل تلاش برای وحدت ملی

۱. اقتضای عقل فطری

عقل يك نيروي فطري و طبيعي در وجود انسان است كه با آن درست را از نادرست، حق را از ناحق، راه را از بي راه و... شناخته و بر اساس مختار بودن، اراده مي كند و تصميم مي گيرد. اين بُعد نظري عقل است؛ اما عقل بعد عملي نيز دارد. بديم معنا كه پس از تشخيص راه، به انتخاب آنچه عقل پسند و مورد رضایت عقل است، دست مي زند.

حال به اقتضای عقل فطري يا بديهي؛ وحدت و اتحاد يك ضرورت حياتي و انساني و مفيد براي ادامه حيات است. يعني بقا و پيشرفت سالم بشر، جز با وحدت و همدلي و همكاري براي تحقق اهداف جمعي ميسر نيست. امام خميني از اين امر به عنوان اقتضای عقل و خرد انساني ياد کرده و به روشني مي گويد:

«عقل اقتضای مي كند كه وقتي عده اي مخالف داريم، خودمان مخالفت مان را كنار بگذاريم تا با وحدت كلمه اين مملكت برسد به آنجا كه همه دلمان مي خواهد.» (صحيفه امام، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ ج ۱۹، ص ۴۰۸)

از ديدگاه امام خميني مفهوم عقل در اينجا همان عقل فطري انساني است كه در همگان كم و بيش وجود دارد. يعني قدرت تشخيص سره از ناسره، حق از باطل و... پس انسان عاقل مي فهمد كه تحقق و انجام امور جمعي و

مشترك - به ويژه با وجود دشمن مشترك - جز با اتحاد و وحدت ملي ميسر نيست و پيشرفت و پيشبرد كارها تنها با همبستگي است.

۲. اقتضای عقل سياسي

در تدبير امور جمعي و اداره سرنوشت عمومي، نتيجه اي كه به سود همگان باشد، جز با كنش سياسي خردمندانه ميسر نيست. براي همين امام خميني تلاش براي وحدت ملي را اقتضای خرد سياسي مي داند:

«عقل سياسي اقتضای مي كند كه ما امروز با آن اشخاصي كه در رويه هم حتي با ما مخالفت دارند، لکن در اصل مقصد با ما موافق اند، با ملت موافق اند، مسيرشان مسير ملت است؛ عقل سياسي اقتضای مي كند كه ما امروز دست از تمام اين اختلافات برداريم، تا اين مملكت را آرام كنيم و اين مقصد اصلي كه ما داريم، و آن اينكه اسلام در اين مملكت پياده بشود و جمهوري اسلامي با محتوای حقيقي خودش در اينجا پياده بشود، موفق بشويم.» (همان، ج ۱۴، ص ۱۹۲)

۳. وجود دشمن مشترك

زمانی كه دشمن مشترك وجود دارد، هر خرد و خردمندی مي پذيرد كه بايد دست به دست هم داد و در برابر دشمن ايستاد. در غير اين صورت دشمن بر تكتك آنها غلبه کرده و از بين خواهد برد. امام خميني بر اين مسئله توجه ويژه داشت و بارها بر آن تأكيد کرده است:

«يك مسئله عقلايي است كه شما وقتي كه همه تان مسلمان

هستيد، همه تان بنا داريد كه اين نهضت ان شاء الله اسلامي پيش برود، اكثريت با شماست، يعني يك اكثريت قاطع با شماست، لکن اختلافات اسباب اين نشود كه حتي اختلاف با هم داشته باشيد در مقابل آنها، اگر متحد در مقابل آن تپي كه دشمن اصل انقلاب و دشمن اصل اسلام است، در مقابل آنها مجتمع باشيد، آنها هيچ كاري از آنها ديگر بر نمي آيد.» (همان، ج ۹، ص ۵۴۵؛ ج ۱۱، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ ج ۱۶، ص ۲۸۸؛ ج ۱۹، ص ۲۵۶؛ ...)

۴. اصل حفظ و تداوم ارزش های پذیرفته شده

حفظ و ادامه هر حرکت و ارزش هايي نيازمند همبستگي و خواست همگاني است. شماری از افراد يا چند گروه اجتماعي و سياسي به تنهائي توانايي نگهداري و ادامه آنها را نخواهد داشت و امام خميني به خوبي اين را درك کرده و بر آن تأكيد داشت. چنانچه مي فرمود: «تمام جناح ها با هم بشوند. سازمان واحد باشد. يك حزب الهی در مقابل «حزب رستاخيز» - حزب خدا، حزب الله، همه با هم باشيد، همه با هم صحبت كنيد، همه با هم قيام كنيد، همه با هم قعود كنيد. هر دسته اي علی حده و آن براي خودش و آن

امام خميني از منظر شرعي، وحدت را نه يك امر مستحب، بلكه واجب شرعي خوانده و با واژه هاي «تكليف»، «واجب» و «بايد»، وظيفه پيروان اسلام را روشن کرده است. (صحيفه، ج ۶، ص ۸۲-۸۳؛ ج ۱۵، ص ۴۸۱؛ ج ۲۰، ص ۷۹) اين نشان مي دهد از ديدگاه ايشان وحدت راهبرد (استراتژيك) است، نه راهكار و ترفند (تكتيك). وحدت ملي تنها يك ابزار مصلحتي براي پيشبرد اهداف و مقاصد سياسي انقلاب اسلامي نبوده است؛ بلكه جوهره آن برگرفته از اصول و تعاليم قرآني و ديني بوده است. از ديدگاه امام خميني وحدت ملي براي حفظ كشور، به غارت نرفتن منافع ملي، انسجام و اتحاد اسلامي، براي حفظ عزت مسلمين و ضربه نخوردن اسلام و قرآن، و اتحاد جهاني بين مستضعفين براي مبارزه با استكبار بوده است.



۳۷۳؛ ج ۲، ص ۲۵۳؛ ج ۹، ص ۵۴۶) و به جای تأکید بر منافع مسلمانان، متمرکز بر خواسته‌ها و امیال شخصی خود بوده و همچون عامل تفرقه، عمل می‌کنند. همان، ج ۷، ص ۳۹۳؛ ج ۲۱، ص ۴۴۸) از سوی دیگر، استعمار و قدرت‌های استکباری از مهم‌ترین عوامل خارجی تفرقه در جهان اسلام محسوب می‌شوند. از نگاه امام خمینی، دولت‌های استعماری با همکاری عمال خائن و سران سازش کار کشورهای اسلامی به جنگ‌های فرقه‌ای و قومی منطقه دامن می‌زنند و انسجام اجتماعی و فکری مسلمانان را ضعیف و میان اقشار مختلف همچون روشنفکر، تحصیل‌کردگان، روحانیان و دیگر طبقات، اختلاف و چنددستگی ایجاد می‌کنند. (همان، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۳۳۶)

به اعتقاد ایشان یکی از ابزارهای غرب برای ایجاد این چنددستگی، ترویج قوم‌گرایی و ملی‌گرایی بر مبنای وابستگی‌های نژادی است. (همان، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۷؛ ج ۱۲، ص ۳۳۴؛ ج ۱۳، ص ۸۷؛ ج ۱۵، ص ۲۴۰ و ۴۴۴) دولت‌های استعماری به دلیل ترس از وحدت مسلمانان، با برنامه‌ریزی و توطئه، به ایجاد تفرقه میان مسلمانان اقدام می‌کنند و این خواسته را با استفاده از تبلیغات گسترده در میان توده‌ها پیگیری می‌کنند. (همان، ج ۱۳، ص ۱۳۲) ایشان مرزو قومیت و گروه را در چارچوب جامعه اسلامی بی‌معنای دانست و معتقد بود ایجاد اختلافات مذهبی در جامعه اسلامی، از جمله جنایتهایی است که بدخواهان اسلام، مرتکب شده‌اند. (همان، ج ۹، ص ۳۵۱)

نتیجه

مراجعه به آثار امام خمینی نشان می‌دهد وحدت ملی و انسجام اسلامی از مسائل مهم و مورد تأکید امام خمینی بوده است که پیاپی در سخنان خود به آنها سفارش کرده‌اند. هم به مسئله وحدت ملی بین عموم اقشار ملت، اقلیت‌های قومی و مذهبی، و هم به مسئله انسجام اسلامی بین ملت‌های مسلمان سفارش کرده‌اند. به باور ایشان مهم این است که در عین کثرت، وحدت باشد. یعنی هر چند اختلاف نظر است؛ ولی این مسئله نباید باعث دشمنی گردد. در جایی که منافع کشور مطرح است، باید متحد شد.

امام خمینی همه مردم ایران را از هر نژاد و زبان و مذهب به حفظ وحدت ملی فراخوانده؛ همانگونه مسلمانان را نیز به انسجام اسلامی دعوت کرده است. در اندیشه و نگرش امام خمینی که نشأت گرفته از دین اسلام است، مسلمانان، هم امتی واحد هستند؛ و هم بر مبنای اقتضائات روزگار با توجه به سرنوشت مشترک خویش در چارچوب مرزهای اعتباری جغرافیایی (ملی) به سر می‌برند. با بررسی تحلیلی اندیشه‌های امام خمینی درمی‌یابیم که مسئله وحدت و انسجام ملی نیز چونان سایر گونه‌های وحدت و همبستگی، بر مبنای الزامات سیاسی و اقتضائات محیطی، ضرورتی است که هم مبتنی بر شواهد و براهین عقلی است و هم مبتنی بر براهین شرعی است.

با این همه توجه و دقت و سفارش به وحدت ملی، می‌توان آن را از اصول اندیشه‌های امام خمینی دانست.

برای خودش، غلط است امروز.» (همان، ج ۳، ص ۳۹۵؛ ج ۵، ص ۵۳-۵۴ و ۲۱۰؛ ج ۷، ص ۲۵۱؛ و...)

۵. اصل توسعه و رشد

رشد، توسعه و پیشرفت همه‌جانبه هر جامعه و کشوری نیازمند آرامش و امنیت است تا در آن همه با خیال راحت کار کرده و سرمایه‌گذاری نمایند. هر امنیتی هم نیازمند وحدت و همبستگی است. سازندگی و شکوفایی به تنهایی امکان‌ناپذیر است. در وحدت و هم‌دلی و همکاری صمیمانه جمعی است که سازندگی و پیشرفت به وجود می‌آید. همانگونه که امام خمینی هم بر آن توجه داشت و سفارش می‌کرد:

«توقع این نیست که یک همچو خرابه‌ای که در طول پنجاه سال ... بوده است، بشود با یک روز و ده روز و یک سال و دو سال درستش کرد. و بتواند یک قشر این کار را بکند... این امکان ندارد. یا شما بتوانید؛ این هم امکان ندارد. یا قشر دیگر بتواند. نه، همه باید بکنند. همان طوری که برای برانداختن این نسل [دودمان پهلوی] از این زمین همه شرکت کردید و اگر همه نبودید نمی‌شد، برای ساختن ایران، که الان کار بسیار مشکلی است، همه باید کمک بکنید. همه باید با هم دست به هم بدهید و با هم کار بکنید... همه با هم باشیم تا بتوانیم کار را به انجام برسانیم.» (همان، ج ۶، ص ۲۴۰ و ۲۹۴؛ ج ۷، ص ۲۵۱ و ۵۲۳؛ و...)

۶. راهبرد رسیدن به پیروزی

انسان در هر کاری در پی پیروزی است و رسیدن به هدف، و این خودبخود و به تنهایی ممکن نیست. هر پیروزی در ارتباط با دیگران است. به ویژه اگر یک حرکت و کار اجتماعی باشد. اگر همکاری و همبستگی دیگران نباشد و تلاش خوب هم‌نوعان نباشد، کاری به سرانجام نخواهد رسید. پیروزی و استقلال در گروه وحدت و یکپارچگی است. برای همین امام خمینی از دو عامل مهم به‌عنوان رمز پیروزی یاد می‌کند: الف- ایمان و باور به هدف و راه؛ ب- وحدت کلمه و اتفاق نظر در هدف و مقصد: «رمز پیروزی شما اول ایمان شماس، و بعد وحدت کلمه. این دو مطلب را حفظ کنید.» (همان، ج ۶، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ ج ۱۴، ص ۲۱۷؛ و...)

آسیب‌ها و موانع وحدت ملی

وحدت و همبستگی ملی نیز مانند همه اهداف عالی انسانی، آفت‌ها و موانعی دارد و رسیدن به آن بدون از میان بردن موانع آن، دشوار است. امام خمینی در درجه نخست غفلت و دوری مسلمانان از اسلام اصیل را مهم‌ترین آسیب وحدت می‌دانست. به عقیده ایشان، نبود درک درست از اسلام و گمان به انحصار آن در احکام عبادی و دعاها و غرق شدن در عقاید باطل و خرافات (همان، ج ۲، ص ۲۵۵؛ ج ۳، ص ۲۲۷؛ ج ۱۸، ص ۸۹-۸۸) و برجسته کردن موارد اختلاف‌انگیز میان فرقه‌های مذهبی، از سوی دشمنان، زمینه‌ساز نابودی اسلام بوده است. (همان، ج ۱، ص ۳۷۶؛ ج ۹، ص ۳۱۲) در این نگرش، زمامداران فاسد و جاه‌طلب نیز یکی از موانع عمده وحدت محسوب می‌شوند. از نظر امام خمینی بیشتر زمامداران کشورهای اسلامی، یا از حقایق دین بی‌خبرند و یا دست‌نشانده استعمارند؛ در نتیجه به‌آسانی در خدمت استعمارگران قرار می‌گیرند (همان، ج ۱،



تکیه بر وحدت ملی

نجفقلی حبیبی:

برای همه امور کشور وحدت لازم است



دکتر نجفقلی حبیبی پژوهشگر فلسفه اسلامی، عضو هیئت امنای سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران است. کتاب‌های «شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفا» و «رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية» تصحیح نجفقلی حبیبی، در دوره‌های بیست و دوم و بیست و پنجم کتاب سال به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران برگزیده شده است. وی همچنین ریاست پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی و عضویت در «هیئت امنای دانشگاه تربیت مدرس» را در پرونده کاری خود دارد.

و کشور با همدیگر جهت رفع مشکلات مختلف. بنابراین بدون همکاری یک مجموعه کاری که مربوط به جمع است به سامان نمی‌رسد. این جزء بافت دقیق آن چیزی است که خداوند در عالم قرار داده است. هر چیزی که شما حساب کنید باید با امور دیگر متحد بشود.

حال به مردم یک کشور برمی‌گردیم. مردم یک کشور ممکن است خانواده‌های مختلف باشند و ممکن است از قبیله‌ها و گروه‌های مختلف؛ مانند کشور ما ایران. عده‌ای از مردم ایران گرد هستند؛ عده‌ای دیگر عرب هستند؛ عده‌ای دیگر بختیاری هستند؛ عده‌ای فارس هستند؛ عده‌ای ترک هستند. هر کدام از این‌ها زبان خاص، فرهنگ خاص، لباس خاص، رسومات خاص و... دارند؛ اما همگی در ایران زندگی می‌کنند. بحث این است که آیا هر کدام از این دسته‌ها و قومیت‌ها می‌توانند بر اساس ساز خودشان زندگی‌شان را مدیریت کنند؟ یعنی گردها بگویند ما برای خودمان زندگی می‌کنیم و نیازی به همکاری دیگر قومیت‌ها نداریم. می‌بینیم که چنین چیزی میسر نیست و همگی باید دست در دست همدیگر بدهند تا بتوانند مسائل کلان یک کشور را حل و فصل کنند و مسیر توسعه کشور را با اهدافی مشترک پیش ببرند. همان‌گونه که اعضای یک خانواده باید دست در دست همدیگر بدهند تا بتوانند خانواده‌ای را اداره کنند. در واقع

موضوع گفت‌وگوی ما درباره وحدت از دیدگاه حضرت امام است. در ابتدا وحدت را تعریف بفرمایید.

وحدت به معنای یکی شدن نیست. وقتی چند گروه یا دسته وجود داشته باشد، مسئله وحدت مطرح می‌شود و اگر این گروه‌ها یکی بشوند، آن وقت یکی می‌شوند و وحدت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کند. می‌توان گفت که وحدت یعنی متحد شدن. از قدیم‌الایام فیلسوفان خیلی با همدیگر بحث کردند. اساساً زندگی اجتماعی انسان اجازه نمی‌دهد که به تنهایی همه کارها را خودش انجام بدهد. ابن‌سینا می‌گوید: اگر بخواهید نان تهیه کنید، تنهایی نمی‌توانید چنین کاری انجام بدهید. یکی باید تنور را بسازد؛ دیگری آتش و هیزم را فراهم کند؛ کشاورز باید گندم را تهیه کند؛ دیگری می‌آید و گندم را آسیاب می‌کند و... یا اینکه فرضاً کسی بخواهد لباسی را تهیه کند. برای تهیه یک لباس، شخصی نخ را تهیه می‌کند. دیگری سوزن را تهیه می‌کند. خود سوزن ساختن نیاز به شغل دیگری دارد و... از اینجا متوجه می‌شویم که زندگی انسان بدون همکاری یکدیگر میسر نیست. به این وحدت می‌گوییم. این وحدت ممکن است میان اعضای یک خانواده باشد که کارهای خانه را پیش ببرند. یا اینکه میان اعضای یک دهکده باشد که با همدیگر جهت رفع مشکلات همکاری کنند. همچنین است همکاری مردم یک شهر



مقصد کلی حاصل بشود، این مقصدهای پایین تر هم به تدریج حاصل می شود. بنابراین به تناسب آن مقصدی که در نظر هست، وحدت توسعه پیدامی کند.

در ابتدای انقلاب با اینکه گروه های سیاسی مختلفی در کشور بود، اما همگی متحد شدند و گروه های مختلف حول یک هدف مشترک حرکت کردند و انقلاب را به پیروزی رساندند. بنابراین تأکید حضرت امام بر وحدت بود و این تأکید را در همه عرصه ها داشت؛ یعنی فقط قبل از پیروزی انقلاب بر وحدت تأکید نمی فرمود؛ بلکه پس از آن هم برای پیشبرد مسائل مملکت هم نیاز بود وحدت ایجاد بشود. واژه واحد جزو کلمات کلیدی حضرت امام خمینی (ره) بود. وحدت هم در درون گروه ها و هم در کل جامعه. یعنی هر کدام اقشار جامعه در درون خودشان وحدت داشته باشند و در مرتبه بالاتر همه اقشار جامعه باهمدیگر تعامل و وحدت داشته باشند برای پیشبرد مسائل کلان ملی.

برای رسیدن به وحدت ملی چه راهکاری وجود دارد؟

برای رسیدن به وحدت، تک تک افراد باید از خواسته های فردی خودشان بگذرند و برای هدفی مشترک تلاش کنند. برای مثال گردها اموری را می خواستند؛ عرب های خوزستان امور دیگری را طلب می کردند. ترک ها اموری دیگر و... همه این اقوام و گروه ها برای رسیدن به هدفی مشترک و کلان اختلافات خود را کنار گذاشتند و به نتیجه هم رسیدند. در واقع اهداف کوچک تر برای اهداف بزرگ تر کنار گذاشته می شود و به تدریج هدف های کوچک تر هم تحقق پیدامی کند. همه باید برای هدف کلی متحد بشوند. این چیزی است که امام در بیاناتشان دارند.

البته حکومت هم باید مسائل مردم را در نظر بگیرد و برای خواسته هایشان تلاش کند. تلاش برای برآورد خواسته های مردم توسط حکومت و دولت ممکن است به تدریج باشد و ممکن است فوری. برای مثال مسئله تأمین امنیت از مسائل فوری است.

امام برای حفظ وحدت ملی بیشتر کدام گروه ها و اقشار را مورد خطاب قرار می داد؟

خطاب حضرت امام درباره وحدت ملی به همه اقشار و گروه ها و مسئولین بود. دانشگاہیان را هم نصیحت می کرد. همچنین بر انتخابات تأکید ویژه ای داشت؛ چون انتخابات تجلی وحدت ملی بود. اگر چه در همین انتخابات هم سلیق مختلف است، اما همگی باید در آن شرکت کنند و رأی بدهند. امام مسائل کلان را به نحوی نگاه می کرد و مسائل خرد را به نحوی دیگر. برای مثال به گروه ها و اقشار مختلف می فرمود که وحدت کلمه را در درون خودتان حفظ کنید؛ چون همان هم ممکن است تأثیر گذار باشد. وقتی معلمان متحد باشند، خواسته هایشان را بهتر می توانند در مراجع قانونی به نتیجه برسانند. اگر هر کدام از معلمان خواسته ای داشته باشد و خواسته های معلمان در تضاد باشد، مسئولین ذی ربط هم نمی دانند به کدام مورد رسیدگی کنند. لذا در درون هر قشر اتحاد لازم است. در سطوح بالاتر مسئله وحدت ملی مطرح می شود که امام در سخنان خود روی آن تأکید داشت و به دولت ها توصیه می کرد وحدت ملی را حفظ کنند.

توصیه های حضرت امام برای حفظ وحدت ملی بیشتر ناظر به مسئولین دولت بود یا ملت؟

امام هم به دولت نصیحت می کرد و هم به ملت. به دولت نصیحت

اعضای یک خانواده با همکاری همدیگر کار خانواده را پیش می برند و خانواده های مختلف یک منطقه با همکاری همدیگر کار آن منطقه را پیش می برند و مناطق مختلف با همکاری همدیگر کار یک شهر را پیش می برند و شهر های مختلف با همکاری همدیگر کار یک استان را پیش می برند و استان های مختلف با همکاری همدیگر کار یک کشور را پیش می برند و حتی کشورهای مختلف با همکاری و تعامل با همدیگر کار دنیا را پیش می برند و ما از این همکاری ها ناگزیریم. باید به این جایگاه برسیم که همه بشریت با همکاری همدیگر بتوانند کار دنیا را پیش ببرند. در دوره معاصر سازمان ملل برای همین تأسیس شده است. بنابراین می بینیم که وحدت امر بدیهی و آشکار است و نیازی به استدلال ندارد. اگر اعضای خانواده نتوانند با همدیگر سازگاری داشته باشند، آن خانواده از هم می پاشد. مردم دهکده ای هم اگر نتوانند با همدیگر سازگاری داشته باشند، آن دهکده محکوم به فنا و از هم گسیختگی است. چاره ای وجود ندارد جز اینکه مردم با همکاری همدیگر کنار بیایند و سازگاری داشته باشند تا بتوانند به کمک همدیگر مشکلات کلی تر را حل و فصل کنند.

کشور ما چه نیازی به وحدت دارد؟

به هر حال کشور ما کشور بزرگی است. گروه های مختلف سیاسی، طبقات مختلف، اقشار مختلف و... در ایران وجود دارد. در ایران زبان های مختلف و مذاهب مختلف هم وجود دارد. در زمان رژیم پهلوی حضرت امام تصمیم بر انقلاب می گیرند تا کشور را به نحوی درست مدیریت کند. این انقلاب بدون وحدت میسر نبود. وحدت یعنی همه حول یک محور حرکت کنند. البته نمی توان انکار کرد که مردم خواسته های متعددی دارند. خواسته های کوچک تر را باید کنار گذاشت و برای خواسته های بزرگ تر باید همگی با هم متحد بشوند. این اتحاد باعث می شود که کار پیش برود. مردم ایران حول محور سخنان امام وحدت کردند و نتیجه این شد که رژیم شاهنشاهی سقوط کند و جمهوری اسلامی شکل بگیرد. پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی هم امام روی وحدت تأکید فراوانی داشت و سخنان ایشان در این زمینه در صحیفه نور قابل مشاهده است. تقریباً کمتر سخنرانی هست که امام در آن از وحدت سخنی نگفته باشد. برای اینکه امام درک کرده بود اگر مردم متحد و هم عقیده بشوند، پیروز می شوند. پس از پیروزی است که مسائل فردی هم حل می شود.

اهمیت وحدت ملی در نگاه حضرت امام را تبیین بفرمایید.

گروه های مختلف اجتماعی در کشور وجود دارد که اگر همه گروه ها حول یک محور متحد بشوند، می توانند مشکلات را حل کنند. یعنی اگر مسائل کلان ملی حل بشود، همه بهره های خودشان را می برند. اولین مسئله، مسئله انقلاب بود. انقلاب باید چگونه پیروز می شد؟ اگر همگی متحد بودند که شاه سقوط کند و نظام درست تری جای آن بیاید، باید همگی باهم همکاری کنند. اگر گروهی بگوید ما قبول نداریم و گروه دیگر چیز دیگری بگوید، معلوم است که چنین اتفاقی رخ نمی دهد و انقلاب به پیروزی نمی رسید. اینکه امام فرمود وحدت رمز پیروزی است، مردم هم همین شعار را می دادند. وقتی همه کنار هم جمع بشوند و یک حرف و ایده و مقصد کلی را در نظر بگیرند و آن



می کرد که این مردم هستند که شمار ابه مقام و مسئولیت رساندند. این رابارها امام فرموده بود. اگر این مردم رأی نمی دادند و انقلاب نمی کردند هیچ وقت به این انقلاب نمی رسیدید. بنابراین شما مدیون این مردم هستید. امام به مسئولین برای حفظ وحدت خودشان توصیه های فراوانی داشت. چون اگر دستگاه های دولتی هم با همدیگر اختلاف پیدا کنند، کارها پیش نمی رود و در نتیجه کار ملت هم لنگ می ماند. کارهای کشور به نوعی به هم وصل است. بنابراین امام نصیحتی دارد به مسئولین دولت که در درون خودشان متحد باشند و وحدت را حفظ کنند و یک توصیه دیگر اینکه با مردم همدل باشند. توصیه دیگر امام به ملت این بود که وحدت را حفظ کنند و اختلافات را کنار بگذارند تا دولت کار خودش را انجام بدهد. یعنی این مسئله دوطرفه است. به دولت می گوید در خدمت مردم قرار بگیرد و مسائل ملی را در پیش داشته باشید و به مردم می گوید که به دولت ها کمک کنید تا کارها را سریع تر به سرانجام برساند. اگر اختلاف سلیقه وجود داشته باشد، دولت هم نمی تواند به اهداف کلی خودش برسد.

اگر بین دولت و ملت تعارضی رخ بدهد، کدام یک باید برای حفظ وحدت ملی خواسته خود را کنار بگذارد و کوتاه بیاید؟ حضرت امام در این باره چه نظری داشته اند؟

اگر دولت منتخب مردم باشد، بنابراین نباید تعارضی رخ بدهد؛ اما اگر بالفرض دولت یک چیزی را بگوید و مردم خواسته ای دیگر داشته باشند، باید خواسته مردم اولویت داشته باشد. مواضع امام هم این گونه بود. یعنی به دولت نصیحت می کرد که به خواسته های ملت گوش فرا بدهد. برای مثال وقتی میان دولت و مجلس شورای اسلامی اختلاف نظری پیش می آمد، چون مجلس برآمده از رأی مردم بود و مردم هر شهر نماینده ای در مجلس داشتند، امام هم به آن اهتمام می ورزید. به هر حال ملت چگونه باید حرف خود را به دولت منتقل کند؟ از طریق مجلس. از این رو مجلس نماینده مردم در ساختار حکومت است. دولت مکلف می شد که به اراده مردم تسلیم بشود. نه اینکه به مجلس بگوید که شما در برابر اراده دولت سکوت کنید و کوتاه بیاید.

با این حال امام می دانست که هم دولت خدمتگزار و صادق است و هم مجلس. در این صورت بررسی می کرد که قول کدام یک اولویت دارد تا اختلاف کمتری پیش بیاید. اختلاف در قوا را بسیار خطرناک می دانست؛ چون می دانست زهر کشنده ای است برای مصلحت جامعه.

مسئله توجه امام به ضرورت وجود سلايق مختلف و بهره گیری از آنها و طرح ایده وحدت در حین کثرت رایبان بفرمایید.

این از مسائلی است که امام روی آن زیاد تأکید داشت؛ یعنی بارها در سخنرانی های خود می فرمود که مجامع ایران مسلماً از قشرها و گروه های مختلف تشکیل شدند. در این صورت لازم است که هر دو طرف ملاحظه بشود. یعنی حتماً دیدگاه ها و جریان های مختلف و گروه بندی های سیاسی و اجتماعی مطرح بشوند و نوعی توازن و وحدت بین آنها ایجاد گردد. می فرمود بنشینید و اختلافات خود را با هم حل کنید و به وحدت برسید. اگر اختلاف بالا بگیرد، اولین کسی که ضربه می بیند، خود ملت است. چون نظام دچار مشکل و پریشانی می شود.

در اینجا امام جانب مردم را می گرفت؛ اما همین را هم تذکر می داد که اگر دولت خدمت گزار است، با آن همکاری بشود. همچنین به دولت تذکر می داد که به خواسته های مردم توجه کند. به خصوص مناطق مختلف کشور که خواسته ها و مشکلات خاصی داشتند و امام همیشه دولت را به آن ها توجه می داد. امام خیلی مراقب بود که این نیازهای محلی به مسائل کلان ملی کشیده نشود و اختلافات اوج بگیرد. بلکه سریع تر مشکلات حل بشود و به مسائل کلان کشیده نشوند. این ها به صورت مکرر در فرمایشات امام وجود دارد. در فرمایشات ایشان اقناع مردم وجود داشت و به آن تأکید می کرد. این گونه نباشد که دولت به مردم بی اعتنا باشد، بلکه حتی باید به مردم گزارش بدهد که مشکلات آن ها را دارد انجام می دهد و حتی از خود مردم هم کمک بخواهد. حضرت امام مدام تلاش می کرد که بین مردم و دولت سازگاری به وجود بیاید و تشتت بین آنها رخ ندهد.

یکی از موضوعاتی که در کشور مورد توجه حضرت امام بود، مسئله اقلیت های مذهبی و قومی و پرهیز از تفرقه بین آنان بود. راهکار و عملکرد امام نسبت به اقلیت های مذهبی و قومی چگونه بود؟

حضرت امام تمام این ها را مجموعه کلان کشور می دانست. اگر چه فلان مذهب در کشور در اقلیت است، اما چون جزئی از ملت است، باید مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین در مسائل کلان کشور هیچ فرقی میان اقلیت ها مذهبی و قومی وجود ندارد. همان حقی که مردم تهران دارند، مردم کردستان هم دارند. همان حق را هم مردم آذربایجان دارند و... بنابراین ملاحظه می فرمایید که امام به اقلیت های مختلف کشور اهمیت زیادی می داد. در سخنرانی های ایشان این توجه و اهتمام مشهود است. امام تلاش می کرد آنچه عامل اختلاف و تشنج است، به خوبی شناسایی کند و دولت را هم موظف می کرد سریع تر به آن ها رسیدگی کند تا نگذارد این اختلافات ریشه بدواند و دشمن هم بتواند از آن ها سوءاستفاده کند. این روشی بود که امام به کار می برد.

در پایان اگر نکته خاصی درباره وحدت باقی مانده است، آن را به عنوان حسن ختام گفت و گویان بفرمایید.

به نظرم الان هم باید مسئله وحدت مطرح باشد و همچنان باید مسئله اساسی قرار بگیرد. برای همه امور کشور وحدت لازم است. فرمایشات امام برای زمان ما هم زنده و حاضر است و باید مورد توجه قرار بگیرد. البته توقع نمی رود که همه اختلافات به صورت مطلق ریشه کن بشود؛ اما می توان در راستای وحدت ملی اختلافات را به حداقل ممکن رساند. مهم این است که دولت بتواند متناسب با هر کدام از اقصای تلاش و گفت و گو کند و راه بروز اختلافات جدیدتر و شدیدتر را ببندد. به هر حال کشور ما دارای گروه های مختلف سیاسی، مذهبی و قومی است و طبیعی است که ممکن است اختلافات اندکی رخ بدهد؛ مهم این است که این اختلافات اندک وحدت ملی را نشانه نگیرد و در این زمینه دولت ها مسئولیت دارند و در مرتبه بعد خود ملت هم سعی کند برای اهداف کلان، گاهی اهداف کوچک تر را موقتاً کنار بگذارد و بعد به تدریج با به دست آوردن اهداف کلان، اهداف کوچک تر هم به دست می آید.



همه پیروزی‌های ما مدیون وحدت و انسجام ملی است



دکتر یحیی فوزی دارای مدرک دکتری علوم سیاسی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. او در این گفت‌وگو ضمن تعریف وحدت ملی به لوازم تحقق وحدت از دیدگاه امام خمینی سخن گفت و یادآور شد که وحدت رمز پیروزی است.

موضوع گفت‌وگوی ما درباره وحدت ملی از نگاه حضرت امام خمینی (ره) است. در ابتدا تعریف مشخصی از وحدت ملی برای خوانندگان ما بیان بفرمایید.

وحدت در لغت به معنای نوعی همسویی و هم‌جهت بودن است و به معنای خاص و در ادبیات سیاسی به معنای اشتراک در اهداف و آمل‌ها و پیشبرد مقاصد است. منظور از وحدت ملی این است که این اشتراک و انسجام در یک ملت حول یک هدف و برنامه مشخص و رسیدن به یکسری آمل‌ مشترک باشد. اصولاً وحدت ملی، وحدت در عرصه ملت است. به هر حال ملت در دوران جدید تعریف خاص دارد؛ در سنت، مفهوم امت وجود داشت و بعد از جنگ‌های سی‌ساله اروپا و قرارداد وستفالی، مقوله دولت-ملت شکل گرفت؛ یعنی ملتهایی بر اساس یک جغرافیای مشخص تعریف می‌شوند. ممکن است چند ملت از نظر فکری با هم اشتراک داشته باشند، اما در یک محدوده جغرافیای مشخص متمایز از هم هستند. وقتی می‌گوییم وحدت ملی، یعنی در محدوده داخلی کشورها وحدت شکل بگیرد و انسجام حول آن افرادی که در این محدوده سرزمینی زندگی می‌کنند، شکل بگیرد و آن‌ها با یک انسجامی به سوی یک هدف و برنامه‌ها و آمل‌ مشترک پیش بروند. وحدت یکی از مباحثی است که در جوامع مطرح است و یک از ضروریات و نیازهای بشر است. برخی معتقدند که بشر اولیه وحدت داشت؛ اما رفته رفته به علت اختلاف طبع و اختلاف منافع و استثمار گروهی و حس برتری جویی عده‌ای، اختلافات شکل گرفت؛ در واقع غرایز ریشه اختلافات بوده‌اند و این اختلافات همین‌طور گسترش پیدا کرد که حتی در ادبیات

دینی هم مطرح شده است. خداوند برای رفع این اختلافات پیامبران را ارسال کرد. پیامبران مبعوث شدند تا قانون و کتاب بیآورند تا نظم و وحدت ایجاد کنند و این اختلافات را از بین ببرند. هدف پیامبران یک نوع انسجام درونی بین جوامع بوده است.

اساساً آیا وحدت در جوامع انسانی با گرایش‌های متعدد و مختلف و گاه متضاد امکان عملی دارد یا خیر؟

درباره اینکه وحدت در جوامع انسانی امکان دارد یا خیر، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. یک دیدگاه این است که انسان‌ها نمی‌توانند وحدت داشته باشند؛ چون همگی متفاوت هستند و غرایز مختلفی دارند. به هر حال منافع و سرشت افراد با همدیگر متفاوت است و چون این تفاوت وجود دارد، انسان‌ها نمی‌توانند با هم به وحدت برسند. وحدت یک خواب و خیالی بیش نیست و نمی‌شود به آن رسید. این دیدگاه را عمدتاً فردگراها باور دارند. کسانی که اصالت را به فردیت انسان‌ها می‌دهند، رویکرد دیگری هم هست که می‌گوید اتفاقاً انسان از ابتدا جمع‌گرا بود. در واقع آن روحیه جمعی بود که انسان‌ها را حفظ کرده است؛ چون روحیه جمعی هم تحت تأثیر طبیعت انسان است؛ یعنی طبیعت انسان فردگرا نیست، طبیعت انسان اتفاقاً جمع‌گراست. چون انسان نیازهایش را بدون جامعه نمی‌تواند برآورده کند و چون نمی‌تواند نیازهایش را برآورده کند، طبیعتاً به سمت جامعه روی می‌آورد و با کمک دیگران هم که می‌تواند به اهدافش برسد؛ بنابراین طبیعت انسان به سمت یک نوع وحدت و انسجام با دیگران گرایش دارد. منتهی کمونیست‌ها یا سوسیالیست‌ها که این بحث را



مطرح می کردند، می گفتند از زمانی که مالکیت آمد، باعث شد که فردیت انسان ها غلبه پیدا کند و وقتی فردیت غلبه پیدا کرد، خود به خود حس جدا شدن از هم در آن ها تشدید شد. به همین دلیل راه حل وحدت را در این می بینند که عامل برهم زنده جمع گرایی را از بین ببرند که همان مالکیت است. اگر مالکیت حذف بشود، انسان ها دوباره می توانند متحد بشوند و به طبیعت اصلی خودشان برگردند. در واقع بر این باورند که عامل اصلی، نیازهای بیرونی است و این نیاز بیرونی انسان ها را متحد می کند. انسان ها در نهایت متحد می شوند و جوامع همگی به سمت یک هدف واحد و انسجام واحدی پیش می روند.

نگاه دیگری هم هست و کسانی همین بحث را مطرح می کنند، اما با تأکید بر یک نوع نیاز و عامل درونی که شهید مطهری به آن سوسیالیسم عرفانی می گوید؛ یعنی بحث این است که انسان ذاتاً اجتماعی است؛ اما عامل انسانی بودنش مالکیت نیست، بلکه عامل اجتماعی بودنش فطرتش است و آن فطرت درونی انسان هاست که آن ها را با هم متحد می کند و به سوی هدف مشترک پیش می برد. در جوامع هم در نهایت آن فطرت غلبه پیدا می کند و مایک جامعه واحدی خواهیم داشت که قرآن هم با عنوان امت واحد به آن اشاره کرده است.

بنابراین این نوع نگاه از یک نوع وحدت جان ها و روان ها حمایت می کند و معتقد است انسان ها با بریدن از تعلقات به اشیاء و پیوستن به جان و روانشان یک نوع معنویتی و عشق به پدیده های برتر در آن ها شکل می گیرد که همان می تواند مبنای وحدت باشد.

این ها مباحثی است درباره وحدت و مباحث مفصلی هم هستند. در قرآن هم به وحدت امت ها اشاره شده است و تأکید شده اگر مردم به حبل الله یا همان ریسمان الهی چنگ بزنند و به آن متصل بشوند، می توانند یک جامعه متحد و یکپارچه ای را شکل بدهند. برخی از مفسران حبل الله را به معنای توحید تفسیر کردند.

بر اساس مطالبی که بیان شد، می توانیم وحدت ملی را تعریف کنیم. می توانیم بگوییم وحدت ملی یک نوع انسجام و اشتراک افراد مختلف یک ملت حول یک هدف یا مقصد خاص و پیش رفتن به سمت آن است.

شالوده های مهم وحدت ملی از منظر حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

حضرت امام خمینی (ره) روی وحدت ملی تأکید فراوانی داشت و یکی از شاه کلیدهای اندیشه سیاسی امام همین تأکید بر وحدت است. تأکید داشت که وحدت رمز پیروزی است. در واقع امام این تأکید را بر اساس تجربه تاریخی بیان می فرمود. تجربه تاریخی این بود که انقلاب ما را وحدت به پیروزی رساند. وحدت ملت بود که انقلاب را به پیروزی رساند. اصولاً همه پیروزی های ما مدیون وحدت و انسجام ملی است. امام می فرماید که ضرورت دارد وحدت ملی در جامعه شکل بگیرد. همچنین می فرمود که عقل سیاسی اقتضا می کند ما برای حفظ نظام و امنیت ملی وحدت ملی داشته باشیم؛ یعنی یکپارچگی ملی داشته باشیم. ایشان یک یا دو جمله دارد

که می فرماید عقل سیاسی اقتضا می کند امروز با اشخاص مختلفی که با ما مخالف هستند، اما در مسیر ملت هستند، وحدت داشته باشیم... تأکید ایشان این بود که عقل سیاسی اقتضا می کند برای حفظ امنیت ملی و حفظ کشور این وحدت ادامه پیدا کند. یکی از نکات کلیدی که امام اشاره می کند، وحدت برای پیشبرد اهداف در داخل است؛ یعنی برای توسعه و آبادانی کشور ما به وحدت نیاز داریم؛ بدون وحدت همه جانبه نمی توانیم این کار را انجام بدهیم. این ها در بُعد داخلی است؛ یعنی در بُعد داخلی یکی تجربه تاریخی است و دیگری امنیت ملی و حفظ نظام و سوم پیشبرد اهداف و آبادانی و توسعه کشور. در بُعد خارجی هم تأکید دارد که وحدت عامل مقابله با دشمنان است. ما دشمنان زیادی داریم و عقل سیاسی اقتضا می کند در مقابل این دشمن متحد باشیم. یکپارچه باشیم و باعث تفرقه در داخل نباشیم. ایشان معتقد است که وحدت عامل قدرت است و چون عامل قدرت است، باعث نظم و امنیت و مقابله با دشمنان و هم منجر به آبادانی و توسعه کشور می شود. مراد امام از وحدت، وحدت همه اقشار و اقوام و گروه ها است و معتقد است که همه این ها باید واحد هستند حول محور توحید و منافع ملی. همه این ها باید گرد هم بیایند و از کشور دفاع کنند. بحث دیگری هم مطرح است و آن اینکه وقتی امام بحث ملت را مطرح می کند، در واقع منظورش این است که ملت مجموعه ای هستند که در یک محدوده جغرافیایی جمع شدند و یک رنگ و بوی اعتقادی به خودشان گرفتند و یک نوع امت به حساب می آیند. چون امت یک مجموعه واحدی است که دارای آرمان های واحد و اهداف مشترکی هستند و در یک سرزمین گرد آمده اند. ملت در اینجا یک تجلی از همان امت است؛ چون ملت ایران از نظر حضرت امام یک رنگ و بوی اعتقادی دارد. یک نوع شعب و شعوب هستند که در قرآن به آن اشاره شده است؛ بنابراین امام معتقد است باید اتحاد و انسجام این ملت حفظ بشود تا بتوانند به آن اهداف و مقاصدشان برسند.

لوازم تحقق وحدت از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

بله، حضرت امام می فرماید که تحقق وحدت یکسری الزاماتی دارد: اولاً اینکه ملت باید هدف مشترکی داشته باشد؛ یعنی وحدت بدون هدف مشترک معنا پیدا نمی کند. دوم اینکه وحدت باید روی یکسری هویت های مشترک متمرکز باشد. ایشان روی هویت فطری و انسانی تأکید دارد. هویت فطری و انسانی وجه مشترک همه انسان هاست. اگر تأکید روی هویت فطری و انسانی بگذاریم، می توانیم همه افراد را فارغ از قومیت، مذهبشان، دین و نژادشان حول یک هویت مشترک متمرکز و متحد کنیم؛ بنابراین ایشان روی هویت، تأکید ویژه ای دارد.

یکی دیگر از نکاتی که به آن اشاره می کند، بحث دوری از هوا و هوس است؛ یعنی ریشه اختلافات در هوا و هوس است. اگر هوای نفس رفع بشود و کاهش پیدا کند و اصولاً مصالح و منافع عمومی غلبه داشته باشد، می بینیم که امکان تحقق وحدت بسیار می شود و لذا یکی از الزامات تحقق وحدت همین است که افراد به جای خودرایی و هوای نفس به سمت مصالح و منافع ملی حرکت کنند. یکی دیگر از مصالح مهم دیگری که



یکی از دلایل اینکه سخنان امام درباره وحدت این قدر نافذ بود، به این خاطر است که خودش کاملاً یک رهبر مردمی بود. سبک زندگی امام مثل سایر مردم بود و مردم احساس دوری از ایشان را نداشتند؛ بنابراین یکی از بحث‌های دیگری که امام روی آن تأکید فراوانی داشت، همین است.

امام روی عدالت‌گرایی و دوری از اشرافی‌گری هم تأکید داشت. اینکه خود حکومت مظهر عدالت باشد. وقتی عدالت در عرصه حکومت و حکمرانی جاری و ساری باشد، می‌تواند روح جامعه را با وحدت تقویت کند. یکی دیگر از بحث‌های امام این است که باید اهدافی را تعریف کرد که این اهداف بر اساس مصالح ملی باشند؛ یعنی مبتنی بر اجماع ملی باشند و این اجماع ملی است که می‌تواند زمینه‌ساز وحدت باشد والا هر هدفی رانمی‌شود به عنوان زمینه‌ساز وحدت در نظر بگیریم؛ بنابراین هدف باید به نحوی باشد که بتواند نیازهای اکثریت مردم را برآورده کند و مردم هم به آن ایمان داشته باشند و آن را در راستای مصالح و منافع خودشان بدانند و حول آن هدف بتوانند جمع بشوند و حرکت کنند. همان هدفی که در انقلاب دنبال کردند و باعث شد که رژیم ستم‌شاهی از بین برود. چون آن هدفی بود که برآیند خاص همه ملت به شمار می‌آمد. این اهداف فراملی می‌تواند بسیار وحدت‌آفرین و وحدت‌زا باشد؛ بنابراین این بحث‌ها برای تقویت وحدت با رفع شکاف دولت و ملت در سخنان امام مشاهده می‌شود و بسیار هم نافذ بودند.

برای ما بفرمایید در جامعه متکثری مثل ایران که اقوام و زبان‌ها و مذاهب‌های متعددی دارد، وحدت ملی چگونه ممکن است؟ چه وجه اشتراکی میان همه ملت وجود دارد که بشود روی آن تأکید کرد و وحدت ملی را حول آن سامان داد؟

جوهره وحدت ملی، هویت ملی است. هویت ملی یکی از بحث‌های کلیدی امام خمینی است؛ یعنی امام معتقد است که اصلاً احیای هویت رمز انسجام و وحدت ملی است. هویت در ادبیات خیلی از نیروهای انقلابی و نوگرایان دینی مشهود است. مثلاً یکی از کلیدواژه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی یا اقبال لاهوری همین بحث وحدت مسلمانان و جوامع اسلامی بود. معتقد بودند از طریق این وحدت می‌توان به اصلاحاتی در جوامع رسید. همچنین دکتر علی شریعتی و آیت‌الله شهید مطهری عمدتاً روی بحث وحدت ملی تأکید داشتند و در صدد احیای هویت ملی بودند. اگر هویت احیا بشود و بازگشت به خویشتن وجود داشته باشد، می‌تواند ما را منسجم و همسو کند؛ چون هویت واحد رمز هر نوع موفقیت است.

امام هم در همین راستا به شدت تأکید دارد که برای وحدت باید هویت را تقویت کنند. هویت یعنی اینکه ما کیستیم و به دنبال چه اهدافی هستیم؟ باید تعریف درستی از خودمان و اهدافمان داشته باشیم. امام می‌فرمود که هیچ‌گونه استقلالی حاصل نمی‌شود مگر اینکه ما خودمان را بشناسیم؛ یعنی ما تا وقتی که حیثیت خودمان را نشناسیم و اینکه در تاریخ چه بودیم و دنبال چه هستیم، نمی‌توانیم استقلال و انسجام ملی داشته باشیم. البته رمز عظمت قدرت‌ها همین فهم هویت ملی است و این هویت ملی می‌تواند همه را در راستای یک

می‌تواند وحدت ملی را تحقق ببخشد این است که بین دولت و ملت شکاف نباشد یا این شکاف بین دولت و ملت حداقلی باشد. چون به هر حال دولت جزئی از ملت است. این هم یکی دیگر از الزامات وحدت ملی است و در سخنان امام مشاهده می‌شود.

تأکید روی اخلاق و فرهنگ برادری و برابری اسلامی نیز از دیگر الزامات وحدت ملی است. یک فرهنگ برادری و برابری اسلامی ظرفیت بالایی را ایجاد می‌کند که می‌تواند وحدت ملی را تحقق ببخشد. اصولاً وحدت به معنای پذیرش افراد جامعه است؛ یعنی افراد جامعه بتوانند یکدیگر را با همه تفاوت‌ها بپذیرند. اگر این پذیرش باشد وحدت شکل می‌گیرد. الزام این پذیرش این است که انسان‌ها از نظر فکری و بنیانی همدیگر را برادر و برابر هم قلمداد کنند. اگر این برادری و برابری شکل نگیرد، آن پذیرش تحقق نمی‌یابد. وقتی پذیرش هم نباشد، وحدت ملی هم به سختی شکل می‌گیرد؛ بنابراین یکی از بحث‌ها همین لوازم تحقق وحدت ملی است. امام خمینی در نهایت به پیروی از سیره ائمه علیهم‌السلام اشاره می‌فرماید. اگر بخواهیم از سیره ائمه پیروی کنیم باید به سمت وحدت ملی و انسجام ملی حرکت کنیم.

ما چگونه می‌توانیم اختلاف میان دولت و ملت را کاهش بدهیم و وحدت ملی را از این طریق تحقق ببخشیم؟ آیا حضرت امام در این باره فرمایشاتی دارند که بیان کنید؟

بله، حضرت امام می‌فرماید که یکپارچگی دولت و ملت یکی از عوامل مهم وحدت ملی است. اگر حاکمان بازیردستان همسو نباشند، وحدت ملی شکل نمی‌گیرد. امام خمینی اساساً یکی از آسیب‌های دوران پهلوی را همین شکاف بین دولت و ملت می‌دانست و معتقد بود که این عامل از جمله عواملی بود که مردم به حکومت اطمینان نداشتند و خودشان را همسو با دولت و حکومت نمی‌دانستند.

امام خمینی راه‌حلی را برای کاهش این شکاف دولت و ملت مطرح می‌کند. یکی از بحث‌ها همین است که دولت باید ناشی و منشعب از ملت باشد؛ یعنی دولت‌ها برآمده از مردم باشند. به همین دلیل امام به انتخابات و مشارکت عمومی تأکید می‌فرماید و معتقد است اگر انتخابات سالم و مناسب باشد و مردم احساس کنند خودشان مسئولین را انتخاب کرده‌اند، این شکاف ایجاد نمی‌شود. در این راستا وحدت ملی هم تحقق می‌یابد یا دست‌کم راه را برای وحدت ملی هموارتر می‌کند.

امام روی سبک زندگی و ویژگی و مدیران و مسئولین کشور تأکید می‌فرماید؛ یعنی معتقد است که سبک زندگی مدیران یکی از عوامل وحدت‌زا است. اگر مدیری یا مسئول سیاسی سبک زندگی متفاوتی از عموم مردم داشته باشد و خودش را از جنس مردم نداند و خوی اشرافی‌گری داشته باشد و فاصله زیادی با ملت پیدا کند، طبیعی است که چنین مسئولی می‌تواند زمینه وحدت ملی را ناهموار کند و شکاف میان دولت و ملت را عمیق‌تر کند. چون به هر حال رهبران سیاسی باید رهبران وحدت‌بخش باشند. وقتی خودشان فاصله زیادی با مردم داشته باشند و سطح زندگی متفاوتی داشته باشند، طبیعی است که این وحدت به سختی می‌تواند شکل بگیرد.



هدف یکپارچه کنند. امام در جملات خود معتقد است که ابتدا باید این سؤال را پرسید که این هویت که رمز حبل الله و ریسمان اتحاد و انسجام ملی است، چیست؟ درباره هویت ملی در ایران بحث‌های مختلفی ایراد شده است. برخی معتقدند که ایرانی‌ها یک هویت ایران باستانی دارند و بقیه هویت‌ها تحمیلی هستند. برخی معتقدند که ایرانی‌ها یک هویت اسلامی دارند؛ اما به نظر می‌آید آن رویکردی که مطرح است و خیلی از نوگرایان دینی هم آن را می‌پذیرند این است که ما ایرانی‌ها یک هویت ایرانی اسلامی داریم. اولاً در یک جغرافیایی به نام ایران زندگی می‌کنند و یکسری مسائل مشترک دارند. آداب و رسوم مشترکی دارند. این مسائل باعث شده که یک هویتی به این مردم بدهد و یک وحدتی را بین این‌ها ایجاد کند؛ اما زمانی که ایرانی‌ها مسلمان شدند یکسری آموزه‌های جدیدی را پذیرفتند و دو لایه هویتی در ایران شکل گرفت: یک لایه ایرانی و یک لایه اسلامی. مسلمانان پیوند بین این دو لایه را برقرار کردند و این گونه نبود که این دو لایه کنار هم قرار داشته باشد. در واقع وقتی ایرانی‌ها مسلمان شدند هویت ایرانی‌شان را بر اساس اسلام تعریف کردند؛ یعنی خیلی از عناصر ایرانی را که مغایر با اسلام بود، کنار گذاشتند؛ برای مثال ایرانی‌ها در عید نوروز شراب می‌خوردند و مراسم رقص داشتند و یکسری آداب و رسومی داشتند که با اسلام مغایرت داشت. وقتی مسلمان شدند عید نوروز را حفظ کردند، اما عناصر مغایر با اسلام را حذف کردند. در واقع بین ایران و اسلام پیوند زدند؛ یعنی محور اسلام است، اما عناصر ایرانی را هم حول محوریت اسلام شکل دادند. ایرانی‌ها در مرحله بعد تشیع را انتخاب کردند. مذهب تشیع با عناصر عرفانی و عدالت‌جویانه دوباره با دو لایه دیگر پیوند خورد؛ یعنی تشیع محور قرار گرفت و این محور تشیع به یک معنا هم اسلام را بر اساس تشیع تعریف کردند و هم ایرانیت. در مرحله آخر ایرانی‌ها با دنیای غرب آشنا شدند و بعد از جنگ‌های ایران و روس، ایرانی‌ها فرهنگ غربی را مشاهده کردند و این فرهنگ وارد کشور ایران شد. ایرانی‌ها بخشی از این فرهنگ غربی را پذیرفتند؛ چون بالاخره برایشان جذاب بود؛ اما دوباره آن را حول همین عناصر اسلام و ایران و تشیع بازتعریف کردند؛ یعنی در کنار لایه ایران باستان، لایه اسلام، لایه تشیع آمدند و لایه غرب را هم جا دادند؛ اما هر چهار لایه را حول اسلام شیعی بازتعریف کردند؛ یعنی عناصری را از غرب گرفتند و بر اساس اسلام شیعی در آن تصرف کردند. برای مثال در دوره مشروطه از غرب پارلمان را گرفتند، اما آن را بازتعریف کردند و در کنار پارلمان، کمیته ناظری از فقها گذاشتند تا مبادا قوانین مصوب در پارلمان مغایر با دین و شریعت اسلام شیعی باشد؛ بنابراین از دل تلفیق اسلام و غرب، مشروطه ایرانی شکل گرفت. در انقلاب اسلامی همین اتفاق افتاد. ایرانی‌ها خیلی از آموزه‌های مدرن مثل آموزش و پرورش جدید و تکنولوژی را گرفتند، اما سعی کردند این‌ها را در راستای اهداف خودشان به کار بگیرند.

بنابراین یک تلفیق و پیوندی میان لایه‌های هویتی ایجاد کردند و هویتی را ساختند که مغایر با اسلام شیعی نیست. از

نظر امام خمینی لایه و محور اصلی هویت اسلام شیعی است و عناصر اصلی اسلام شیعی هم «عدالت» و «عرفان و معنویت» می‌باشد. این‌ها مبتنی بر آن فطرت بشری است و چون مبتنی بر فطرت بشری است، اگر خوب تبلیغ بشود، می‌تواند دیگران را جذب و جمع و یکپارچه کند. بر این اساس امام می‌فرماید اگر نگاه ما اسلامی انسانی باشد که در واقع جوهره هویت ایرانی را هم شکل می‌دهد، می‌توانیم یک نوع وحدت ملی را در ایران شکل بدهیم. افراد و گروه‌ها و مذاهب و اقلیت‌های مختلف حول همین هویت شکل بدهیم و آن‌ها را تقویت کنیم. امام در سخنان خود راهکارهایی را هم مطرح می‌کند که یکی از راهکارها این است که ما خودمان و اسلام و آن جوهره اسلام شیعی را بشناسیم و با جوهره فطری و انسانی اسلام آشنا بشویم و آن‌ها را رشد و ترویج کنیم و تعلیم بدهیم تا مبتنی بر آن‌ها یک جامعه متحد و یکپارچه مبتنی بر رسیدن به آن فطرت انسانی تشکیل شود. این‌ها بحث‌هایی است که امام مطرح کرد. راجع به هویت بحث‌های زیادی است؛ اما آن چیزی که مرتبط با وحدت می‌شود، می‌توانیم بگوییم که هویت جوهره وحدت است و از نظر امام آن جوهر همین ارزش‌های انسانی و فطری اسلام شیعی می‌باشد و اگر خوب تبلیغ بشود، می‌تواند پایه وحدت در جامعه ایران باشد.

مسئولان نظام از چه راهی و چگونه می‌توانند وحدت ملی را در جامعه حفظ کنند؟ نگاه حضرت امام در این زمینه چه بود؟

امام بحثی را مطرح می‌کرد و روی آن چندین بار تأکید فرمود و آن عقلانیت سیاسی است. می‌فرماید اساساً وحدت یکی از الزامات عقلانیت سیاسی است؛ یعنی کسی که کشوری را اداره می‌کند، برای اینکه انسجام و قدرت کشور حفظ بشود و با دشمنان مقابله کند، عقلانیت سیاسی اقتضای کند وحدت ملی را تقویت کند. یکی از راهکارهای ایجاد وحدت پذیرش اقتضای مختلف جامعه با سلاقی مختلف است. جامعه یکدست نیست و سلاقی مختلفی دارد. افراد بشر با همدیگر متفاوت هستند؛ حاکم جامعه باید این تفاوت‌ها را بپذیرد و بداند که همگی نمی‌توانند به یک فکر و اندیشه باشند و پس از این پذیرش زمینه‌های مشترک تعریف بشود و بتواند وحدت را در سطوح مختلف ایجاد کند. لازمه همه این‌ها این است که هدف کلان به هدف‌های کوچک‌تر خرد بشود و هدف‌های کوچک‌تر مبنا قرار بگیرد و جامعه حول یک هدفی بزرگ شکل بگیرد و وحدت ملی ایجاد بشود.

*** در پایان اگر مطلب خاصی یا توصیه‌ای در زمینه ایجاد وحدت و انسجام ملی دارید، آن را به عنوان حسن ختام گفت‌وگو بیان بفرمایید.**

** در پایان سخنان امام خمینی را یادآور می‌شوم که فرمود: «وحدت کلمه رمز پیروزی است.» وحدت ملی می‌تواند انقلاب را به مقصد نهایی خودش برساند. باید تلاش کنیم همه با تقویت وسعت نظر و تقویت گفت‌وگو و محور قرار دادن مصالح و منافع ملی و رفع یکسری مشکلاتی که این وحدت را دارد تضعیف می‌کند، بتوانیم آن وحدت مدنظر را داشته باشیم و آن را تقویت کنیم و به آن پیروزی مدنظرمان برسیم.



تکیه بر وحدت ملی

سیدصدرالدین موسوی:

در دیدگاه امام «وحدت کلمه» از رموز پیروزی و بقاء انقلاب اسلامی است

دکتر سید صدرالدین موسوی دکترای علوم سیاسی دارد و دانشیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی است. در این گفت‌وگو از ایشان پرسیدیم که نقش وحدت در رفع مشکلات کشور چیست و روش مدیریتی امام خمینی در راستای وحدت ملی در جامعه چگونه بود.

سازنده او بپردازند و از تخریب پرهیز کنند. منفعت دیگر این رویکرد در ساحت سیاسی آن است که ما با مشارکت حداکثری مردم در صحنه‌های سیاسی روبرو خواهیم بود. مشارکت سیاسی به نوبه خود رابطه میان دولت و ملت را تقویت می‌کند و از شکاف دولت-ملت می‌کاهد؛ به عبارت دیگر وحدت میان دولت و ملت ارتباطی با به رسمیت شناختن گفتمان‌های مختلف سیاسی حاضر در سپهر سیاسی ایران دارد.

البته شکاف دولت-ملت صرفاً جنبه سیاسی ندارد، بلکه عوامل اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت و یا تضعیف رابطه میان دولت و ملت دارد. فاصله طبقاتی و عدم توجه به اقل‌ساز آسیب‌پذیر می‌تواند شکاف میان دولت و ملت را افزایش دهد. یکی از راهکارهای امام برای جلوگیری از ایجاد شکاف میان دولت و ملت، خدمت به محرومان است که در وصیت‌نامه ایشان ذکر شده است: «و به مجلس و دولت و دست‌اندرکاران توصیه می‌نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستم‌دیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی ره‌آورد آنان و با فداکاری‌های آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید» (وصیت‌نامه امام خمینی).

وحدت در رفع مشکلات کشور چگونه می‌تواند ایفای نقش کند؟

طبیعتاً حضور سلیقه‌های مختلف زمینه را برای مشارکت رویکردهای گوناگون و تضارب افکار در آسیب‌شناسی مشکلات از یک طرف و ارائه راه حل برای این مشکلات از طرف دیگر فراهم می‌آورد. بعلاوه حضور سلیقه‌های متفاوت در سپهر سیاسی و در روندهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، سرمایه اجتماعی کشور را تقویت می‌کند. در یک رابطه دیالکتیکی میان مردم و مسئولین این فرایند باعث تقویت اعتماد عمومی، مشارکت اجتماعی،

ضرورت و اهمیت وحدت ملی در نظر حضرت امام خمینی (ره) را بیان بفرمایید.

ضرورت و اهمیت وحدت ملی از منظرهای گوناگونی می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد. آنچه در این گفتار مدنظر است، عمدتاً تبیین دیدگاه امام خمینی به این مسئله هست، بنابراین با تکیه بر میراث گفتاری و یا نوشتاری ایشان بایستی این مسئله تبیین شود.

انقلاب اسلامی واقعیتی است که پیش روی ما قرار دارد، امام خمینی بارها یکی از دلایل عمده پیروزی انقلاب را «وحدت کلمه» ذکر کردند. طبیعی است که اهداف سیاسی-اجتماعی بدون وحدت ملی قابل حصول نیستند. گفته می‌شود که عامل موحده یک پدیده اجتماعی، عامل مبقیه آن هم هست. امام صراحتاً در وصیت‌نامه خود به این گزاره اشاره می‌کنند. در دیدگاه امام خمینی «وحدت کلمه» یکی از رموز پیروزی و بقاء انقلاب اسلامی است: «بی‌تردید مزی بقاء انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است». «فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف» در مقابل «رمز پیروزی و بقاء آن است» (صحیفه امام، ج ۲۱: ۴۰۴). بر این اساس وحدت میان دولت و ملت و وحدت میان جریان‌های سیاسی از اصولی است که می‌تواند به بقای نظام اسلامی کمک کند. طبیعی است که وحدت ملزومات خاص خود را دارد. گفتمان‌های حاضر در سپهر سیاسی ایران در وهله اول بایستی یکدیگر را به رسمیت بشناسند. در این صورت، رابطه میان-گفتمانی در ساحت سیاسی به سمت یک رابطه آگونیستی سوق پیدا خواهد کرد و غیرت سازی بر اساس دال‌های خالی هر گفتمانی در رقابت‌های میان-گفتمانی منجر به رابطه آنتاگونیستی نخواهد شد. اگر این رابطه محقق شود، در صورت هم‌ژمونیک شدن یک گفتمان، گفتمان‌های رقیب نه تنها بر خورد‌های خصمانه و مخرب با گفتمان هم‌ژمون نخواهند داشت، بلکه تلاش خواهند کرد در چارچوب منافع ملی به نقد



انسجام اجتماعی، تعهد و مسئولیت اجتماعی می‌شود. انسجام اجتماعی که یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی است زمانی حاصل می‌شود که سلیقه‌های مختلف در چارچوب قانون در فرایندهای ملی مشارکت کنند. مشارکت به نوبه خود زمینه مسئولیت اجتماعی را فراهم می‌کند، چرا که تصمیم‌گیرندگانی که از جریان‌های متفاوت در فرایند تصمیم‌گیری شرکت می‌کنند نمی‌توانند در قبال تصمیم خود بی‌مسئولیت باشند. این فرایند در مرحله بعد منجر به تقویت انسجام اجتماعی می‌شود. انسجام اجتماعی وحدت ملی را تقویت می‌کند و غایت این فرایند تقویت سرمایه اجتماعی است که به نوبه خود مقوم امنیت ملی است. در زمینه مشارکت گروه‌های مختلف در فرایند سازندگی و تصمیم‌گیری پس از پیروزی انقلاب نیز امام بر وحدت و مشارکت همه اقشار تأکید داشتند:

«باید به همت همه باشد یعنی یک قشر که نمی‌تواند بسازد، همان طور که این نهضت را اگر یک قشر می‌خواست که به آخر برساند، نمی‌شد، همه اقشار وقتی با هم شدند این سد شکسته شد از اینجا به بعد همه باید همه اقشار با هم باشند تا بتوانند این بار را به آخر برسانند و این نهضت را به آخر، ... این وحدت کلمه باید محفوظ بماند که اگر خدای نخواست این وحدت کلمه از دست برود و خدای نخواست به شکست برگردیم تا آخر دیگر ایران روی خوش به خودش نخواهد دید بنابراین همه ما موظف هستیم که این نهضت را حفظ کنیم و وحدت کلمه را حفظ کنیم.» (صحیفه امام، ۳: ۳۱۷)

امام همچنین معتقد بودند که «تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسب دهر ان شاء الله تعالی مصون است» (وصیت‌نامه الهی-سیاسی)؛ بنابراین وحدت هم می‌تواند عامل بقای نظام سیاسی باشد و هم می‌تواند با ایجاد اجماع میان گفتمان‌ها و جریان‌های سیاسی حاضر در سپهر سیاسی ایران به حل مشکلات کمک کند. شاید یکی از دلایلی که تاکنون بعضی از مشکلات لاینحل مانده‌اند، عدم توفیق گفتمان‌های سیاسی برای دستیابی به اجماع بر سر موضوعات مختلف باشد؛ به عبارت دیگر، فهم گفتمان‌ها از مسائل و در نتیجه راه حل ارائه شده توسط آن‌ها بعضی مواقع در دو جهت کاملاً مختلف می‌باشد. به منظور حل این مشکل، مفهوم وحدت می‌تواند راهگشا باشد؛ به این معنا که حاملان گفتمان‌های مختلف بایستی برای ایجاد وحدت یکدیگر را به رسمیت بشناسند، به گفتگو بنشینند و بر سر مدلول‌های مفاهیم کلیدی مؤثر در سرنوشت مردم به اجماع برسند. در این صورت، می‌توانند از تشتت مدلولی مفاهیم بکاهند و راه را برای تصویب قوانین اجماعی هموار سازند. وحدت هم از الزامات دستیابی به قوانین اجماعی است و هم مقوم آن است.

روش مدیریت و رفتاری امام خمینی (ره) در راستای وحدت ملی در جامعه چگونه بود؟

همان گونه که در فرایند انقلاب، با پیوستن همه جریان‌های فکری به جریان اصلی انقلاب به رهبری امام خمینی، انقلاب به پیروزی رسید، بقاء و تداوم انقلاب در گرو مشارکت همه جریان‌های فکری در روند مدیریت امور کشور است. البته ایجاد وفاق ملی و وحدت ملی نیازمند به رسمیت شناختن رویکردهای مختلف است. امام خمینی معتقد بودند که سلیقه‌های مختلف باید باشند

لکن سلیقه‌های مختلف اسباب این نمی‌شود که انسان با هم خوب نباشد. امام در زمینه حضور جریانات مختلف با سلیقه‌های متفاوت حتی معتقد بودند که فقدان اختلاف سلیقه در ساحت سیاست یک نقص محسوب می‌شود. امام خمینی از این هم فراتر رفته و اظهار می‌کردند که جار و جنجال این‌ها باید باشد. (صحیفه امام، ۲۱: ۴۷)؛ اما، نکته ظریفی که در این گزاره‌ها نهفته است این است که از منظر امام اختلاف سلیقه نباید منجر به دشمنی و خصومت شود. امام دودستگی در عین حفظ اختلافات د دوستی را کاملاً به رسمیت می‌شناختند (صحیفه امام، ۲۱: ۴۷). در سیره عملی امام این حمایت از حضور سلیقه‌های مختلف به رسمیت شناخته شده و دیده می‌شود.

حضرت امام در خصوص اقلیت‌های قومی و مذهبی و پرهیز از تفرقه چه راهکاری ارائه فرمودند؟

امام خمینی حضور اقلیت‌ها در کشور را در چارچوب انسجام ملی تحلیل می‌کردند. از نظر امام خمینی اقلیت‌هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند، «بخشی از ملت» هستند و مسئله جدایی میان آن‌ها و اکثریت مطرح نیست؛ بنابراین رفتار عادلانه با اقلیت‌ها باید به یک امر ضروری تبدیل شود. «همه اقلیت‌ها مطمئن باشند که اسلام با اقلیت‌ها همیشه به‌طور انسانی، به‌طور عدالت رفتار کرده است و همه در رفاه هستند و این‌ها هم مثل سایر اقلیت‌ها جزئی از ملت ما هستند و ما و آن‌ها با هم در این مملکت زندگی می‌کنیم ان شاء الله و رفاه همه حاصل خواهد شد و رمز این پیروزی که وحدت کلمه است باید حفظ بشود. مادر محل خودمان، شما در محل خودتان، سایر طبقات همین‌طور...»

رفتار عادلانه با اقلیت را نیز می‌توان در چارچوب سرمایه اجتماعی تحلیل کرد. در واقع به رسمیت شناختن حقوق اقلیت‌ها مقوم انسجام ملی است که به نوبه خود مقوم سرمایه اجتماعی و امنیت ملی است. امام خمینی به اقلیت‌هایی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند در چارچوب مفهوم «ملت» نگاه می‌کردند و بنابراین همه حقوق آن‌ها شامل امکان مذهبی، حقوق خصوصی و سایر حقوق آن‌ها بایستی به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت دولت‌ها قرار بگیرد؛ به عبارت دیگر آنچه از گزاره‌های فوق می‌توان نتیجه گرفت آن است که هیچ‌گونه تبعیضی بر علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی جایز نیست. برخورد انسانی و عادلانه با اقلیت‌های قومی و مذهبی و آن‌ها را پاره تن ملت دانستن راهکارهایی است که امام خمینی برای رفاه حال اقلیت‌ها و حفظ انسجام ملی ارائه دادند.

وحدت ملی مفهومی گسترده‌تر از وحدت میان جناح‌های سیاسی یا گفتمان‌های سیاسی است. به همین لحاظ هنگامی که امام خمینی از وحدت ملی صحبت می‌کنند، معمولاً مفهوم «اقشار» را به کار می‌برند. در این رویکرد وحدت ملی به معنای وحدت میان همه مردم ایران هست. در این رویکرد جناح‌ها، احزاب، گروه‌ها، اقلیت‌های قومی و مذهبی و در حقیقت «همه ایرانیان» مشارکت دارند. امام خمینی بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که آنچه موجب تداوم و حفظ نظام می‌شود، وحدت و مشارکت همه اقشار در فرایندهای خرد و کلان است. در این رویکرد نگاه بخشی، حزبی یا گروهی جایگاهی ندارد.



نظارت کنند بر امور. نظارت کنند که اگر من یک پایم را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی و خودت را حفظ کن. همه موظفند به این که نظارت داشته باشند در همه کارها. همه باید اعتراض کنند تا کجی‌ها راست شوند. (همان، ج ۸، ص ۵) بنابراین در نگاه امام خمینی مردم حق دارند و باید از هر قشر و جایگاهی، در برابر کجی‌ها و انحرافات به اعتراض بپردازند، انتقاد کنند، امر به معروف نمایند تا جامعه اصلاح شود و حکومت در جهت خیر و صلاح ملت گام بردارد.

در اندیشه امام خمینی پیوند میان مردم و حکومت دو طرفه است. نظام منتخب مردم است و پاسخ‌گوی تصمیم و رفتار خود باید باشد. پاسخ‌گو بودن حاکمیت نسبت به مردم، همکاری و همگامی مردم در عمل را به همراه خواهد داشت. ایشان مشارکت و نظارت مردم را تضمین‌کننده امنیت و آرامش جامعه می‌دانست. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۸)

امام خمینی نظارت بر حاکمان و حاکمیت را همگانی و ضروری می‌دانست و می‌فرمود: همه ملت موظفند که



آزادی‌های سیاسی

حق نظارت و تعیین سرنوشت

محمد رجائی نژاد

سیاسی مرتبط است و سویه دیگر آن در پیوند با مردم است که در این یادداشت به هر دو سویه آن اشاره شده و دیدگاه امام خمینی نسبت به هر دو سویه بررسی و تبیین می‌گردد.

آزادی سیاسی به گونه فراگیر در برگیرنده هر گونه کنشی است که بر سرنوشت سیاسی جامعه و افراد جامعه تأثیر گذار باشد. این که «فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و یا به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی کشور خود نائل آید و یا در مجامع، آزادانه عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز نماید.» (طباطبایی مؤتمنی، ص ۹۶) «آزادی سیاسی به طور ساده عبارتند از آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی که حکومت اقتضا می‌کند. این کارها، اصولاً شامل آزادی استفاده از ابزارهایی است که از طریق آنها شهروند بتواند صدای خود را به گوش دیگران برساند و در حکومت تأثیر عملی داشته باشد.» (کارل کوهن، دموکراسی، ص ۱۸۴) در واقع

مقدمه

آزادی سیاسی یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین بحث‌ها و بخش‌های مربوط به آزادی است. حتی برخی آزادی سیاسی را «مادر آزادی‌ها» (میزگرد «آزادی و عدالت»، فصلنامه فرهنگ، ش ۱۰، ص ۷) می‌پندارند. بسیاری از انقلاب‌ها، مبارزه‌ها، شورش‌ها و اقدامات اصلاحی در تاریخ معاصر جهان علیه حکومت‌های استبدادی و برای کسب آزادی‌های سیاسی بوده است. امروزه آزادی سیاسی از ویژگی‌های اساسی دموکراسی و نظام‌های مردم‌سالار به حساب می‌آید.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی نیز از جمله اهداف اولیه و اساسی اش رسیدن به آزادی، به ویژه آزادی سیاسی بوده است؛ به همین دلیل از آغاز نهضت، به دست آوردن آزادی از اصول اندیشه امام خمینی به حساب می‌آید و به همه جوانب آن نیز توجه داشته‌اند. آزادی سیاسی دو سویه دارد. یک سوی آن با حاکمیت و قدرت



کنند، می‌خواهند بیعت نکنند. مجبورشان نکرد. سهمیه این‌ها را از بیت‌المال قطع نکرد. امنیت روحی و روانی و جانی این‌ها را از بین نبرد. خودش حافظ جان و مال این‌ها شد. خوار رسماً یاغی شدند، یعنی حکومت علی (ع) را بعد از آن که با علی (ع) بیعت کرده بودند، رد کردند و گفتند ما علی (ع) را قبول نداریم و او را تکفیر هم کردند؛ با این حال تا زمانی که آنها مزاحم دیگران نمی‌شدند و فقط آزادانه عقیده خود را اظهار و تبلیغ می‌کردند و به صحبت و سخن گفتن می‌پرداختند، علی (ع) مزاحم‌شان نشد. (شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۱۳۹-۱۴۰)

امام خمینی نیز در دوران پیش و پس از انقلاب و تشکیل حکومت بر همان سیره ائمه اطهار (ع) بود. آزادی احزاب و اجتماعات را باور داشت. البته به شرط اینکه مصالح جامعه و احکام اسلامی را زیر پا نگذارند. ایشان حتی احزاب مارکسیستی را آزاد اعلام کرد و چنین استدلال کرد که ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند. (صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۷۱)

شاخص‌های آزادی سیاسی

منظور از آزادی سیاسی، دسته و گونه‌هایی از آزادی سیاسی است که بتواند حقوق اساسی مردم را تضمین نموده و در برابر تجاوزهای دولت، از آنها محافظت نماید. مهم‌ترین نوع از این آزادی‌ها عبارتند از: آزادی مطبوعات و بیان، آزادی تشکیل حزب و جمعیت، آزادی تظاهرات، آزادی تشکیل انجمن‌های شغلی، اتحادیه‌های صنفی و آزادی انتشار کتاب. (رحیمی، مصطفی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، ص ۱۹۰) با توجه به همین گونه‌های آزادی سیاسی، می‌توان شاخص‌هایی را برای آزادی سیاسی برشمرد که به مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن اشاره می‌کنیم.

۱. آزادی در حق تعیین سرنوشت

یکی از جستارهای مهم و ژرف در علم سیاست، موضوع حاکمیت و نقش مردم در آن است. تا آنجا که می‌توان گفت پدید آمدن حاکمیت و قدرت سیاسی بدون نقش و حاکمیت مردم امکان تداوم نخواهد داشت. این مردم هستند که نوع نظام سیاسی هر کشور را مشخص می‌سازند. سرنوشت ملت و کشور در دست خود آنهاست و کسی یا جریانی نمی‌تواند برای همیشه سرنوشت آنها را به بازی گرفته و به میل خود رقم بزند. مردم آزادند و از حقوق اولیه آنهاست که آینده نظام خویش را انتخاب و به دلخواه پیش ببرند. شاخصه اصلی وجود آزادی سیاسی در یک جامعه، این است که تک‌تک ملت بتوانند سرنوشت خود و جامعه خود را با میل خود انتخاب نمایند.

امام خمینی نیز علاوه بر این که آزادی را از حقوق اولیه بشر می‌دانست، (صحیفه امام، ج ۳، ص ۵۱۰؛ ج ۱۴، ص ۶۹) تعیین شکل و نوع حکومت را نیز از حقوق اولیه و پذیرفته شده افراد جامعه می‌دانست: از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد. (همان، ج ۴، ص ۲۴۸) در اندیشه حضرت امام حق تعیین سرنوشت توسط مردم یک امر عقلی شمرده شده است و باید اختیار، دست مردم باشد. این یک مسئله عقلی است؛ هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید در

آزادی سیاسی، بیان رابطه متقابل حاکمان و شهروندان است و این که مردم در تکوین و هدایت نظام سیاسی دارای نقش و اثر هستند و می‌توانند نظام سیاسی را به سوی مطلوب خود هدایت کنند. ساختار سیاسی هر نظامی در دادن آزادی‌ها نقش مهم و تأثیرگذاری دارد. زیرا این نظام سیاسی است که دامنه آزادی‌ها، به‌ویژه آزادی سیاسی را تعیین، تحدید و تضمین می‌کند. هر چه ساختار نظام سیاسی باز و دموکراتیک باشد، آزادی‌های سیاسی نیز در آن چشم‌گیرتر است و مردم از حقوق بیشتری در زندگی سیاسی و اجتماعی خود برخوردارند. در یک نظام سیاسی بسته و محدود، آزادی‌ها، به خصوص آزادی سیاسی رونقی نخواهد داشت و فشار سیاسی بر مردم نیز زیاد است؛ یعنی نظام استبدادی و دیکتاتوری حاکم است.

با بررسی و خوانش آثار امام خمینی خواهیم دید که ایشان به‌طور سنتی و رسمی به بحث آزادی سیاسی نپرداخته است؛ اما واژگان و اشاره‌ها و نقطه نظرات ایشان به اندازه‌ای است که به خوبی می‌توان بر اساس آنها دیدگاه‌شان نسبت به آزادی سیاسی را به دست آورد. همچنین بستر تحقق آزادی‌های سیاسی در جامعه، وجود دو اصل «حکومت قانون» و «تساوی افراد در برابر قانون» است که امام بر هر دو تأکید کرده و حکومت اسلامی را مشروط به رعایت قوانین اسلامی دانسته است و افراد جامعه را در برابر این قانون یک‌سان می‌انگارد؛ لذا بستر مناسبی برای طرح آزادی‌های سیاسی از دیدگاه امام خمینی وجود دارد.

اسلام و آزادی‌های سیاسی

در کل آزادی سیاسی در اسلام پذیرفته شده است. دین اسلام همیشه برانگیخته و پشتیبان رشد و شکوفایی فکری افراد و همکاری همگانی جامعه بوده و می‌خواهد مردم در سرنوشت خود دخالت داشته باشند. اسلام بر تعاون در امور خیر و کنش‌های جمعی در همه امور که فعالیت‌های حزبی یکی از آنهاست، سفارش کرده است. البته از گروه‌هایی که در مسیر گناه باشند نهی می‌کند. «تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان» (مانده، ۳). سیره پیامبر اسلام (ص) نشان می‌دهد که آزادی احزاب و اجتماعات در راستای خیر و سعادت جامعه نزد ایشان پذیرفته شده است. حتی در زمان جوانی رسول اکرم (ص) و پیش از بعثت با عضویت در گروه‌ها و پیمان‌های جمعی از مظلومان دفاع می‌کردند. (سیره ابن هشام، ج ۱۰، ص ۱۴۰ و ۱۴۲)

سیره امام علی (ع) نیز اینگونه بوده است. چنانچه در زمان حکومتش آزادی بیان و آزادی احزاب و جمعیت‌ها ممنوع نبوده و افراد می‌توانستند برای مشارکت در امور سیاسی، اجتماعات و احزاب تشکیل دهند و خلیفه و امام زمان خویش را به چالش بکشند و دادگاه ببرند.

نظام سیاسی و اجتماعی اسلام بر اساس احترام به آزادی‌های اجتماعی و سیاسی بود. اسلام تا ظهور کرد، اعلام آزادی کرد. اگر بعدها در حاکمان و حکومت‌های مسلمانان مسئله‌ای بود و ظلم و بی‌عدالتی و استبدادی رخ داد، نباید به نام اسلام نوشت. در دوره حکومت علی (ع) شماری با ایشان بیعت نکردند؛ اما امام علی (ع) فرمود اختیار با خودشان است؛ می‌خواهند بیعت



دست خود باشد. (همان، ص ۴۹۴) در جایی دیگر امام خمینی حق تعیین سرنوشت را جزو حقوق بشر ذکر کرده، یعنی بر این بخش از اعلامیه حقوق بشر صحنه گذارده که هر ملتی حق دارد سرنوشت خود را تعیین کند. (همان، ج ۳، ص ۵۰۳؛ ج ۵، ص ۵۰۸؛ ج ۶، ص ۱۱ و ۳۲)

امام خمینی حتی برپایی نظام سیاسی شاهنشاهی را غیرقانونی می دانست؛ به دلیل این که مردم در انتخاب آن آزاد و دخیل نبوده اند و استوار بر آرای مردم نبوده است. اساساً مردم در تعیین و تشکیل چنین حکومتی هیچ گونه دخالتی نداشته اند و به آنان اجازه دخالت در تعیین سرنوشت خویش داده نشده است: ملت ایران با رژیم سلطنتی مخالف است؛ زیرا رژیم است که هرگز متکی به آرای ملت نبوده است و از این جهت به شکل بنیادی، مخالف با اراده و خواست مردم است. (همان، ج ۶، ص ۱۱-۱۲ و ۳۲) امام خمینی حکومتی را که با سرنیزه استوار گردد و ادامه یابد، نمی پذیرد. (همان، ج ۴، ص ۲۰۵ و ۳۴۳؛ ج ۵، ص ۶۳) ایشان با این پیش فرض، اقدام به براندازی رژیم سلطنتی نمود که اساساً آن را غیرقانونی و مغایر با خواست مردم و فاقد آرای ملت می دانست. برآیند منطقی چنین دیدگاهی این است که هر حکومتی که با پشتگر می ملت استوار نگردد و از پشتیبانی آرای ملت و خواست و اراده آنان، به

شکل قانونی بر خوردار نباشد، مورد تأیید نبوده و ماندنی نخواهد بود. در اندیشه امام خمینی «جمهوری اسلامی» «حکومتی است متکی به آرای عمومی، شکل نهایی حکومت ما با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد». (همان، ج ۴، ص ۲۴۸)

در حکومت جمهوری، مردم نقش اساسی و عمده ای دارند و به طور کلی تمام ارکان نظام با خواست و اراده و رای مردم شکل می گیرد و مشارکت مردم در امور گوناگون، فراوان و گسترده است. البته فرض اسلامی بودن نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به این خاطر است که قریب به اتفاق مردم ایران مسلمان هستند و طبیعی و بدیهی است که خواستار اجرای قوانین اسلامی باشند؛ همان گونه که نمی توان انتظار داشت در یک کشور غیر اسلامی مردم آن خواهان اجرای قوانین اسلامی باشند. مفروض حضرت امام نیز این مسئله است که مملکت ایران اسلامی است و مردم آن نیز مسلمانند. بنابراین قوانین و مقررات آن باید مبتنی بر احکام اسلامی باشد. (همان، ج ۶، ص ۳۰۱)

۲. آزادی در انتخاب و رای

نظامی که با رای و خواست مردم برپا می شود و ادامه می یابد، می بایست همه امور آن نیز با آراء و دلخواه ملت باشد و مردم در انتخاب کارگزاران نظام سیاسی نقش اساسی داشته

باشند. امام خمینی نیز همین نقش را برای مردم قائل بود و آزادی انتخاب و رای را جزء جدایی ناپذیر نظام جمهوری اسلامی می دانست. معتقد بود در یک حکومت مردمی تحمیل چیزی بر مردم و اجبار آنان به کارها سزاوار نیست و نباید کسی رای خود را بر دیگران تحمیل کند. (همان، ج ۲۱، ص ۱۴۲) ایشان ضمن پذیرش آزادی رای، هشدار می دهد که جز در موارد نادری که حیثیت اسلام و نظام سیاسی در خطر است؛ آن هم با توجه به نظر کارشناسان آگاه به مسائل، نمی توان چیزی را بر مردم تحمیل کرد. چرا که اجبار مردم به کاری پیامدهای ویرانگری در پی خواهد داشت. دل سردی، ناامیدی، بی اعتمادی و دوری از نظام سیاسی و مسئولان آن، نخستین نتیجه آن خواهد بود. تحمیل رای و نظر به مردم، یعنی سلب آزادی سیاسی که نشانگر استبداد است.

به باور امام خمینی: تک تک ملت آزاد است همیشه و به هر کسی که می خواهد رای بدهد. ولو آن که فرض کنید که علمای حوزه علمیه تهران یا قم و... آنها را معرفی نکرده باشند. این نمی شود که کسی الزام کند، کسی را که تو باید به فلانی رای بدهی. (همان، ج ۱۷، ص ۱۲۰) نباید کسی به هر دلیل بر مردم تحمیل شود. مردم دارای رشد دینی-سیاسی هستند و خود افراد متدین و درد مستضعفان چشیده و آگاه و همگام

با محرومین را انتخاب خواهند کرد، پس هیچ فرد و گروهی و هیچ نهادی و سازمان و حزب و دفتر و جمعی نباید در انتخاب دیگران دخالت نماید. (همان، ج ۲۰، ص ۲۹۵)

۳. آزادی در نظارت، انتقاد و اعتراض

هر نظام سیاسی برآمده از مردم، برای کنش خود و واکنش مردم، سازوکارهایی دارد تا کارکرد نظام سیاسی سالم بماند و مردم هم احساس رضایت کرده و حکومت را از خود بدانند. این سازوکار در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز پذیرفته شده است.

نظارت، انتقاد و اعتراض نسبت به کارگزاران نظام و نیز پاسخ گو بودن آنان به مردم از جمله اموری است که باعث پیوند بیشتر میان مردم و دولت می شود. مردم باید از مسائلی که به زندگی سیاسی و اجتماعی آنان مربوط است، آگاه شوند تا در صورت اشتباه کارگزاران نظام به آنان رای ندهند و یا حتی از آنان بخواهند از مسؤلیت خود کناره گیری نمایند. البته امروزه بیشتر احزاب سیاسی و به طور کلی نهادهای جامعه مدنی این وظیفه را بر عهده دارند و خواسته های مردم را به حکومت و تصمیم گیران سیاسی منتقل می کنند.

امام خمینی بیش از همه بر جنبه های نظارتی و انتقادی تأکید داشت و معتقد بود انتقاد سازنده باعث رشد و هدایت جامعه می شود. هیچ کس نباید خود را مطلق و

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام دلخواه مردم نیز امام خمینی تمام توان خویش را به کار گرفت تا آزادی را به مثابه امری تأسیسی، نهادی و جمع گرایانه (طاهایی، ص ۱۵۴) در جامعه مسلمان تثبیت کند و آن را در روابط اجتماعی و فعالیت های فردی، و نیز در هنجارها و رفتارهای قانونی جاری سازد. ایشان در دوران رهبری نظام اسلامی و در مناسبت های گوناگون، بر تحقق شاخص ها و جلوه های آزادی در جامعه برای کارآمدی نظام سفارش و هشدار می داد. بر وجود هر نوع آزادی قانونی، از جمله آزادی سیاسی، آزادی بیان و اندیشه، آزادی مطبوعات و رسانه ها، وجود احزاب سیاسی و جناح های فکری گوناگون، وجود انتقاد در جامعه، عدم اجبار در مشارکت سیاسی مانند انتخابات، آزادی شغل، انتخاب محل سکونت و سبک زندگی تأکید می کرد. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ج ۲۰، ص ۴۵)



برای کارآمدی نظام سفارش و هشدار می‌داد. بر وجود هر نوع آزادی قانونی، از جمله آزادی سیاسی، آزادی بیان و اندیشه، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، وجود احزاب سیاسی و جناح‌های فکری گوناگون، وجود انتقاد در جامعه، عدم اجبار در مشارکت سیاسی مانند انتخابات، آزادی شغل، انتخاب محل سکونت و سبک زندگی تأکید می‌کرد. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۹۴؛ ج ۲۰، ص ۴۵۱)

در دوره رهبری امام خمینی، زمانی که کسانی تلاش کردند تا برای محدود کردن آزادی عمل یک گروه سیاسی، آنان را در محضر ایشان، مخالف امام جلوه دهند، امام فرمود که آن‌ها انسان‌های خوبی هستند، اما این که مرا قبول ندارند، دلیل سلب آزادی از آنان نمی‌شود؛ زیرا «من که اصول دین نیستم» (ستوده، ج ۵، ص ۲۶۰) ایشان مخالفت‌های نظری و فکری برخی از عالمان دینی با خود را به آسانی تحمل می‌کرد، و مسئولان کشور را از ایجاد مزاحمت برای آنان و محدود ساختن آزادی بیان و اندیشه آنان بر حذر می‌داشت. (موسوی اردبیلی، گفتگو با روزنامه جمهوری اسلامی). امام که در پرتو باور عمیق خود به عدالت خواهی و آزادمندی، «ذره‌ای مصونیت و حق و امتیاز» ویژه برای خود قائل نبود و خویش را همیشه «مهمیای مؤاخذ» می‌دانست (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۲) در دوره زمامداری جامعه اسلامی، بر اساس شکایت افراد در مواردی توسط دادگاه فراخوانده شد (رفیق دوست، ۱۴۴-۱۴۵؛ رجائی، برداشت‌هایی...، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۱۹)، و ایشان با روی گشاده به این آزادی و حق افراد در جامعه اسلامی احترام می‌گذاشت.

امام خمینی مطبوعات و رسانه‌های نوشتاری را از مهم‌ترین مصادیق بیان افکار و اندیشه‌ها می‌دانست که می‌تواند آرمان‌های مردم و جامعه را منعکس کند (صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۲۳) و به همین دلیل باید در نشر واقعیت‌های جامعه، مستقل و آزاد باشند (همان، ج ۴، ص ۲۶۶) و «همه‌گونه انتقاد را با کمال بی‌طرفی منتشر سازند.» (همان، ج ۱۲، ص ۲۰۸)

نتیجه

دیدگاه امام خمینی درباره آزادی سیاسی برگرفته از مکتب اسلام و مذهب تشیع است که بر اساس آن حدود آزادی را تعیین می‌کنند و این مسئله در اندیشه و عمل ایشان به عنوان رهبر یک حکومت اسلامی، قابل مشاهده و مطالعه است. ایشان با توجه به مبانی انسان‌شناسی خود بر این باورند که آزادی یکی از ابعاد وجودی انسان و عالی‌ترین نعمت و موهبتی است که خداوند به انسان اعطا کرده است. حقی اولیه برای عموم بشریت است که همیشه باید در پی کسب آن باشند. هر حکومتی هم اگر دغدغه رعایت آزادی شهروندان را نداشته باشد و آن را تضمین نکند؛ رو به نابودی خواهد رفت.

از دیدگاه امام خمینی میزان رأی ملت است و نظام اسلامی متکی به آرای ملت و موازین اسلامی است و رأی مردم در آن نقش برجسته دارد. فعالیت احزاب نیز در چارچوب مقررات اسلامی و قانون اساسی آزاد است. مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هر گونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازند، آزادند.

مب‌زای از انتقاد ببینند؛ چرا که با تبادل افکار و اندیشه‌های سازنده مسیر رقابت‌ها را از آلودگی و انحراف و افراط و تفریط باید پاک کرد. (همان، ص ۱۷۹-۱۸۰)

در اندیشه سیاسی امام خمینی پذیرش انتقاد و نیز وجود سازوکارهای نظارتی، رضایت هر چه بیشتر مردم از نظام سیاسی را فراهم آورده و آنها احساس دل‌بستگی بیشتری به نظام سیاسی خواهند داشت. زیرا می‌توانند از آن انتقاد کنند و از امور نظارتی خود بهره‌مند شوند. بی‌اعتمادی مردم به نظام سیاسی، بدترین آفتی است که دامن‌گیر حکومت‌ها می‌شود. ایشان همیشه سفارش می‌کرد با مردم خوب رفتار کنید تا از حکومت شما رویگردان نشوند؛ کاری بکنید که مردم محبت به شما بکنند، پشتیبان شما باشند. اگر مردم پشتیبان یک حکومتی باشند، این حکومت سقوط ندارد. اگر یک ملت پشتیبان یک رژیم می‌باشند، آن رژیم از بین نخواهد رفت. (همان، ج ۸، ص ۳۷۲)

در اندیشه امام خمینی پیوند میان مردم و حکومت دو طرفه است. نظام منتخب مردم است و پاسخ‌گویی تصمیم‌ورفتار خود باید باشد. پاسخ‌گو بودن حاکمیت نسبت به مردم، همکاری و همگامی مردم در عمل را به همراه خواهد داشت. ایشان مشارکت و نظارت مردم را تضمین‌کننده امنیت و آرامش جامعه می‌دانست. (همان، ج ۴، ص ۲۴۸)

امام خمینی نظارت بر حاکمان و حاکمیت را همگامی و ضروری می‌دانست و می‌فرمود: همه ملت موظفند که نظارت کنند بر امور. نظارت کنند که اگر من یک پایم را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی و خودت را حفظ کن. همه موظفند به این که نظارت داشته باشند در همه کارها. همه باید اعتراض کنند تا کجی‌ها راست شوند. (همان، ج ۸، ص ۵) بنابراین در نگاه امام خمینی مردم حق دارند و باید از هر قشر و جایگاهی، در برابر کجی‌ها و انحرافات به اعتراض بپردازند، انتقاد کنند، امر به معروف نمایند تا جامعه اصلاح شود و حکومت در جهت خیر و صلاح ملت گام بردارد.

آزادی سیاسی در پندار و رفتار امام خمینی

سیره نظری و عملی، سبک زندگی فردی و اجتماعی امام خمینی سرشار از آزاداندیشی و آزادمندی ایشان است. ایشان در چارچوب نظام معنایی توحیدی به آزادی فطری و ذاتی انسان باور داشت (صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۸۸-۳۸۷) و آزادی سیاسی را «حق اولیه» ملت می‌دانست. (همان، ج ۳، ص ۵۱۰) همگان را برای دستیابی به آن، ترغیب می‌کرد. به همین دلیل، ایشان در برابر حکومت پهلوی، که مدعی اعطای آزادی به مردم بود، این «آزادی اعطایی» را به سُخره گرفت و اعلام کرد که «آزادی، مال مردم هست» (همان، ص ۴۰۶-۴۰۷)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام دلخواه مردم نیز امام خمینی تمام توان خویش را به کار گرفت تا آزادی را به مثابه امری تأسیسی، نهادی و جمع‌گرایانه (طاهایی، ص ۱۵۴) در جامعه مسلمان تثبیت کند و آن را در روابط اجتماعی و فعالیت‌های فردی، و نیز در هنجارها و رفتارهای قانونی جاری سازد. ایشان در دوران رهبری نظام اسلامی و در مناسبت‌های گوناگون، بر تحقق شاخص‌ها و جلوه‌های آزادی در جامعه



قبل از انقلاب چیزی به نام آزادی سیاسی وجود نداشت



دکتر منوچهر محمدی عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

«تحلیلی بر انقلاب اسلامی»، «انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه»، «انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها»، «ضربه‌پذیری منافع امنیتی ایالات متحده آمریکا»، «انقلاب اسلامی و نظام جهانی»، «انقلاب اسلامی در میان انقلاب‌های بزرگ جهان»، «بیداری جهان اسلام»، «رابطه امام خمینی و مردم در انقلاب اسلامی»، «تحلیلی بر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، «مصدق در گذر تاریخ»، «نظم‌نویین جهانی از نگاه سیاستمداران خارجی»، «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی» و «مولفه‌های قدرت در جمهوری اسلامی» از جمله کتاب‌های ایشان است.

این امر بستگی به آن دارد که شما مشارکت را چگونه تعریف کنید. مشارکت در حقیقت یک فعالیت چندجانبه است؛ یعنی انسان‌ها مسئولیت دارند و این امر از لحاظ عقلانی نیز معنی پیدا می‌کند که به عنوان یک فعال سیاسی باشند و در مقابل تحولات سیاسی جامعه و نسبت به سرنوشت خودشان بی تفاوت نباشند.

حاکمیت برای باز کردن فضای مشارکت شهروندان که شما از آن به آزادی سیاسی تعبیر کردید، چه وظیفه‌ای دارد؟

وظیفه حاکمیت به طور کلی آن است که فضای لازم را برای دخالت و مشارکت سیاسی جامعه فراهم نماید. به طور کلی تعیین حاکمیت به وسیله خود مردم است؛ یعنی مردم و جامعه با مشارکت، حاکمیت را تعیین می‌کنند و حاکمیت در واقع نماینده مردمی است که او را انتخاب کرده‌اند و همچنان وظیفه دارد این مسیر مشارکت مردم را تعیین و باز بگذارد که مردم بتوانند در تعیین سرنوشتشان دخالت کنند. در عین حال کاری که باید حاکمیت انجام دهد آن است که به مردم آگاهی دهد و آن‌ها را در حوادث و وقایع دخالت دهد تا بتوانند

موضوع گفت‌وگوی ما درباره آزادی سیاسی در منظومه فکری حضرت امام است. لطفاً در ابتدا تعریف خود را از آزادی سیاسی ارائه نمایید.

تعریفی که از آزادی سیاسی صورت می‌گیرد در واقع آزادی و حق تعیین سرنوشت انسان‌هاست و اینکه انسان‌ها آزاد هستند راه و روش و سرنوشت خودشان را آن‌طور که مایل هستند، تعیین کنند. آزادی سیاسی به مشارکت عمومی در فعالیت‌های سیاسی از جمله انتخابات و مشارکت سیاسی و بی تفاوت نبودن نسبت به سرنوشت سیاسی ملت‌ها و جامعه مرتبط است. این تعریفی است که به طور کلی می‌توان از آزادی سیاسی ارائه داد.

نسبت آزادی سیاسی و مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های حکومتی را تبیین نمایید.

مراد از آزادی سیاسی آن است که انسان‌ها وظیفه دارند و آزاد هستند در فعالیت‌های سیاسی و سرنوشت سیاسی خود مشارکت کنند و از هم جدا نیستند.

به نظر شما آیا با مشارکت مردم آزادی سیاسی تحقق پیدامی‌کند؟



خوردند که من والله به بنی صدر رأی ندادم. وقتی بنی صدر انتخاب شد امام نه تنها تنفیذ کردند بلکه فرماندهی کل قوا را به او دادند. در همه این موارد و مسائل، حاکمیت حتی توصیه در رابطه با انتخاب افراد نکرد، بلکه اجازه داد مردم آزادانه به نظری که دارند عمل کنند. البته ممکن است مردم اشتباه کنند؛ اما اشتباهشان را جبران می کنند؛ بنابراین پایه و اساس انقلاب و نظام و روند تحولات ما بر پایه این آزادی سیاسی دادن به جامعه، مردم و توده های مردم است که شاهد این آزادی هستیم.

آزادی سیاسی در منظومه فکری حضرت امام چه ویژگی ها و شاخصه هایی دارد؟

آزادی های سیاسی در اندیشه حضرت امام دارای ویژگی هایی بوده است؛ از جمله آنکه حاکمیت مطلقاً درباره تصمیم گیری مردم دخالت نکند و تنها کاری که باید انجام دهد افزایش آگاهی های مردم است تا مردم با آگاهی پای صندوق رأی بروند. ما در دوره حضرت امام و در دوره رهبری می بینیم که ملاک های انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان را تعیین می کردند؛ ولی هیچ وقت مصداق آن را بیان نمی کردند؛ و لذا امام با این شیوه تعیین ملاک سعی می کردند مردم بصیرت پیدا کنند و با آگاهی انتخاب های آزادانه انجام دهند.

نکته دیگر آن است که امام همیشه مردم را تشویق می کردند حتماً مشارکت داشته باشند. بر مشارکت مردم در انتخابات و تعیین سرنوشت خودشان تأکید داشتند. ایشان حتی در مقابله با توطئه های دشمنان بر مردم تکیه می کردند. وقتی که امام بسیج بیست میلیونی یا اطلاعات سی و شش میلیونی را مطرح می کنند در حقیقت یک وظیفه ای را بر دوش مردم می گذارند تا مردم خودشان مراقب توطئه ها باشند و خودشان پشتیبان نظام باشند. شاهد بودیم در دوره حضرت امام و بعد از حضرت امام بسیاری از توطئه ها مثل جنگ تحمیلی و غیره، به وسیله مردم خنثی شد. لذا ویژگی آزادی سیاسی تنها مشارکت مردم در انتخابات نیست، بلکه مردم باید در هر نوع فعالیت سیاسی جامعه حضور داشته باشند. من به یاد دارم در اوایل انقلاب آقای بازرگان در تلویزیون ظاهر شد و گفت از مردم و روحانیتی که انقلاب کردند، تشکر می کنم. از این پس مردم به خانه ها و سر کارشان برگردند و روحانیت به حوزه و مسجد بروند و بگذارند ما جامعه را اداره کنیم. امام بلافاصله موضع گرفتند و فرمودند مردم باید در صحنه باشند. اگر مردم صحنه را ترک کنند همان بلائی که سر مشروطه آمد سر انقلاب نیز خواهد آمد. و لذا مشارکت سیاسی که حضرت امام آن را بیان می کردند تنها محدود به شرکت در انتخابات نبوده است؛ بلکه شرکت در همه فعالیت های سیاسی و اجتماعی که در جهت تقویت، ثبات، امنیت و اقتدار جامعه می تواند مؤثر باشد را شامل می شود.

آیا میدان دادن به مطبوعات آزاد، حزب و تکرر احزاب را می توان از شاخصه های آزادی سیاسی از منظر امام به شمار آورد؟

امام اجازه دادند حزب ایجاد شود؛ اجازه دادند روزنامه ها فعالیت داشته باشند؛ اما متأسفانه حزب در کشور ما نتوانست

با آگاهی و بصیرت کافی در تعیین سرنوشتشان دخالت نمایند. فرض نمایید در همین انتخاباتی که صورت می گیرد وظیفه حاکمیت آن است که اجازه دهد مردم آزادانه شرکت کنند و در عین حال راجع به کاندیداها به مردم آگاهی بدهد، زیرا کاندیداها نماینده مردم هستند.

وضعیت آزادی سیاسی در دوران قبل از انقلاب را چگونه ارزیابی می کنید؟

در دوران قبل از انقلاب هیچ گونه آزادی وجود نداشت. در غربی که ادعای دموکراسی و آزادی می کند این آزادی را در حوزه سیاست به ملت نمی دهند و احزاب و گروه های ذی نفوذ جلوی تعیین سرنوشت انسان ها را می گیرند و به نفع اقلیت صاحبان قدرت و ثروت حرکت می شود. مثلاً فرض کنید در آمریکایی که این همه ادعای آزادی سیاسی و دموکراسی دارد، مردم را دو حزب اداره می کنند. البته این دو حزب نماینده مردم نیستند، بلکه نماینده صاحبان قدرت و ثروت هستند و مردم را مجبور می کنند به این کاندید یا به آن کاندید رأی دهند و راه سومی وجود ندارد؛ و لذا آزادی سیاسی نه تنها در دوره رژیم شاه اصلاً در ایران وجود نداشت، بلکه در دورانی نیز نمایندگان را سفارتخانه ها و دورانی خود شاه و ساواک تعیین می کردند. مردم هیچ گونه دخالتی نداشتند و حتی پای صندوق های رأی هم نمی رفتند.

حضرت امام چه تعریفی از آزادی سیاسی داشتند؟

امام برای آنکه یک انقلاب راستین مردمی به وجود آید از همان ابتدا دنبال این بودند که مردم آگاهی و بصیرت پیدا کنند و خودشان حرکت کنند. من به خاطر دارم بعد از آنکه نهضت امام در سال های ۴۱ و ۴۲ آغاز شد عده ای مراجعه می کردند که ما می توانیم جنگ مسلحانه و کودتا راه بیندازیم و شاه را ترور کنیم. امام با همه آن ها مخالفت کردند. ایشان در سلسله درس های حکومت اسلامی که در سال ۴۷ و ۴۸ در نجف داشتند به طلاب و شاگردان خود فرمودند شما فقط مردم را آگاه کنید تا مردم خودشان قیام کنند آن هم بر اساس آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». این بصیرت افزایی برای این بود و ما دیدیم وقتی که مردم وارد میدان شدند و قیام کردند رهبری امام را پذیرفتند. این جمله امام که میزان رأی ملت است معروف است. واقعیت قضیه این بود که انقلاب ما انقلابی کاملاً مردمی بود، بر خلاف انقلاب های دیگر که طبقاتی بود؛ یعنی توده های مردم در انقلاب ما نقش داشتند و امام نیز تا آخر این را پاس داشتند و در هر قدمی که برای تعیین نظام و حاکمیت ها بر می داشتند به مردم رجوع می کردند. امام نوع نظام جمهوری اسلامی را به رأی گذاشتند، قانون اساسی و مجلس خبرگان قانون اساسی را به رأی گذاشتند. من در آن موقع فرماندار خرمشهر بودم. در سال ۵۸ هفت انتخابات برگزار شد؛ یعنی هفت مرتبه مردم را به پای صندوق های رأی آوردیم. جالب آن است که امام آن قدر به رأی مردم احترام می گذاشتند که در رابطه با افراد و کاندیداها نه تنها موضع نمی گرفتند بلکه کسانی را که قبول نداشتند در ملأ عام نمی گفتند به این شخص رأی ندهید. ماجرای بنی صدر مصداق خوبی است. امام بعدها سوگند



پایدار شود؛ زیرا مردم نمی‌خواستند سرنوشت خودشان را به دست احزاب بسپارند. خودشان می‌خواستند سرنوشتشان را تعیین کنند. به همین دلیل احزاب قبل و بعد از انقلاب نتوانستند دوام بیاورند. مهم‌ترین حزبی که بعد از انقلاب به وجود آمد حزب جمهوری اسلامی بود که در کنار آن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار داشت که به دلیل آن تشستی که در درونشان شد، نتوانستند دوام بیاورند. به قول یکی از نویسندگان در حزب باید هنگ هنگ و نه فرد فرد فکر کرد. ملت ما عادت کرده است که فردی تصمیم بگیرد. در یک خانواده ممکن است مرد خانواده به یک نفر و همسرش به فرد دیگری رأی دهد و فرزندان نیز به کس دیگری رأی می‌دهند. این آزادی کاملاً در جامعه ما وجود دارد. البته این از برکات انقلاب اسلامی است. من معتقدم اینکه اصرار بعضی از غرب‌زده‌ها بر تحزب، ایجاد حزب و محدود کردن مردم به اینکه با تحزب کار کنند ناشی از آن است که می‌خواهند آزادی مردم را محدود کنند. به نظر من حزب در ایران هیچ وقت پا نگرفته و نمی‌گیرد و نخواهد گرفت و به همین علت است که مردم آزاده تصمیم می‌گیرند و آزاده عمل می‌کنند.

نظر امام خمینی را با دیگر متفکران و فیلسوفان سیاسی مسلمان در مقوله آزادی سیاسی مقایسه بفرمایید.

بحثی که وجود داشت آن بود که ولایت فقیه جلوی آزادی سیاسی را می‌گیرد و کسانی که مخالف هستند می‌گویند دیکتاتوری به وجود می‌آورد. امام با این نظر کاملاً مخالف بودند و می‌فرمودند ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد و ما شاهد بودیم در طول این چهل و سه سال خیلی از رؤسای جمهور که می‌خواستند به سمت دیکتاتوری بروند، چون ولی فقیه بالای سرشان بود نتوانستند و حذف شدند؛ بنابراین چنین شرایطی وجود دارد. در کشورهای دیگر که برای به دست آوردن آزادی می‌جنگند هنوز به آن جایگاه نرسیده‌اند. به این علت که ولی فقیه بالای سرشان نیست.

ما می‌بینیم در کشوری مانند مصر که علیه حسنی مبارک قیام کردند و اخوان به قدرت رسیدند به سرعت با یک کودتا کنار زده شد. ما به آن‌ها توصیه می‌کردیم مردم را دخالت دهید، مردم را از خیابان‌ها بیرون نکنید، گروه‌های مردمی و کمیته‌ها را تشکیل دهید؛ همانند کاری که در ایران انجام شد. این کار را نکردند و در نتیجه خیلی زود از صحنه حذف شدند و دوباره همان دیکتاتوری و استبداد در آنجا حاکم شد.

تغییراتی که در جامعه ایران قبل و بعد از انقلاب نسبت به آزادی سیاسی رخ داده کدام است؟

عرض کردم قبل از انقلاب اصلاً چیزی به نام آزادی سیاسی وجود نداشت. از همان ابتدای مشروطه جلوی سرنوشت مردم را گرفتند و با کودتای رضاخانی، دیکتاتوری حاکم شد و در نتیجه استقلال کشور از بین رفت و آزادی

مردم سلب شد. بعد از انقلاب مردم همواره در صحنه هستند. در دوران قبل از انقلاب آزادی سیاسی وجود نداشت. به نظر من آزادی سیاسی که امروزه وجود دارد و در طول این چهل سال رشد کرده است در همه تاریخ نه تنها ایران بلکه در مقایسه با سایر کشورها در نوع خودش بی‌نظیر است.

جایگاه جمهوری اسلامی در مقوله آزادی سیاسی و مشارکت مردمی در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی و کشورهای همسایه و سایر کشورهای جهان چگونه است؟

جایگاه ایران بی‌نظیر است. ما در کشورهای همسایه چیزی به نام آزادی و انتخابات رانمی‌بینیم. کشورهای جنوبی ایران در حوزه خلیج فارس شیوخی که عموماً تحت سلطه و نفوذ قدرت‌های غربی هستند، بر سر کارند و آن‌ها حتی انتخابات ندارند. در شمال مدت‌ها تحت تأثیر مارکسیست و کمونیست بودند. شوروی که دچار فروپاشی شد این کشورها آزاد شدند و استقلال پیدا کردند؛ ولی همچنان هاله‌دیکتاتوری سیاهی که در دوران شوروی در این کشورها وجود داشت متأسفانه هنوز وجود دارد و ما نوعی اقتدارگرایی را در آنجا شاهد هستیم.

چقدر با ایدئال‌هایی که در ذهن حضرت امام نسبت به آزادی سیاسی وجود داشت فاصله داریم؟

من از کشورهای غربی و کشورهای شرقی بسیاری دیدن کرده‌ام. در ایران نیز تجربه کرده‌ام. آزادی سیاسی که در ایران وجود دارد و قبلاً اشاره کردم در نوع خودش بی‌نظیر است. آزادی که در کشورهای غربی بیان می‌شود آزادی احزاب است و مردم مقید هستند که از تصمیم‌گیری‌های احزاب تبعیت کنند و این احزاب احزابی هستند که نماینده صاحبان قدرت و ثروت هستند. در کشورهای در حال توسعه متأسفانه قدرت‌های استکباری می‌دانند هر نوع آزادی دادن به مردم به مقابله مردم با آن‌ها و مقابله با نفوذ قدرت‌های استکباری منتهی می‌شود؛ بر این اساس جلوی آزادی

سیاسی را می‌گیرند و هر از گاهی مردم را با یک کودتایی از تعیین سرنوشتشان محروم می‌کنند. به نظر من آزادی سیاسی که در ایران وجود دارد در نوع خود منحصر به فرد و بالاترین حد آزادی سیاسی است.

از چه طریقی می‌توان به جامعه در حوزه آزادی سیاسی آگاهی داد؟

طبیعتاً در جامعه ما رسانه‌ها نقش دارند؛ ولی بالاتر از رسانه‌ها، مساجد و هیئت‌ها هستند که در مناسبت‌های مختلف تجمع ایجاد می‌کنند. نقش ائمه جمعه و جماعات در این رابطه مهم‌تر از رسانه‌هاست. البته امروزه فضای مجازی فضای بسیار بی‌درو پیکری است که اینجا هم می‌توان خوب کار کرد و با تبلیغات و شبهه‌پردازی‌های دشمنان مقابله کرد. حضرت آقا اخیراً فرمودند تبیین جهاد باید انجام شود. جهاد تبیین در حقیقت افزایش آگاهی‌های مردم است.

آزادی‌های سیاسی در اندیشه حضرت امام دارای ویژگی‌هایی بوده است؛ از جمله آنکه حاکمیت مطلقاً درباره تصمیم‌گیری مردم دخالت نکند و تنها کاری که باید انجام دهد افزایش آگاهی‌های مردم است تا مردم با آگاهی پای صندوق رأی بروند. مادر دوره حضرت امام و در دوره رهبری می‌بینیم که ملاک‌های انتخاب رئیس‌جمهور یا نمایندگان را تعیین می‌کردند؛ ولی هیچ وقت مصداق آن را بیان نمی‌کردند؛ و لذا امام با این شیوه تعیین ملاک سعی می‌کردند مردم بصیرت پیدا کنند و با آگاهی انتخاب‌های آزاده انجام دهند



شریف لکزایی:

آزادی باید به‌عنوان واقعیت اجتماعی و عینی تبدیل شود

ما کشور را نمی‌توانیم به صورت مناسکی و فقهی صرف اداره کنیم



دکتر شریف لکزایی، دانشیار گروه فلسفه سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دانش آموخته حوزه و دانشگاه است. آثار علمی و پژوهشی فراوانی از ایشان منتشر شده است از جمله این آثار است: درآمدی بر اندیشه سیاسی امام موسی صدر، فلسفه سیاسی صدر المتألهین، آزادی و دانش، آزادی، چلچراغ حکمت، آزادی سیاسی در اندیشه آیت الله مطهری و آیت الله بهشتی، بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه، توزیع و مهار قدرت در نظریه ولایت فقیه، سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه در چند موضوع و چند دفتر و...

موضوع گفت‌وگوی ما درباره آزادی سیاسی در منظومه فکری حضرت امام است. لطفاً در ابتدا تعریف خود را از آزادی سیاسی ارائه نمایید.

اولاً توجه دوستان به بحث آزادی و به‌ویژه آزادی سیاسی در اندیشه حضرت امام تشکر می‌کنم. در مقدمه باید عرض کنم بحث آزادی و آزادی سیاسی از دیرگاه دغدغه و مسئله من بوده و به نظر من یکی از مهم‌ترین مسائل انقلاب اسلامی و به تبع جمهوری اسلامی مسئله آزادی است. در کنار چندین مسئله بسیار مهم، بحث آزادی در انقلاب اسلامی همواره مورد بحث بوده است. در یک‌صد و بیست سال اخیر از نهضت ناتمام مشروطه بحث آزادی مورد توجه نخبگان، مردم، جامعه و کشور ما بوده است؛ اما درباره تعریف من از آزادی سیاسی باید عرض کنم، صاحب‌نظران و متفکران در این زمینه تعریف‌هایی دارند؛ اما آنچه به نظر من می‌رسد در رابطه و نسبت بین مردم و دولت شکل می‌گیرد یا به تعبیر دیگر در نسبت مردم و حکومت معنا پیدا می‌کند. منظورم از دولت، هیئت حاکمه و نظام سیاسی است. از این هیئت به‌عنوان حکومت هم می‌توان یاد کرد؛ بنابراین تعریف آزادی سیاسی، نوع رابطه و سنخ تعامل میان دولت و ملت است؛ اینکه مردم چقدر در این دولت و

کشور می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و در اجرای این سیاست‌ها و تصمیمات نقش آفرینی کنند. به‌طور خلاصه باید بگویم حوزه اختیار شهروندان یک کشور در مباحث تصمیم‌گیری‌های سیاسی و در عرصه اجراییات است. نمونه‌های مختلف و سطوح مختلفی می‌تواند داشته باشد. طبیعتاً حوزه اختیار مردم در یک نظام سیاسی را می‌توان به آزادی سیاسی تعبیر کرد. به لحاظ اهمیتی که دارد برخی صاحب‌نظران آزادی سیاسی را مادر آزادی‌ها می‌دانند. اگر در هر حوزه آزادی تأمل کنید و حوزه آن را تفسیر و ترسیم کنید خواه‌ناخواه با مسئله دولت و اقتدار سیاسی در یک جامعه‌گره می‌خورد و به این ترتیب حوزه آزادی و آزادی‌های مردم قبض و بسط پیدا می‌کند. فرمایشاتی که حضرت امام دارند به نظر من می‌تواند بخش‌های خوب و مهمی را در این فضا ترسیم کند و در واقع نسبت حداکثری را در این باب برای مردم ترسیم کند؛ بنابراین آزادی سیاسی به حوزه آزادی و نقش و تأثیر مردم در تصمیم‌ها و تعامل دولت با آنان اشاره دارد.

نسبت آزادی سیاسی و مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های حکومتی را تبیین بفرمایید.
یک بخش بسیار مهم در حوزه آزادی سیاسی، حوزه مشارکت



سیاسی شهروندان است که در عرصه‌های مختلفی خود را نشان می‌دهد؛ یعنی از لایه‌های پایینی آغاز می‌شود که به آن رأی دادن و حضور در عرصه‌های انتخابات می‌گوییم. شما به عنوان یک شهروند از این حق بهره‌مند و برخوردار هستید که رأی بدهید و نوع قوه مجریه و هیئت دولت و نمایندگان را در مجلس تعیین کنید. در هر کشوری بنا به دلایل و سلایقی که وجود دارد ممکن است از کان دیگری نیز با این رأی دادن انتخاب شوند. پایین‌ترین لایه مشارکت سیاسی، انتخاب کردن است که مردم در آن حضور پیدا می‌کنند و آن در یک انتخابات و فضای انتخاباتی رقم می‌خورد. البته این پایین‌ترین مرحله مشارکت سیاسی که در واقع همان انداختن یک رأی در صندوق است به معنی کم ارزش بودن آن نیست و طبیعتاً ارزش خیلی بالایی دارد؛ زیرا میزان حضور مردم و مشارکت مردم در انتخابات، نشان‌دهنده دغدغه و امعان نظر آن‌ها برای تعیین سرنوشت جامعه خودشان است. پس این یک لایه است که به رغم اهمیت آن اما کم‌ترین درگیری در سیاست در آن شکل می‌گیرد. در لایه دیگری که بالاترین سطح از مشارکت سیاسی است افراد و شهروندان متقاضی انتخاب شدن در یکی از سمت‌ها و مناصب رسمی می‌شوند و می‌خواهند از طرف مردم برای سمت‌هایی مثل ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا انتخاب شوند. این نیز یک سطح است و بالاترین سطح سطحی است که فرد وارد یک فعالیت و مشارکت سیاسی می‌شود که آنجا تصمیمات سیاسی گرفته می‌شود. آنجا تصمیمات سیاسی به مرحله اجرا گذاشته می‌شود و سیاست‌گذاری‌های کلان در عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اتفاق می‌افتد. در لایه میانی مباحث دیگری مطرح است. این که من به عنوان یک شهروند بتوانم نسبت به سیاست‌های موجود اعتراض کنم، بتوانم از سیاست‌ها و تصمیمات گرفته شده حمایت کنم، ارزیابی و نقادی کنم، جنبه‌های مثبت و منفی آن را بیان کنم، بتوانم وارد فعالیت حزبی شوم و کار حزبی کنم. در ایران امروزه بحث حزب به صورت شوخی برگزار می‌شود. دو کار عمده احزاب، برنامه‌سازی و کادرسازی است که در احزاب ما هر دو مغفول واقع شده است. من به دلایل آن کاری ندارم. این یک مرحله از مشارکت سیاسی تلقی می‌شود که در لایه میانی یعنی میان بالاترین و پایین‌ترین سطح از مشارکت مردمی قرار دارد. کارهای مطبوعاتی و رسانه‌ای عمدتاً در فضای رسانه و ارتباطات نیز یک لایه دیگری است که آنجا فرد نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی وارد فعالیت می‌شود و نسبت به مسائل کشور اظهار نظر می‌کند. همچنین حضور در مجامع عمومی و علمی و آزادی‌های آکادمیک را می‌توان اینجا مطرح کرد و اینکه نخبگان و فرهیختگان چگونه تعامل کنند و در عرصه دانش و فرهنگ و فلسفه بتوانند حضور داشته باشند و به اصطلاح آنچه را که در حوزه اجتماعی تعریف می‌شود تحت تأثیر قرار دهند.

ما با این منظر مشارکت سیاسی را همان آزادی سیاسی و حقی که افراد و شهروندان یک جامعه برای حضور و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی دارند و بر اساس آن عمل

می‌کنند تلقی می‌کنیم که این مورد تأیید و تأکید حضرت امام بوده است. من در نوشته دیگری که با همین عنوان نظریه آزادی سیاسی امام در گذشته چاپ کردم، مراحل آن را به اختصار توضیح دادم که عبارت است از حق تعیین سرنوشت تا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، اعتراض کردن و انتقاد کردن. مسیرهایی که در اینجا ترسیم می‌شود در این فضا به نظرم تقریر و تحلیل می‌شود و نگاه امام را از این منظر می‌توانیم مورد تأمل و تحقیق قرار دهیم.

وضعیت آزادی سیاسی در دوران قبل از انقلاب چگونه بوده است؟

در طول دوره معاصر عمدتاً خواست عمومی رقم خورده بود؛ به‌ویژه از دوره مشروطه که نگاه‌های جدیدی در ایران به وجود آمد و مفاهیم جدیدی وارد جامعه ایرانی می‌شود. یکی از مفاهیم اصلی و کلیدی همین آزادی سیاسی بود. من در پاسخ به پرسش اول شما عرض کردم ما در این صد و بیست سال گرفتار این مباحث بودیم و البته هنوز به اجماع در خوری در این مفاهیم و به‌ویژه مفهوم آزادی نرسیده‌ایم. بحث استبداد، دیکتاتوری، فقدان آزادی و تحمیل سیاست‌های خاص به مردم و شهروندان و عدم مشارکت آن‌ها یک مسئله و یک دغدغه بوده است. البته این بحث با بحث دین‌داری مردم ما گره خورده است و همزمان در چالش و بحث و گفتگو و منازعه با هم هستند. عرصه سیاست از یک طرف در دوره قاجار و در صد و سی چهل سال قبل، سلطنت وجود داشته و طبیعتاً حکمرانی وسیعی در کشور وجود داشته و نهادها به سبک مدرن در کشور ما ایجاد نشده است که از اواخر دوره قاجار شکل می‌گیرد. از سال ۱۲۸۵ و پس از نهضت مشروطیت به این طرف می‌بینیم نهادی مانند پارلمان یا مجلس در ایران شکل می‌گیرد و نهادهای جدید از دوره پهلوی بیشتر شکل می‌گیرد و سمت و سوی مهم‌تری به خودش می‌گیرد. پس عرصه سیاسی که جلومی‌رود می‌بینیم مواجهه‌اش با برخی مباحث عرصه عینی جامعه ما به‌ویژه مذهب، دین، دین‌داری و فضای فرهنگی جامعه ما متفاوت می‌شود. در دوره پهلوی به خصوص عرصه متفاوتی ایجاد می‌شود. در شهریور ۱۳۲۰ عرصه متفاوت‌تری ایجاد می‌شود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ می‌بینیم سیاست خود را بیشتر بر مردم تحمیل می‌کند، البته فضایی که بعد از شهریور سال ۲۰ در عرصه آزادی به وجود می‌آید را در عرصه فکری به خوبی مشاهده می‌کنیم که این وضعیت آزادی که به وجود آمد چقدر افکار مختلف و تضارب آرای مختلف شکل می‌گیرد. شما می‌دانید کتاب کشف اسرار حضرت امام که در سال ۱۳۲۳ نگارش شده سرشار از توصیف و تحلیل و نقد همین مباحث و منازعات فکری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی است که در آن دوره اتفاق افتاده است و امام با یک روشن‌اندیشی بسیار مهمی این کتاب را نگارش نمودند. من در جای دیگری ذکر کردم که به نظر من کتاب کشف اسرار امام خیلی مهم‌تر از کتاب ولایت فقیه ایشان است زیرا کتاب ولایت فقیه امام ذیل گفتار چهارم کتاب کشف اسرار که در باب روحانیت باشد مطرح می‌شود و در واقع تفصیل یافته گفتار چهارم کتاب کشف اسرار است. به ابعاد فلسفی کشف اسرار



نظریه را شکل دهد وجود ندارد. باید صاحب نظران و محققان درباره آن‌ها بحث و گفتگو کنند که این نظریات استخراج شود و مثلاً به عنوان نظریه آزادی استاد مطهری یا نظریه آزادی شهید بهشتی یا نظریه آزادی حضرت امام و دیگر متفکران به عنوان کسانی که در فضای انقلاب حضور داشتند و در تدوین و تبیین اهداف انقلاب اسلامی نقش اول و کلیدی را داشتند ایجاد و تولید شود و این ادبیات به مرحله اجرا در بیاید و در فضای عمومی ما بتواند تصمیمات سیاسی و نقش های سیاسی و تأثیر گذاری های سیاسی را شکل دهد.

من این نکته را عرض کنم به غیر از بحث خلائی که در بخش نظریه های مبتنی بر اندیشه و آرای متفکران در باب آزادی وجود دارد بخش های دیگری نیز به نظر قابل توجه است که آن هم مغفول واقع شده است.

تعریف حضرت امام از آزادی و آزادی سیاسی چیست و آزادی سیاسی در منظومه امام چه ویژگی ها و شاخصه های دارد؟

دیدگاه حضرت امام در این قسمت روشن است. من در مقاله نظریه آزادی سیاسی در اندیشه حضرت امام آن را توضیح داده ام. در چند جمله اگر بخواهم آن را مطرح کنم باید بگویم در گزاره ای که امام فرمودند میزان رأی ملت است این «میزان رأی ملت» به گزاره اول یعنی حق انتخاب کردن اشاره دارد. هر چه مردم انتخاب کردند و رأی دادند می تواند مبنای تصمیم گیری های سیاسی و مبنای مناصبی باشد که از طریق آن افراد بر عهده می گیرند. نمود آن در نهادهای انتخابی مثل ریاست جمهوری، مجلس خبرگان و شوراهای و مجلس شورای اسلامی است. نکته قابل تأمل آن است که امام منظورشان فقط این گزاره نیست. بلکه امام در توضیحی که ارائه می دهند بر این نظرند که کسی اجازه ندارد چیزی را به مردم تحمیل کند که به چه کسی رأی دهند. احزاب، علماء، متفکران و نخبگان و فرهیختگان هیچ کدام حق تحمیل به مردم ندارند. همه می توانند آراء، برنامه ها، علایق و سلیق خود را در راستای قانون اساسی به جامعه ارائه کنند. آن موقع مردم خودشان باید انتخاب کنند و آن انتخاب مبنای عمل قرار می گیرد. این در نگاه حضرت امام مطلب روشنی است که فرمودند میزان رأی ملت است. تصریحات امام نیز در این گزاره فرمایش روشن است. امام گزاره دیگری نیز دارند و فرمودند همه حق تعیین سرنوشت دارند. در باب حق تعیین سرنوشت امام به صراحت فرمودند مردم از تعیین حق سرنوشت خودشان بهره مند هستند. تعیین سرنوشت در عرصه های آزادی های سیاسی و تعیین نوع حکومت است. این که ماسلطنت یا جمهوری اسلامی می خواهیم قابل انتخاب است. نوع حکومت با تأکید و تصریح امام و پافشاری امام در همان ابتدا به رأی مردم گذاشته شد. اگر مردم آن موقع جمهوری اسلامی را انتخاب نمی کردند طبیعتاً امام آن را به مردم تحمیل نمی کرد. تعیین سرنوشت یعنی مردم حاکمان و کار گزاران را انتخاب می کنند و به آن‌ها رأی می دهند که در واقع تصمیماتشان در سرنوشتشان تأثیر گذار است و سرنوشتشان را بالا و پایین می کند. تصمیماتشان می تواند اقتصاد مملکت را رونق دهد. تصمیماتشان می تواند اقتصاد را

اشاره نمی کنم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ می بینیم تصمیمات سیاسی از جانب سلطنت و محمدرضا شاه پهلوی خود را بیشتر بر جامعه، نهادهای مدنی و نهادهای مذهبی مثل روحانیت و جامعه روحانیت و حوزه های علمیه تحمیل می کند و احزاب دیگری که می توانستند شکل بگیرند را تحت الشعاع سیاست قرار می دهد. عرصه نابر ابری یا یک عرصه منازعه آمیز بین این مفاهیم داشتیم که در مقطع انقلاب اسلامی به نقطه ای می رسد که به نظر من اگر منازعات آغاز انقلاب نمی بود، اگر ترورهای آغازین سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نمی بود، اگر جنگ هشت ساله اتفاق نمی افتد مسیر ما مسیر روشنی بود. با یک تجربه سلطنت پهلوی ۵۷ ساله و حدود ۱۵ سال پس از مشروطیت اگر این دوره را حدود هفتاد سال در نظر بگیریم می توانست به نقطه مطلوبی در انقلاب اسلامی ختم شود. با این حال خیلی از این ساخت و ساختارها به نظر من بعد از انقلاب اسلامی می خواست ایجاد شود. در دوره پهلوی در عرصه سه چهار گانه ای که در پاسخ به سؤال دوم شما عرض کردم در همه آن عرصه ها می بینیم ایراد وجود دارد، نه یک انتخاب درستی اتفاق افتاده است، مردم انتخاب درستی ندارند و نه حوزه انتخاب شدن اتفاق می افتد که یک شهروند و یک نخبه و یک دانشمند و یک فرهیخته بتواند منصبی را عهده دار شود و از این مسیر به صورت انتخابات وارد مناصب رسمی شود و در تصمیم گیری های سیاسی مشارکت کند. همه این ها سرکوب می شود. در آن زمان همراه داشتن کتاب کشف الأسرار امام جرم بود. به همراه داشتن رساله توضیح المسائل حضرت امام که همه افشار نیازمند آن هستند که احکام فقهی خود را از مجتهد بگیرند ممنوع بود. این محدودیت ها وجود داشته است. کتاب ولایت فقیه حضرت امام و خیلی از کتاب های دیگر کاملاً ممنوع بود و امکان انتشار و تجلی عمومی نداشت. زندانیان سیاسی زیادی در زندان ها حضور داشتند. به هر حال معایب و مصائب بسیاری وجود داشته است.

جایگاه آزادی سیاسی در اندیشه متفکران کجاست؟ آیا با آزادی سیاسی و مشارکت شهروندان در امر حکومت موافق هستند یا مخالف؟

این سؤال مهمی است و نیازمند رساله، تحقیق و پایان نامه است. من در مقاله تم و مباحثی که داشتیم در ترسیم اندیشه امام یا استاد مطهری و شهید بهشتی و علامه جعفری و امام موسی صدر به این مطلب اشاره کرده ام. این چند متفکری که نام بردم با انقلاب و نهضت امام و اندیشه امام همراه بودند. این متفکران نگاهشان به آزادی روشن است. من وارد نگاه متفکران مغرب زمین نمی شوم، زیرا ادبیات بحث آزادی در آثار و آرای متفکران مغرب زمین بسیار زیاد، غنی و قوی است؛ ولی ادبیات ما در بحث آزادی آن چنان قوی و غنی نیست و نیاز هست مباحث، گفته ها و آرای که در این بخش ها وجود دارد به یک نظریه یا نظریاتی تبدیل شود که ما بتوانیم آن‌ها را بیشتر مورد گفتگو قرار دهیم. حلقه مفقوده در فضای متفکران و اندیشمندان مسلمان و معاصر و به خصوص حامیان و رهبران انقلاب اسلامی آن است که این مباحث بسیار خوب و عمیق و قوی است ولی در قالب نظریات منسجم و گزاره هایی که بتواند یک



از رونق بیندازد و آن را دچار تورم کند و زندگی و معیشتشان را تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین تعیین سرنوشت جهات مختلفی دارد از جمله مواردی که من در ابتدا در باب سطوح مشارکت سیاسی عرض کردم اینجا خودش را نشان می‌دهد. حضرت امام فرمودند حق هر ملتی است که بتواند سرنوشت خودش را تعیین کند و این مطلب در این فضا به عنوان یک بخش از آزادی سیاسی می‌تواند تلقی شود. امام فرمایشات دیگری دارند که ناظر بر خود انقلاب اسلامی و دلایل وقوع انقلاب اسلامی است که تصریح می‌کنند در رژیم پهلوی مردم هیچ نقش و دخالتی در تعیین سرنوشتشان نداشتند. از تبدیل تأسیس سلسله پهلوی گرفته تا مناصبی که به افراد واگذار می‌شد و افرادی که در سمت‌های مختلف حضور پیدامی کردند و تصمیمات سیاسی آن‌ها جامعه را متأثر می‌کرد. حضرت امام فرمودند کار آن‌ها غیر قانونی بوده و بر خلاف قوانینی بوده که در مشروطیت به تصویب مردم، ملت و جامعه و نخبگان و مجلس رسیده بود. از اینجا به بعد این ملت است که می‌تواند تصمیم بگیرد که به چه سمت و سوئی برود. اینکه اراده مردم سمت و سو و جهت‌گیری نظام سیاسی و اهداف نظام را مشخص کند به نظر حضرت امام بر عهده مردم است و مردم باید حضور داشته باشند از باب حق و از باب وظیفه‌ای که بر عهده آن‌هاست.

آقای دکتر! تفاوت دیدگاه امام با دیگر متفکران و فیلسوفان سیاسی مسلمان در مقوله آزادی سیاسی چیست؟

البته این مقایسه ملاحظاتی دارد. من در باب بحث دولت، مقایسه کوچکی راجع به نگاه امام موسی صدر و حضرت امام داشتم. به اعتقاد من این دو بزرگوار از دو منظر ورود می‌کنند. بحث اصلی آن‌ها انسان، ارتقای انسان و تعالی انسان است. حضرت امام جامعه ایران را مدنظر دارد و امام موسی صدر جامعه لبنان را مدنظر دارد. این دو بزرگوار هدفشان آن است که مردم رشد کنند و در یک فضایی فعال باشند که بتوانند اهداف و جهت‌گیری خودشان را به نقطه مطلوبی برسانند و این آزادی سیاسی به معنای اتم و کامل اگر نه، به صورت نسبی تحقق پیدا کند. این یک بخش آن است؛ اما منظرشان متفاوت است. حضرت امام فرمودند جمهوری اسلامی، شکل حکومت به یک معنا متفاوت است از آنچه امام موسی صدر فرمودند دولت آسمانی. البته دولت آسمانی جنبه متافیزیکی ندارد. منظور آن است که ما یک دولتی می‌خواهیم که منویات مردم و جامعه را اداره کند و منویات مردم را تحقق بخشد و نه وفادار به سکولاریسم باشد و نه وفادار به نظام فرقه‌گرایانه باشد. دولتی باشد که از بالا همه فرقه‌ها، افراد و شهروندان را رصد می‌کند و خواسته‌های قانونی و مشروع آن‌ها را برآورده می‌کند و در خدمت مردم است و می‌خواهد مشکلات مردم را حل کند و دردها و رنج‌ها و آلامشان را کاهش دهد. امام فرمودند جمهوری اسلامی، جمهوری مبتنی بر مردم و حضور مردم است. امام فرمودند جمهوری به همان معنایی که همه جا هست. در واقع این جمهوری و کالبدی که به اسم جمهوری در دنیا و در نزد متفکران شناخته می‌شود یک وجود بیشتر ندارد. وقتی شما می‌گویید جمهوری یعنی مردم، جمهور یعنی مردم هر جا که مردم دارای نقش و اثر باشند آنجا جمهوری شکل

گرفته است؛ اما شکل و ماهیت آن با پسوندی که می‌خورد متفاوت می‌شود. جمهوری اسلامی یعنی جمهوری که مبتنی بر آراء و ارزش‌ها و مبانی اسلامی است؛ بنابراین می‌بینیم نقش مردم بسیار کلیدی و برجسته است. استاد مطهری و حضرت آیت‌الله بهشتی مفسران این دیدگاه بودند و طبیعتاً چون از شاگردان حضرت امام بودند اختلاف نظر زیادی با هم ندارند. ممکن است در برخی از جزئیات متفاوت باشند اما این سنخ متفکرانی که من نام پر دم در کلیات با هم مشترک هستند. همه آن‌ها فیلسوفان حکمت متعالیه هستند، همه این‌ها اسفار اربعه خوانده‌اند و در فضای فلسفه ملاصدرا تنفس کرده‌اند. همه آن‌ها فقیه بودند، فقیهان برجسته و مجتهدان برجسته جهان تشیع بودند و در مکتب تشیع درس آموختند. همه آن‌ها غالب آن‌ها رگه‌های عرفان را داشتند. به هر حال کسی که با حکمت متعالیه آشنا باشد طبیعتاً در بحث عرفان ورود کرده است. بر اساس آنچه در حکمت متعالیه آمده یک وجه و فضای بسیار مهم حکمت متعالیه از عرفان نشأت می‌گیرد و در عرفان معنا پیدامی‌کند. قابل توجه این که امام موسی صدر نیز فلسفه را در قم در نزد علامه طباطبایی و در نجف در نزد مرحوم بادکوبه‌ای فرا گرفته بود؛ بنابراین فلسفه ایشان فلسفه حکمت متعالیه است. من ایشان را خارج از این جرگه به حساب نمی‌آورم. این‌ها در کلیات و مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی یک نگاه دارند. مثل هم فکر می‌کنند. ولی در جزئیات در سلاطین و شرایطی که ممکن است در یک فضای سیاسی مثل همان آزادی سیاسی ایجاد شود متفاوت فکر می‌کنند.

یکی از اساتید در بحث فلسفه سیاسی متعالیه فرمودند می‌توان فلسفه‌های سیاسی متعالیه را در اندیشه حکمای حکمت متعالیه داشته باشیم، یعنی به تناسب هر کدام از این متفکران ممکن است یک فضای سیاسی ایجاد شود که این‌ها شده است. هر کدام از این‌ها وقتی وارد فضای سیاسی شدند بحث و فضای خاصی را ایجاد کردند. در بحث آزادی سیاسی و دولت به همین ترتیب است. در جنبه‌هایی اشتراکات زیادی دارند ولی در جزئیات، تاکتیک‌ها و راهبردها ممکن است متفاوت فکر کنند. ولی نگاه اصلی‌شان از ملاصدرا تا الان نگاه متفکرانی است که وابسته و محصول حکمت متعالیه هستند، نگاهشان به انسان است، انسانی که باید دارای حرکت باشد و باید فعالیت کند و تلاش نماید تا به درجات عالی و متعالیه برسد. این انسان آن موقع در زندگی خودش و زندگی اجتماعی و جامعه خودش نقش آفرینی می‌کند و تأثیرگذار خواهد بود.

تغییراتی که قبل و بعد از انقلاب نسبت به آزادی سیاسی رخ داده آیا رو به رشد بوده یا عقب‌گرد داشته است؟

پاسخ به این سؤال بدون ذکر مقدماتی می‌تواند دشوار باشد. در فضای عمومی اجتماعی ما اهداف انقلاب اسلامی و شعارهای انقلاب اسلامی به خصوص بحث آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی معیار ما هست. همین امروز مردم به این شعار پایبند هستند و علاقه دارند و در واقع دوست دارند این شعار به همراه عدالت تحقق پیدا کند. مسیر انقلاب اسلامی و بازگشت به شعارهای اصلی انقلاب اسلامی در واقع باید همواره مسیری باشد که پیش روی کارگزاران و پیش روی جامعه ما و پیش



آقای بهشتی در پرسشی که از ایشان می‌شود می‌فرماید شما می‌خواهید یک سابقه ذهنی استبدادزده چند قرنی را در عرض دو سه سال از بین ببرید. این شدنی نیست. باید چندین نسل بگذرد، چندین نسل تربیت شوند. البته سمت و سوو جهتی که پیدای کند بسیار مهم است تا بتواند رسوبات ذهنی استبدادزده را از جامعه بیرون کنند. هرج و مرج سوویه دیگر استبداد و استبداد سوویه دیگر هرج و مرج است. هر دو همدیگر را خنثی می‌کنند و این جامعه هرگز به یک فضای مطلوب نخواهد رسید. این که عرض کردم قابل مقایسه نیست به این دلیل است. ولی به این معنا نیست که ما از محاسن و نکات مثبت کشورهای منطقه استفاده نکنیم.

فاصله ما با ایدئال‌ها چقدر است و اساس جایگاه جمهوری اسلامی در مقایسه با سایر کشورهای دنیا در مقوله آزادی سیاسی چگونه است؟

صراحتاً عرض می‌کنم ما کشور را به تعبیر بزرگان نمی‌توانیم به صورت مناسکی و فقهی صرف اداره کنیم. کشور را به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی با رساله توضیح المسائل نمی‌توان اداره کرد. این یک نکته است. ما در بحث آزادی سیاسی باید همه جهات را لحاظ کنیم. من در مقاله‌ای به نام روش‌شناسی فهم مسئله آزادی نوشتیم ما وقتی آزادی سیاسی را تقریر می‌کنیم نباید صرفاً فقهی و صرفاً فلسفی تقریر کنیم. فقهی عمدتاً رفتار و تکالیف و حقوق را مشخص می‌کند. فلسفه از حق صحبت می‌کند. در روان‌شناسانه فقط تصمیماتی را بگیرد یا جامعه‌شناسانه نگاه کنید. همه این‌ها در کنار هم باید وجود داشته باشد. آن منظومه اصلی و اساسی باید شکل گرفته باشد که ما بر اساس آن منظومه بتوانیم مفاهیم را تقریر کنیم و این مفاهیم بر اساس این منظومه باید به اجماع ملی و نخبگانی دربیاید. به تعبیر شهید بهشتی به یک واقعیت عینی اجتماعی تبدیل شود. این واقعیت عینی با پشتوانه نظری منظومه‌ای بتواند کار را پیش ببرد و سامان بدهد. به نظر من در این زمینه پیشرفت‌های خوبی داشتیم. از نقطه قبل از صفر به صفر رسیدیم یا شاید از صفر عبور کرده باشیم. هنوز کار زیاد داریم. درآمدهای نظریه‌هایی به وجود آمده و تولید شده است. در عرصه فقه سیاسی رشد خوبی به وجود آمده است. در بحث فلسفه سیاسی حرکت‌های علمی و تأملات مهمی ایجاد شده است. در عرصه دانش‌هایی که مبتنی بر آموزه‌هایی است که حضرت امام مدنظرشان بود تلاش مهمی ایجاد شده است. ولی این‌ها با همان قوت، قدرت، شدت و انگیزه‌ای که تا الان تولید شده باید تداوم پیدا کند تا به یک نقطه مطلوبی برسد. وقتی شما از ده نظریه آزادی سیاسی در جامعه صحبت کنید یعنی ما به یک نقطه خوب و مطلوبی رسیده‌ایم. هر دولتی که می‌آید بگوید من بر اساس فلان نظریه آزادی سیاسی تصمیمات سیاسی و رابطه دولت و ملت را شکل می‌دهم. طبیعتاً از این منظر نیازمند کار بیشتری هستیم. امیدوارم نفس مسیحایی حضرت امام همچنان تداوم داشته باشد و همچنان نقش آفرینی و اثرگذاری داشته باشد. ان شاء الله در قالب دانش‌های مرتبط هم بتواند تأثیرگذار باشد و ان شاء الله جامعه اداره شود و پیش برود و به هر حال آن اهداف انقلاب اسلامی تحقق پیدا کند.

روی مردم ما باشد. به نظر من این آمادگی در درون جامعه ما وجود دارد. این شعارها که همین روزها داده می‌شود خواست عمومی است یعنی خواست عمومی فارغ از این شعارهای اصلی و کلیدی انقلاب اسلامی نیست؛ بنابراین جست و خیزها و فراز و فرودهایی بوده است. این فراز و فرودها با گیر و گره‌های ساختاری که وجود دارد باید به سمت آن برود که حل شود. شهید بهشتی در باب آزادی نکته مهمی را فرمودند. ایشان سه سال بعد از انقلاب اسلامی به شهادت رسیدند. خبرنگاری از ایشان پرسیده بود شعار شما آزادی بود آیا به آن رسیدید؟ خلاصه می‌گویم ایشان صراحتاً فرمودند خیر. چرا نه؟ زیرا جامعه ما باید در این مسیر همواره حضور داشته باشد. به یک معنا اشاره دقیق فرمودند آزادی باید به عنوان واقعیت اجتماعی و عینی ما تبدیل شود، آزادی باید از بطن جامعه بر خیزد و در جامعه عمومیت بیابد. من وقتی تربیت سیاسی نشده باشم، وقتی در درون یک ساختار سیاسی معیوب و در درون یک بروکراسی متورم و معیوب قرار گیرم طبیعی است که این شعارها مرا تحت الشعاع قرار می‌دهد. شعارهای اصلی و کلیدی انقلاب اسلامی ممکن است آسیب پیدا کند و در فضای مطلوبی تحقق پیدا نکند. اگر این فراز و فرودها را در نظر بگیریم بله. ولی سؤالی که از شهید بهشتی شد همچنان جای طرح دارد. بعد از چهل و سه سال از پیروزی انقلاب اسلامی می‌توانیم این پرسش‌ها را مطرح کنیم و به آن‌ها پاسخ دهیم و راجع به آن‌ها گفتگو کنیم. فارغ از بحث‌های نظری و نظریه آزادی که عرض کردم فضای نهادی شده و به تعبیر شهید بهشتی باید واقعیت عینی اجتماعی شده را بررسی کنیم و ببینیم چقدر به این سمت و سو حرکت کرده‌ایم یا چقدر از این فضا دور شده‌ایم. به نظر می‌رسد در مواردی تا حدی دور شده‌ایم. فضای مشارکت سیاسی ما بعد از انتخابات اخیر نشان داد که ما مقداری از آن فضا دور شده‌ایم. ممکن است دلایل و توجیهاتی وجود داشته باشد مثلاً کرونا باعث شده فضای مشارکتی تضعیف شود که با توجه به آنچه در جامعه می‌گذرد قابل پذیرش و قانع کننده نیست. به هر حال ضعف‌هایی در بخش نظری و تولید نظریه‌های متناسب با انقلاب اسلامی و همچنین در فضای عینی و اجرا و عملی و عملیاتی وجود دارد که نیازمند بحث و گفتگو و اصلاح است.

جایگاه جمهوری اسلامی در مقوله آزادی سیاسی و مشارکت مردمی در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی و همسایه‌ها چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جایگاه ایران در مقایسه با کشورهای منطقه قابل مقایسه نیست. فضایی که انقلاب اسلامی ایجاد کرد و فضایی که حضرت امام به نفس الهی خود در این جامعه دمید و این جامعه را ارتقا داد و متعالی کرد. این مسیری که تا به امروز تداوم پیدا کرده قابل مقایسه با کشورهای همسایه و منطقه نیست. نمونه آن را در هیچ کدام از کشورهای منطقه نمی‌بینید. با تجربه‌ای که در این چهار دهه به دست آمده است اصلاً قابل مقایسه نیست. البته به این معنا نیست که ما از کشورهای منطقه تجربه نیندویم و یاد نگیریم. ممکن است برخی از کشورها در این قسمت تجربیاتی داشته باشند که می‌تواند به ما کمک کند.



آزادی‌های سیاسی

مهدی امید:

از منظر حضرت امام اصل آزادی یک امر کاملاً بدیهی است

آزادی سیاسی در نگاه امام رعایت حقوق مردم است که نباید همراه با اعمال تحمیل باشد



حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی امید نقیبری دانشیار و عضو هیات علمی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قائم مقام سابق گروه فلسفه سیاسی دایرةالمعارف علوم عقلی-اسلامی، مدیر گروه مطالعات تمدنی معاونت پژوهش حوزه علمیه قم، عضو شورای علمی گروه علوم سیاسی موسسه امام خمینی، عضو شورای علمی مرکز مطالعات تمدنی دانشگاه باقرالعلوم است.

مطلوب. چرا که انسان متمایز از حیوان است و کمال مخصوص به خودش را دارد؛ بنابراین باید به آزادی ناظر به حیات واقعی انسان توجه کرد. آزادی واقعی آزادی ناظر بر هدف کمالی انسان است که هم خواهان رهایی انسان از اسارت درون مانند حرص، طمع و شهوت است و هم خواستار رهایی از اسارت بیرونی مثل استبداد، استعباد، استثمار و امثال آن. این همان وجه تمایز میان مفهوم آزادی در غرب و مفهوم آزادی در اسلام است.

بدیهی است که منشأ آزادی در غرب خواست و تمایلات نفسانی بشر است و حد آزادی آن قانونی است که برآمده از همان خواست و نه خواست عمومی بلکه خواست اقلشار و طبقات مرفه جامعه است. بر این اساس اگر بخواهیم آزادی سیاسی را تعریف کنیم، باید بگوییم آزادی سیاسی عبارت است از رها بودگی جامعه از اقسام تبعیض‌ها، محدودیت‌ها و تلقین‌های تحمیلی و توجیه‌ناپذیر بیرونی و فراهم بودن فضای ذهنی، معنوی و عینی و اجتماعی لازم و مناسب برای حضور و مشارکت آزادانه عموم مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی و بهره‌مندی از آن

موضوع گفت‌وگوی ما درباره آزادی‌های سیاسی است. در ابتدا تعریف خود را از آزادی سیاسی ارائه بفرمایید.

تردید نیست منظومه تفکر و اندیشه سیاسی امام را که در جمهوری اسلامی ظهور و تبلور پیدا کرده است، باید بر مدار اسلام فهم کرد و از این منظر آزادی موهبتی الهی و مفهومی ارزشی و دینی است. آزادی به معنای رها بودگی از موانع درونی و برونی مغایر با کمال و سعادت انسانی از یک سو و از سوی دیگر فراهم بودن فضای لازم برای انتخاب آزادانه فعال میان چند گزینه و بهره‌مندی از این انتخاب در جهت دستیابی به کمال و سعادت است. در این تعریفی که از آزادی ارائه دادم هم به آزادی منفی یعنی رهایی از غل و زنجیرهای درونی و برونی اشاره شده و هم به آزادی مثبت، یعنی توانمندی برای انتخاب مناسب و بهره‌مندی از آن توجه شده است. ما نمی‌توانیم آزادی را به معنای مطلق رها بودگی انسان در نظر بگیریم که یک نوع آزادی وهمی است؛ زیرا این آزادی، آزادی حیوانی و مضر به آزادی دیگران است و در هیچ جامعه‌ای نه قابل تحقق است و نه



اساساً آزادی سیاسی از چه طریق محقق می‌شود و شاخصه‌های تحقق آن چیست؟

آزادی سیاسی یکی از مهم‌ترین ظروف تحقق مشارکت ارادی مردم در حیات سیاسی است. آزادی‌های سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز افزایش مشارکت سیاسی مردم باشد؛ بنابراین باید هم اجتماع و هم دولت زمینه‌های تحقق آن را فراهم نمایند. از سویی دیگر نیاز است موانع درونی مسیر رفتن به کمال برداشته شود. ترس‌هایی که اجتماع دارد و مانع می‌شود که به سمت کمال مطلوب حرکت کند و سعادت اجتماعی خودش را پیدا کند. طمع‌ها و شهوت‌هایی که مانع است، دنیاطلبی‌هایی که نمی‌گذارد و دست و پای بشر و جامعه را می‌بندد و اجازه نمی‌دهد حق خودش را مطالبه کند و به سمت آن آزادی مطلوب حرکت کند باید از دست و پای بشر زدوده شود. البته می‌دانید دولت به هر حال یکسری محدودیت‌های منطقی دارد، اما آن محدودیت‌های غیرمنطقی، محدودیت‌های توجیه‌ناپذیر که اجازه نمی‌دهد استعداد‌های انسانی شکوفا شود باید برطرف شود و با آن‌ها مقابله شود. هر چقدر عرصه‌های سیاسی از موانع غیرمنطقی و محدودیت‌های توجیه‌ناپذیر کمتر همراه باشد، امکان آن که درصد مشارکت سیاسی مردم افزایش پیدا کند و مردم از آزادی سیاسی مناسب برخوردار شوند، بسیار خواهد بود. برعکس هر چه آزادی‌های سیاسی کاهش پیدا کند و در واقع زمینه محدودیت‌های غیرمنطقی بیشتر شود در این صورت در کاهش مشارکت سیاسی اثرگذار خواهد بود. البته علاوه بر آن چیزی که مافع موانع تلقی می‌کنیم نیاز داریم آگاهی‌های مردم را افزایش دهیم، نیاز داریم اراده و عزم مردم را برای یک اقدام عملی در رابطه با تعیین سرنوشت خودشان تقویت کنیم و این هم اثرگذار است؛ یعنی اهمیت اساسی دارد که ما آگاهی، اراده و عزم ملت را برای مشارکت سیاسی تأمین کنیم و آن را افزایش دهیم.

بعضی‌ها آزادی سیاسی را مادر همه آزادی‌ها می‌دانند. به نظر شما آیا این تعبیر درست است؟

به نظر من این تعبیر، تعبیر بجایی نیست؛ به دلیل آنکه ما آزادی معنوی را اساس همه تحولات می‌دانیم. اگر انسانی اسیر هواهای نفسانی خودش باشد، انسانی باشد که شیفته قدرت باشد، انسانی باشد که هوس‌های دنیاطلبانه مانع او شده و اجازه نمی‌دهد که به فکر مردم باشد و در راستای منافع مردم حرکت کند، اینجا می‌تواند اختلالات بسیار زیادی را در جامعه فراهم کند. همان‌طور که از زبان شهید مطهری بیان کردم تا آن موقع که آزادی معنوی وجود نداشته باشد آزادی‌های اجتماعی و سیاسی تحقق واقعی پیدا نخواهد کرد. شما غرب را مشاهده کنید علی‌رغم تمام شعارهایی که در باب آزادی‌های سیاسی مطرح می‌کنند، وقتی حدود آزادی‌های سیاسی را مطرح می‌کنند می‌گویند حدود آن قانون است. سؤال می‌کنیم این قانون بر چه پایه‌ای شکل گرفته است؟ می‌گویند بر اساس خواست اکثریت. ولی وقتی در خواست اکثریت تأمل می‌کنیم، می‌بینیم این خواست، خواست اکثریت نیست. خواست قاطبه افرادی است که در طبقات مرفه جامعه به سر می‌برند. خواست کارتلها و تراستها است. در واقع خواست اندیشکده‌های فکری

در جهت وصول به سعادت اجتماعی از جمله مشارکت در انواع فعالیت‌های سیاسی همچون انتخاب مسئولان نظام، مشارکت در تصمیم‌سازی‌ها و مشارکت در پذیرش مناصب قدرت و اداره نظام سیاسی است. این مفهومی که از آزادی سیاسی مطرح کردیم بخشی از توحید عملی و یکی از اهدافی است که انبیاء الهی به عنوان رسالت خود می‌دانستند و تنها توسط اولیاء الهی و کسانی که در عرصه اداره جامعه، اهل تقوا و تهذیب نفس هستند، قابل تعمیم و تحقق است. این همان مفاد تعبیری است که امیر المؤمنین فرمودند: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا». انسان در برابر غیر خدا نباید اطاعت کند که این غیر خدا اعم از اطاعت از فرد، تشکیلات، اجتماع و نظام سیاسی غیر الهی و حتی شهوت و هوس درونی است؛ زیرا همه این‌ها از بابانی هستند که مانع شکوفایی استعداد‌های درونی انسان می‌شوند. در نقطه مقابل باید از خدا و اولیا الهی اطاعت کرد؛ زیرا به واسطه آن‌ها زمینه برای شکوفایی همه توانایی‌های بالقوه و استعداد‌های درونی انسان‌ها فراهم می‌شود. شهید مطهری در این زمینه عبارات مفصل و بسیار زیبایی دارند و می‌فرمایند: یکی از مقاصد انبیاء الهی به طور کلی و قطعی آن است که آزادی‌های اجتماعی را تأمین و تثبیت کنند و با انواع بندگی‌ها و بردگی‌ها و سلب آزادی‌هایی که در اجتماع است، مبارزه کنند. این نوع آزادی امروزه به صورت یکی از مقدسات بشری درآمده است. تا اینجا منطبق انبیاء الهی و منطبق امروز هماهنگ است. آزادی مقدس است؛ بسیار هم مقدس است؛ اما نوع دیگر آزادی وجود دارد که آن آزادی معنوی است. تفاوت مکاتب انبیاء و مکاتب بشری در همین جاست. پیامبران آمده‌اند علاوه بر آزادی اجتماعی به بشر آزادی معنوی هم بدهند و این آزادی از هر چیز دیگری ارزش بیشتری دارد. تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست. آزادی معنوی هم مقدس است. آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست. این در دسر امروز جامعه بشری است که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند، ولی دنبال آزادی معنوی نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند و قدرتش را ندارد؛ زیرا آزادی معنوی را جز از طریق انبیاء دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد. این آزادی همان است که در زبان دین تزکیه نفس و تقوا نام دارد. بشر باید در ناحیه وجود و روح خودش آزاد شود تا بتواند به دیگران آزادی بدهد. آن کسی می‌تواند واقعاً آزاد و آزادی‌بخش باشد که همیشه مانند امام علی علیه السلام بالا اقل در پیروی از امام علی علیه السلام از نفس خود حساب بکشد. از روح خودش حساب بکشد. امام علی علیه السلام در محراب عبادت دست به محاسن شریفشان می‌کشند و می‌فرمایند: «یا دُنْیَا غُرِّی غَیْرِی». ای زرد و سفید دنیا، ای طلا و نقره دنیا برو من تو را سه طلاقه کرده‌ام.

آن کسی که احترام می‌گذارد نه از روی نفاق و دورویی واقعاً برای حقوق مردم و آزادی مردم احترام قائل است که در دلش، در ضمیرش و در وجدانش یک ندای آسمانی است که او را دعوت به این احترام می‌کند. بر این اساس آزادی معنوی بستر ساز آزادی اجتماعی سیاسی است و فضای ذهنی و معنوی و عینی اجتماعی برای مشارکت مردم در پرتو این آزادی معنوی قابل حصول خواهد بود.



ویژه‌ای است که تلاش می‌کنند قدرت را تحت انحصار خود داشته باشند؛ بنابراین این گونه نیست که به نام آزادی سیاسی کسی بخواهد ورود پیدا کند و بگوید آزادی سیاسی مادر همه آزادی‌هاست. به نظر می‌رسد این سخن درست نباشد. اصل و اساس همه تحولات در بیرون، آن است که انسان از درون خودش را بتواند تهذیب کند و طبیعتاً آثار و پیامدهای اصلاح درون می‌تواند در بیرون اثرگذار باشد.

در تحقق آزادی سیاسی جایگاه احزاب، مطبوعات و آزادی بیان و آزادی عقیده و امثال این عناصر و پدیده‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

تردید نیست وقتی بحث آزادی‌های سیاسی را مطرح می‌کنیم عرصه‌های مختلفی برای این بحث می‌تواند وجود داشته باشد. در عرصه سیاسی برای نخبگان سیاسی، برای عامه مردم و برای دولتمردان مطرح است. بحث آزادی سیاسی فقط مختص به یک عده خاص نیست. آزادی سیاسی بر اساس آن تعریفی که بیان کردم عرصه‌ای است که اولاً موانع فراروی انسان‌ها و در واقع کسانی که می‌خواهند به عنوان کنشگر در عرصه سیاسی ظهور و بروز پیدا کنند، آن موانع برداشته می‌شود و برای برداشته شدن این موانع نیز یک نوع تعاون و همیاری و همکاری لازم است که از سوی احزاب سیاسی و جریانات انجمن‌ها، گروه‌ها، تشکیلات مختلف و تشکیلات رسمی و غیررسمی و همچنین بحث تشکیلات نظام در این عرصه‌ها باید همکاری کنند تا موانع برداشته شوند. در مرحله بعدی ضرورت دارد زمینه‌هایی که باعث شکوفایی استعدادها و عمومی جامعه می‌شود و زمینه برای تحقق منویات کمالی انسان است فراهم شود؛ یعنی آنچه در راستای کمال انسان است زمینه آن باید فراهم شود. همه اعضای جامعه سیاسی باید در این زمینه با هم تعاون و همکاری داشته باشند. در یک اجتماع و جامعه سیاسی به همه صنف‌های متعدد نیاز داریم که با تعاون و همیاری یکدیگر بتوانند این آزادی سیاسی را محقق کنند. آزادی سیاسی چیزی نیست که صرفاً از سوی دولت به مردم داده شود، بلکه نیاز است که همه با هم در تعامل با هم آن را تحقق ببخشند و به عرصه عینیت بکشانند.

انقلاب سال ۵۷ و قیام مردم علیه طاغوت تا چه حد به فقدان آزادی‌های سیاسی مرتبط است؟ به عبارت دیگر وضعیت و جایگاه آزادی سیاسی قبل از انقلاب چگونه بوده است؟

دوران قبل از انقلاب را باید بر اساس روایت اسنادی که موجود است بررسی کنیم. کاملاً واضح است که معمول نظام‌های پادشاهی خودکامه و از فضای باز نقد و انتقاد بیزار و گریزان هستند. رژیم پهلوی هم از این قاعده مستثنا نبود. اساساً استبداد ضد استعداد و ضد شکوفایی توانایی‌های مستتر و مضمّن انسان‌هاست. خودکامگی و سلطانیسم، رانتی بودن قدرت یا فساد سیاسی و دست‌نشانده‌گی یا وابستگی به بیگانه‌سه ویژگی ساختار رژیم پهلوی بود و طبیعتاً این سه ویژگی یک نوع اختناق و خفقانی را در جامعه نتیجه می‌داد. اصل شکل‌گیری و تداوم نظام پهلوی بدون انتخاب مردم بوده است و شاه این رژیم دست‌نشانده دولت‌های بیگانه و استعماری بود و مناصب قدرت به صورت رانتی تفویض می‌شد. به همین جهت نه تنها شاه این

رژیم فاقد مشروعیت سیاسی بود بلکه سایر احزاب هیئت حاکمه نیز فاقد مشروعیت بودند و طبیعتاً به‌رغم انتخابات صوری که برگزار می‌شد و یک دموکراسی نمایشی را سعی می‌کردند به اجرا در بیاورند، حقیقتاً احزاب سیاسی فاقد هر گونه جایگاه در تصمیم‌سازی و اداره حکومت بودند. چون فضای سرکوب و خفقان سیاسی حاکم بود؛ هر گونه مخالفت با صاحبان قدرت مساوی با مخالفت با شخص اول مملکت تلقی می‌شد و هر اقدام نامشروع دستگاه حاکم با اراده‌های همایونی گره زده می‌شد و دولت در همه امور جامعه دخالت می‌کرد و انحصار استفاده از منابع را در دست داشت؛ بنابراین می‌توان پی برد آزادی سیاسی در این رژیم به یک تراژدی به تمام معنا تبدیل شده بود.

از منظر حضرت امام آزادی سیاسی مبتنی بر چه شالوده‌هایی است؟

از منظر حضرت امام اصل آزادی یک امر کاملاً بدیهی است؛ یعنی مفهوم آزادی، مفهوم بدیهی است و نیازی به تعریف ندارد. امام در باب آزادی نکاتسی را مطرح کرده‌اند که می‌توان آن را بدین گونه بیان کرد: آزادی در یک نگاه از منظر امام به مثابه رعایت حقوق عمومی و عدم الزام توجیه‌ناپذیر و غیرمنطقی بیرونی برای مردم است. به همین جهت امام بیان می‌کردند مردم در عقیده آزاد هستند و کسی آن‌ها را الزام نمی‌کند که این عقیده را داشته باشند. کسی آن‌ها را الزام نمی‌کند این راه را بروند یا این انتخاب را انجام دهند. کسی الزام نمی‌کند در کجا مسکن داشته باشند یا چه شغلی داشته باشند. امام می‌فرمودند این بدیهی است؛ اما تعبیر دیگری امام دارند که آزادی را به مثابه حق تعیین سرنوشت تلقی کرده‌اند. امام در عبارتی بیان می‌کنند: از حقوق هر ملتی است که بتواند تعیین سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد. امام می‌فرمودند این یک مسئله کاملاً عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید به دست خودش باشد. گاهی اوقات امام آزادی را به مثابه رفتار توأم با رأفت تلقی می‌کردند. در عبارتی از حضرت امام است که در هیچ انقلابی مثل انقلاب ما رحمت وجود نداشت. هیچ انقلابی مثل انقلاب ما با خیانت‌کاران رفتار نکرد. همه را آزاد گذاشت. مراد از آزادی در اینجا رفتار توأم با رأفت است. معنای اساسی و محوری حضرت امام از آزادی سیاسی، رعایت حقوق مردم است که نباید همراه با اعمال تحمیل‌ها و الزامات توجیه‌ناپذیر باشد. خاستگاه این نوع آزادی از منظر حضرت امام آن است که این یک موهبت الهی است و طبیعتاً ریشه در توحید عملی دارد. امام در پاسخ شاه که گفته بود ما به مردم آزادی اعطا کردیم، فرمودند این چه آزادی است که اعطا کردید؟ مگر آزادی اعطا شدنی است؟ خود این کلمه جرم است. عبارت اینکه آزادی را اعطا کردیم جرم است. آزادی مال مردم است. قانون و خدا به مردم آزادی داده‌اند. اسلام آزادی داده است. قانون اساسی به مردم آزادی داده است. امام آزادی را حقیقتاً به صورت یک حق مطرح می‌کنند. من معتقدم یکی از شاخصه‌های آزادی سیاسی از منظر امام این است که آزادی خاستگاه توحیدی دارد در برابر منشأ و خاستگاه آزادی غربی که در واقع همان خواسته‌های نفسانی بشر است. حضرت امام بحث توحید را به عنوان خاستگاه آزادی بیان می‌کند. ایشان معتقد هستند اسلام



کنیم تا بتوانیم متوجه شویم امام چگونه به آزادی می‌اندیشند و نهایتاً چه نوع آزادی‌ها را می‌پذیرند و چه آزادی‌هایی را طرد می‌کنند. هر نوع آزادی که تقابل با کمال و سعادت انسان داشته باشد همان‌گونه که عقل آن را نفی می‌کند شارع مقدس نیز آن را نفی می‌کند. هر نوع آزادی که در راستای تحقق کمال انسان و سعادت انسان باشد از نظر عقل و شارع مقدس آن را پذیرفته است. در این چارچوب باید آزادی‌ها را مورد توجه قرار داد.

وجه امتیاز نگاه امام خمینی (ره) در مقوله آزادی سیاسی

با سایر متفکران و فیلسوفان سیاسی مسلمان در چیست؟
فیلسوفان مسلمان در گذشته آزادی را بررسی کردند، ولی در این سعه و گستره‌ای که حضرت امام بیان کرده‌اند، مطرح نکرده‌اند. باید بدانیم در یک‌صد سال اخیر اغلب متفکران اسلامی به اهمیت مسئله آزادی سیاسی واقف شده‌اند اما تفاوت آن‌ها در تحدید قلمرو آزادی است که با توجه به تجارب جمهوری اسلامی در چهل سال اخیر می‌بینیم پیشرفت‌های متعددی در این زمینه داشته‌ایم. تجربه موفق جمهوری اسلامی برای ما عرصه‌ای را فراهم کرده است که باید نگاه دقیق‌تر به این مسئله داشته باشیم. حضرت امام در تجربه سیاسی خودشان به این نکته رسیده بودند که آزادی‌های سیاسی اساساً چیزی نیست که غرب برای ما به ارمان آورده باشد. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و آزادی‌های معنوی اساس حرکت انبیاء بوده است. یکی از رسالت‌های اصلی انبیاء الهی همین بوده که در این راستا حرکت کنند و جوامع را به سمت این آزادی‌ها سوق دهند. بر این اساس حضرت امام نگاه کاملاً وسیع و بازی به قضیه داشتند. تنها امری که حضرت امام نسبت به آن دغدغه داشتند آن بود که در کنار توجه به آزادی‌های عمومی، مسئولیت‌هایی که متوجه افراد می‌شود در این زمینه باید مدنظر قرار گیرد. معمولاً کسانی که به آزادی سیاسی نگاه می‌کنند سراغ حقوق مردم می‌روند و صرفاً از این ناحیه بحث را دنبال می‌کنند. در حالی که یکسری مسئولیت‌هایی را به همراه دارد. این مسئولیت‌ها را حضرت امام مورد توجه قرار می‌دادند. متأسفانه بعضی از متفکران این نکته را در نظر نداشتند که در کنار این فضای که در باب آزادی مطرح می‌کنند و بحث حقوق را پیش می‌کشند در کنار آن باید این مسئله مدنظر قرار گیرد. متفکرین مواضع متفاوتی در رابطه با خود جمهوری اسلامی دارند. بعضی‌ها معتقدند فضای سیاسی جمهوری اسلامی فضای کاملاً بازی است که در آن مخالفین با کمال وقاحت مردم را علیه آن می‌شوراند و نظام با نهایت رأفت با آن‌ها برخورد می‌کند. آن‌ها این عمل جمهوری اسلامی را بر نمی‌تابند. عده دیگری بر این باورند که نظام جمهوری اسلامی نتوانسته بسترهای لازم را برای آزادی سیاسی فراهم کند. اگر منصفانه به قضیه نگاه کنیم در مجموع با توجه به شرایط محیطی و فشارهای ناشی از دشمنان و همچنین جدی بودن جریان نفوذ می‌توان کارنامه جمهوری اسلامی را در باب آزادی سیاسی یک کارنامه موفق دانست هر چند ممکن است ضعف‌هایی در میان کارگزاران حکومتی در زمینه بی‌توجهی یا غفلت از اهداف متعالیه جمهوری اسلامی در باب جمهوریت و اسلامیت نظام وجود داشته باشد؛ اما این هم ارتباطی با ساختار مردمی نظام ندارد. به همین جهت می‌توان این نکته را بیان کرد که متفکرینی که در این زمینه اندیشه‌ورزی

هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند و حق را از هیچ کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد کسانی بر او سلطه پیدا کنند یا حتی به اسم آزادی، آزادی او را سلب کنند. این نگاه نشان می‌دهد که امام نگاه کاملاً توحیدی به این قضیه داشتند. معیار این نوع آزادی، رهابودگی انسان از اسارت و بندگی هر آنچه غیر از خداست و اطاعت از خداوند هستی بخشی است که انسان ماهیتی از اوئی و به سوی اوئی دارد.

اما هدف این آزادی به عنوان شاخصه دوم آن است که انسان‌ها به سعادت اجتماعی راه پیدا کنند و در مرحله بالاتر به قرب الهی برسند. شاخصه سوم این نوع آزادی، توجه همزمان به موانع درونی آزادی سیاسی علاوه بر عوامل برونی آزادی است و امام به آزادی درونی نسبت به آزادی برونی تقدم می‌بخشیدند. نکته بعدی راجع به حد آزادی است که حد آزادی سیاسی از نظر امام، حرکت بر مدار قانون الهی و ارزش‌های اخلاقی در حیات اجتماعی و نه قانون بشری مبتنی بر تمایلات نفسانی است. حد دیگر آزادی سیاسی ارزش‌های معنوی و نه صرف ارزش‌های مادی است. آزادی‌های نفسانی به سبک غربی، اباحه‌گری و بی‌بندوباری اخلاقی، نشر عقاید فسادانگیز، ترویج دشمن‌ترشی، شایعه‌سازی و دروغ‌پراکنی به هیچ وجه از نظر امام پذیرفته نیست. نکته دیگر آن است که آزادی سیاسی از منظر امام همراه با مسئولیت و نه عاری از مسئولیت است. از نظر امام آزادی و مسئولیت دو روی یک سکه است و اساساً آزادی را ضروری ساخته است و الا آزادی هیچ ضرورتی ندارد. نکته بعدی حد آزادی عقیده است. حد آزادی عقیده مذهبی و چه سیاسی عدم افساد جامعه است. در این صورت تحمیل و تفتیش عقیده هیچ کدام جایز نیست. آثاری که مبتنی بر عقیده می‌شود تا زمانی که منافات با قوانین الهی نداشته باشد منعی نخواهد داشت. حضرت امام آزادی فتنه‌گری و توطئه‌رانی نمی‌پذیرند، زیرا بالاترین ارزش‌های معنوی و اجتماعی در تقابل است. متأسفانه بعضی‌ها معتقدند حضرت امام بحث توطئه را که مطرح کردند یک بحث کاملاً سیاسی است و در یک موقعیت زمانی خاص مطرح شده است و این توطئه نمی‌تواند به عنوان یک حد برای آزادی سیاسی مطرح شود. این اشتباه است؛ زیرا این نکته را عرض کردیم که حضرت امام وقتی مسئله آزادی را مطرح کردند از آزادی از موانع درونی شروع می‌کنند تا به موانع برونی می‌رسند. یک ادبیات یکپارچه است. شما نباید تفکیک کامل میان مرز آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های معنوی قائل شوید. عرض کردم آزادی معنوی بستر ساز آزادی سیاسی واقعی به معنای دقیق کلمه است. به همین جهت به نظر می‌رسد این عبارت درستی نیست. بعضی‌ها می‌گویند برای امام آزادی بیرونی اولویت ندارد، بلکه آزادی درونی اهمیت دارد. این حرف نیز حرف درستی نیست. اسلام برای هر دو نوع آزادی آمده است. اینکه در قرآن کریم آمده است: «ویضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم» شامل آزادی درونی و آزادی بیرونی است و هدف آن است که انسان به سعادت و کمال برسد. سعادت و کمال جز به تحقق هر دو آزادی ممکن نیست. این نکاتی است که به نظر می‌رسد اگر قرار باشد امام را درست درک کنیم باید مبنای توحیدی آزادی را ابتدا فهم



می‌کنند باید تمام جهات بحث را در نظر بگیرند و متوجه باشند که اگر در کنار آن آزادی‌ها به مسئولیت‌هایی که نظام اسلام و حکومت اسلامی باید اساس خود را بر آن استوار سازد، توجه کنند می‌توان گفت درک مناسبی نسبت به آزادی‌های سیاسی خواهند داشت.

همان‌گونه که مستحضر هستید جهان امروز به لحاظ آزادی سیاسی به نقاط مشخصی رسیده است. به نظر شما آیا فقه سیاسی و منظومه فکری حضرت امام و علمای مسلمان ظرفیت پذیرش این آزادی سیاسی را در مقایسه با جهان دارد؟

اگر دقیق بتوانیم مسئله‌ای را که در جهان اسلام باید دنبال شود درک کنیم، در این صورت جایگاه آزادی سیاسی برای ما روشن‌تر خواهد بود. باید بدانیم پیرامون آزادی سیاسی و اصل آزادی، اساساً بین اسلام و غرب تفاوت‌هایی دارد. ما در مبانی با غرب اختلاف داریم. خاستگاه آزادی و اهداف آزادی متفاوت است. غرب فقط به عوامل بیرونی توجه دارد و به عوامل درونی توجه ندارد. ما کاملاً با آن‌ها متفاوت هستیم. آن‌ها قانون را در عرصه اجتماعی دنبال می‌کنند و در عرصه فردی دنبال نمی‌کنند. ما با آن‌ها تفاوت داریم. آن‌ها به ارزش‌های مادی توجه دارند. ما به ارزش‌های معنوی و مادی توجه داریم که این باز تفاوتی ایجاد می‌کند. ما آزادی را توأم با مسئولیت می‌دانیم نه عاری از مسئولیت و این یک تفاوتی ایجاد می‌کند. ما عرصه‌های متعددی داریم که تفاوت ما را با آن‌ها کاملاً روشن می‌کند. اگر فقه اسلامی بتواند بر اساس شاخصه‌های آزادی سیاسی در اسلام، آزادی‌های سیاسی را شفاف‌تر و با قیود دقیق‌تری بیان کند در این صورت توفیق لازم را پیدا کرده است؛ اما اگر قرار باشد خوانش ما از آزادی سیاسی همان خوانش غرب باشد در این صورت در ورطه اشتباه و انحراف افتادیم و این خطایی است که قابل بخشش نیست.

تغییراتی که در جامعه ایران قبل و بعد از انقلاب نسبت به آزادی سیاسی رخ داده، کدام است؟ آیا وضعیت رو به رشد یا عقب‌گرد بوده است؟

انقلاب اسلامی آزادی را به عنوان یکی از شعارهای اساسی خودش مطرح کرد؛ یعنی به هر حال «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» یکی از شعارهای اصلی و محوری بود. آزادی از سلطه استعمار، آزادی از استبداد، آزادی از ساختارهای معیوب و ضد مردمی، آزادی از حاکمان فاسد و ظالم شعار انقلاب بود. من معتقدم انقلاب اسلامی توانست فضای مناسبی برای پیشرفت همه‌جانبه مردم به دور از استعباد، استبداد و استعمار فراهم کند. این انقلاب در وهله اول حق انتخاب نوع نظام سیاسی را به رأی مردم گذاشت و مردم در یک رفراندوم باشکوه با مشارکت نود و هشت و دو دهم درصدی نظام جمهوری اسلامی را انتخاب کردند. در نتیجه انقلاب اسلامی ساختاری را بر پایه آرای مردم و مبتنی بر باورها و ارزش‌های عمومی مردم برای مردم فراهم کرد. در وهله دوم قانون اساسی را بر اساس آرای نمایندگان تأسیس کرد و نهایتاً به رفراندوم عمومی گذاشت. بر اساس مشارکت مردمی برخی از نهادهای رسمی مانند سپاه، جهاد، بسیج مردمی و کمیته‌های امداد و دیگر نهادهای رسمی را شکل داد و

توفیق پیدا کرد در انتخابات متعدد حاکمانی صالح را در معرض انتخاب مردم قرار دهد. جمهوری اسلامی یک فضایی را فراهم کرد که در شدیدترین شرایط و زیر بمباران دشمن انتخابات مردمی و مشارکت توده‌ها را با خود به همراه داشت. از این جهت همه عرصه‌های حاکمیت چه مستقیم و غیرمستقیم در معرض آرای عمومی مردم قرار گرفت. جمهوری اسلامی توانست آزادی منفی و آزادی مثبت را در حد امکانات خودش برای جامعه فراهم سازد؛ اما به هر حال متأسفانه با نفوذ دشمن در ساختارهای حکومتی نظام اسلامی که با هدف براندازی نظام اسلامی صورت گرفت طبیعی بود که نظام از خود واکنشی نشان دهد و شرایطی را برای انتخاب شونده‌گان تعیین کند. تعیین این شرایط به هیچ وجه به معنای اعمال محدودیت در باب آزادی‌های سیاسی نیست. بلکه به این معناست که نظام سیاسی در دستیابی مردم به منافع حاصل از برقراری نظام اسلامی و کاهش مخاطرات ناشی از نفوذ دشمن مذاقه خرج می‌دهد و این مذاقه امری ضروری است. ولی در عین حال ممکن است یکسری گلیه‌ها در ارتباط با نوع مواجهه برخی کارگزاران وجود داشته باشد که این قابل رفع و قابل نقد و بررسی است.

فاصله ما با ایدئال‌ها چقدر است و اساس جایگاه جمهوری اسلامی در مقایسه با سایر کشورهای دنیا در مقوله آزادی سیاسی چگونه است؟

همان‌طور که عرض کردم با توجه به محدودیت‌هایی که جمهوری اسلامی با آن مواجه بوده است، مثل محدودیت‌های محیطی و با توجه به شرایطی که بر آن حاکم است و تلاشی که دشمن انجام می‌دهد که نظام را از درون دچار فروپاشی کند، در مجموع معتقدم جمهوری اسلامی نسبت به بسیاری از کشورهای پیشرفته که ادعای آزادی سیاسی دارند، موفق عمل کرده است. ولی در عین حال آن چیزی که نظام اسلامی می‌خواهد این است که ما همواره رو به جلو حرکت کنیم. اینکه در اسلام بیان شده است یک انسان مسلمان حق ندارد امروز خودش را مساوی دیروز قرار دهد تا جایی که بخواهد مثلاً پایین‌تر از دیروز خودش باشد. به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد انسان نسبت به گذشته خودش توقف یا اقول داشته باشد. اسلام معتقد است انسان‌ها باید هر روزشان بهتر از دیروز باشد. به همین جهت طبیعتاً یک سری مطلوب‌هایی در نظام اسلامی داریم که هر آنچه مانعی است و انسان‌ها را از خدا دور می‌کند، یعنی باعث می‌شود انسان‌ها نتوانند انگیزه‌های الهی خودشان را به بروز و ظهور برسانند و نتوانند افعال خودشان را در جهت عبودیت حق تعالی به کار گیرند، باید تلاش شود این موانع از پیش راه ملت برداشته شود. طبیعتاً بعضی از قوانین ممکن است این‌گونه باشد. بعضی ساختارها ممکن است این‌گونه باشد. ساختارها باید تغییر پیدا کند. قوانین باید تغییر پیدا کند. گاهی اوقات رفتارها و بینش‌ها باید عوض شود. گاهی اوقات منش‌ها باید تغییر پیدا کند؛ بنابراین ممکن است بناظر به آن ایدئال اسلام و مطلوب اسلام، ما در عرصه‌های مختلف نیاز به تأمل داشته باشیم. نتایج این تأملات ممکن است این باشد که ما بخش‌هایی را که مثبت است ارتقا بخشیم و جاهایی که مانع شده و مانع غیر موجه است از پیش پای مردم برداریم.



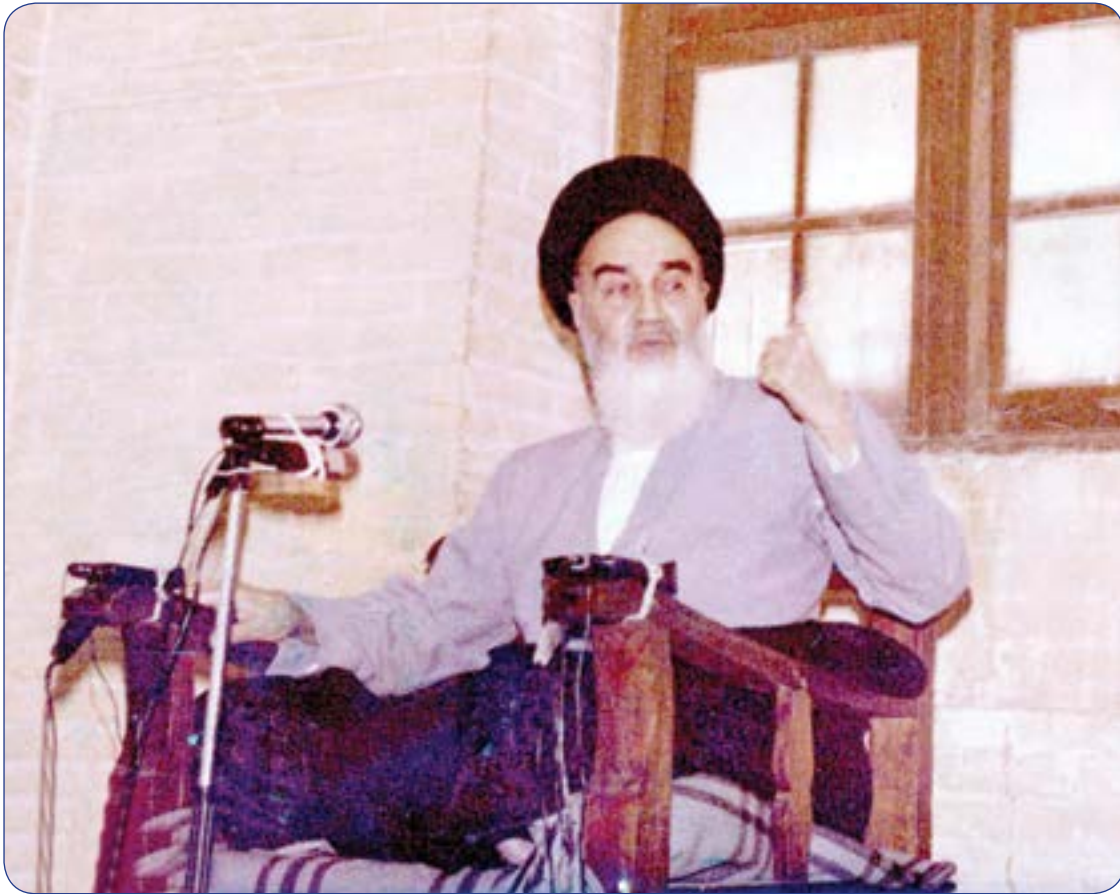
می‌انجامد. (همان، ج ۱۴، ص ۹۱) پس در جامعه اسلامی، مردم در اندیشه و باور خویش آزاد هستند و «کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتما این عقیده را داشته باشید.» (همان، ج ۱۰، ص ۹۴)

امام خمینی بر آزادی اندیشه تأکید جدی دارد و آن را شرط استقلال سیاسی و علمی و رشد و پیشرفت جامعه می‌داند:

«ما اگر بخواهیم مستقل باشیم باید اول افکارمان را مستقل کنیم، یعنی از آزادی فکری [آغاز کنیم]... آزادی فکری این است که انسان در فکرش آزاد و بدون این که متمایل به یک طرف باشد فکر کند، در مسائل علمی هم همین طور است.» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۸۰)

اصل آزادی انسان از دیدگاه امام خمینی تأیید شده و آن را در طول اراده خدا تعریف می‌کنند. ایشان انسان را موجودی می‌داند که آزادی، قرین آفرینش اوست و او می‌تواند در وجوه گوناگون زندگی خویش از این آزادی بهره ببرد. (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷)

آزادی اندیشه از مهم‌ترین جلوه‌های آزادی‌های فردی است، و ناظر به آزادی افراد در گزینش هر اندیشه و باوری است که امام خمینی نیز به این نکته تصریح می‌کند. (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۷؛ ج ۱۴، ص ۹۳) برداشت حضرت امام از دین اسلام این است که «اسلام، مکتب تحمیل نیست» (همان، ج ۱۱، ص ۱۵۷)؛ زیرا تحمیل دیدگاه و جلوگیری از آزادی اندیشه به اختناق و استبداد



آزادی اندیشه و بیان

احترام به آزادی تفکر و بیان

محمد رجبی نژاد

شده است. امام علی (ع) می فرماید: «لإعبادة كالتفكر» (نهج البلاغه، حکمت ۵۴۰): اما تفکر زیانبار نکوهش شده و از آن نهی شده است. البته نهی اخلاقی است و از نظر حقوقی و قانونی محدودیتی بر آن نیست. حکومت و افراد جامعه نمی توانند فردی را از تفکر منفی باز دارند و یا او را مجازات کنند. البته تفکر در گناه، غیر از نقشه کشیدن و انجام آن است که محدودیت و منع قانونی دارد. (آزادی و دموکراسی در اسلام و لیبرالیسم، ص ۸۰)

اندیشه مثبت برآیند آزادی اندیشه است. در اسلام بر تعقل و تدبیر و آزادی اندیشه بسیار سفارش شده است. چرا که آزادی اندیشه مهم ترین بستر رشد و شکوفایی توانایی های انسان ها در آفرینش اندیشه های نو در عرصه های گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی، علمی، هنری و... است؛ و به گونه فراگیر، در برگیرنده آزادی هر فرد در داشتن یک دیدگاه و اندیشه به گونه مستقل از دیدگاه های دیگران است. به باور «جان استوارت میل» تا وقتی که افراد به دیگران آسیب نرسانند و حقوق دیگران را تباها نکرده اند، رواست که از حق آزادی اندیشه بر خوردار باشند و مصالح و منافع خود را به هر روش که خود می خواهند، پیگیری نمایند. (رک. استار، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

مقدمه

اندیشه یعنی «تلاش ذهنی برای شناخت» (ر.ک: فرهنگ فارسی سخن، حسین انوری) و آزادی اندیشه یعنی «آزادی انسان در به کارگیری روش های عقلانی منطقی در جهت کشف حقیقت، بدون آن که دیگران او را به گام برداشتن در راه های معینی ملزم سازند که به نتایج از پیش تعیین شده (درست یا نادرست) بینجامد.» (ر.ک: فرهنگ واژه ها، عبدالرسول بیات)

از برتری های بارز انسان، توانایی اندیشه است که برآیند آن می تواند تفکر مثبت و یا منفی باشد. تفکر مثبت و سازنده در نظام آفرینش و کشف حقایق و اسرار جهان می تواند انسان را هم به سوی پروردگار جهان رهنمون کند، و هم طبیعت را در خدمت آسایش و سعادت بشریت قرار دهد و در مسیر شکوفایی فرهنگی و علمی جامعه نقش برجسته و سازنده ای داشته باشد.

تفکر منفی نیز که برای مقاصد شیطانی و تسلط بر انسان ها و رسیدن به خواسته های حیوانی، بدون توجه به اصول و ارزش های انسانی انجام گیرد، بسیار زیانبار خواهد بود.

در جهان بینی اسلامی، اندیشه مثبت برترین عبادت شمرده



عملی نیستند؛ مثلاً مقدسات ادیان و مذاهب دیگر را نمی‌توان به نام آزادی بیان مجاز شمرد و...

با این مقدمه در صدد پاسخ‌گویی به این پرسشیم که آزادی اندیشه و بیان در دیدگاه امام خمینی چگونه بود و چه جایگاهی داشت. پیش از جستجوی پاسخ در آثار امام خمینی، بهتر است - ولو کوتاه - متون اسلامی را کاوش کرده و دیدگاه اسلام‌رادر بیابیم.

آزادی اندیشه و بیان، در اسلام

قرآن کریم در آیات گوناگون انسان را به اندیشیدن و تدبیر و اندیشه در جهان هستی فرا می‌خواند. از او می‌خواهد که با نیروی عقل، سود و زیان خویش را بشناسد و در راستای کمال و آزادی از هر گونه اسارت، پلیدی و گمراهی قدم بردارد.

«سنرهبهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق أو لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» (فصلت، ۵۳) «زود است که ما آیات خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان هویدا گردانیم، تا آشکار شود که آن حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟»

یادر آیه دیگری می‌فرماید:

«و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم أفلا تبصرون» (ذاریات، ۲۰-۲۱) «و در زمین، نشانه‌هایی برای اهل یقین و نیز در وجود شما است؛ آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟»

در روایات بی‌شماری نیز بر فکر کردن سفارش فراوانی شده است. امام علی (ع) می‌فرماید: «آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴) روشن است که حضرت بیداری و آگاهی قلب را در اندیشه دانسته‌اند. یا امام صادق (ع) فرموده‌اند: «پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او، برترین پرستش است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵)

آزادی اندیشه و بیان از حقوق فطری انسان است که خداوند به او ارزانی داشته است: «الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان» (الرحمن، ۱-۴) اگرچه بیان بر گفتار از طریق زبان اطلاق می‌گردد؛ ولی به نوشتار و هر وسیله‌ای که یک ایده و عقیده و مقصود را ابراز نماید، بیان گفته می‌شود. از این رو خداوند به قلم سوگند یاد کرده است: «ن و القلم و ما یسطرون.» (قلم، ۱) بیان می‌تواند حقایق و اندیشه‌های حق و مفید را ابراز نماید؛ یا اندیشه‌های باطل و ناصواب را. در قرآن به قول استوار و نوشتار عادلانه توصیه شده و از مطالب انحرافی و گمراه کننده نهی شده است: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً» (احزاب، ۷۰). در آیه ۲۸۲ بقره فرموده: «و لیکتب بینکم کتاب بالعدل» در آیه دیگر از نوشتن مطالب انحرافی و نسبت دادن آن به خداوند نهی کرده: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدبهم ثم یقولون هذا من عندالله» (بقره، ۷۹). بنابراین آزادی بیان در اسلام در چارچوب قانون و با رعایت اصول و معیارهای عقلی و شرعی، پذیرفته است. روشن است که

آزادی تفکر که ناشی از توانایی انسانی بشر است، اجازه می‌دهد که در مسائل گوناگون بیندیشد. لذا این توانایی باید آزاد باشد تا بتواند شکوفا شود. هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد داشته باشد، باید طرفدار آزادی اندیشه باشد. به عکس هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد، جلوی آزادی اندیشه را می‌گیرد. این گونه مکاتب می‌خواهند مردم را در یک محدوده خاص فکری نگهدارند و از رشد افکارشان جلوگیری کنند. همان گونه که در کشورهای کمونیستی و استبدادی چنین است. در این کشورها به دلیل وحشتی که از آسیب‌پذیر بودن ایدئولوژی رسمی وجود دارد، حتی صدا و سیما به گونه‌ای است که مردم نتوانند صدای کشورهای دیگر را بشنوند و ببینند. (ر.ک: شهید مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۲۰۷) یا امروزه نظام‌های استبدادی کاری می‌کنند که مردم به آسانی به فضای مجازی و رسانه‌های عمومی آزاد دسترسی نداشته باشند و این مانع آزادی اندیشه و عمل است.

آزادی اندیشه بدون آزادی بیان معنا و نمود ندارد. آزادی بیان از مصادیق آزادی و یکی از پایه‌های دموکراسی و رفتارهای سیاسی مردم است که تاثیر بسیاری بر جامعه دارد. این آزادی از حقوق اولیه انسان است و به انگیزه آن انسان حق دارد ایده و عقیده خود را بدون هیچ بازدارندگی و چارچوبی ابراز کند. این آزادی، شامل آزادی قلم، مطبوعات و مطلق اطلاع رسانی نیز می‌شود. (قدران قراملکی، محمد حسن، آزادی در فقه و حدود آن، ص ۳۱)

آزادی اندیشه و بیان از آزادی‌های مدنی بنیادین تلقی می‌شوند که در برگیرنده هر دو ارتباط نوشتاری و گفتاری است و در نخستین نگاه، به نظر می‌رسد که با دموکراسی رابطه‌ای آشکار

و مستقیم دارد: بیان آزاد مستلزم دموکراسی و دموکراسی مستلزم بیان آزاد است. بر عکس، نظام‌های تام‌گرا از آزادی بیان جلوگیری می‌کنند زیرا ثبات آنها را تهدید می‌کند.

بر اساس آزادی بیان که در جوامع مردم‌سالار حق طبیعی انسان‌ها به شمار می‌آید، شهروندان می‌توانند آزادانه مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را طرح و تحلیل نمایند. هم‌چنان که آزادی فرد در بیان عقیده و ایراد نطق و خطابه، بدون ترس از دخالت دولت، آزادی بیان می‌باشد.

با همه تضمین قوانین اساسی برخی کشورها در مورد آزادی اندیشه و بیان، نظام‌های حقوقی این دو ارزش را به گونه مطلق نپذیرفته و رعایت نمی‌کنند. قوانین محدودکننده‌ای تصویب کرده و به‌ویژه آزادی بیان را در قالب قوانین مصوب سفارش می‌کنند و در غیر این صورت عمل افراد را فتنه‌انگیزی و آشوب‌گری، تحریک، هتک حرمت و آبروریزی، هجو، افترا و ناسزا و... قلمداد می‌کنند. پس، آزادی بیان که در ادامه آزادی اندیشه است، معمولاً دارای حد و مرز شده و با نام آزادی بیان افراد مجاز به هر

امام خمینی راجع به آزادی قلم که مظهر آزادی بیان است می‌گوید: «قلمی آزاد است که توطئه‌گر نباشد. قلمی آزاد است، روزنامه‌ای آزاد است، که نخواهد این ملت را به عقب و به تباهی بکشد. این قلم‌ها همان سر نیزه سابق است که می‌خواهند ملت را به تباهی بکشند.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۵۰) وقتی از ایشان درباره حدود آزادی سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهد: «اگر مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد... اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود؛ اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.» (همان، ج ۵، ص ۵۲۰)



انتخاب و پیروی از بهترین گفتار در حالی امکان دارد که آزادی بیان وجود داشته باشد، تا در مقایسه با یکدیگر بهترین سخنان مشخص گردد. از سیره معصومین (ع) نیز آزادی بیان در برخورد با مخالفان و اجازه مناظره با آنان به خوبی دریافت می‌شود. با این حال سوءاستفاده از آزادی و ایجاد فتنه در جامعه اسلامی ممنوع شده است. چنانچه در زمان پیامبر اسلام (ص) گروهی از منافقان مدینه دست به ساختن «مسجد ضرار» زدند تا در صفوف مسلمین تفرقه ایجاد کنند، پیامبر (ص) دستور داد آن را خراب کنند. (المیزان، ج ۹، ص ۳۹۰) این یعنی هرگونه سوءاستفاده از مقدسات و ارزش‌های دینی در راستای هدف‌های شیطانی و نفسانی و ایجاد نفاق ممنوع است. (آزادی و دموکراسی در اسلام، ص ۸۶ و ۹۰؛ درآمدی بر حقوق اسلامی، ص ۲۷۲)

آزادی اندیشه و بیان از دیدگاه امام

اصل آزادی انسان از دیدگاه امام خمینی تأیید شده و آن را در طول اراده خدا تعریف می‌کنند. ایشان انسان را موجودی می‌دانند که آزادی، قرین آفرینش اوست و او می‌تواند در وجوه گوناگون زندگی خویش از این آزادی بهره ببرد. (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷)

آزادی اندیشه از مهم‌ترین جلوه‌های آزادی‌های فردی است، و ناظر به آزادی افراد در گزینش هر اندیشه و باوری است که امام خمینی نیز به این نکته تصریح می‌کند. (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۷؛ ج ۱۴، ص ۹۳) برداشت حضرت امام از دین اسلام این است که «اسلام، مکتب تحمیل نیست» (همان، ج ۱۱، ص ۱۵۷)؛ زیرا تحمیل دیدگاه و جلوگیری از آزادی اندیشه به اختناق و استبداد می‌انجامد. (همان، ج ۱۴، ص ۹۱) پس در

جامعه اسلامی، مردم در اندیشه و باور خویش آزاد هستند و «کسی الزام‌شان نمی‌کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید.» (همان، ج ۱۰، ص ۹۴)

امام خمینی بر آزادی اندیشه تأکید جدی دارد و آن را شرط اسقلال سیاسی و علمی و رشد و پیشرفت جامعه می‌داند:

«ما اگر بخواهیم مستقل باشیم باید اول افکارمان را مستقل کنیم، یعنی از آزادی فکری [آغاز کنیم]... آزادی فکری این است که انسان در فکرش آزاد و بدون این که متمایل به یک طرف باشد فکر کند، در مسائل علمی هم همین طور است.» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۸۰)

البته ایشان آزادی اندیشه‌ای را مورد تأیید قرار می‌دهد که در قالب بحث‌های علمی و فکری بیان شود؛ لذا هرگز اجازه نشر مطالب مضر که قصد توطئه‌گونه‌ای داشته باشد را نمی‌دهند. (همان، ج ۳، ص ۳۷۱) هر نوع مخالفت با قانون و ارزش‌های اسلامی را نیز نمی‌پذیرد؛ و این نشان می‌دهد که انتشار و تبلیغ اندیشه‌های فاسد که به ضرر جامعه باشد، ممنوع است و برای همین سفارش می‌کند:

«آزادی در حدود اسلام است در حدود قانون است؛ تخلف از قانون نشود به خیال این که آزادی است.» (همان، ج ۹، ص ۱۵۰) امام خمینی آزادی بیان هم که ادامه و مکمل آزادی اندیشه است، را پذیرفته و معتقد است:

«آزادی آراء در اسلام از اول بوده است، در زمان ائمه ما-علیهم السلام- بلکه در زمان خود پیغمبر آزاد بود. حرف‌هایشان را می‌زدند. ما حجت داریم. کسی که حجت دارد از آزادی بیان نمی‌ترسد.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۷) ایشان آزادی بیان و اندیشه را مختص فرد یا طبقه خاصی نمی‌دانست، بلکه معتقد بودند: «آزادی بیان و قلم و عقیده برای همگان آزاد می‌باشد.» (همان، ج ۶، ص ۲۶۲) پس، در دستگاه فکری حضرت امام آزادی بیان برای همگان، اعم از موافق و مخالف معنا می‌یابد؛ اما همان گونه که اشاره شد، همواره ایشان حدود و ضوابطی را برای این نوع آزادی نیز متصور بودند.

امام خمینی راجع به آزادی قلم که مظهر آزادی بیان است می‌گوید:

«قلمی آزاد است که توطئه‌گر نباشد. قلمی آزاد است، روزنامه‌ای آزاد است، که نخواهد این ملت را به عقب و به تباهی بکشد. این قلم‌ها همان سر نیزه سابق است که می‌خواهند ملت را به تباهی بکشند.» (همان، ج ۱۰، ص ۳۵۰) وقتی از ایشان درباره حدود آزادی سؤال می‌شود، پاسخ می‌دهد:

«اگر مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد... اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود؛ اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.» (همان، ج ۵، ص ۵۲۰)

درباره روزنامه‌ها و نشریات نیز که از دیگر مصادیق آزادی اندیشه و بیان است، فرموده‌اند: «روزنامه‌هایی که مضر به حال ملت نباشد، و روزنامه‌هایی که نوشته‌یشان گمراه کننده نباشد، آزادند.» (همان، ص ۵۲۱) اظهار مطالب انحرافی و گمراه کننده از دیدگاه امام خمینی جایز نیست:

«در اسلام، دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال، مادامی که توطئه در کار نباشد و مسائلی را عنوان نکنند که نسل ایران را منحرف کنند.» (همان، ص ۴۶۸)

نتیجه

امام خمینی به عنوان یک عالم و مرجع دینی و اندیشمند تربیت یافته مکتب اسلام، بر این باور است که اسلام در زمینه آزادی اندیشه و بیان دارای آموزه‌هایی است که آن را با دیگر جوامع غیردینی و غربی متفاوت می‌کند. ایشان معتقد است هر نوع آزادی در اسلام و نظام اسلامی محترم است؛ اما در حدود قانون الهی و احکام اسلامی و مصالح اجتماع و قوانین کشور؛ در غیر این صورت هیچکس حق ندارد آزادی افراد اجتماع را سلب و یا محدود نماید.

امام خمینی آزادی بیان هم که ادامه و مکمل آزادی اندیشه است، را پذیرفته و معتقد است: «آزادی آراء در اسلام از اول بوده است، در زمان ائمه ما-علیهم السلام- بلکه در زمان خود پیغمبر آزاد بود. حرف‌هایشان را می‌زدند. ما حجت داریم. کسی که حجت دارد از آزادی بیان نمی‌ترسد.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۷) ایشان آزادی بیان و اندیشه را مختص فرد یا طبقه خاصی نمی‌دانست، بلکه معتقد بودند: «آزادی بیان و قلم و عقیده برای همگان آزاد می‌باشد.» (همان، ج ۶، ص ۲۶۲) پس، در دستگاه فکری حضرت امام آزادی بیان برای همگان، اعم از موافق و مخالف معنا می‌یابد؛ اما همان گونه که اشاره شد، همواره ایشان حدود و ضوابطی را برای این نوع آزادی نیز متصور بودند.



آزادی اندیشه و بیان

علی مطهری:

آزادی بیان لازمه آزادی تفکر است

با شروع جنگ تحمیلی محدودیت‌هایی برای آزادی بیان ایجاد شد
نظر امام بر آن بود که هر کسی حرف خودش را بزند و نظر خودش را بدهد



دکتر علی مطهری فرزند شهید آیت‌الله مرتضی مطهری نماینده دوره‌های هشتم، نهم و دهم در مجلس شورای اسلامی استاد دانشگاه و مدیر انتشارات صدرا (ناشر تألیفات شهید مطهری) است. وی در این گفت‌وگو به ساحت‌های گوناگون آزادی در اندیشه حضرت امام خمینی و نیز شهید مطهری به عنوان شاگرد حضرت امام اشاره کرد.

است. یعنی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا شروع جنگ تحمیلی همین‌طور بوده است. می‌بینیم گروه‌های کمونیست و چپ‌گرا و گروه‌های التقاطی مثل مجاهدین خلق در تبلیغ اندیشه‌های خود آزاد بودند و روزنامه و هفته‌نامه داشتند و علناً آنها را تبلیغ، توزیع و پخش می‌کردند و کسی مانع آنها نبوده است. رفتار این گروه‌ها سبب شد محدودیت‌هایی برای آنها ایجاد شود. تشکیل مجلس اول به گونه‌ای بود که همه گروه‌های فکری در این مجلس شرکت داشتند. کسانی که منتقد بودند و اعتراضاتی داشتند نیز وارد مجلس شدند و نظریات خود را بیان می‌کردند اگر چه در داخل مجلس گاهی با آنها رفتار خوبی انجام نمی‌شد. ورود آنها به مجلس و اینکه تربیونی برای بیان نظرات خودشان داشتند نقطه مثبتی بوده است. مجلس دوم تا حد زیادی این حالت را داشت، با اینکه در زمان جنگ بودیم. این نشان می‌دهد که تصمیم اولیه انقلاب اسلامی بر آزادی بیان بوده است. اما با شروع جنگ تحمیلی طبیعتاً محدودیت‌هایی برای آزادی بیان ایجاد شد. افرادی بودند که مخالف ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر بودند و اعتقاد داشتند جنگ باید در همین مقطع پایان یابد. آنها حرف‌های خود را زده و تبلیغ می‌کردند. شاید حرف‌های آنها به معنی تضعیف روحیه مردم تلقی می‌شد

بحث ما درباره آزادی بیان و اندیشه از منظر حضرت امام خمینی است. لطفاً جایگاه آزادی و اساساً آزادی اندیشه و بیان را در منظر حضرت امام توصیف کنید.

به طور کلی افرادی که متفکر، فیلسوف و اهل تفکر و تعقل هستند همیشه طرفدار آزادی بیان هستند. زیرا آزادی بیان لازمه آزادی تفکر است. امام خمینی رحمت‌الله‌علیه‌هم‌متفکر و هم فیلسوف بودند و به طور طبیعی طرفدار آزادی بیان بودند. اما ارزیابی‌ای که ما می‌توانیم از موضع حضرت امام نسبت به آزادی بیان داشته باشیم از زمانی است که ایشان صاحب قدرت شدند و حکومت را به دست گرفتند. به نظر من مقطع زمانی که می‌تواند معیار ارزیابی میزان اعتقاد و تأکید امام خمینی بر آزادی بیان واقع شود از زمان پیروزی انقلاب تا قبل از شروع جنگ تحمیلی است. می‌دانید که در دوران جنگ شرایط خاصی بر کشور حاکم می‌شود و ممکن است بعضی از آزادی‌های قانونی محدود شود. ولی در فاصله بیست و دوم بهمن سال ۱۳۵۷ تا آخر شهریور سال ۱۳۵۹ که جنگ تحمیلی شروع شد، این فاصله زمانی به نظر من می‌تواند یک معیار مناسبی برای تشخیص موضع امام خمینی درباره آزادی بیان باشد.

ما می‌بینیم در این فاصله زمانی، واقعا آزادی بیان حاکم بوده



و بر این اساس برای آنها موانعی ایجاد شد. در یک زمانی هفده نشریه بسته شد. حضرت امام رحمت الله علیه فرمودند: قلم‌های مسموم باید شکسته شود. به دنبال این قضیه هفده نشریه تعطیل شدند. یا مثلاً در قضیه مک فارلین در مجلس، هشت نفر از نمایندگان خواستار سؤال از وزیر امور خارجه شدند برای آنکه بیاید و در مجلس توضیح دهد. در آنجا امام خمینی مانع شدند و آن نمایندگان را نکوهش کردند. یا بعدها نهضت آزادی، اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی را صادر می‌کرد و نظر خودش را درباره ادامه جنگ و دیگر مسائل مطرح می‌کرد که با آنها برخورد تندی صورت گرفت. البته اکثر این برخوردها را می‌توان به خاطر وجود جنگ و شرایط خاص توجیه کرد. اگر چه ممکن است در برخی موارد تندروری‌هایی شده باشد. به نظر من درباره نهضت آزادی تندروری صورت گرفته است. نیاز به آن گونه سرکوب نبود. آنها افرادی نبودند که اقدامات مسلحانه کرده باشند، موضع آنها با موضع فداییان خلق و گروه‌های کمونیستی متفاوت بود و سابقه طولانی در مبارزه داشتند و به هر حال یک گروه اسلامی بودند. به نظر من برخورد تندی که با نهضت آزادی شد ضرورت نداشت. از ابتدای نهضت اسلامی و در آستانه پیروزی، مواضع امام خمینی درباره آزادی بیان کاملاروشن است. ایشان در زمانی که در نوفل لوشاتو فرانسه بودند به صراحت اعلام کردند کمونیست‌ها هم در کشور ما در جمهوری اسلامی آزاد خواهند بود که حرف‌های خود را بزنند. نگاه اولیه همین بود و مخصوصاً شهید مطهری روی قضیه آزادی بیان خیلی تأکید داشتند و در یکی از سخنرانی‌های خود قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فرمودند: در جمهوری اسلامی حتی احزاب غیر اسلامی هم آزاد هستند. یعنی مامی توانیم احزاب غیر اسلامی داشته باشیم. منتهی باید با تابلو خودشان فعالیت کنند. اگر حزبی کمونیست است تابلوی اسلام را بلند نکند. اگر می‌خواهند تظاهرات یا میتینگی برگزار کنند با همان عکس مارکس ولنین برنامه خود را برگزار کنند تا مردم به راحتی تشخیص دهند. یعنی نفاق نباید در کار باشد. آزادی بیان با فریب، نیرنگ و توطئه سازگار نیست. هر کس می‌خواهد با تابلوی اصلی خود فعالیت کند ولی دیگر اسمی از اسلام نیاورد؛ که مردم مرتکب اشتباه شوند و خدای ناکرده فریب بخورند. نگاه اولیه این بود. صحبت‌های امام خمینی خیلی روشن است. صحبت‌های شهید مطهری خیلی روشن است. اما عملکرد این گروه‌ها به شکلی شد که نمی‌شد به آن صورت ادامه پیدا کند و خودشان دست به اسلحه بردند و مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند و طبیعی است که هر حکومتی آن‌ها را سرکوب می‌کند.

منظور امام از شکستن قلم‌های مسموم چه بوده است؟

قلم‌هایی که در پشت آن تفنگ و اسلحه و نه تفکر و اندیشه قرار دارد باید شکسته شود و همچنین قلمی که بخواهد در زمان جنگ روحیه رزمندگان و مردم را ضعیف کند و به نفع دشمن کار کند باید شکسته شود. البته ممکن است آنها تصمیم مسلحانه نداشته باشند ولی شرایط جنگ یک شرایط ویژه است و خیلی از قوانین به طور موقت تعطیل می‌شود.

شما معتقدید که حضرت امام به اقتضای زمان و ضرورت‌ها بعضی مواضع را گرفتند ولی همواره نسبت به آزادی بیان و

اندیشه پایبند بودند. آیا پایبندی به آزادی بیان و اندیشه در دوران ده سال حضرت امام تحقق پیدا کرد؟

همان گونه که عرض کردم در یکی دو سال اول پیروزی انقلاب پیش از شروع جنگ، کاملاً روشن است که فضا آزاد است و نظر امام بر آن بود که هر کسی حرف خودش را بزند و نظر خودش را بدهد. همه گروه‌ها و حتی گروه‌های غیر اسلامی آزاد بودند. ولی در شرایط جنگ طبیعتاً شرایط خاصی ایجاد شد. اما به نظر من در بعضی مواضع تندروری شد. برخورد با نهضت آزادی برخورد بیش از حد تند بود و به آن شدت ضرورت نداشت. به هر حال اگر امام خمینی بعد از پایان جنگ همچنان چند سالی در قید حیات بودند آن موقع خیلی بهتر می‌شد موضع ایشان را درباره آزادی بیان دریافت کرد، یعنی برای تشخیص این موضوع فرصت خیلی کمی پیدا شد. چون بلافاصله ما وارد فضای جنگی شدیم. به هر حال موضع ایشان کاملاروشن بوده است. **به نظر شما چه محدودیت‌هایی روا و لازم بود و چه محدودیت‌هایی لازم نبود که اجرا شود؟**

در زمان جنگ اگر روزنامه‌ای بخواهد به نفع دشمن کار کند و روحیه سربازان را ضعیف کند طبیعی است که هیچ کشوری به آن روزنامه اجازه فعالیت ندهد، یا خبرنگارانی بخواهند شیطنت کرده و به نفع دشمن کار کنند بدون تردید مانع فعالیت آنها خواهند شد. اما فرض کنید در جایی گروهی می‌خواهد پیشنهادی بدهد که مثلاً درباره جنگ اینگونه موضع بگیریم بهتر است. گروهی پیشنهاد بدهد فرصت صلح و فرصت پایان دادن به جنگ را از دست ندهید. نمی‌توان گفت اینها به نفع دشمن کار می‌کنند. اینها کجا باید حرف خودشان را بزنند. وقتی بیانیه‌ای صادر می‌کنند که تأثیری در جبهه‌ها و روحیه سربازان ندارد و مطلع نمی‌شوند، یک گروه سیاسی بیانیه‌ای صادر کرده است و ما آن را بهانه کنیم و همه آنها را سرکوب کنیم این تندروری است. **در برهه‌ای شاهد هستیم شاگردان حضرت امام مثل شهید مطهری و شهید بهشتی در سطحی برابر با گروه‌های کمونیستی و دیگر گروه‌ها مناظره می‌کردند. آیا آن را جلوه و نشانی از آزادی بیان در آثار حضرت امام که یکی از آثار ایشان شاگردانشان است تلقی کنیم؟ یا در جایی که امام در پای کتب بسیاری از اندیشمندان و بزرگان حاشیه نویسی می‌کنند.**

می‌دانید شهید مطهری دو ماه بعد از پیروزی انقلاب شهید شدند و نقشی در تدوین قانون اساسی نداشتند. اگر ایشان حضور داشتند قطعاً ما یک قانون اساسی قویتری داشتیم. اعتقاد امام خمینی به آزادی بیان را می‌توانیم در شاگردان درجه اول ایشان مثل آیت الله مطهری و آیت الله منتظری ببینیم که به شدت طرفدار آزادی بیان بودند. در ردیف‌های بعدی آیت الله بهشتی و دیگران نیز طرفدار آزادی بیان بودند و از افکار و حرف‌هایشان کاملاً مشخص است. این را می‌توان گفت ناشی از ارتباطی است که با امام خمینی داشتند. نوع برخورد امام در کلاس درس با کسانی که اعتراض داشتند و سوال داشتند و امام خمینی طلاب را تشویق می‌کردند به اینکه سؤال مطرح کنند و انتقاد کنند و می‌خواستند ذهن طلاب، فعال شود. حاشیه زدن بر آثار بزرگان نشان‌دهنده آزادی بیان است. در مسائل علمی



تملق و چاپلوسی خواهد بود. مردم آزادانه بتوانند حرفشان را بزنند و نترسند. رفتار مجلس خبرگان رهبری خیلی می تواند مؤثر باشد. اگر مجلس خبرگان رهبری به جای آنکه درباره مسائل معیشتی صحبت کند و تکلیف برای دولت معین کند و وارد کارهایی شود که در واقع مجلس شورای اسلامی باید انجام دهد، به وظیفه خودشان عمل کنند بسیار مؤثر خواهد بود. مثلا موضوع نظارت بر بقای عدالت در رهبر را بررسی کنند و به مردم گزارش بدهند و بگویند با رهبر درباره فلان موضوع صحبت کردیم و ایشان چنین و چنان پاسخ دادند. اینها نشان دهنده آزادی بیان است. نه اینکه چند ساعتی بنشینند و بعد از رهبری رهنمود بگیرند و بروند. اینها باعث می شود که یک حالتی پیش بیاید که گویی اصلانمی شود درباره مقام رهبری اظهار نظر کرد. اگر واقعا دستور کاری ندارند جلسه تشکیل ندهند. به هر حال کلی بودجه مستهلک می شود. مقصودم آن است که نوع نگاه ما به حکومت، ولایت فقیه و حقوق مردم بسیار مهم است. به هر حال در درجه اول نوع رفتار رؤسای قوا و رهبری مؤثر است در اینکه مردم احساس آزادی بیان کنند. ممکن است حتی مسئولین خیلی دم از آزادی بیان بزنند ولی رفتارشان به گونه ای باشد که مردم جرأت نکنند که حرفشان را بزنند. مقام معظم رهبری چندبار فرمودند: «ممکن است افرادی باشند که نظری مخالف با من داشته باشند اینها باید آزاد باشند که حرفشان را بزنند». اما در عمل اینطور نیست و افرادی که کاسه های داغتر از آتش هستند پیدا می شوند. می بینیم استادی یا دانشجویی که در یک دانشگاهی یا همایشی حرفی زده است احضار می شود و به کمیته انضباطی فرستاده و رد صلاحیت می شود. آنها باید مطابق فرمایش رهبری عمل کنند. نوع رفتار مسئولین بسیار مهم است. رئیس جمهور در جایی که احساس می کند آزادی بیان مخدوش شده است بر اساس قانون اساسی می تواند اخطار دهد. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس جمهور، مسئول اجرای قانون اساسی است. اگر ببیند در قوه قضاییه یا حتی در قوه مقننه خلاف این اصل عمل می شود می تواند اخطار بدهد تا مردم در جریان قرار بگیرند. رییس قوه قضاییه در این موضوع خیلی نقش دارد. مجلس نیز خیلی نقش دارد که با این موارد مبارزه کنند و انتقاد کنند و اگر در جایی می بینند که خفقان حاکم شده است باید وارد شوند و حرف بزنند. وظیفه مجلس فقط این نیست که درباره معیشت مردم و تورم حرف بزند. باید به همه فصول قانون اساسی از جمله فصل سوم که راجع به حقوق ملت است توجه کند. ان شاء الله فضای آزادی بیان در کشور بهبود پیدا کند.

جایگاه آزادی بیان در قانون اساسی چگونه است؟

جایگاه آزادی بیان و اندیشه به صراحت در قانون اساسی ذکر شده است. در قانون اساسی آمده است که مطبوعات و احزاب آزاد هستند و ما حق بازداشت هیچ کس را جز با حکم قضایی نداریم. ظرف بیست و چهار ساعت افراد باید تفهیم اتهام شوند و بلافاصله باید کیفرخواست صادر و به دادگاه فرستاده شود، والا حق ندارند افراد را در بازداشت نگه دارند. اما در برخی موارد می بینیم سه یا چهار ماه است که افراد در انفرادی به سر می برند. الان اندکی توجه شده که بهبود پیدا کند.

هیچ حد و حدودی نداریم و نمی توان گفت تا اینجا می توان حرف زد و از این جا به بعد نمی شود حرف زد. هر کسی می تواند نظر خودش را بگوید و همین موضوع باعث پیشرفت علوم اسلامی و پیشرفت فقه، اصول، کلام و تفسیر شده است. همواره تضارب آرا وجود داشته است. گاهی افراد نظر مشهور و نظر بزرگان را رد کرده و اظهار نظر کردند. این یک رویه ای است که در حوزه های علمیه حاکم است.

اگر در مقام مقایسه جمهوری اسلامی با بقیه حکومت های دنیا باشیم، آیا به لحاظ آزادی بیان و اندیشه عقب هستیم؟ یا خیر، رویکرد ما رو به جلو بوده است و نسبت به آرمان های حضرت امام عقب هستیم؟

خیر وضع موجود ما ایده آل نیست. ما از الگو و نمونه ای که اول انقلاب نشان داده می شد و باید به آن الگو می رسیدیم فاصله گرفته ایم. نمی توان گفت آزادی بیان به طور قابل قبول وجود دارد. خیلی از افراد می ترسند اظهار نظر کنند. برخی اساتید دانشگاه از ترس از دست دادن شغلشان صحبت نمی کنند. خیلی از نمایندگان ملاحظاتی دارند. من در دورانی که در مجلس حضور داشتم بسیاری از نمایندگان به نزد من آمده و می گفتند ما حرف های شما را قبول داریم اما جرأت نمی کنیم آنها را بگوییم. خیلی از افراد مشهور که امروز به تندرو مشهور هستند راجع به حوادث سال ۸۸ و مسائل دیگر به نزد من می آمدند و خصوصی می گفتند ما مواضع شما را قبول داریم اما جرأت گفتن آن را نداریم. این خیلی بد است که افراد جرأت بیان نداشته باشند. نماینده می ترسد که در دوره بعد نتواند وارد مجلس شود. استاد دانشگاه می ترسد که اخراج شود. روزنامه نگار می ترسد که بازداشت شود. مدیر مسئول روزنامه می ترسد که روزنامه اش را ببندند. امروزه این ترس ها وجود دارد. اما به نظر من این سخت گیری ها هیچ ضرورتی ندارد. هیچ اتفاقی نمی افتد اگر همه روزنامه ها، رسانه ها، شخصیت ها و مردم آزاد باشند که حرفشان را بزنند. هیچ اتفاقی نمی افتد. یک ترس بی جایی است که نهادهای اطلاعاتی و امنیتی تلقین کرده اند و مقامات را ترسانده اند که اگر ما این کارها را نکنیم نظام از بین می رود. در حالی که این طور نیست یعنی اگر این کارها را نمی کردند الان نظام خیلی قویتر بود. به هر حال باید اصلاحاتی صورت بگیرد.

به نظر شما راه های برون رفت چیست؟

از مقامات و مسئولین باید شروع شود. مثلا در قوه قضاییه یک اصلاح اندکی شروع شده است. در نوع برخورد با منتقدان و زندانیان سیاسی و محاکمه متهمان سیاسی یک تغییر رویه ای احساس می شود که اگر ادامه پیدا کند خیلی مؤثر خواهد بود. مسئله دیگر آن است که ما باید به اصطلاح جلوی تملق و چاپلوسی را بگیریم. یعنی فضا به گونه ای نباشد که افراد احساس کنند با تملق و چاپلوسی است که می توانند جلوروند و اگر حرفشان را بزنند به حاشیه رانده می شوند. این حالت، حالت بسیار بدی است. ما باید برداشت درستی از مسئله ولایت فقیه داشته باشیم. طوری نباشد که عده ای فکر کنند از ولی فقیه باید یک موجودی بسازند که دیگران بترسند. بترسند که اظهار نظر کنند یا حالت بت سازی پیدا کند که این خود زمینه ساز و مروج



آزادی اندیشه و بیان

محمد کاظم تقوی:

امام باورمند به آزادی اندیشه و وجود آزادی در جامعه بودند



حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم تقوی نویسنده و از پژوهشگران موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قم سال‌های متمادی است که درباره آراء و اندیشه‌ها و آثار امام خمینی تحقیق و پژوهش دارد. او در این مصاحبه ضمن تعریف آزادی اندیشه، به آثار قلمی و تعلیقات حضرت امام در متون و کتبی که از دوران جوانی آن را نگاشته‌اند، اشاره کرد و آن را گواه روشنی از توجه ایشان به ساحت‌های اندیشه و بیان دانست.

در واقع نوعی حوار با دیگران و دیدن نظرات دیگران و فقط به خود بسنده نکردن دسته‌بندی کنیم من آنها را یادآوری می‌کنم و آنها را برمی‌شمارم.

دومین اثری که امام دارند تعلیقه فوائد رضویه مرحوم قاضی سعید قمی است. امام به عنوان یک فاضل برجسته و اهل قلم در سن بیست و هشت سالگی بر کتاب یک عالم برجسته شیعی در ساحت عرفان تعلیقه می‌نویسد. یعنی به نظرات او احترام می‌گذارد. خودشان دارای نظراتی هستند اما معتقد به گفتگو و معتقد به آزادی اندیشه و تضارب آراء هستند.

امام دو تعلیقه دیگر بر دو متن مهم عرفانی دارند؛ تعلیقه بر شرح فصوص قیصری و تعلیقه بر مصباح الانس که دو متن بسیار عالی عرفانی در فضاهای تعلیم و تعلم عرفانی است. امام از بیست و هفت سالگی تاسی و پنج سالگی بر این دو کتاب تعلیقه نوشته‌اند. با این توضیح که در اینجا عالمان و عارفان طراز اول نظر ایشان مطرح است و امام نسبت به نظرات ماتن و شارح و شخصیت‌هایی که در این مباحث نظرات آنها مطرح است وارد گفتگو و تضارب آراء و اندیشه‌می‌شوند.

اگر همین نگاه را به آثار امام داشته باشیم تعلیقه امام بر وسیله النجاة مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، «العروة الوثقی»، اثر مشهور آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، حاشیه بر توضیح المسائل آیت الله بروجرودی و حتی حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی، اینها همه یعنی چه؟ یعنی امام اهل گفتگو و اهل به رسمیت شناختن نظرات دیگران و اهل

بحث آزادی بیان و اندیشه در نگاه حضرت امام موضوع گفتگوی ماست. آیا چیزی به نام آزادی بیان و اندیشه در ساحت و تفکر حضرت امام وجود دارد؟

موضوعی که شما مطرح کردید موضوع بسیار مهم، وسیع و دامنه‌داری است و پرداختن به آن و تشخیص محکمت از متشابهات آن و بررسی موارد، خیلی فرصت وسیع و کار تحقیقی و پژوهشی بسیاری می‌خواهد. نکاتی پس از تأمل بسیار به نظر رسیده که آن‌ها را به عنوان مقدمات و مبادی این مسئله، مطرح می‌کنم. به عبارتی نوعی مقدمه است که ذیل مقدمه آن را در مجال یافضای دیگری باید بررسی کرد.

در همین رویکرد و با همین نگاه عرض می‌کنم آزادی اندیشه یعنی انسان خودبین نباشد، یعنی اهل دیدن خودش فقط نباشد و به اصطلاح تک‌گو نباشد، بلکه اهل گفتگو باشد. اهل دیالوگ باشد. به اصطلاح مونولوگ نباشد. به قول عربها اهل حوار باشد. این مفهومی است که می‌توانیم روی آن توافق کنیم و بگوییم مقصود این است که آیا حضرت امام در ساحت اندیشه و در ساحت عمل و سیره به این مفهوم و معنا معتقد و ملتزم بودند یا خیر.

حضرت امام یک عالم دارای تألیفات بسیار متنوع و گسترده هستند و این خود مطلب قابل مطالعه‌ای است که امام زیاد کتاب به فارسی و عربی نوشته‌اند. در زمینه علوم عقلی، فلسفه، عرفان، علوم نقلی، فقه، اصول، اخلاق و عرفان مطلب نوشته‌اند. در قالب تعلیقه و تألیف نوشته‌اند. تنوع بسیار جالب و قابل مطالعه‌ای در آثار امام است. اما آثاری که در این نگاه و می‌توان آن را گفتگو محور و



خفقان و فعالیت‌های زیرزمینی بود. اما دانشجویان ایرانی مقیم در کشورهای اروپایی و آمریکایی اگر اجلاسی داشتند امام برای آنها پیام می‌دادند. اینهارا وقتی نگاه می‌کنیم و منصفانه بخواهیم تحلیل کنیم یعنی چه؟ چگونه شخصیتی را برای ما معرفی می‌کند. وسیله ارتباطی امام و به عبارتی مزیت ممتازی ایشان؛ اهل قلم، اهل بیان، اهل نوشتن و اهل سخن گفتن ایشان بود. به مقطع پاریس می‌رسیم. وقتی من جلد‌های چهار و پنج تا شش صحیفه امام را می‌بینم خیلی برایم تأمل‌انگیز است که اوج مسائل سیاسی ایران است و امام به این نتیجه قطعی رسیدند که جز با ساقط کردن این رژیم استبدادی، اوضاع نابسامان ایران درست نمی‌شود و همین رژیم پانزده سال امام یاران و همراهان او را به تبعید فرستاد و زندانی کرد. اما می‌بینیم امام با توجه به آنکه پیام می‌دهند و راهنمایی، هدایت و رهبری می‌کنند و تحلیل‌های سیاسی خودشان را دارند. اما بحث‌های مفصل اسلام‌شناسی و انسان‌شناسی نیز دارند. وقتی دانشگاهیان و تحصیل کرده‌های مقیم خارج به دیدار امام می‌روند امام چنین بحث‌هایی را مطرح می‌کنند. امام اهل گفتگو هستند. آمار دقیق در ذهن نیست. ایشان صدها مصاحبه و گفتگو دارند. در بعضی از روزها امام تا شانزده مصاحبه داشتند. اینها به چه معناست؟ یعنی ایشان اهل منطق و اهل گفتگو هستند و ابائی از شنیدن نظرات دیگران و مطرح کردن نظرات خودشان ندارند. اینها به نظر من ترسیم‌کننده شخصیت امام در این موضوعی است که شما آن را پیگیری می‌کنید.

نکته دیگری که این بعد شخصیت امام را نشان می‌دهد ما می‌دانیم در قرن اخیر و مشخصاً از دهه سی به بعد و محصول حوزه‌های است که مرحوم آیت‌الله حائری آن را بنیان‌گذاری کردند و سپس آیت‌الله بروجرودی آن را بسط و توسعه دادند با توجه به شرایط متفاوتی که پیش آمد. نقشی که شخصیت‌ها و اساتید بزرگی مثل امام در فلسفه، عرفان، فقه و اصول، بعد آن علامه طباطبایی در فلسفه و تفسیر و دیگر اساتید داشتند؛ یک تفسیر و قرائت دغدغه‌مند و نیازمند به پرسش‌های عصر و نسل به وجود آمد. این تفسیر یا این قرائت و این اندیشه اسلامی که در بین صاحبان این تفکر و گرایش مطرح شد بزرگانی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی جزو ستارگان اول و برجسته بودند. می‌توان گفت سخنگویان توانایی از این ساحت و اردوگاه بودند. هر دو شخصیت و به خصوص شهید مطهری شاگرد طولانی مدت حضرت امام و در واقع سخنگوی آن تفکری بودند که امام به آن تعلق داشتند و جزو رهبران و پیشوایان و اساتید این حوزه بودند. شیوه شهید مطهری چه بود؟ جز شیوه گفت‌وگو، بحث، تشویق به بحث آزاد و ارائه منطقی‌ها بوده است؟ شهید بهشتی نیز همین گونه بودند. با پیروزی انقلاب، پایه‌های نظام جمهوری اسلامی ریخته می‌شود و انتخابات برگزار می‌شود اما در همان دو سه ماه پس از پیروزی که شهید مطهری شهید شدند نسل ما و نسل اول انقلاب به یاد دارند که این متفکر اعلام نکرد که ما انقلاب کردیم تا پنج سال دولت انقلابی و شرایط انقلابی باید باشد. خیر. انتخابات پشت هم برگزار شد. شهید مطهری در تلویزیون مصاحبه، مباحثه و گفتگو کردند و بحث‌ها را ارائه دادند. پس از آن با آغاز آشوب‌ها توسط احزاب، گروه‌ها و داعیه‌داران شروع شد. می‌بینیم شهید بهشتی از یک طرف معمار تدوین قانون اساسی است، امام ایشان را به ریاست قوه قضائیه منصوب می‌کنند اما در

مباحثه بودند. کتاب کشف الاسرار را در همین فضا باید بررسی کنیم. کتاب کشف الاسرار در دوران سخت و سنگین دین ستیزانه پهلوی اول؛ وقتی افرادی با سوء نیت و یا با جهالت و بی‌اطلاعی در فضایی بسیار مسموم علیه دین و دینداری و شعائر شیعی و فرهنگی مطرح شدند. بله امام ناراحت شدند اما امام اهل توسل به شیوه‌های جلوگیری از بیان نظرات دیگران یا توسل به قوه قهریه نیستند. حضرت امام کلاس درس را تعطیل می‌کنند و مدتی در خانه می‌نشینند و کتاب کشف الاسرار را تألیف می‌کنند. در آنجا امام بحث‌های استدلالی، برهانی و علمی و تبیین مباحث دارد و در همان چارچوبی است که قرآن مطرح کرده است یعنی جدال احسن دارند. امام در جاهایی با قدرت جدال احسن بحث را پیش می‌برند. اگر با همین عینک به آثار امام نگاه کنیم بعضی از علما و اندیشمندان فقط در کتاب‌های خودشان نظرات خودشان را مطرح می‌کنند، به اصطلاح اهل تتبع و بیان اقوال و نظرات دیگران و بررسی آنها نیستند. ممکن است در زمینه علوم عقلی، فلسفه، علوم نقلی و بحث‌های کلامی باشد. اما کتاب‌های امام را که نگاه می‌کنیم؛ چه کتاب‌هایی که در ساحت عرفان و اخلاق تألیف کرده‌اند مثل شرح دعای سحر و مصباح الهدایة و آداب الصلاة و شرح چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل می‌بینیم امام علاوه بر آنکه تحقیقات و نظرات ارزشمند خود را مطرح می‌کنند نظرات صاحب‌نظران، فلاسفه، عرفای بزرگ، متکلمین، فقها و اصولیون را مطرح می‌کند. شاکله شخصیتی امام یک شاکله شخصیتی اهل گفتگو، اهل منطق و به رسمیت شناختن نظرات دیگران است و این حق را برای خودشان قائل بودند که نظرات خودشان را بگویند. شما کتاب استدلالی و اصولی امام را ببینید. در بحث اصول نظرات شیخ انصاری، نظرات آخوند خراسانی، نظرات علمای بعدی مثل مرحوم آقای اصفهانی، آقایان نایینی را مطرح می‌کنند و مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهد.

در همین جا باید بگویم شیوه امام در تدریس نیز شیوه‌ای نبود که نه تنها به پرسش و یا به اصطلاح طلبگی به اشکال شاگردان توجه می‌کردند و پاسخ می‌دادند بلکه اگر شاگردان اشکال نمی‌کردند به آنها نهییب می‌زد و یادآوری می‌کردند که مگر مجلس ذکر مصیبت تشریف آورده‌اید. اینجا مجلس درس است باید حرف بزنید یا از قول استاد بزرگوار خودشان مرحوم آیت‌الله حائری قدس سره نقل می‌کردند که شاگردی از شاگردانش درسشان را تقریر کرد و به استاد داد تا نگاه کند که آیا او درست درس را فهم کرده است. آیت‌الله حائری آن را دیدند و وقتی برگرداندند گفتند خیلی خوب بود. نظرات مرا آورده بودی ولی فقط نظرات من در آن بود از خودت چیزی در پاورقی نیاورده بودی. حضرت امام، شاگرد آن استاد است و در این مدرسه و مکتب بزرگ شده است.

اگر این ویژگی، نظر و نگاه امام را دنبال کنیم می‌بینیم امام با توجه به صنف و قشری که در آن قرار گرفته بودند از علماء و اهل حوزه بودند؛ اما اینگونه نبود که حوزه و حوزویان را ببینند. امام قبل از نهضت و قبل از انقلاب اهل ارتباط با دیگر اقشار و اصناف بودند. وقتی جلال آل احمد به دیدار امام می‌رود و می‌بیند کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران پیش امام است. یعنی امام اهل مطالعه این گونه آثار نیز بودند. امام با دانشگاهیان و دیگر اقشار در ارتباط بودند. در داخل این مجال و آزادی وجود نداشت. فضا فضایی



سطحی بالاتر به عنوان یک عالم دینی و مدیر ارشد نظام جمهوری اسلامی با گروه‌های مارکسیستی و کمونیستی مباحثه و مناظره می‌کند. با آنها بحث می‌کند. این فقط شعار قبل از پیروزی نیست که یک عده می‌گویند قبل از پیروزی وعده آزادی فکر و اندیشه و عرصه اجتماعی داده شد و پس از پیروزی به آن وفادار نبودند. خیر. این پس از پیروزی است.

آیا آزادی بیان و اندیشه در شاگردان امام سرایت داشته است؟
بله، امام رهبر انقلاب هستند و در نظامی که رهبری آن با امام است این اتفاقات می‌افتد و این افراد جدای از هم سنخ بودن و هم جنس بودن فکر و اندیشه، جزو نزدیکترین افراد و یاران امام هستند و در نظام جمهوری اسلامی این اتفاقات می‌افتد. وقتی این نکته‌ها را در نظر داشته باشیم قطعاً خوانندگان این نشریه به ذهنشان می‌رسد که آیا در جمهوری اسلامی و در دوران ده ساله رهبری حضرت امام پایبندی به آزادی اندیشه و آزادی‌های اجتماعی در عمل تحقق پیدا کرد؟

من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. عرض کردم بحث دراز دامانی است. باید اتفاقات و حوادث را منصفانه و بی‌طرفانه در ظرف زمانی خودشان بررسی کنیم. گاهی شما یک بحث فکری را در یک فضای ذهنی و علمی و به اصطلاح آکادمیک پیگیری می‌کنید و ممکن است زمانی اتفاقات اجتماعی را بررسی کنید. متأسفانه در کشور ما ایران یک یاد و قرن و بلکه بیشتر گرفتار دست‌اندازها و چالش‌هایی شده‌ایم که به گمان بنده نقطه مرکزی آن بحث چالش سنت و مدرنیته است. یعنی منهای ارزش گذاری یک پدیده، اندیشه، تمدن و فرهنگی با نام مدرنیته و با نام تجدد وارد ایران شده است. در کشور ایران به عنوان یک کشور کهنسال، با قدمت هزار ساله اسلام در آن و با دوره‌های فراز و فرود بسیار یک سنتی داریم البته سنت نه به معنای سنت اسلامی مورد قبول، بلکه سنتی مرکب از سنت ملی و اسلامی داریم. چیزی به نام تجدد آمد ما متأسفانه دچار افراط و تفریط شدیم و نتوانستیم و هنوز هم نتوانستیم این دورا خوب بشناسیم و عناصر سازنده آن را با هم ترکیب درست و معقول کنیم و استفاده کنیم. در این چالش و چاله‌ای که قرار گرفتیم و هنوز قرار داریم اتفاقاتی افتاد، اتفاقاتی از یک منظر دینی از یک منظر سیاسی و از یک منظر اجتماعی از نهضت مشروطه اتفاق افتاد. به حوادث قبل مشروطه، بحث قرارداد ری، میرزای شیرازی و بحث تنباکو نمی‌پردازم. به نهضت مشروطه می‌رسیم با فراز و فرودی که داشت. کودتای رضا خان و اتفاقاتی مانند شهادت شهید مدرس را داریم. وارد موج بعدی می‌شویم بحث مصدق و کاشانی و نفت را داریم.

پس از پیروزی انقلاب به رغم آن شخصیت امام و بیان آرمان‌ها، ایده‌ها و برنامه‌ها و قدم‌های پس از پیروزی توسط نزدیکترین افراد گرفته تا خود امام گرفته تا شخصیت‌های درجه اول متأسفانه آشوب‌ها و زیاده‌خواهی‌ها شروع می‌شود. از بیرون جنگ تحمیلی متجاوزین و در داخل هم کشتار و ترور به صورت گسترده اتفاق می‌افتد. اگر هر کسی در آن شرایط قرار گیرد چه کاری انجام می‌دهد. در چنین فضایی شخصیتی در طراز شهید بهشتی که با مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها، مناظره علنی و رسمی و برابر انجام می‌دهد، آماج ترور و وحشیانه جنایتکاران قرار می‌گیرد. مطهری را ترور می‌کنند. کسانی که به ترور متوسل می‌شوند منطبق ندارند و تفنگ دارند. اشاره کلی من آن است که برای بررسی این قضیه،

انسان‌های منصف اگر می‌خواهند انصاف را رعایت کنند و حقیقت را کشف کنند باید در آن شرایط قرار گیرند و بگویند چه محدودیت‌هایی و تضییقاتی روا و لازم بود و چه جاهایی اشتباه صورت گرفته است. کسی نمی‌خواهد از اشتباهات موردی دفاع کند. اما در پاسخ به پرسش اصلی که خواننده شما خواهد داشت من به درک آن شرایط و اتفاقات حواله می‌دهم.

امام در یک سخنرانی می‌فرمایند «قلم‌ها را بشکنید» منظور حضرت امام از شکستن قلم‌ها چه بود؟

این چه قلم‌هایی بود؟ امام به گروه‌های تروریستی مثل سازمان منافقین گفتند شما تفنگ را پایین بگذارید من به ملاقات شما می‌آیم. مگر زمانی که امام در نجف بودند عضوی از مجاهدین خلق خدمت امام نرفت و امام فقط گوش بودند و حرف‌هایش را شنیدند و نه آنها را تکذیب و نه به توصیه دوستان تأیید کردند. امام همان امام بودند. اگر می‌فرمایند قلم‌ها را بشکنید منظورشان چیست؟ کدام قلم‌ها را بشکنید. کسانی که آن دوران را درک کردند می‌گویند در دانشگاه‌های تهران، گروه‌های مارکسیستی و گروه‌های معارض تانک داشتند از این سلاح‌هایی که غنیمت گرفته بودند.

در یکی از خاطرات مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی آمده است: «محسن در دهه فجر به خانه آمد و گفت ما به پادگان رفتیم هر کسی تفنگی برداشت. در بین راه کسی جلوی آنها را گرفت و تفنگ‌های آنها را گرفت». آنها چه کسانی بودند؟ سازمان مجاهدین بودند. اینها از زمان غارت پادگان‌ها برای خودشان اسلحه جمع کرده بودند. پس قلم‌ها را بشکنید منظور امام شکستن قلم حق نبوده است بلکه منظورشان قلمی است که پشت آن تفنگ قرار دارد و اغوا می‌کند. نکته بعدی آن است که این شیوه و این فرهنگ و این نظر که امام به عنوان یک عالم بزرگ شیعی و یک متفکر و مرجع شیعی و رهبری که به نام اهل بیت این حرکت را رقم زد و قرآن در سراسر وجودشان حضور داشت این چیزی است که انسان منصف می‌بیند و متوجه می‌شود که قرآن همین است. سنت همین است. آموزه‌های عترت پیامبر همین است. قرآن با ملحدین و مشرکین مباحثه و گفتگو می‌کند. اینها کسانی بودند که جلوی گوششان را می‌گرفتند و جنگ راه می‌انداختند. پیامبر اهل جنگ نبودند. اگر یک عده اسلام را با خوانش قدرت محور خلافت معرفی کردند که آن سنگ بنای کج، داعش را امروز متولد می‌کند ربطی به اسلام شیعی و اسلام اهل بیت ندارد. اسلام اهل بیت، اسلام امیر المؤمنین و اسلام نهج البلاغه و اسلام صحیفه سجادیه است. ائمه در سخت‌ترین تضییقات اموی و عباسی می‌بودند اما اگر جایی روزنه پیدا می‌شد مدرسه صادقین امام صادق و امام باقر علیهم السلام برپا می‌شود. مأمون امام رضا علیه السلام را با حیل به خاطر آن نفوذ معنوی و نفوذ اجتماعی اهل بیت که برخاسته از حقانیتشان و مظلومیت امام حسین و عاشورا و کربلا روز به روز بیشتر شد از مدینه به مرو آورد. مأمون در مناظراتی که شکل گرفت به حسب ظاهر می‌گفت او پسر عموی من و عالم دین ماست اما در واقع به توهم باطل خود می‌خواست امام رضا علیه السلام شکست بخورد تا آن قدرت معنوی شکست بخورد و نفوذ از دست برود. امام رضا چه کاری کردند. متأسفانه ما اینها را در قالب قصه می‌گوییم. منبرها به یک مشت خواب و خیال بسنده می‌کنند به عنوان مجالسی که به نام اهل بیت تشکیل می‌شود این حقایق و معارف گفته نمی‌شود. امام رضا علیه السلام منطبق دارند



امام اول موعظه و نصیحت کردند. اول شکایت دولت علم را به شاه بردند. اینها را متأسفانه نسل امروز در منابع نگاه نمی کنند. وقتی اینگونه باشد در فضای مجازی یک فضای کاذب درست می کنند. امام به روحانیت و به خصوص جایگاه مرجعیت و مراجع بسیار احترام می گذاشتند و حرمت آنها را نگاه می داشتند و در مبارزه امام به این نتیجه رسیده بودند و به تدریج شروع کردند، انفجاری و عکس العملی نبود، مطالعه شده و مرحله به مرحله بود و از نصیحت تا تشر زدن تا تاختن را شامل می شد. نهضت سه موج دارد؛ موج اول لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح شد. موج دوم؛ قصه لوایح شش گانه شاه و پانزده خرداد و حصر امام است. در موج سوم؛ بحث کاپیتولاسیون و سخنرانی و پیام کوبنده امام و بحث تبعید امام است. امام در موج اول مشترک کار کردند. در موج دوم آقایان همکاری داشتند اما محور امام بودند. در موج سوم کاپیتولاسیون، امام تنها بود. البته این به معنای تنقیص دیگران نیست. امام واقعا تنها بودند. رهبری امام در این جا تثبیت شد. شما در تاریخ بررسی کنید آیا خدای ناکرده امام کلمه ای به مراجع و دیگرانی که طبق نظر امام همراهی نکردند تنقیصی دارند. امام سال هایی که در نجف بودند و بعدها که مبارزه به پیروزی می رسد به صورت پیام های کلی و خصوصی به آقایان مراجع اعلام می کنند نهضت در حال پیروزی است. شما نیز همکاری کنید تا به نام همه تمام شود. اما به صورت موردی کسانی که بر خوردها را مطرح می کنند من آنها را به اجمال به خاطرات مرحوم آقای فلسفی حواله می دهم. من وقتی آن را خواندم گفتم امامی که همه ایشان را به قاطعیت و صلابت می شناسند یکی یا دو مورد کوتاه آمده باشد یکی همان مورد است. آقای فلسفی چهار پنج بار بین امام و آن مرجع مورد نظر رفت و آمد و پیغام آورد و هر چه آقای فلسفی نظرات یا پیشنهادات اصلاحی می آورد امام قبول می کردند. آخرین بار هر چه آن آقا گفته بود امام قبول کرده بودند. آقای فلسفی گفت آقای خمینی قبول کرد آن آقا دیگر هیچ راهی نداشت و گفت من شب با دوستانم مشورتی کنم. الان بحث من و شما این نیست که اگر در فلان مورد جزئی، اشتباهی، ظلم یا خطایی شده است از آن دفاع کنیم. بحث حرکت کلی امام است. امام علیرغم تفاوت دیدگاه منظر و اجتهاد با مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، چه حرمت و احترامی برای ایشان قائل بودند. می خواستند برای گلپایگان امام جمعه تعیین کنند نزد امام رفته بودند. امام فرموده بودید پیش آقای سید محمد رضا گلپایگانی بروید. نزد آقای گلپایگانی رفتند. ایشان گفته بودند الان فقیه مبسوط الید حضرت امام خمینی است. خدمت آقای خمینی بروید. پیش امام رفتند. امام به احترام گفتند ایشان معرفی کنند من حکم می نویسم. بله اختلاف نظر و اختلاف فتوا وجود دارد. امام استاد برجسته و عالم فلسفه و عرفان هستند. مرحوم آیت الله گلپایگانی اصلا فلسفه و عرفان را قبول نداشت و مخالف بود. اما همان آیت الله گلپایگانی آن چنان بر جنازه امام نماز خواند. این همان فضای آزاد و احترام به نظر و عقیده دیگران است. اگر جاهایی دست اندازی وجود دارد منصفانه آنچه را که مربوط به امام است بررسی کنیم. آیا امام آغاز کننده بودند؟ آیا امام تضییقاتی به وجود آوردند؟ آیا امام ظلم کرده است؟ اگر در فضای جمهوری اسلامی کشور ایران کسی بگوید فلان استان، استاندار و امام جمعه اش با من است، یعنی ما به دوران ملوک طوایفی برگشتیم و مشخص است که این مشکل را خواهد بود!

و منطق خود را در هر جلسه ای بیان می کنند. امام در هر جلسه ای با هر طبقه ای از صاحبان ادیان و مکاتب دست برتر را پیدامی کنند. امام تربیت شده این مکتب است. آموزه های قرآن و عترت در وجود ایشان متجلی است.

خاطره ای نقل کنم که مربوط به سال های نزدیک به آخر عمر امام است. مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی این خاطره را نقل کردند که سران در جه اول کشور در محضر امام بودند، بحث شخصیت های به اصطلاح ملی و مذهبی مطرح شد. یکی از آن آقایان به امام گفته بود آنها روحانیت را اصلا قبول ندارند. امام فرموده بودند خیر آنها شما را قبول ندارند. چه کسی گفته است روحانیت را قبول ندارند. آن آقا به حرف های خود ادامه داد. وقتی دید حرف هایش مورد قبول امام واقع نشد گفت آقا اینها شما را هم قبول ندارند. امام گفتند قبول نداشتند باشند. مگر من جزو اصول دین هستم که مرا قبول داشته باشند.

به نظر من با این نکاتی که عرض کردم هر انسان منصفی که شخصیت امام را بررسی می کند به این نتیجه می رسد که امام یک شخصیتی بودند که باورمند به آزادی اندیشه بودند. معتقد به وجود آزادی در جامعه بودند. اما آزادی برای چیست؟ آزادی و امنیت که دو عمود جامعه هستند برای چیست؟ برای آن است که مصلحت ما انسانها تأمین شود. اگر آنها به نام آزادی و یا با سوء استفاده از آزادی، مصلحت واقعی نه مصلحت من در آوردی لطمه ببیند چه کاری باید انجام داد؟ در همه کشورها می بینیم در شرایط جنگی وضعیت فوق العاده و ویژه اعلام می شود که یک امر عقلی و حکم عقل و حکم عقلانی است. امیدواریم که بتوانیم شخصیت امام و اندیشه امام را بهتر و بیشتر بشناسیم. در دآوری ها از افراط و تفریط پرهیز کنیم.

عده ای در فضای مجازی بر خورد امام با برخی مراجع تقلید مخالف انقلاب را به سمت و سوی عدم آزادی بیان و اندیشه می بردند. در این زمینه چه نظری دارید؟

حضرت امام قبل از آنکه بحث مبارزات و سیاست شروع شود با اینکه استاد عرفان و فلسفه بود و متأسفانه طیف گسترده ای در حوزه ها مخالف این مسائل بودند اما وقتی که در مدرسه فیضیه مرحوم آیت الله سید احمد زنجانی یا مرحوم آیت الله سید محمد تقی خوانساری نماز می خواندند اگر نبودند مقدسین حوزوی آن وقت امام را به امامت جماعت قبول داشتند. به درس اخلاق امام در حوزه علمیه قم از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ درس اخلاق مطهری ساز می گفتند.

امام در همان حال که به خصوص اهل علم و طلبه ها را موعظه می کردند، به خودسازی همیشه توصیه می کردند و خودشان قبل از دیگران خودساخته بودند. ایشان آسیب ها و انتقاداتی را به روحانیت در ساحت فکر، اندیشه، فقه، نظرات علمی و در عمل و رفتار بیان می کردند اما بسیار بسیار بر حفظ حرمت روحانیت تأکید داشتند. این جمله امام در آغاز سال های نهضت معروف است که اگر کسی کلمه ای به مراجع توهین کند از ولایت الهی خارج است. این نتیجه مطالعات گسترده بنده است. حضرت امام پیش از آنکه یک شخصیت انقلابی باشند یک مصلح بودند. اصلاح طلب بودند. امام اول در مسیر اصلاح قدم برداشتند. وقتی رژیم سر کوبگر و دیکتاتور تن به اصلاح نداد خودش راه را برای انقلاب فراهم کرد.

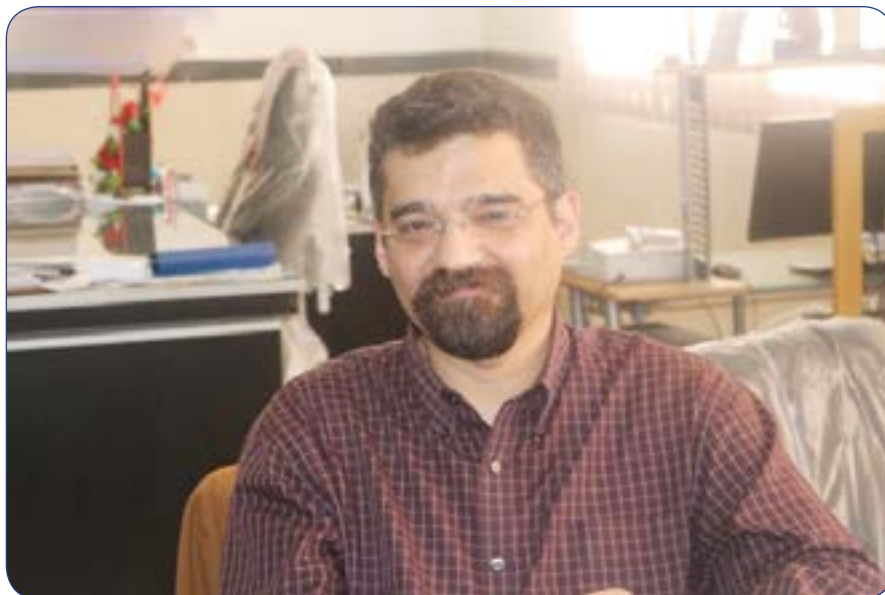


آزادی اندیشه و بیان

مهرداد خدیو:

آزادی جزو شعارهای اصلی انقلاب اسلامی است

جفای بزرگ آن است که ما تصمیمات و نظرات مقطعی متناسب با جنگ و متناسب شرایط ترور و ناشی از شرایط خاص ابتدای انقلاب را بخواهیم تعمیم دهیم و از گفتمان اصلی انقلاب غافل شویم



مهرداد خدیو سردبیر هفته نامه امید جوان و خبرگزاری عصر ایران از روزنامه نگاران با سابقه کشور و دارای قلمی توانا و قوه درک و تحلیل بالایی است. وی در این گفت و گواز حدود و ثغور آزادی بیان در ایران و شرایط آن سخن گفت.

بندگی قرار دارد یا نه و آزادی غربی و امثال آن. اینها به نظر من بحث‌های انحرافی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تکلیف را روشن کرده است. به قانون اساسی باید به عنوان یک کل نگریست نه اینکه ما بعضی را قبول داشته و بعضی را قبول نداشته باشیم.

به نظر من نسبت دادن اینکه انقلاب اسلامی ایران و اندیشه امام خمینی نسبتی با آزادی ندارد ظلم آشکاری در حق شخص رهبری فقید انقلاب و بنیانگذاران و مؤسسان آن است. این را در نظر داشته باشیم که به جز شخص مرحوم امام، دیگر رهبران انقلاب که مورد تأیید ایشان بودند و مشخصاً در شورای انقلاب منسوب شدند، آن پانزده نفر اعم از روحانی و غیر روحانی؛ دیدگاه‌های آنها نسبت به آزادی کاملاً روشن است. یعنی تمام آن پانزده چهره، به دفاع از آزادی شهره هستند. از این منظر می‌توان گفت آزادی یکی از مؤلفه‌های اصلی و مهمترین شاخصه‌های انقلاب بوده است. ما این مفهوم را نباید درگیر بحث‌های فلسفی و تضاد آن بحث بندگی کنیم یا اینکه آزادی را در چارچوب صرفاً آزادی بدانییم و آن را مفهومی غربی بدانیم. همه آنها به نظر من مردود است. زیرا اگر اینگونه بخواهیم نگاه کنیم واژه انقلاب یک اصطلاح مدرنی است. اساساً کاری که در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد یک انقلاب مدرن با نگاه اسلامی اما با چارچوب‌های دموکراتیک بود و این نکته را با توجه به گفتمان نوفل لوشاتو و چند ماهی که

مستحضرید یکی از موضوعاتی که در ساحت اندیشه حضرت امام همواره مورد توجه قرار می‌گیرد آزادی بیان و اندیشه است. ابتدا تعریفی از دیدگاه حضرت امام نسبت به آزادی بیان و اندیشه ارائه بفرمایید.

امام رهبر انقلابی با شعار اصلی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بودند. یعنی یکی از سه شعار اصلی انقلاب اسلامی ایران که در خیابان‌ها، تظاهرات و راهپیمایی‌ها سر داده می‌شد و مورد تأکید رهبری انقلاب بود آزادی بود. این آزادی به صورت مصرح به عنوان شعار آزادی بیان می‌شد و در قالب جمهوریت هم مطرح می‌شد. اما اتفاقات بعد از انقلاب، ترورها، جنگ و فضایی که بعد از سال ۱۳۶۰ ایجاد شد و درگذشت امام و مسائل بعد از آن میدان را به دست افرادی داد که این آزادی را به شکل‌هایی دیگر تفسیر کردند و بیان ساده و روشن امام خمینی را دستخوش تحلیل‌های فلسفی کردند که اوج این بحث آزادی از یا آزادی به و وارد بحث‌های فلسفی اینگونه شدند. در حالی که امام در نطق دوازده بهمن سال ۵۷ به صراحت مراد خودشان را از آزادی اعلام می‌کنند که آزادی بیان است. آنجایی که تشریح می‌کنند منبعی ما آزاد است و نه رسانه‌ای ما با تعابیری شبیه به این. امام چند روز بعد، در نطق معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت تعریف خودشان را از آزادی ابراز می‌کنند. در سال‌های بعد دستخوش این بحث شد که آیا آزادی در مقابل



و این ادعا که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توجهی به آزادی ندارد ادعایی گزاف است و جفا در حق بنیانگذار انقلاب و اطرافیان ایشان می‌باشد.

آیا توجه به آزادی بیان و اندیشه در شاگردان امام نیز نمود داشته است؟

بله، من اشاره کردم که نزدیکان و منسوبان امام و اعضای شورای انقلاب چه کسانی بودند. هیچ کدام از آنها با آزادی مشکل نداشتند و همه چهره‌هایی بودند که برای آزادی تلاش کرده بودند. از آن فضا فاصله می‌گیریم، به اعضای شورای انقلاب فرهنگی می‌رسیم. ستاد انقلاب فرهنگی نام داشت و هنوز نام شورا بر آن نگذاشته بودند. اعضای اولیه ستاد انقلاب فرهنگی، چهره‌هایی بودند که برای آزادی کتاب نوشته بودند. یعنی مادر در میان اطرافیان، منسوبان و نزدیکان امام کسی را نمی‌بینیم که مانند برخی از دیدگاه‌های امروز که به صراحت آزادی را نفی می‌کنند و آن ارزش غربی می‌دانند. خیر چنین چیزی نیست. جدای از اندیشه امام و آن چه که قبل از انقلاب مطرح کرده بودند مهمتر از آن، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. ما سندی مهمتر از قانون اساسی نداریم. متأسفانه در سال‌های اخیر شاهد هستیم به متون دیگری مدام ارجاع داده می‌شود، ولی متن مادر قانون اساسی است. طبیعی است که درباره آزادی قرائت‌های مختلفی وجود داشته باشد. اما آزادی که مورد قبول جناح‌های مختلف است آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است. از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر نمی‌خیزد که اصول ضد آزادی را بخواهیم از آن استنباط کنیم. حتی در بازنگری سال ۶۸ که بعد از رحلت حضرت امام انجام شد آن چه که اصلاح شد و تغییر کرد، بحث مدیریت‌های شورایی بود و دست به بخش‌های مربوط به آزادی نزدند. سخنان امام در نوفل لوشاتو بسیار مهم است. از ترکیب کسانی که ایشان منسوب کردند و از اندیشه افرادی که در ابتدای انقلاب در مصدر کار قرار گرفتند چه مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر و چه آقای مطهری به عنوان رئیس شورای انقلاب و چه بعدتر می‌توان استنباط کرد که اینها همه متناسب با اندیشه آزادی بیان بوده است. دقت داشته باشید چه کسی اولین امام جمعه تهران انتخاب می‌شود؟ آیت‌الله طالقانی. چه کسی پیش از خطبه‌های نماز جمعه سخنرانی می‌کند؟ آقای محمد مجتهد شبستری. یعنی هیچ کدام از این افراد، افرادی نبودند که با آزادی مرزبندی داشته باشند. طبیعی است که آزادی را با قرائت اسلامی می‌دیدند ولی این اتهام که اساساً انقلاب ایران وجه دموکراتیک نداشته و آزادی جزء خواسته‌های انقلاب نبوده چه از طرف براندازان خارجی و چه از طرف چهره‌های رادیکال داخلی که هر نام دیگری که بر آن‌ها بگذاریم به نظر من جفا است. تکلیف آزادی در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها حضرت امام در نوفل لوشاتو و هم در قانون اساسی روشن می‌شود. جفای بزرگتر آن است که ما تصمیمات و نظرات مقطعی متناسب با جنگ و متناسب شرایط ترور و ناشسی از شرایط خاص ابتدای انقلاب را بخواهیم تممیم دهیم و از گفتمان اصلی انقلاب غافل شویم. مثال دیگری می‌زنم: از اواسط دهه ۶۰ تا سال ۱۳۷۱ سید محمد خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد است که یک روحانی نزدیک به اندیشه امام است. امکان ندارد سکان فرهنگ و هنر این مملکت به دست روحانی‌ای

امام مصاحبه‌های متعددی در دهکده نوفل لوشاتو با خبرنگاران خارجی داشتند می‌توان پی برد.

پایبندی به آزادی بیان و اندیشه آیا در دوران ده ساله رهبری حضرت امام تحقق پیدا کرد؟ اگر مواردی ممکن شبهه ایجاد کند دلیل آن چیست؟

متأسفانه صدا و سیما در سال‌های اخیر، آن چهره از امام را به نسل جدید نشان می‌دهد که در بهار سال ۱۳۶۰ در حال عتاب و خطاب به سران کشور هستند که دچار اختلاف شده‌اند و هر چه به اواخر سال ۶۰ نزدیک می‌شویم مشخصاً خطاب ایشان به رئیس جمهور وقت است. در دهه اول یعنی از سال ۵۷ تا ۶۷ ما چند دوره داریم. یک دوره ۵۷ تا ۶۰ که آزادی واقعاً محقق شده است و کسی در آن نمی‌تواند تردید کند. یعنی از ۲۲ بهمن سال ۵۷ تا سی خرداد ۱۳۶۰ که بحث عزل بنی صدر و داستان گروه‌های مسلح پیش آمد ما شاهد آزادی هستیم؛ ابتدا آزادی مطلق در سال ۵۸ که حتی گروه‌های چپ و مارکسیستی روزنامه و نشریه داشتند و در انتخابات بررسی نهایی قانون اساسی یا خبرنگاران قانون اساسی کاندید معرفی کردند که البته وزن اجتماعی نداشتند و رأی نیاوردند. در مجلس اول شورای اسلامی که البته آن زمان به عنوان شورای ملی شناخته می‌شد و بعدها نامش به اسلامی تغییر پیدا کرد نیز همین طور است. اما در تابستان ۵۸ مقداری حوادث مربوط به کردستان پیش آمد. در سال ۵۹ که به مرور وارد فضای جنگ شدیم طبیعتاً محدودیت‌هایی بود. از سال ۶۰ به بعد قصه مقداری تغییر کرد اما با رقابت درون حاکمیت و دو جناح چپ و راست که هنوز البته به این نام شناخته نشده بودند و این رقابت و فضا همچنان باقی بود. اینگونه نیست که ما بگوییم در دهه شصت آزادی وجود نداشت. حداقل در میان نیروهای وفادار به جمهوری اسلامی این آزادی را می‌شد حس کرد. بعد از پایان جنگ، یعنی در تیر سال ۶۷ اولین بحثی که در روزنامه کیهان مشخصاً مشاهده می‌کنیم که طبیعتاً زیر نظر نماینده امام در مؤسسه اداره می‌شد؛ توجه به اصل آزادی بیان و آزادی احزاب است. چند ماهی ما شاهد طرح این گونه مباحث هستیم. اما در زمستان آن سال و ماجرای سلمان رشدی و بعد در گذشت امام اساساً این بحث به محاق رفت. ولی روند آزادی و دیدگاه امام نسبت به آزادی را از این منظر می‌توانیم بدانیم که اواخر عمر ایشان، نمایندگان مجلس با نامه‌ای که چهره‌هایی مانند دکتر نجفقلی حبیبی تنظیم کرده بودند یادآور شدند که برخی از امور به اقتضای جنگ یا مصالح دیگر، خارج از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده انجام پذیرفته است. امام خمینی در جواب بر بازگشت به قانون اساسی تأکید می‌کنند. من نیز در اینجا بر قانون اساسی تأکید می‌کنم. وقتی قانون اساسی را محور قرار دهیم طبیعتاً آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و خصوصاً فصل بسیار در خشان حقوق ملت همه موارد را مشخص کرده است. آزادی انتخاب، آزادی در بیان و آزادی رسانه‌ها و البته همه در چارچوب قانون است. به این معنا نیست که ما بخواهیم به قوانین اعتنا نکنیم. اما اگر آزادی در انتخاب محقق شده باشد آن قانون را نمایندگانی می‌نویسند و نمایندگانی بر مطبوعات و احزاب نظارت دارند که در یک روند دموکراتیک انتخاب شده‌اند. به عبارت دیگر اجرای بدون تنازل قانون اساسی، تضمین کننده آزادی است



داده شود که نسبتی با اندیشه‌های امام نداشته باشد. دیدیم در سال ۶۷ بعد از درگذشت پدر آقای سیدمحمدخاتمی، ایشان از آقای خاتمی به عنوان فرزند فاضل، باتقوا و متعهد یاد کردند. من به جنبه سیاسی کار ندارم. می‌خواهم بگویم اندیشه ایشان که به آزادی شهرت داشته، مورد تأیید حضرت امام بوده است یا موافقتی که با رقابت دو جناح روحانی می‌کنند؟ اگر کسی باوری به رقیب سیاسی آزاد نداشته باشد چرا باید مجوز انشعاب در یک تشکل روحانی را بدهد. مجموعه گفتار و رفتار امام، حاکی از این رویکرد است. متأسفانه به خاطر اصرار صدا و سیما و برخی محافل که بخشی‌هایی را برجسته کنند و بخش‌هایی را اساساً به آنها اشاره نکنند ما شاهد این فضا هستیم که انگار آزادی در انقلاب ایران مورد غفلت قرار گرفته است. در حالی که به قدری این آزادی مشهود بوده که بسیاری نگران هرج و مرج و آناشری بودند. اگر آن آزادی نبود این نگرانی ابراز نمی‌شد.

شالوده‌ها و محورهای مهم تحقق آزادی بیان و اندیشه کدام است؟

این را در نظر داشته باشید که به هر صورت آزادی یک مفهوم مدرن است. یعنی درست است که در سنت ما از حیث آزادگی بشر و اینکه انسان به جز خداوند بندگی دیگر را ندارد، ریشه دارد. ولی آزادی به آن مفهوم لیبرتی بعد از انقلاب فرانسه شکل گرفته است و انقلاب ایران یک ویژگی بزرگ دارد و آن است که پای در سنت و پای در مدرن دارد. همین تعبیر جمهوری اسلامی تلفیقی است هم از نوع مدرن حکومت‌داری و هم قالب سنتی. شالوده آزادی را اتفاقاً باید در نپذیرفتن بندگی غیر خدا دانست. این هم جفایی است که انجام می‌دهند و بندگی خداوند را در مقابل آزادی قرار می‌دهند. در حالی که اتفاقاً مسلمانان متعبد و متعهد که حاضر نیستند سر بر خاک بسایند جز برای عبادت خداوند، اینها به نوعی آزادی درونی می‌رسند و ما اینجا می‌توانیم آزادی را با آزادگی مرادف بدانیم. بندگی غیر خدا را رد می‌کنند و این هیچ منافاتی با آزادی ندارد. شالوده آزادی در اندیشه دینی قطعاً با اندیشه‌های غربی تفاوت دارد. کافی است ما به چهره‌هایی مانند طالقانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی، رهبران مشروطه و افراد مختلف با اندیشه مذهبی نگاه کنیم تا متوجه شویم اگر آزادی با اندیشه دینی آنها تعارض داشت هرگز در برابر آن قرار نمی‌گرفتند و حتی به یاد بیاوریم همه مراجع تقلید ما اصول قانون اساسی را امضا کردند و حتی پیش‌نویس قانون اساسی را تأیید کردند و بعد به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند. هم در پیش‌نویس و هم در قانون اساسی نهایی تمام اصول آزادی مورد صراحت و تأیید قرار گرفته است.

از این نظر جای بسیار تأسف است که هر چه از انقلاب دور شویم این تلقی در بگیرد که انگار انقلاب اسلامی نسبتی با آزادی نداشته است در حالی که یکی از شعارهای سه‌گانه انقلاب آزادی بوده است.

در مقایسه با حکومت سابق یعنی قبل از انقلاب، آزادی بیان و اندیشه را با بعد از انقلاب چگونه می‌بینید؟

پیش از انقلاب حتی حامیان آن حکومت و براندازان فعلی هیچ کس تردید ندارد که آزادی سیاسی در وضعیت ناگواری بوده است. کافی است شما به روزنامه‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد

تا وقوع انقلاب نگاه کنید. آن بیست و پنج سال ۳۲ تا ۵۷ انگار تاریخ دیگری را نوشته‌اند. طبیعتاً اگر آزادی بود نیاز به دو بار اعتصاب مطبوعات در سال ۵۷ نبود. نیاز نبود آخرین نخست وزیر شاه اعلام کند که من بخشی از خواسته‌های مردم یعنی آزادی را محقق کردم که البته آن روند انقلاب بود. اگر آن آزادی وجود داشت نیاز نبود خود شاه در پیام ۱۴ بهمن به خطاهایی که شده اعتراف کند و قول جبران بدهد. طبیعی است که یکی از مهمترین اهداف انقلاب، آزادی سیاسی است. الان بحث آن است که آن زمان آزادی اجتماعی بیشتر بود یا خیر؟ من نمی‌خواهم در این باره بحث کنم. ولی در این که آزادی سیاسی نبوده یا بسیار بسیار نازل بوده است و به خصوص بعد از فوران درآمدهای نفتی حکومت در سرکوب و قاحت پیدا کرده بود و ساواک به روش‌های شنیع‌تری متوسل می‌شد در این کسی تردید ندارد و آمار زندانیان سیاسی و سرکوب ساواک و هم اینکه مردم شعار آزادی می‌دادند خود گویاست. وقتی میلیون‌ها نفر در خیابان آزادی را طلب می‌کنند، یعنی از این آزادی برخوردار نیستند که آن را طلب می‌کنند. انسان چیزی را طلب می‌کند و در خیابان فریاد می‌زند که در اختیارش نیست. اگر از آزادی برخوردار بودند چرا جمعیت چند میلیونی در تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ باید در خیابان خواسته آزادی را مطرح کند و چرا اسم خیابان آیین‌نهور را به آزادی تغییر دهد؟ زیرا آزادی برای مردم ارزش و اعتبار داشته است. حکومت پهلوی اگر بتواند از هر چه دفاع کند و خودش را مدرن بداند و بگوید من برای مدرن کردن ایران و برای رفاه مردم و... کارهایی انجام دادم ولی خود سران اعتراف می‌کنند که کارنامه آنها در زمینه آزادی سیاسی، بسیار کارنامه کمرنگ و حتی می‌توان گفت مردود است.

باید هال‌های آزادی بیان و اندیشه چقدر فاصله داریم؟

دقیقاً نمی‌شود اندازه گیری کرد. واقعیت آن است که با ظهور فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌ها در حال حاضر از یک طرف شاهد گسترش آزادی هستیم اما نه آزادی‌ای که حاکمیت و حکومت اعطا کرده باشد. این آزادی است که فناوری اعطا کرده است و مردم به راحتی در حال نقد و نظر هستند و حتی تلاش‌هایی را که برای کنترل این فضای می‌شود نقد می‌کنند. الان اکثریت مردم ایران، قریب به اتفاق از گوشی‌های هوشمند استفاده می‌کنند و هر اطلاعاتی را با هم رد و بدل می‌کنند. اما چون رسانه‌های رسمی این آزادی را ندارند، این آزادی قانونمند و سامان‌مند نمی‌شود و در جاهایی به اخبار جعلی و شایعات می‌انجامد. اعتبار رسانه را هیچ‌گاه این شبکه‌ها و شبه رسانه‌ها ندارند. قطعاً آن آزادی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محقق کرده است فاصله داریم. متأسفانه فاصله زیادتر شده است. البته این در بیان و گفتگوی مردم نیست بلکه در حد انتخاب است. من بیشتر نگران تضعیف نهاد انتخابات هستم و اینکه صدایی که از پارلمان و افرادی که به عنوان منتخبان مردم شنیده می‌شود صدایی نباشد که حاصل یک روند آزاد باشد. آزادی صرفاً این نیست که هر کس هر چه خواست بگوید و بنویسد. این است که بتوانند اراده خود را محقق کنند. در نظر داشته باشیم برای رسیدن به این آرمان‌ها و رویاها باید تلاش کنیم و نباید تصور کنیم یک شبه به صورت یک مانده آسمانی بر ما نازل خواهد شد.



چرا در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی اقبال شد؟

دلایل اقبال به رهبری امام خمینی

سید محمد معصومی

نارضایتی عمیق از وضعیت موجود؛ یک فرزند و طفلی بود که به عنوان یک عامل اصلی در انقلاب ایران و یک عامل جامعه‌شناختی در طول زمان متبلور شد. به نظر من دوره‌ای حداقل صد و صد و پنجاه سال از میانه دوره قاجار تا پایان دوره محمدرضا پهلوی طول کشید که مردم ایران و جامعه ایرانی اولاً باور کنند که می‌تواند نظام شاهنشاهی را عوض کند. دوماً باور کند نظام شاهنشاهی نظام اصلاح‌پذیری نیست و با اصلاحات به هیچ عنوان درست نمی‌شود. سوماً جامعه ایرانی باور کند در درون خودش الگوی برون‌زای ملی و دینی دارد که می‌تواند آن را جایگزین این نظام حاضر کند. لذا اولین دلیل اقبال مردم به حضرت امام همین جنبه نارضایتی عمیقی است که در طول زمان زاده شد و در کلام خود امام هم همین هست. ایشان در بعضی از سخنان خود گفته‌اند من در واقع مسیر تاریخی و طفل تاریخی که در ایران به نوعی به وجود آمده بود را به سرانجام رساندم و به قول معروف من آن را به دنیا آوردم و متولد کردم. به نوعی می‌توانیم بگوییم امام در نقطه‌ای جامعه را ملاقات کرد و به رهبری جامعه رفت و جامعه او را پذیرفت که این نارضایتی عمیق با آن مختصاتی که عرض کردم شکل گرفته بود و می‌توانیم درباره آن به عنوان یک عامل بیرونی اقبال به حضرت امام صحبت کنیم. اما دومین عاملی که در آن مؤلفه‌های انقلاب‌های کلاسیک است و به عنوان یک عامل درونی مطرح است و به شخص خود امام برمی‌گردد عامل رهبری در انقلاب هاست. هیچ مردم

به صورت کلاسیک و آکادمیک در کشورهایی همچون کشور ما یک انقلاب کامل اتفاق می‌افتد. در کشور ما در بیست و دوم بهمن سال ۵۷ به رهبری امام و همراهی مردم و عنایت الهی انقلابی اتفاق افتاده است. چهار عمل اصلی برای انقلاب ما و دیگر انقلابها احصا می‌شود که نشان‌دهنده تفاوت و تمایز پدیده انقلاب با دیگر پدیده‌های سیاسی است. اما راجع به سوالی که فرمودید اولین فاکتوری که همیشه باعث بروز انقلاب‌ها شده است؛ عامل نارضایتی عمیق از وضعیت موجود در جامعه است که یک عامل جامعه‌شناختی و برون‌شناختی می‌باشد و در انقلاب ما نیز به شکل بسیار عمیقی خودش را نشان داده است. منظور از نارضایتی عمیق از وضعیت موجود آن است که بخش زیادی از مردم به اضافه نخبگان کاملاً از نظام سیاسی ناامید شده و اعتماد و اعتقاد آنها و مردم مبنی بر تغییر نظام سیاسی از طریق اصلاحات از بین برود. اما چرایی اقبال مردم و جامعه به امام؛ همانگونه که می‌دانیم قبل و بعد از مشروطه مصلحینی بودند که به نوعی در ایران دنبال رفتارهای سیاسی بودند یا می‌خواستند تغییر از بالا را دنبال کنند، عده‌ای بودند که می‌خواستند از طرف مردم کاری انجام دهند و یک انقلاب تمام عیار را به وجود آورند که رشحات آن را در انقلاب مشروطه و بعضاً در ملی شدن صنعت نفت یا قیام ۱۵ خرداد از طرف خود امام می‌بینیم و چرا این مجموعه‌ها نهایتاً در بیست و دوم بهمن ۵۷ به اسم امام و نام امام و رهبری امام خاتمه پیدا کرد؟ به نظر من



و هیچ جامعه‌ای به صرف نارضایتی عمیق از وضعیت موجود موفق به برداشتن نظام نمی‌شود. حتما و حتما خواص باید وارد کار شوند و در شطرنج سیاسی با رژی می که حاکم است و قطع به یقین نمی‌خواهد زمین را ترک کند و حکومت را به دیگری بسپارد وارد کار شوند. نیاز به نخبگانی است که نقش رهبری را به صورت فردی یا گروهی یا ترتیب فردی گروهی بازی کنند و انقلاب را رهبری کنند و رژی می را که سرکار است منکوب کنند و در برابر رفتارهای عمدتاً امنیتی و پلیسی او روحیه انقلابی، صبر و تحمل جامعه و در واقع روحیه امید به آینده و امید به تغییر را حفظ کنند و در زمان پیروزی انقلاب، اجازه ندهند انقلاب به انحراف برود و نظام جایگزین را سرکار بیاورند. این اقبال مردم ایران در خصوص این گزینه واقعا در مورد حضرت امام به شخصیت برجسته و چندجانبه و به نظر جامع الاضداد امام برمی‌گردد. بر اساس تعبیر آقای جوادی آملی که فرمودند امام معصوم به دنیا نیامد اما معصوم و عصمت‌وارانه از دنیا رفت می‌توانیم بگوییم امام یک شخصیتی از خودشان بروز دادند که مردم احساس کردند یک معصوم و شخصیت معصومی را اگر قرار بود در زمان آنها متبلور شود در شخصیت امام می‌توانند پیدا کنند. امام به لحاظ ابعاد شخصیتی، اخلاقی، رفتاری و علمی در یک افق قرار داشت که آن افق برای کثیری از آدمها قابل دسترسی نیست و بسیاری از آدمها در حسرت رسیدن به این سطح از فضائل انسانی و الهی هستند، مادر متون سیاسی که دنبال می‌کنیم مکرراً از طرف اساتید خارجی و محیط‌های خارجی می‌بینیم که وقتی به بررسی شخصیت و نقش امام در

رهبری انقلاب ایران می‌پردازند زبان به تمجید و اعجاب باز می‌کنند که امام چه شخصیتی بودند که در ایران بروز کردند. مکرراً وقتی از ملت‌های دیگر به خصوص ملت‌های منطقه سوال می‌شود که چرا شما موفق نشدید انقلاب کنید؟ پاسخ می‌دهند ما از حکومت ناراضی هستیم. مکرراً پاسخ می‌دهند ما کسی چون امام را نداشتیم. ای کاش ما نیز شخصیتی چون امام داشتیم که قلوب مردم به سمت او برود و مردم او را قبول کنند. امام جایگاه و توان بالائی داشتند و کثیری از عنایت الهی به ایشان شده بود که قلوب مردم متوجه ایشان شد و رهبری ایشان را پذیرفتند. دلیل آنکه خیلی از شخصیت‌های مدعی در طول تاریخ ایران نتوانستند انقلاب کنند آن است که شخصیت و فضیلت و جایگاهی مثل امام در پیش مردم نداشتند و نتوانستند خودشان را مثل حضرت امام ثابت کنند که خیر خواه مردم هستند و می‌خواهند هویت واقعی را به مردم بازگردانند و این اطمینان را بدهند که با آنها همه سختی‌های مسیر راحت می‌شود. شخصیت‌های دیگر خیلی کم عیارتر از امام بودند که مردم به آنها اقبال نکردند و رهبری آنها را قبول نکردند. عیار شخصیتی امام که

یک فیلسوف بودند بسیار بالاست. ایشان در بعد فردی و در بعد اجتماعی بسیار قوی هستند و در واقع جامع الاضداد هستند. این تعبیری است که شهید مطهری در کتاب انسان کامل در مورد آقا امیر المؤمنین دارد. امام شخصیتی بودند که وقتی عارف، عامی، پاسبان، معلم و روحانی و پزشک به شخص امام می‌رسید بُعد رفیع و جلوه‌ای را می‌دید که می‌توانست به ایشان اطمینان کرده و حرفشان را بپذیرد و دیگران آن را نداشتند. به نظر امام در بُعد رهبری انقلاب ایران بی‌نظیر ایستادند و علت اقبال مردم به ایشان تلاشی بود که ایشان در درگاه الهی برای کسب رضایت الهی انجام داد و فضائل کثیری را کسب و به کارهایشان صبغه الهی داده بود و طبیعتاً خداوند اثر تکمیلی در این کار می‌گذارد و کسی که متوجه خدا باشد و برای خدا کار کند خداوند قلب‌ها را به سمت او بازمی‌گرداند. امام در زمان ما مصداق بارز عبارت «من كان لله كان الله له» بود و طبیعتاً قلوب به دست خداست. خداوند مقلب القلوب است و قلوب مردم را به سمت امام کشاند و امام موفق شدند این انقلاب را انجام دهند.

اما مورد سوم، من اعتقاد دارم نقش امام به عنوان یک فاکتور در انقلاب به شکلی بود که آنچه باعث شد اقبال عمومی به سمت امام بیاید همان روحیه انقلابی ایشان بود. انقلاب یک پدیده ساده و پیش پا افتاده و کار آسانی نیست. انقلاب کاری است که هزینه دارد. کسی که دنبال انقلاب می‌رود می‌داند که هر لحظه ممکن است ربهوده شده، تبعید شده و یا از بین برود. ممکن است در این راه مشکلاتی برای او و خانواده‌اش

نقش امام به عنوان یک فاکتور در انقلاب به شکلی بود که آنچه باعث شد اقبال عمومی به سمت امام بیاید همان روحیه انقلابی ایشان بود. انقلاب یک پدیده ساده و پیش پا افتاده و کار آسانی نیست. انقلاب کاری است که هزینه دارد. کسی که دنبال انقلاب می‌رود می‌داند که هر لحظه ممکن است ربهوده شده، تبعید شده و یا از بین برود. ممکن است در این راه مشکلاتی برای او و خانواده‌اش ایجاد شود و نهادهای امنیتی علیه او و افراد او هستند اعمال خشونت کنند. حفظ روحیه انقلابی در مردم و این که در مسیر انقلاب‌ها نلرزند و نلغزند خیلی مهم است. شخصیت‌هایی که قبل از امام بودند یا خودشان روحیه انقلابی نداشتند، حرف‌های اصلاحی و انقلابی می‌زدند اما حاضر نبودند یک سیلی بخورند. امام پانزده سال در تبعید بودند. امام چندین ماه در حصر بودند. ایشان در سال ۴۲ به دلیل صحبتی که علیه آمریکا و اسرائیل کردند با وجودی که منع شده بود به کشور ترکیه و سپس عراق رفتند. مردم دیدند که این رهبر از مرگ نمی‌ترسد و از هزینه دادن هر اسی ندارد و خود او پیشگام است. آدمی نیست که بنشیند و دیگران را به جلو بفرستد. این مردم باور کردند رهبری دارند که جانش را در کف دستش گرفته و هر بلایی که سر خودش و خانواده‌اش بیاید مانند جدم امام حسین در این مسیر و راه حاضر هستیم شهید شوم. زمانی که امام به ترکیه می‌روند برای اینکه ایشان را بترسانند به قبرستانی می‌برند و سلطان لائیک ترکیه می‌گوید اینجا



گرفته است. امام این هنر را داشت اگر مردم به سمت امام اقبال آوردند دلیلش آن بود که توانست در برابر ایده شاهنشاهی که ما حداقل دو هزار و پانصد سال با آن زاده شده بودیم و زندگی کرده بودیم حرف جدیدی بیاورد که اکثر مردم بپذیرند که این حرف جدید، شدنی است و می‌تواند نظام‌سازی کند و تعاملات مردم و حاکمیت را به وجود بیاورد. خیلی از نسخه‌های دیگری که حزب توده، چریک‌های فدائی خلق یا نهضت آزادی‌ها ارائه دادند اصلاً مورد اقبال مردم نبود و بالطبع رهبران آنها نمی‌توانستند مورد توجه مردم قرار بگیرند. اما امام نسخه‌ای را ارائه دادند که هویت ملی اسلامی و ایرانی ما در آن بود و به نحوی توضیح دادند و در پشت آن نیز کار تئوریک انجام داده بودند. ایشان حداقل پانزده سال در نجف این ایده را پخته و آماده کرده بودند. این جزء در واقع جزء وجه برتری‌های امام بر دیگرانی است که مدعی انقلاب علیه شاه بودند. اما امام در این مرحله از دیگران جلوتر بود. طبیعتاً با ارائه این ایدئولوژی جدید و جایگزین، نقش برجسته‌ای در ذهن مردم پیدا کردند و مردم نقش رهبری ایشان را قبول کردند. به نظر بیشترین دلیلی که مردم نقش رهبری امام را پذیرفتند آن بود که دیدند ایشان برای نظام جدید حرف دارد و در واقع برای آن فکر کرده است و قرار نیست کشور بعد از سقوط شاهنشاهی دچار خلأ قدرت و آناشسیسم سیاسی شود. نتیجه‌گیری من آن است که چهار عامل از جمله نارضایتی عمیق از وضعیت موجود شرایط و جامعه ما به گونه‌ای بود که زمان، زمان، زمان

برداشت بود و امام به این زمان رسیده بود. در حوزه رهبری، امام شخصیتی فرزانه و وارسته داشت و هیچ کسی نمی‌تواند در تاریخ معاصر در برابر فضیلت‌های شخصی ایشان و روحیه الهی و تعلق خاطر ایشان به مردم رقابت کند. طبیعتاً برای ایشان اقبال آور بود. در حفظ روحیه انقلابی کسی مانند امام جان بر کفانه و با آن ادبیات حماسی و عاشورائی، تولید ادبیات انقلابی و مقابله با ظلم و ستم نکرد و طبیعی است که مورد توجه قرار می‌گیرند و قلوب مردم به سمت ایشان می‌آید. در نهایت امام در طرح یک نظام جدید و تئوری جدید و الگوی جدید برای حکومت‌داری حرفی زد که آن حرف عیار و طرازش و شدنش خیلی بالاتر از حرف‌های دیگران بود؛ دیگرانی که در این قسمت به هیچ عنوان حرف‌هایشان مورد اقبال عمومی قرار نگرفت و اگر هم قرار گرفت تعداد اندکی بودند. اما امام حرفی زدند که در ۱۲ فروردین ۵۸ با آن آرای عجیب و غریب توانست نظام جدید را جایگزین کند. مجموع این چهار عامل و ارتباط آنها با شخصیت امام و عملکرد و کنش سیاسی ایشان را اگر فهم کنیم می‌تواند یک پاسخ جامع و قانع‌ی باشد برای آنکه بفهمیم چرا جامعه به امام اقبال آورد.

قبر علمای سنی است که مقابل ما ایستادند. امام می‌گوید من اینجا خیلی تأسف خوردم و گفتم کاش علمای شیعه نیز ایستاده بودند و هزینه داده بودند و من حاضر هستم چنین هزینه‌ای بدهم. امام به آنها جواب سنگینی می‌دهد. یعنی آقایان من را از مرگ نترسانید. من حاضرم هزینه بدهم. این روحیه انقلابی، تعریف و حفظ آن و مقاومت و عدم مصالحه با رژیم شاهنشاهی خیلی مهم است. خیلی‌ها به امام پیشنهادهای مختلفی دادند برای اینکه ایشان را ساکت کنند. امام روحیه خود را حفظ کرد و آن را به مردم انتقال داد. به نظر من یکی از دلایل اقبال مردم به حضرت امام آن است که بعد از انقلاب این روحیه انقلابی در دفاع مقدس و جنگ تحمیلی خود را نشان داد و رزمندگان با دید آنکه امامی دارند که هزینه بده است و پای کار و جان بر کف است حاضر شدند چنین دفاعی از انقلاب کنند. باید قبول کنیم در انقلاب و دفاع مقدس اگر نقش امام و رهبری امام نبود خدای ناکرده نظام ساقط یا سطحی از کشور تجزیه شده بود.

چهارمین فاکتور کلاسیک در یک انقلاب بعد از نارضایتی عمیق از وضع موجود و رهبری و بعد از روحیه انقلابی که باعث شد مردم به امام روی بیاورند و دیگران نتوانستند نقش امام را بازی کنند آن است که وقتی می‌خواهیم انقلابی انجام دهیم باید حرف جدید و ایدئولوژی جدید داشته باشیم. اگر می‌خواهیم بگوییم نظام شاهنشاهی نباشد باید بگوییم جای آن چه چیز باشد. باید یک نفر ساختار قدرت جدید و نظم

امام در خاطرات خود می‌فرمایند من مانند جدم امام حسین در این مسیر و راه حاضر هستم شهید شوم. زمانی که امام به ترکیه می‌روند برای اینکه ایشان را بترسانند به قبرستانی می‌برند و سلطان لائیک ترکیه می‌گوید اینجا قبر علمای سنی است که مقابل ما ایستادند. امام می‌گوید من اینجا خیلی تأسف خوردم و گفتم کاش علمای شیعه نیز ایستاده بودند و هزینه داده بودند و من حاضر هستم چنین هزینه‌ای بدهم. امام به آنها جواب سنگینی می‌دهد. یعنی آقایان من را از مرگ نترسانید. من حاضرم هزینه بدهم. این روحیه انقلابی، تعریف و حفظ آن و مقاومت و عدم مصالحه با رژیم شاهنشاهی خیلی مهم است. خیلی‌ها به امام پیشنهادهای مختلفی دادند برای اینکه ایشان را ساکت کنند. امام روحیه خود را حفظ کرد و آن را به مردم انتقال داد.

نوینی را به مردم بدهد که آن ساختار نوین خیلی خیلی مهمتر از قسمت نبودن است. اگر ما لا اله الا الله را بگوییم کاری نکرده ایم. به نظر من خیلی از رهبران قبل از امام می‌گفتند حکومت شاهنشاهی نباشد اما از گفتن چه باشد و چگونه باشد در مانده بودند. قدرت نظریه‌پردازی و تئوریک و توان ارائه یک نقشه و راه جدید و حاکمیت جدید که هویت ملی و هویت ایرانی را حفظ کند نداشتند. اما حضرت امام با ارائه طرح پارادایم جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه و تفکیک قوای سه‌گانه به نحوی که بتواند در این ساختار بگنجد و نگاهی به جمهوریت و نگاهی به مدرن‌ها توانست نسل جمهوری خواهان و نسل روشنفکر و روشن اندیش دینی را قانع کند و با قید اسلامی و نگاهی که علمای مسلمان از زمان مشروطه مثل شهید فضل الله نوری داشتند و آوردن نهادی مانند شورای نگهبان و امثال آن توانست آنها را راضی کند و در واقع سعی کرد گفتمان حداکثری ایجاد کند و ایدئولوژی ارائه کند که اکثریت مردم بپذیرند که تبلور آن را در انتخابات سال ۱۳۵۸ در آری یا نه می‌بینیم که با آن رای ۹۸/۲ از هشتاد و نه درصد از واجدین شرایط کسب کرد. کمتر نظام دموکراتیکی در دنیا چنین رای از مردم



چرا در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی اقبال شد؟

شمس الله مریجی:

اولین نفری که تبعید شد و حتی فرزندش را در راه انقلاب داد، امام بود

امام این گونه نبود که یک گوشه‌ای بنشیند و به مردم امر و نهی کند و خودش هیچ هزینه‌ای نپردازد
مواضع امام در نوفل لوشاتو با مواضع ایشان پس از دوران استقرار نظام ذره‌ای تفاوت نکرد



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شمس‌الله مریجی رئیس دانشگاه و عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم، در این گفت‌وگو ضمن برشمردن وجوه تمایز امام خمینی نسبت به دیگر مراجع تقلید و رهبران سیاسی تاریخ معاصر، از دلایل همراهی مردم و نیروهای سیاسی مبارز با امام خمینی سخن گفت.

بود و امام پیاده می‌رفت. در این مسیر از پدر ما می‌خواست تا راجع به اوضاع مشروطه و فضای مباحث آن دوره مطالبی را بیان کند. این نشان می‌دهد که امام از دوران نوجوانی چنین دغدغه‌هایی داشت. این گونه نبود که وقتی به درجه مرجعیت یا اجتهاد رسید وارد فضای اجتماعی و سیاسی بشود.

چهارم جریان شورای نگهبانی که امام بعد از انقلاب آن را تأسیس فرمود، ایده‌اش را از شیخ فضل‌الله نوری فرا گرفته بود؛ چون مقرر درس شیخ فضل‌الله نوری برای ایشان تعریف کرده که این ایده از آن شیخ فضل‌الله نوری بود. برای مجلس اول مشروطه که یک گروه از مجتهدین باید ناظر بر قانون‌گذاری باشند. می‌خواهم بگویم این سلوک رفتاری امام در فضای اجتماعی و ویژگی خاصی بود که در سایر مراجع تقلید و مجتهدان دیده نمی‌شد.

امام حتی گاهی برای تماشای مذاکرات مجلس به آنجا می‌رفت و مدیریت و بیانات و نطق مرحوم مدرس را به تماشا می‌نشست. از نزدیک شاهد آن قضایا بود. ورود به این مباحث و فضا به صورت عملی، ویژگی‌ای را ایجاد می‌کرد که احاطه بر امور سیاسی و اجتماعی داشته باشد.

ویژگی دیگر امام احاطه علمی ایشان است. اگر چه سایر مراجع تقلید این ویژگی را داشتند، اما بعید می‌دانم جامع بودن امام از حیث علمی را کسی از مراجع تقلید داشته باشد؛

موضوع گفت‌وگوی ما درباره وجه تمایز امام خمینی از سایر مراجع تقلید و رهبران سیاسی تاریخ معاصر است. امام خمینی چه ویژگی‌هایی داشت که ایشان را از سایر مراجع تقلید و رهبران سیاسی دوران مشروطه به بعد متمایز می‌کرد؛ چون ظاهراً حرکت سایرین توفیق چندانی نداشت، اما حرکت امام خمینی به موفقیت و پیروزی منتهی شد؟

بنده از دو حیث این بحث را مهم می‌دانم؛ هم از لحاظ نظری و هم عملی. به تعبیر جامعه‌شناسان باید کنشگری و مبانی رفتاری را در نظر بگیریم. امام ویژگی‌هایی دارد که کمتر مرجع تقلید و مجتهدی این ویژگی‌ها را داشته است. به لحاظ سلوک رفتاری باید گفت که ایشان از مقطع نوجوانی وارد این فضا و مباحث شد و حساسیت ویژه‌ای به امور اجتماعی و سیاسی داشت. خاطره‌ای از آیت‌الله شیخ علی صافی گلپایگانی خدمت شما عرض می‌کنم. یک بار در سال ۱۳۸۰ خدمت ایشان رسیدیم و خاطره‌ای از امام فرمود که برای ما جالب بود. فرمود: «امام به پدر ما ارادت زیادی داشت و این ارادت فقط به علت جنبه‌های اخلاقی نبود، بلکه علمی هم بود. پدر ما مقرر درس شیخ فضل‌الله نوری بود. امام با ایشان مراد داشت تا از فضای مشروطه اطلاعاتی به دست بیاورد. ایشان گاهی از قم تا گلپایگان به همراه مرحوم پدر می‌رفت. پدر ما سوار بر اسب



که خودشان جلوتر از همه حرکت می کردند و نیروها هم پشت سرشان می آمدند؛ اما فرماندهانی که در جایی می نشستند و به نیروها دستور حرکت می دادند، آن نیروها یا شکست می خوردند یا اسیر می شدند. امام این ویژگی را در انقلاب و در مبارزه با شاه داشت. خودش ابتدا جلو می رفت و افراد پشت سرشان حرکت می کردند.

مجموع این ویژگی ها بود که امام را از سایر علما و مراجع تقلید منحصر به فرد می کرد.

به نظر شما فقط خود شخصیت امام در پیروزی انقلاب و سقوط نظام شاهنشاهی دخالت داشت یا اینکه شرایط بیرونی هم در این زمینه تأثیر گذار بود؟

امام در دو مقطع حرکت خود را آغاز کرد؛ یکی در سال ۱۳۴۲ و دوم در سال ۱۳۵۷. این دو مقطع نشان می دهد که شرایط آن دوره هم در موفقیت بسیار تأثیر گذار بوده است. البته سایرین هم حرکت هایی داشتند، اما توفیقی به دست نیاوردند؛ چون بسیاری از بزرگان مثل مرحوم کاشانی علی رغم توانایی بالا حرکت هایی داشتند که منجر به پیروزی نشد. علت آن شرایط بیرون است. شرایط سال ۱۳۴۲ با سال ۱۳۵۷ متفاوت بود. امام نیروهایی را تربیت کرد و به متن جامعه گسیل داشت و این در خود آگاهی مردم مؤثر بود. یعنی خود امام در آماده کردن شرایط هم نقش داشت. نقش امام در این بود که نیرو تربیت کرد و این نیروها به متن جامعه اسلامی ورود و آگاهی بخشی کردند. این آگاهی در سال ۱۳۴۱ به طور کامل محقق نشده بود و بعد از آن، رفته رفته به رشد و آگاهی مردم افزوده شد. امام از همان نجف ارتباط خود را با شاگردان

حفظ کرد و آنان را پرورش داد. این نیروها بودند که بارهنمودهای امام، جامعه را به سمت خود آگاهی پیش بردند و جامعه سال ۱۳۵۷ این آمادگی را پیدا کرد که به طور همگانی به سمت امام بروند و نظام جمهوری اسلامی ایران را تأسیس کنند. طبیعتاً شرایط اجتماعی نقش دارد، اما اینکه این شرایط اجتماعی چگونه به رشد و بالندگی رسید، در نقش امام باید جستجو کرد.

در باره مبانی نظری امام خمینی برای ما بفرمایید؛ امام دارای چه مبانی بود که همه گروه ها و اقشار مختلف جامعه پیرو ایشان شدند؟

این به مبناي نظری امام برمی گردد. در واقع مباحث و اهدافی را در جامعه پیگیری می کرد که این اهداف تبیین بیشتری را لازم دارد. شاید اگر یکی دیگر از بزرگان در رأس قرار می گرفت، نمی توانست با افراد متعدد ارتباط بگیرد و فقط با یک قشر خاص مثل نخبگان می توانست ارتباط بگیرد. نخبگان به تنهایی نمی توانند انقلابی به این بزرگی را ایجاد کنند. امام با آن مبانی نظری که چیزی جز ارزش های ناب نبوی نبود، توانست

یعنی نه فقط فقه و اصول و فلسفه و عرفان را دنبال می کرد، بلکه مباحث اجتماعی را نیز پی می گرفت.

هم به لحاظ علمی و هم عملی نه فقط نخبگان را بلکه توده را هم تحت پوشش قرار می داد.

امام ویژگی سومی هم داشت که دیگر مراجع تقلید و مجتهدان کمتر این ویژگی را داشتند و آن پرورش نخبگان علمی تا سطح استادی است. در آن فضای خفقان دوران پهلوی، به سختی می شد چهارصد تا شاگرد مثل شهید مرتضی مطهری و شهید بهشتی را تربیت کرد و تحویل جامعه داد. کسی که بخواهد حرکت اجتماعی بزرگی را انجام بدهد، باید از نظر سازمان دهی قدرت بالایی داشته باشد و این در توان حضرت امام بود. از طریق پرورش شاگردان بزرگی که هر کدام بخشی از جامعه را تحت پوشش قرار دادند.

چهارمین ویژگی، زمان شناسی است. همان گونه که در مبانی نظری در فقه، بحث زمان را مطرح می کند، در مباحث اجتماعی و سیاسی هم مقوله زمان مطرح می شود. همین امامی که در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ آن سخنرانی های غرا را مطرح می کند، در نجف ما شاهد چنین سخنرانی هایی از سوی ایشان نیستیم؛ چون زمان را به طور کامل می شناسد و زمینه مخاطبان را در نظر می گیرد.

جمع این ویژگی ها در سایرین مشاهده نمی شود. همین ویژگی ها باعث شد که افراد بیشتری از نخبگان اطراف امام را بگیرند و به حمایت از حرکت انقلابی ایشان برخیزند. یکی از رویکردهایی که انقلاب را در آن تبیین و تفسیر می کنند، رویکرد روانشناسی است. می گویند امام به لحاظ روانشناسی

یک فرد بسیار مسلط بر امور بود و اتکالی به نفس داشت و این خیلی مهم است. وقتی در هواپیما در حال بازگشت به ایران بود، مصاحبه ای از ایشان می گیرند و می گویند اگر شما برگردید و مردم بگویند شما را نمی خواهیم، شما چه کار می کنید؟ امام می فرماید: «هیچ. من مأمور به وظیفه خودم بودم.» یعنی این مأمور به وظیفه بودن متکی به اتکالی نفس بالایی بود که امام داشت و نگران این مسئله نبود که مردم همراهی کنند یا خیر. این ویژگی منحصر به فردی است که امام داشت.

حضرت آقا مقام معظم رهبری هم در یک سخنرانی به یک ویژگی دیگری از امام اشاره می کند و آن پیشگام بودن است. اگر به مردم می فرمود حرکت کنید، خود ایشان اول از همه حرکت می کرد. اولین نفری که در انقلاب دستگیر شد، اولین نفری که تبعید شد و حتی فرزند خودش را در راه انقلاب از دست داد، امام بود. این گونه نبود که یک گوشه ای بنشیند و به مردم امر و نهی کند و خودش هیچ هزینه ای نپردازد.

در زمان جنگ هم فرماندهانی موفق بودند

امام در دو مقطع حرکت خود را آغاز کرد؛ یکی در سال ۱۳۴۲ و دوم در سال ۱۳۵۷. این دو مقطع نشان می دهد که شرایط آن دوره هم در موفقیت بسیار تأثیر گذار بوده است. البته سایرین هم حرکت هایی داشتند، اما توفیقی به دست نیاوردند؛ چون بسیاری از بزرگان مثل مرحوم کاشانی علی رغم توانایی بالا حرکت هایی داشتند که منجر به پیروزی نشد. علت آن شرایط بیرون است. شرایط سال ۱۳۴۲ با سال ۱۳۵۷ متفاوت بود. امام نیروهایی را تربیت کرد و به متن جامعه گسیل داشت و این در خود آگاهی مردم مؤثر بود. یعنی خود امام در آماده کردن شرایط هم نقش داشت. نقش امام در این بود که نیرو تربیت کرد و این نیروها به متن جامعه اسلامی ورود و آگاهی بخشی کردند.



اهداف بیشتری را پوشش بدهد. وقتی دایره هدف بزرگ‌تر بشود، افرادی که وجه مشترکی با حرکت امام می‌دیدند، با ایشان همراهی می‌کردند. وجه مشترک همه این بود که نظام شاهنشاهی ساقط بشود. استبداد اجازه تنفس به هیچ کس نمی‌دهد و اولین قدم برداشتن استبداد است. این هدفی است که همگان دارند. چنین حرکتی نگاه دینی ندارد، بلکه نگاه انسانی دارد. نگاه انسانی همه قشرها را در برمی‌گیرد. این هم از ویژگی امام بود که توانست هدف را گسترده‌تر کند و محدود به گروه و جمع خاص نکند. از مرحوم نائینی تا زمان انقلاب، هر کدام از بزرگان که خواهان تحولی در جامعه بودند، رویکردشان قشری بود. یک قشر خاص پیرو آنان می‌شد. هیچ کدام مثل امام نبودند که همه اقشار را پیرو و جمع کنند برای یک هدف مشترک. ایشان هدف را گسترده کرد و وقتی این اتفاق افتاد، کمونیست‌ها هم همراهی کردند. سازمان مجاهدین خلق هم همراهی کردند. امام هم تا جایی که به اصل اسلام و انقلاب آسیبی وارد نشود، مقابله‌ای با آنان نکرد. پس از انقلاب بود که این‌ها از مسیر خارج شدند و رو در روی مردم ایستادند و طبیعتاً حرکتشان هم به شکست منتهی شد. یکی از وجوه و ابعاد شخصیت امام خمینی، بُعد عرفانی ایشان است؛ امام‌امی بینیم که عرفای زیادی قبل از ایشان بودند، اما صرفاً به سلوک فردی خودشان می‌پرداختند و دغدغه‌های اجتماعی چندانی نداشتند. برای ما بفرمایید که عرفان امام خمینی چه تفاوتی با عرفان سایر عرفا دارد؟

رویکرد امام کاربردی کردن نظریه‌ها در جامعه است. چند سال پیش راهنمای رساله‌ی یکی از دانشجویان بودم. موضوع رساله این بود که امام چگونه توانست عرفان را اجتماعی کند؛ یعنی عرفان را در سطح نخبگانی نگه ندارد. حتی رزمنده‌ای که به جبهه می‌رود تا از وطن و دین خودش دفاع کند، در واقع شاگرد مکتب عرفانی حضرت امام خمینی است. این هنر امام بود که عرفان عرشی را فرشی کرد؛ یعنی به سطح جامعه برد. مطمئناً امام مبانی خود را از منبع لایزال الهی و آموزه‌های نبوی می‌گرفت؛ اما توانمندی ایشان این بود که به این آموزه‌های نبوی امتداد اجتماعی بخشیده است. این جریان باعث شده که توانسته همراهی افراد را در پی داشته باشد. در حقیقت امام توانست ارزش‌های نبوی عرشی را فرشی کند و به آن امتداد اجتماعی ببخشد و از این جهت موفقیت‌های متعددی را به دست آورد. از این رو بود که افراد و اقشار مختلف از وی حمایت کردند و انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند.

چرا قبل از پیروزی انقلاب همه گروه‌ها و طیف‌های سیاسی با امام همراه بودند، اما پس از پیروزی انقلاب از ایشان جدا

شدند؟

در ابتدا همه اقشار با امام همراه شدند تا بتوانند استبداد را از میان بردارند. امام این توانمندی را داشت و آنان هم با ایشان همراهی کردند. وقتی فضای استبداد از بین رفت و آزادی در سطح جامعه هموار شد، خواسته‌های شخصی به سراغ افراد و گروه‌ها رفت. یعنی یک زمانی افراد یک خواست عمومی و جمعی داشتند. طبیعتاً در آن دوره همگی با هم بودند تا دشمن مشترک را از میان بردارند. وقتی دشمن مشترک کنار رفت، آنجاست که عده‌ای مبانی نظری امام را که برگرفته از منابع وحیانی بود، نپذیرفتند؛ مثل منافقین و حزب توده و کمونیست‌ها. این گروه‌ها پس از انقلاب مسیر خودشان را کج کردند. حتی برخی از مسلمانان هم خواسته‌های شخصی داشتند و در صدد تحمیل خواسته‌های خود به انقلاب و نظام بودند و از همین رو از مسیر انقلاب خارج شدند. اختلافات از وقتی شروع شد که عده‌ای در صدد تحمیل خواسته‌های شخصی خود به خواسته‌های عمومی بودند.

به نظر شما اینکه عده‌ای از افراد و گروه‌ها رهشان را از نظام جدا کردند، تقصیر خودشان است یا اینکه امام و انقلاب ظرفیت آن را نداشته که مواضعشان را تاب بیاورد؟

امام هیچ‌گاه دستش را از بیعت با گروه‌ها نکشید، بلکه آنان بودند که دستشان را از امام و انقلاب جدا کردند. امام در سخنرانی‌های خود همه را مخاطب خودش قرار می‌دهد. صف‌بندی‌ها اگر از جانب حکومت صورت می‌گرفت، حق داشتند معترض باشند؛ اما اصل قضیه چیز دیگری است. عده‌ای خواهان غرب بودند و عده‌ای خواهان شرق. امام فرمود نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی. ایشان همیشه

می‌فرمود که من می‌خواهم شما آقای خودتان باشید. وقتی این اتفاق افتاد، برخی از گروه‌ها با امام و انقلاب زاویه پیدا کردند و مسیر خودشان را جدا کردند. اگر فریبی هم در کار باشد، از سوی آن گروه‌ها بوده است و نه امام و پیروان ایشان.

مواضع امام در نوفل‌لوشاتو با مواضع ایشان پس از دوران استقرار نظام ذره‌ای تفاوت نکرد. **در پایان اگر نکته‌ای باقی مانده و ضرورت دارد، بیان بشود، به عنوان حسن ختام گفت‌وگویان بفرمایید.**

حضرت آقا مقام معظم رهبری، جمله‌ای فرمود و آن اینکه این انقلاب بدون نام خمینی در هیچ جای دنیا شناخته شده نیست. ما باید همان چراغ راهی که امام در ابتدای انقلاب ترسیم کردند، ادامه بدهیم. مطمئناً در این صورت است که انقلاب به آرمان‌های خود دست پیدا می‌کند. اما اگر آن مسیر یک قدم کج بشود و یک زاویه کوچکی بگیرد، ابعاد این زاویه بسیار گسترده‌تر می‌شود. آن شعارهای اولیه که امام دادند، باید دوباره احیا و اجرا شوند.

در ابتدا همه اقشار با امام همراه شدند تا بتوانند استبداد را از میان بردارند. امام این توانمندی را داشت و آنان هم با ایشان همراهی کردند. وقتی فضای استبداد از بین رفت و آزادی در سطح جامعه هموار شد، خواسته‌های شخصی به سراغ افراد و گروه‌ها رفت. یعنی یک زمانی افراد یک خواست عمومی و جمعی داشتند. طبیعتاً در آن دوره همگی با هم بودند تا دشمن مشترک را از میان بردارند. وقتی دشمن مشترک کنار رفت، آنجاست که عده‌ای مبانی نظری امام را که برگرفته از منابع وحیانی بود، نپذیرفتند؛ مثل منافقین و حزب توده و کمونیست‌ها. این گروه‌ها پس از انقلاب مسیر خودشان را کج کردند.



چرا در سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی اقبال شد؟

عبدالوهاب فراتی:

امام زبان مردم را می دانست و با آن سخن می گفت



دکتر عبدالوهاب فراتی، دانشیار گروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است که حوزه تخصصی ایشان جامعه شناسی سیاسی و مطالعات روحانیت است. او علاوه بر تدریس در دانشگاه های مختلف قم، عضویت در هیئت مدیره انجمن مطالعات سیاسی حوزه علمیه قم نیز در کارنامه دارد. وی ضمن برشمردن ویژگی های رهبری امام خمینی از دلایل اقبال مردم به امام در زمان انقلاب ۱۳۵۷ سخن گفت.

وجود آزادی های اساسی و در یک کلام کلان تر فقدان دموکراسی در ایران مهم ترین مشکل جامعه آن روزها بوده است. برخی هم که از نگاه مذهبی به حوادث نگاه می کردند، می گفتند که اقدامات ضد مذهبی پهلوی که از دوره پدر شروع شد و در دوره پسر به شکل دیگری تداوم پیدا کرد، منشأ بروز این تحولات است؛ اما به نظر بنده شاید ریشه همه آنچه مردم را به شورش علیه وضع موجود دعوت کرد، بحران بی عدالتی، وجود فساد گسترده در سیستم و توسعه نیافتگی اقتصادی در سطوح مختلف جامعه بود. مردم احساس می کردند که وجود نابرابری های اقتصادی و سیاسی بخش عمده ای از آن ها را از داشتن زندگی خوب در این کشور محروم کرده است و طبیعتاً دنبال برون رفت می گشتند. معمولاً جامعه ای که به این احساس از نابرابری و محرومیت و این سطح از فقر و ناداری و تنگ دستی می رسد، دنبال برون رفت می گردد تا راهی برای نجات پیدا کند. بنابراین باید راه حل ها را بررسی کنیم. مردم وقتی متوجه نیروهای سیاسی و ملی می شدند راه حل این نیروها اعتقاد به برچیده شدن استبداد و اقامه دموکراسی در ایران بود. طبیعتاً مردمی که چنین مشکلاتی داشتند شاید تحلیل آن روز آن ها این بود که برچیده شدن استبداد و اقامه دموکراسی راه حل جامعی نباشد. وقتی پای سخن افراد چپ یا مارکسیست یا توده ای در آن دوره می نشستند می گفتند مشکل اساسی شما وابستگی به اردوگاه غرب است و راه رهایی شما کنده شدن از امپریالیسم است. مردم هم به نظر بنده نه اینکه بیگانگی شاه را درک نمی کردند، بلکه تحلیل ها نشان می دهد که مردم خیلی این

از زمان مشروطه تا ۱۳۵۷ افراد بزرگی آمدند که داعیه انقلاب داشتند و انسان های بزرگی هم بودند؛ اما نتوانستند اقبال عمومی را کسب کنند. وجه تمایز امام خمینی نسبت به این افراد چه بود که توانست نظام شاهنشاهی را ساقط کند و انقلاب اسلامی را به پیروزی برساند؟

بنده ترجیح می دهم قبل از اینکه از زاویه شما به بحث نگاه کنم، یعنی به جای اینکه در حد فاصل انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی کسانی که مدعی رهبری تحولات اجتماعی در ایران بودند، چه کسانی بودند و چرا امام تقدم پیدا کرد و رهبری بزرگ ترین جنبش سیاسی ایران را بر عهده گرفت، در واقع علاقه مندم از زاویه دیگری به پرسش شما پاسخ دهم. از این زاویه که اساساً در تحلیل بحران هایی که منتهی به خلق انقلاب اسلامی در ایران شد، تحلیل های بسیاری وجود دارد که از نظر فعالان سیاسی و انقلابی و حتی اصلاح طلبان آن دوره ارزیابی شده است. همچنین از زاویه تحلیل گران سیاسی که نگرش درجه دوم و علمی به روند تحولات در آن دوره داشتند، می توان مسائل را بررسی و تحلیل کرد. از منظر هر دو گروه بحث مهم این است که چه اتفاقاتی در آن دوره افتاد که سبب بروز شکاف های اجتماعی شد و مردم را قانع کرد که علیه وضع موجود شورش کنند و خواهان تغییر آن باشند. هر کس از زاویه خود این علل و عوامل را تحلیل و ارزیابی می کند؛ مثلاً توده ای ها معتقد بودند وابستگی رژیم پهلوی به امپریالیسم، عامل عقب ماندگی جامعه ایران در آن دوره بود. نیروهای ملی مذهبی معتقد بودند که استبداد یا فقدان نهادهای مدنی و عدم



ادبیات را متوجه نمی‌شوند که کندن از دوگانه امپریالیسم یا ماندن در آن راه حل مشکلات آن‌ها است. به هر حال هر یک از نیروهای متمایل به لیبرالیسم یا مارکسیسم برون‌رفت‌های متعدد ارائه می‌کردند؛ اما وقتی که به حضرت امام رسیدند که در میانه این دوره، یعنی دهه چهل ظهور کرد، دریچه دیگری را مشاهده کردند. امام فرمود که من متوجه این هستم که مشکل شما در بی‌عدالتی و گسترش فقر است. از سوی دیگر نیز درک می‌کنم که طبقات متوسط شهری دغدغه دموکراسی دارند و با پدیده بزرگی چون استبداد در ایران مواجه هستند؛ از سوی دیگر نیز درک می‌کنم که برخی افراد تحصیل کرده علاقه‌مند ماندن ایران در اردوگاه امپریالیسم نیستند، اما من راه‌حلی دارم که اساساً می‌تواند پایانی بر تمام بحران‌های شما در سطوح مختلف جامعه باشد و آن راه حل دعوت به اسلام است. یعنی در واقع حضرت امام با دعوت به اسلام این ادعای بزرگ را داشته که اگر به اسلام خوب عمل کنید هم بحران بی‌عدالتی پایان می‌یابد و هم از اردوگاه امپریالیسم مستقل می‌شوید و هم عمل به اسلام شما را از استبداد و خودرایی جدا می‌کند. به همین دلیل وقتی مردم متوجه شدند روحانی بلندپایه‌ای مثل ایشان از سر اخلاص و سادگی و بدون اینکه حرف‌های خود را در تئوری‌های چپ یا راست پیچیده بیان کند و هم مسئله آن‌ها را ساده درک می‌کند و هم راه حل آن‌ها را ساده بیان می‌کند، طبیعتاً به امام اقبال نشان دادند و احساس کردند که از نفس گرم این پیرمرد صمیمیتی در راه حل وجود دارد که می‌توانند به او اعتماد کنند و پشت سر او راه بیافتند. بنده گمان می‌کنم اگر از این زاویه به تحلیل قضیه نگاه کنیم می‌توانیم به پرسشی که در ابتدای بحث مطرح کردید که در آن دوره به رغم اینکه مسائل و مشکلات جامعه یکدست بود و مدعیان تغییرات بزرگ اجتماعی هم در ایران زیاد بودند، چرا مردم از بین چنین مدعیانی سخن امام را پذیرفتند و به او اقتدا کردند، تحلیل خودم از این حادثه را این‌گونه بیان می‌کنم. البته این تحلیل پیام مهمی هم دارد و آن این است که اساساً ریشه اولیه انقلاب طیف مذهبی‌ها نیستند. اینکه می‌گویم این انقلاب از همان بدو انعقاد نطفه‌اش خود مذهبی بوده، طبق این تحلیل اصلاً شروع انقلاب مذهب نیست، بلکه مذهب برون‌رفتی برای وضع موجود است و وقتی مردم متوجه می‌شوند که مذهب راهی برای برون‌رفت از مشکلاتشان است، صبغه مذهبی پیدا می‌کنند.

یعنی می‌خواهید بفرمایید که انقلاب ما مذهبی نبود؟

ببینید اینکه بنده می‌گویم انقلاب ما مذهبی نبود، یعنی مردمی که از اوضاع آن دوره احساس نارضایتی کردند گزاره‌هایی که ما داریم تأکید بر این دارد که مردم نه به خاطر فقدان مذهب یا رفتار ضد مذهبی دولت دست به شورش مدنی زدند. یقیناً بخش‌هایی از افراد مذهبی فعال به خاطر رفتارهای سکولاریسمی شاه حساسیت نشان می‌دادند؛ اما وقتی در ضمیر توده‌های جامعه می‌رفتیم آن‌ها به دنبال وجود یا عدم مذهب نبودند. آن‌ها اساساً به جهت مسائل معیشتی چنان به ستوه آمده بودند که دنبال برون‌رفت می‌گشتند. در واقع ریشه‌های این انقلاب مذهب نیست؛ بلکه بحران بی‌عدالتی است که به نظر من هنوز هم این بحران در ایران استمرار دارد؛ یعنی اگر انقلاب اسلامی ایران نتواند به بحران بی‌عدالتی در ایران که بعد از انقلاب هم ادامه دارد غلبه کند، به نوعی هنوز نتوانسته است ریشه‌های خلق خود را تداوم بخشد. متأسفانه هر دو جناح ما که متولیان اداره دولت بعد از انقلاب شدند مسئله اصلی بی‌عدالتی در ایران را نادیده می‌گیرند و هر یک آن‌را به بحث دیگر تقلیل می‌دهند. مثلاً مشکل عمده اصلاح طلب‌ها این است که این‌ها صورت مسئله ایران را که بی‌عدالتی است، نادیده می‌گیرند و آن‌را به بحث‌های جامعه مدنی، دموکراسی و آزادی‌های

سیاسی تقلیل می‌دهند. نه اینکه بگویم این‌ها مهم نیستند؛ اما این‌ها از مسئله اصلی به مسائل فرعی پل می‌زنند. همچنین اصول‌گرایان ما نیز این مسئله را نادیده می‌گیرند و باز آن‌را به بحث‌های مذهبی تقلیل می‌دهند. اینکه چرا دولت به برخی مسائل مذهبی مثل ورود زنان به استادیوم یا امثال این‌ها حساسیت نشان می‌دهند که این موارد به مثابه مواردی برای پایان بخشیدن به بحران بی‌عدالتی که ایجاد فرصت‌های برابر برای رشد همه مردم ستانده و تضعیف کرده نیستند. وقتی از این زاویه به این قضیه می‌نگرم، احساس می‌کنم که ما نباید همه چیز را به مذهب برگردانیم و از طرفی نیز باید انقلاب، بزرگ‌ترین ادعای خود را که معتقد است اسلام می‌تواند به مشکلات ما خاتمه دهد به سر و سامان برساند.

نحوه سلوک امام و شخصیت او چه ویژگی‌هایی داشت که افرادی شبیه به ایشان که می‌خواستند انقلاب کنند این ویژگی‌ها را نداشتند. یا به عبارت دیگر آنچه امام داشت و آن‌ها نداشتند چه بود؟ از این منظر می‌خواهیم به علت اقبال مردم به امام برسیم.

ببینید به نظر من چند اصل بر رفتار سیاسی امام حاکم بود که او را از دیگران متمایز می‌کرد. آن اصولی که اکنون به ذهنم می‌رسد را عرض می‌کنم. اولین نکته این است که امام برای راه انداختن جنبش سیاسی، اعتقادی به راه انداختن حزب نداشت. اساساً معتقد نبود از مسیر حزب بشود تحرک بزرگ اجتماعی و سیاسی به وجود آورد. برخلاف کسانی چون شهید صدر که از مسیر حزب الدعوه خواهان حرکتی‌های بخش بودند حضرت امام در نهضت خود نگاه‌های تعصب‌گرایانه نداشت. یا به عبارت دیگر امام به جای اینکه به نخبگان برای خلق یک انقلاب توجه کند به توده‌های مردم توجه می‌کرد. کسانی که نگاه نخبگانی دارند طبیعتاً به دنبال ساخت گروه حزب و جمعیت سیاسی می‌روند؛ اما امام این دیدگاه را نداشت و باور داشت با اطلاع بخشی به توده‌ها می‌توان به آن‌ها رشد و آگاهی داد و توده‌ها یقیناً بعد از آگاهی یافتن مسیر خود را پیدا می‌کنند. اینکه ما منتظر بمانیم تا حزبی ایجاد کنیم تا آن حزب از طریق آگاهی بخشی یا به تعبیر کمونیست‌ها خودآگاهی طبقاتی مردم را دعوت به خلق یک شورش مدنی و اجتماعی کنند، مسیر درستی نیست. این یک اصلی بود که امام به آن باور داشت. به همین دلیل نه خودش حزبی ایجاد کرد و نه سازمان روحانیت را تبدیل به حزب کرد و نه از حزب خاصی حمایت کرد و هر کجا متوجه شد که حزبی دارد به تمامیت‌گرایی رو پیدا می‌کند و به حزب جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود، باب آن حزب را بست. اصل دومی که به نظر بنده برای امام مهم بود، خود ترکیب عناصر به ظاهر ناهم‌خوان در شخصیت ایشان بود. ایشان هم فیلسوف بود، هم عارف و هم حکیم. می‌توانست همانند بسیاری از فلاسفه، متکلمان و فقیهان هم عصر خود سنگین صحبت کند و با زبان همین دانش‌ها با مردم سخن بگوید؛ اما او این زبان را انتخاب نکرد. یعنی آنگاه که با مردم سخن می‌گفت به گونه‌ای صحبت می‌کرد که تمام مراد خود را از عالی‌ترین مفاهیم فلسفی، عرفانی و فقهی و سیاسی در قالب کلماتی بیان می‌کرد که هم استاد دانشگاه، هم بازاری و هم لایه‌های مختلف مردم از شهر گرفته تا روستا می‌فهمیدند که این مرد چه می‌گوید. خوب این به نظر بنده هنر بسیاری خوبی بود که ایشان داشت. بسیاری از بزرگان هستند زمانی که در مقام مخاطب با مردم قرار می‌گیرند نمی‌توانند با توده مردم ارتباط برقرار کنند؛ چون زبان آن‌ها علمی، ثقیل، حوزوی و دانشگاهی است و توان ارتباط برقرار کردن با مردم را ندارند. اما حضرت امام چنین نبود. خیلی راحت سخن می‌گفت. سخنانش همه فهم بود. اما همین سخنان



که رژیم پهلوی در پیش گرفته و به صورت ناهمگن در ایران دست به نوسازی زده است، این توسعه ناهمگن خواسته یا ناخواسته دولت او را به سمت فروپاشی می‌برد؛ مگر اینکه شاه این معضل را درک کند که البته چنین نکرد. بنده عرض کردم که این روند نوسازی شاه در سال‌های قبل از انقلاب منجر به شکاف عمیق طبقاتی شده بود و مردم به شدت احساس بی‌عدالتی می‌کردند. از سوی دیگر هم اتفاق بزرگی که در لایه‌های متوسط و بالایی جامعه رخ داد، این بود که توسعه شاه همه جانبه نبود و شامل توسعه سیاسی نبود و راه مردم را برای ورود به قدرت بسته بود. خب این یک نگرانی اضافی هم ایجاد کرده بود. البته عرض کردم که این بحران‌ها خود به خود منجر به انقلاب نمی‌شود. ابتدا جامعه دچار شکاف‌های نسبی در حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ، سیاست و اندیشه می‌شود و این شکاف‌های بسیط برای تبدیل شدن به شکاف فعال نیازمند به فردی دارد که ایدئولوژی این شکاف را ایجاد کند و توانمندی بالایی برای بسیج مردم برای عبور از این شکاف‌ها داشته باشد. در این دوره افراد زیادی مدعی تولید یک ایدئولوژی برای اینکه مردم را از شکاف بسیط به شکاف فعال بکشاند بودند، اما هیچ کدام موفق نشدند. امام به واسطه خصوصیات که در بخش اول و دوم عرض کردم توانست چنین کاری کند. او کسی بود که توانست به خوبی شکاف‌های ساده را به شکاف فعال تبدیل کند و با تبیین ایدئولوژی آن دوره که انتقال از وضعیت الف به وضعیت ب باشد، رهبری انقلاب را به دست گرفت. حتی به نظر بنده اگر کسی چون آیت‌الله طالقانی هم در آن دوره تنها بود و اساساً امامی در کار نبود شاید طالقانی نمی‌توانست این شکاف‌ها را فعال کند. بازگان نمی‌توانست، ملی‌گراها نمی‌توانستند و این توانمندی به عهده شخص امام افتاد و ایشان به خوبی توانستند با مدیریت این شکاف‌ها جامعه را به سمت این انقلاب دعوت کند.

به هر حال گروه‌ها و احزاب و طیف‌های مختلفی چون چپ‌ها و مارکسیست‌ها دور امام جمع شدند و این به علت هدف مشترک بوده است؛ سوال این است که آیا بعد از انقلاب این وجه مشترک میان گروه‌های مختلف وجود نداشت که اغلب گروه‌ها و طیف‌های سیاسی از هم جدا و از مسیر انقلاب خارج شدند؟

وقتی ما به دوره آخر انقلاب نزدیک می‌شویم، یعنی حوادثی که اواسط سال ۵۶ یکی پس از دیگری اتفاق افتاد که در نهایت منتهی به پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن شد، این دوره انقلاب برای مطالعه انقلاب ما مهم است. در این دوره گروه‌های متعدد همگی به این نتیجه رسیده بودند که باید به دنبال این خروش و جوشی که پشت سر امام به وجود آمده راه بیافتند و هر کدام هم احساس می‌کردند که آرمان خود را در بخشی از گفته‌های امام پیدا می‌کنند. برای مثال مارکسیست‌ها می‌دیدند که سخنان امام وجهه ضد امپریالیستی هم دارد. ملی‌گراها می‌دیدند امام به شدت با دیکتاتوری در افتاده است. از سوی دیگر مذهبی‌ها می‌دیدند که امام دغدغه شریعت دارد. همه این گروه‌ها می‌دیدند آرمان بزرگ امام آرمان‌های کوچک و بزرگ آن‌ها را هم برآورده می‌کند. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که انقلاب ماه عسل دارد که انسان‌ها در دوره ماه عسل اختلاف‌های جزئی را نمی‌بینند. اصطلاح ماه عسل اصطلاحی علمی است که در بررسی‌های انقلاب‌ها از آن استفاده می‌شود. همچنان که زن و شوهر در ماه عسل به دنبال لذت و خوشی هستند و به دنبال بحث بر سر جزئیات نیستند که ماه عسل آن‌ها خراب شود، انقلاب‌ها هم ماه عسلی دارد که در آن‌ها نیروها گمان می‌کنند می‌توانند همدیگر را تحمل کنند و آرمان واحدی را دنبال کنند. این یک خصوصیت طبیعی تمام انقلاب‌ها است. انقلاب‌ها ویژگی مهمی دارند و آن

را زمانی که به قلم تبدیل می‌کرد قلم او چنان سنگین و پر محتوا و با رعایت ادبیات بود که تصور نمی‌کردی این قلم از آن صاحب سخنی است که دیروز در جماران یا نجف یا پاریس با مردم سخن گفته است. اصل سوم اعتقاد به عمل جمعی بود. از زمانی که حضرت امام نهضت خود را شروع کرد، می‌توانست به صورت انفرادی علیه شاه و علم‌نامه و اطلاعیه صادر کند و اعتراضات خود را از طریق بیان‌های فردی که از بیت‌دفتر او منتشر می‌شد ابلاغ کند؛ اما امام این کار را نمی‌کرد. ابتدا او با مراجع بزرگ قم جلسه مشورتی برگزار می‌کرد. در جلسه آن‌ها را قانع می‌کرد که کدام اقدام دولت غلط است. او آن‌ها را قانع می‌کرد که باید همه با هم متنی بنویسند و پای آن را امضاء کنند و به جای اینکه خود را به تنهایی با شاه یا دولت آن دوره درگیر کند، مجموعه حوزه را با دولت درگیر می‌کرد. به نظر بنده یکی از زیرکی‌های امام این بود که شخص خود را با دولت درگیر نمی‌کرد. اصل بعدی که به نظر بنده خیلی مهم است و آن را در ادبیات مرحوم حمید عنایت قبلاً دیده بودم، این بود که امام تا قبل از اینکه به مرجعیت برسد در واقع اعتراضی یا تحرک سیاسی و مدنی علیه شاه ایجاد نکرد. تا قبل از سال ۴۱ که عملاً مرجعیت ایشان مطرح شد ایشان عملاً علیه هیچ یک از اقدامات دولت پهلوی عمل خاصی انجام نداد. یعنی منتظر ماند تا چنین مقامی به او توجه کند و به جای اینکه خود را با شاه درگیر کند، مرجعیت خود را با شاه درگیر کرد. ببینید نقلی هست که می‌گویند یکی از مأمورین دولتی به امام گفته بود که با دست از این تحرکات خود بردار یا مثل نواب صفوی یا کاشانی تو را محدود خواهیم کرد یا از بین خواهیم برد. امام در جواب فرمود که خمینی به جای اینکه خودش را مثل نواب یا کاشانی یا شما درگیر کند، مرجعیت را بر سر شما خراب خواهد کرد. این نشان می‌دهد کسی که می‌خواهد از پایگاه حوزوی با رژیم سیاسی در بیفتد، نیازمند پایگاه قدرتمندی است که دولت نتواند او را از بین ببرد. به همین دلیل نواب صفوی چون نه خودش مرجع بود و نه مرجعیت از او حمایت می‌کرد، دستگیر و اعدام شد. آیت‌الله کاشانی هم به رغم اینکه مجتهد بود، اما مرجع نبود و مرجعیت هم از او حمایت نمی‌کرد. به راحتی زمانی که نهضت شکست خورد کسی به حمایت از او به میدان نیامد؛ اما حضرت امام وقتی از پایگاه مرجعیت با دولت درگیر شد در واقع محدود کردن و صدمه زدن صریح و همه جانبه به این مقام برای دولت کار سختی می‌شد. شما و مخاطبان جزئیات این برخورد‌ها در آن دوره می‌دانید. مرحوم حمید عنایت فرمود که در جامعه ایران هیچ حرکتی بدون مرجعیت که رهبری آن را به عهده بگیرد به ثمر نرسیده است و این نشان می‌دهد که تحولات بزرگ در جامعه باید به دست لایه‌های بالایی اقتدار مذهبی صورت بگیرد که آن مرجع دینی است. والا لایه‌های پایین‌تری چون استاد درس خارج یا مجتهد بنابر تحلیل مرحوم حمید عنایت در ایران به موفقیت نمی‌رسد. این اصولی بود که من تصور می‌کنم سبب شد که امام لایه‌های مختلف جامعه اعم از توده‌ها، روحانیون و دانشگاهی‌ها را به خود جذب کند و بدین گونه پشت سر خود نگه دارد.

اشاره کردید محور اول اقبال امام شخصیت فردی و خصوصیات او بود، اما محور دوم شرایط بیرونی و نیاز مردم بود. از شما می‌خواهم در این حوزه نیز فرمایشات خود را عنوان کنید. به لحاظ شرایط بیرونی چه مسائلی سبب شد که مردم به امام اقبال نشان دهند؟

بنده در بخش اول اشاره کردم که شرایط اجتماعی آن دوره به گونه‌ای رقم می‌خورد که جامعه ایران ناخواسته مبتلا به یک سری اعتراضات و شورش‌های مدنی می‌شود. این را پارتینکتون در سال ۱۳۵۳ پیش‌بینی کرده بود و گفته بود که با توجه به توسعه ناهمگنی



این است که روی حرف‌های کلی و مبهم پیروز می‌شوند. برای مثال انقلاب مدعی اقامه آزادی، عدالت، مساوات و حکومت دینی است. این شعارها خیلی کلی و مبهم است و کسی نمی‌داند فردای پیروزی انقلاب چه برداشتی از آزادی، عدالت یا حکومت دینی را می‌خواهند برقرار کنند.

منظور شما این است که این‌ها نگاه جامع و مدونی ندارند؟

نه؟ ببینید نه اینکه نگاه مدون نداشته باشند. اساساً انقلاب به آن‌ها فرصت نمی‌دهد وارد جزئیات این شعارها شوند. به تعبیر آقای مطهری انقلاب‌ها برای اینکه جذابیت و عشق تولید کنند، مجبور هستند روی حرف‌های کلی و مبهم مستقر شوند. خود حضرت امام نیز سخنانی که در پاریس یا نجف دارد در حد کلیات است. اما وقتی که انقلاب پیروز می‌شود طبیعتاً نیروهای زیادی که مدعی انقلاب و زحمت کشیدن، شکنجه دیدن، جنگیدن، سخنرانی کردن، پول خرج کردن و شب‌نوابیدن‌ها بوده‌اند، همگی فردای انقلاب مدعی تولی دولت بعد از انقلاب می‌شوند و می‌خواهند حکومت بعد از انقلاب را اداره کنند. در این وضعیت مردم به یک بخش از گروه از این‌ها اقبال نشان می‌دهند و حکومت را به عده‌ای از این‌ها واگذار می‌کنند. در این صورت عده‌ای که اکثریت را پشتوانه خود دارند، روی کار می‌آیند و طبیعتاً تفسیر خود از آزادی، عدالت از مذهب را به تدریج تبدیل به قانون می‌کنند و به اجرا در می‌آورند. در همین حین کسانی که چنین تفاسیر و جزئیاتی و نسبت بین این مفاهیم را قبول ندارند به تدریج تبدیل به اپوزیسیون می‌شوند و دوره ماه‌عسل انقلاب تمام می‌شود. یعنی به محض اینکه انقلاب پیروز شود و نظام تأسیس کرد مفاهیم کلی و مبهمی که تا دیروز عشق تولید می‌کرد از امروز به بعد چون تلاش می‌کند خود را شفاف کند و از کلیت به جزئیات و از ابهام به ایضاح برود، منجر به اتمام ماه‌عسل می‌شود. تفاوت قرائت‌ها و فهم‌ها تبدیل به گروه‌های منتقد و کسانی که تحمل دارند، به‌عنوان منتقد باقی می‌مانند و کسانی که تحمل ندارند همچون توده‌ای‌ها دست به کودتا می‌زنند. این قاعده‌ای است که بنده در تحلیل هر انقلابی آن را می‌بینیم و آن را مختص انقلاب ایران نمی‌بینیم و همه انقلاب‌های دنیا از زمانی که دوران انقلاب شروع می‌شود تا زمان تأسیس نظام چنین تحولاتی را پشت سر می‌گذارد که ظاهراً تبدیل به قانون‌مندی در تحلیل انقلاب‌ها هم می‌شود.

آن بخش از فرمایشات شما که گفتید انقلاب فرصت اینکه بتواند روی مسائل آینده فکر کند را ندارد را می‌توان به امام هم نسبت داد و گفت که او هیچ برنامه‌ای برای ادامه انقلاب نداشت و بعد از انقلاب متوجه بسیاری از جریانات شد؟

نه اینکه امام برنامه نداشت. اساساً بحثی که وجود دارد انقلاب برای دعوت مردم علیه وضع موجود و نگه داشتن آن‌ها برای رسیدن به وضع مطلوب نیازمند ایدئولوژی است. ایدئولوژی را رهبران انقلاب تولید می‌کنند. ایدئولوژی ساختن هم کار ساده‌ای نیست و هر کسی توان ساختن آن را ندارد. امام طبیعتاً راهبردهای بزرگی در ذهن داشت و می‌دانست دنبال چیست و مفاهیم را در کنار مفهوم بزرگی چون اسلام چیده بود و به تعبیر امروزی‌ها دال مرکزی ذهن امام اسلام بود که باقی مفاهیم زندگی سیاسی مثل عدالت، آزادی، قانون و امثال این‌ها را به عنوان دال‌های شناور پیرامون دال بزرگ یعنی اسلام هویت بخشیده بود؛ اما اینکه معمولاً رهبران انقلاب چقدر امیدوار هستند این انقلاب پیروز شود و اینکه چقدر امید دارند که تا پیروزی انقلاب زنده بمانند، اساساً راجع به جزئیات این مفاهیم نه فرصتی دارند و حتی شاید برداشت روشنی هم از این جزئیات نداشته باشند. طبیعتاً وقتی انقلاب به پیروزی می‌رسد

و می‌خواهد دولت تشکیل شود باید به این بپردازند که این چیزی که تا دیروز می‌گفتیم اکنون چگونه باید عملی کنیم. یعنی زمانی که در مقام واقعیت و عمل قرار می‌گیرند می‌فهمند که مفاهیمی که گفتند دقیق بوده و نسبت آن‌ها را با سایر مفاهیم مشخص کرده است یا خیر. این به معنای برنامه نداشتن امام نیست. اتفاقاً در کتاب ولایت‌فقیه فرموده‌اند که من طرحی کلی و کلان را بیان می‌کنم و بعد تبدیل این طرح کلی به جزئیات را به طلبه‌ها واگذار می‌کند که روی جزئیات آن فکر کنند. این به معنای فقدان برنامه در ذهن امام نیست و یکی از مختصات اصل انقلاب‌ها است. انقلاب‌ها وقتی در واقعیت قرار می‌گیرند نیاز به ایدئولوژی دارند و این خصوصیت ایدئولوژی‌ها است که چنین باشند. البته دعوی هم بین نیروهای مذهبی در دهه ۵۰ اتفاق افتاد که در خاطرات مرحوم هاشمی رفسنجانی هست و آن این است که در حلقه‌ای که در مکتب اسلام داشتند بحثی را مطرح می‌کنند که آیا لازم است که ایدئولوژی‌های انقلاب اسلامی ایران را شفاف کنیم و جزئیات آن را توضیح دهیم؟ و از نسبت‌های آن بحث کنیم. در آنجا دو دیدگاه مطرح می‌شود. آیت‌الله بهشتی علاقه داشتند که این جزئیات بیان شود، اما تیم‌های عمل‌گراتر مثل هاشمی معتقد بودند ما نیازی به این مباحث نداریم و هم‌زمان با پیشرفت انقلاب این مفاهیم به تدریج شفاف‌تر و ساخته شده‌تر می‌شوند و ما می‌توانیم این مفاهیم ساخته شده را همراه خود داشته باشیم. به همین دلیل بحث شفاف‌سازی ایدئولوژی یا اکتفا به کلیات آن بحث‌های انقلابی در سال‌های قبل از انقلاب بوده که حداقل در انقلاب ایران نتیجه نداده است و تا زمان تصویب قانون اساسی توجهی به آن نشد. در آن زمان ظاهراً بحث‌ها جدی‌تر شده است. حتی در خاطرات اصحاب امام هم می‌بینیم که خیلی از این‌ها زمانی که حضرت امام در سال ۴۸ بحث ولایت فقیه را مطرح کردند تصویر روشنی از این بحث نداشتند و حتی نمی‌دانستند به فرض سرنگونی شاه چه کسی قرار است نامزد شود تا متولی چنین دولتی شود. حتی نزدیکان امام روی فقهی‌ترین بحث خود که ولایت فقیه باشد، ذهنیت درستی نداشتند.

در پایان اگر نکته خاصی باقی مانده است و ضرورت دارد گفته شود، آن را به عنوان حسن ختام گفت‌وگو بیان بفرمایید.

بنده احساس خطری دارم که امروزه بازگشت به امام کاهش پیدا کرده و باید مسیری پیدا کنیم که بازگشت به امام تداوم پیدا کند. راه حل هم این است که برگردیم ببینیم که امام اساساً به دنبال چه بود. یعنی با خلق انقلاب به دنبال حل چه معضلات تاریخی در ایران بوده و در پی یافتن چه برون‌رفت‌هایی بوده است. ما اگر این مسیر را پیدا کنیم و در واقع بفهمیم که هدف اصلی امام از خلق انقلاب چه محورهایی بوده و این‌ها را برای نسل جدید توضیح دهیم و امام را از دست تفسیرهای جناحی‌ها رها کنیم، شاید بشود در واقع امام را دوباره به صحنه زندگی برگردانیم. به‌ویژه مسئولیت اصلاح طلب‌ها و اصول‌گرایان در این برهه زیاد است که هر دو در حال کنار گذاشتن امام هستند و اگر همچنان که در ابتدا توضیح دادم ریشه‌های اصلی اجتماعی انقلاب بحران بی‌عدالتی بود که هست، اگر بحران اصلی دوره گذشته ما عدم برابری امکانات و فرصت‌ها برای ارتقای افراد درون جامعه بود که هست، ما باید امروز هم این مسئله را مورد توجه قرار دهیم و ثابت کنیم که اسلام همچنان می‌تواند راه حل داشته باشد. اگر این را از دست دهیم جامعه قانع می‌شود که برای حل مشکلات خود به دنبال یک دولت غیردینی باشد که این طبیعتاً مسیر خطرناکی در جامعه ایران است و زحماتی که به‌پای این انقلاب کشیده شده را یک دفعه و بالمره از دست می‌دهد.



چرا در سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی رسید؟

سید علی میر موسوی:

خواست اصلی جامعه عدالت و نفی نابرابری‌ها بود

امروزه با مشکلات بسیار جدی روبه‌رو هستیم. جامعه امروز ما دو قطبی شده است. این زنگ خطر است



دکتر سید علی میر موسوی استاد دانشگاه مفید و پژوهشگر در زمینه علوم سیاسی و اندیشه سیاسی است. وی پژوهشگر برگزیده کنگره دین‌پژوهان بار تبه نخست در سال ۱۳۸۲ برای پژوهش «اسلام، سنت و دولت مدرن» و پژوهشگر برگزیده کنگره دین‌پژوهان بار تبه نخست در سال ۱۳۸۱ برای پژوهش «مبانی نظری حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب» است.

لازم است، که در واقع نوعی اصلاح طلبی محافظه کارانه است، و در نهایت برخی دیگر معتقدند که اساساً دوران طلایی، دوران گذشته بود و ما باید به همان دوران برگردیم و آن را احیا کنیم. این طیف خواهان نوعی تغییر به سمت گذشته هستند که بر همین اساس از نوعی انقلاب دفاع می‌کنند. انقلاب محافظه کارانه در واقع تغییری است که می‌خواهد ساعت را به عقب و زمان را به گذشته برگرداند.

رویکرد دوم، اصلاحات یا همان رفورم است. این مفهوم در کاربرد مدرن به جای بازسازی به معنای از نو ساختن است و با ایده پیشرفت گره خورده است. برای مثال، «اصلاح راه‌های خود» به معنای اصلاح روش‌های خود است، «شخصیت اصلاح شده» شخصی است که عادت‌های بد خود را ترک کرده است، و «کانون اصلاح» مکانی به منظور کمک به اصلاح رفتار ضد اجتماعی است. اصلاحات معنایی مثبت دارد و به معنی بهتر شدن و بهبودی خواهی است، بنابراین محکوم کردن و انتقاد از آنچه اصلاح محسوب می‌شود، تناقض آمیز است. با وجود این، اصلاحات نشان دهنده نوع خاصی از پیشرفت است. اصلاحات بیانگر تغییراتی در درون یک فرد، نهاد یا سیستم است که ممکن است ویژگی‌های نامطلوب آن‌ها را از بین ببرد، اما ویژگی بنیادی آن‌ها را تغییر ندهد. در اصل، همان شخص،

موضوع گفت‌وگوی ما علل وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ است. در ابتدا درباره مفهوم انقلاب و اینکه چه رویکردهایی نسبت به آن در ادبیات سیاسی وجود دارد، مطالبی را بیان بفرمایید.

بحث خود را با تأملی در مفهوم انقلاب آغاز می‌کنم. انقلاب اساساً یک مفهوم مدرن است. در واقع ریشه این مفهوم به تحولات دوره رنسانس برمی‌گردد. این مفهوم با طرح اندیشه مقاومت در برابر حکومت‌های استبدادی و ضرورت تغییر آن‌ها مطرح و به تدریج به حق انقلاب منجر شد. در اندیشه پیشامدرن و در دوران باستان و قدیم چه در جهان غرب و چه در جهان اسلام، انقلاب مفهوم مثبتی نبود؛ بلکه با دید منفی به آن نگاه می‌کردند. در آن دوران اصل بر ثبات بود؛ اما در جهان جدید بحث تغییر مطرح شد.

سه رویکرد به تغییر وجود دارد: نخست رویکردی که با هر گونه تغییر مخالف است و طرفدار حفظ وضع موجود می‌باشد، که در اصطلاح علوم سیاسی به آن محافظه کاری گفته می‌شود. محافظه کاری خواهان حفظ وضع موجود است. البته در میان محافظه کاران چند گرایش وجود دارد. برخی معتقدند که این وضع موجود را بدون کم و کاست باید حفظ کرد و برخی دیگر معتقدند که تغییرات اندک و جزئی برای حفظ وضع موجود



نهاد و سیستم باقی می‌مانند. پیش‌فرض اصلاحات باور به این است که شخص یا نهاد یا سیستمی می‌تواند نجات یا بهبود یابد. به بیان دیگر اصلاحات مبتنی بر این باور است که نظام سیاسی دچار آفت شده نه این که خود آفت باشد. بنابراین اصلاحات به منزله تأیید مشروط وضع موجود و پذیرش این اصل است به شرط بهبود، نهادها، ساختارها و سیستم‌های موجود بر نهادهای کیفی جدیدی که می‌توانند جایگزین آن‌ها شوند، ارجحیت دارند. اصلاحات خواهان تغییر آرام و تدریجی و بدون خشونت، اما به سمت جلو است. اصلاح‌طلبان حرکت تاریخ را حرکتی به سمت پیشرفت و رو به جلو می‌دانند و معتقدند در شرایطی که نظام سیاسی نتواند نیازها و خواسته‌ها را برآورده کند نیاز به تغییر دارد، ولی تغییرات باید به صورت آرام و مسالمت‌آمیز و بدون خشونت باشد.

رویکرد سوم انقلاب یا Revolution است. انقلاب خواهان پدید آوردن تغییر بنیادی است؛ تغییر بزرگ و ناگهانی. در انقلاب نیز همانند اصلاحات ایده پیشرفت وجود دارد، اما این تغییر بنیادی، تغییری قهری و معمولاً خشونت‌آمیز است و اگر چه ممکن است نمونه‌های کمتر خشنی هم در آن دیده بشود؛ اما به هر حال انقلاب یک نوع تغییر بنیادین و همراه با خشونت و راهی پرهزینه به سوی توسعه است. به اجماع نظریه‌پردازان توسعه، در بین راه‌هایی که برای توسعه وجود دارد، انقلاب پرهزینه‌ترین راه است. به بیان دیگر در شرایطی که اصلاحات به بن بست می‌رسد، انقلاب اتفاق می‌افتد. مرحوم مهندس بازرگان نیز در هنگام محاکمه خطاب به رژیم شاه گفته بود: «ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما برخورد می‌کنیم. اگر شما ما را برنتابید، شما بر اساس گفتمانی که حاکم است با گروه‌هایی سروکار خواهید داشت که دیگر زبان قانون را به کار نخواهند برد.» انقلاب ایران در چنین وضعیتی اتفاق افتاد.

همچنان که اشاره شده انقلاب و حق انقلاب، مفهوم و ایده‌ای مدرن است، از این رو در آموزه‌های دینی و اسلامی طرح نشده بود. با وجود این که ایده مقاومت در برابر نظام ستمگر در برخی آموزه‌های شیعی طرح شده و قیام سیدالشهداء نمونه‌ای از آن بوده است و یا از اصل امر به معروف و نهی از منکر می‌توان برای توجیه آن بهره برد، اما انقلاب هیچ‌گاه به شکل نظریه در ادبیات دینی صورت‌بندی نشده بود. در واقع ایده انقلاب در سایه رشد و گسترش ادبیات مارکسیستی و رواج ادبیات چپ به ذهنیت اندیشمندان مسلمان راه یافت. چپ اسلامی مفهوم انقلاب را به ادبیات سیاسی وارد کرد و رفته رفته انقلاب به عنوان یک رویکرد مطرح شد. در سنت فقهی شیعه اساساً به دلیل حساسیت و احتیاط نسبت به دما و اموال، نگاه مثبتی به انقلاب وجود نداشت، زیرا انقلاب پدیده‌ای خشونت‌آمیز است و با خون‌ریزی و تصرف در اموال عمومی و تخریب آن‌ها همراه است. بنابراین در آن فضا مفهوم انقلاب وارد شد و رفته رفته نیروهای مختلفی درگیر این بحث انقلاب شدند.

در هر انقلابی به خصوص در جوامع در حال توسعه، نیروهای مختلفی حضور دارند که بین آن‌ها ائتلافی صورت می‌گیرد. به بیان دیگر در جریان انقلاب نیروهای مدرن شامل طبقات تحصیل کرده شهری و طبقات متوسط که دیدگاه‌های نوینی

دارند و با نیروهای سنتی ائتلاف می‌کنند. در پرتو ائتلافی که میان نیروهای طبقه شهری و مدرن و نیروهای طبقه روستایی و سنتی شکل می‌گیرد، انقلاب رخ می‌دهد. البته اینکه چه عواملی در رخ دادن انقلاب دخیل است، خود بحثی مفصل است و نظریه‌های مختلفی درباره آن وجود دارد، که در جای خود باید به آن پرداخت. به هر حال انقلاب ایران در شرایطی اتفاق افتاد که راه‌های اصلاحی به سوی توسعه سیاسی به بن بست رسیده بود و رژیم هم به لحاظ کارآمدی داخلی دچار مشکل و هم به لحاظ مشروعیت و هم به لحاظ بین‌المللی دچار ضعف شده بود. در این شرایط ائتلافی میان نیروهای سنتی و مدرن با رهبری فرد مذهبی شکل گرفت. یعنی نقش رهبری مذهبی در پیشبرد انقلاب و پیروی آن بسیار با اهمیت است؛ چون در جامعه ایران با توجه به جایگاه و نقشی که مذهب داشته، همواره آن نیرویی که می‌توانست اجتماع را بسیج و سازمان‌دهی کند، نیروی مذهبی بود. رهبری امام خمینی به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی در شکل‌گیری انقلاب تأثیر بسزایی داشت و بنابر این انقلاب هم رخ داد و رژیم پهلوی ساقط شد. این‌ها مقدمه‌ای بود که لازم دانستم درباره مفهوم انقلاب و شکل‌گیری آن در ایران مطرح کنم.

طبقات مختلف جامعه چه خواسته‌ای داشتند که دست به انقلاب زدند؟

به نظر می‌رسد نیروهای متنوع و گوناگونی که درگیر انقلاب ایران بودند، خواسته‌ها و تقاضاهای متفاوت و چه بسا متعارضی داشتند. در انقلاب ایران، هم نیروهای مذهبی بودند و هم غیر مذهبی. طبقات پایین و نیروهای مدرن هم حضور داشتند. این گروه‌ها خواسته‌های متفاوتی داشتند. خواست طبقات پایین بیشتر معیشتی بود. در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به دلیل بحرانی که دولت با آن روبه‌رو شد، مشکل اقتصادی پیدا کرد. آقای آصف بیات در کتاب سیاست‌های خیابانی به خوبی آن را توضیح داده است. در آن دوره یک شکاف طبقاتی وجود داشت و ضریب جینی در آن سال‌ها خیلی بالا رفته و نابرابری میان طبقات بالا و طبقات پایین رو به فزونی گذاشته بود. فقر هم گسترش پیدا کرده بود و بخش قابل توجهی از جمعیت در حاشیه شهرها زندگی می‌کردند و این‌ها با فقر دست و پنجه نرم می‌کردند. بنابر این طبقات پایین بیشتر خواستار رفع مشکلات معیشتی بود و به دنبال فقرزدایی و از بین بردن نابرابری و عدالت اجتماعی بودند. این بخشی از خواسته‌ها بود که در آن شرایط مطرح می‌شد.

اما خواسته‌های نیروهای مدرن بیشتر، حقوق و آزادی‌های مدنی و نفی استبداد بود. بهره‌مند شدن از آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های بیان و اندیشه، آزادی احزاب و انتخابات از مطالبات مهمی بود که نیروهای مدرن در پی آن بودند. جمهوریت و دموکراسی خواهی و استقرار نظام بر اساس خواست و اراده عمومی از دغدغه‌های اولیه نیروهای مدرن بود.

بخش دیگری از خواسته‌ها توسط نیروهای سنتی مطرح می‌شد. در آن شرایط برخی از مظاهر تجدد شکل گرفته بود؛ مثل موسیقی و نادیده گرفتن مسائل شرعی. نیروهای سنتی دغدغه این را داشتند که این مظاهر تجدد بر چیده و ظواهر شریعت مثل حجاب بیشتر رعایت بشود. یکی از خواسته‌های بسیار با اهمیت



از بالا و آمرانه متجدد کند و این در دوران پهلوی اول و پهلوی دوم پیگیری شد. رژیم شاه به لحاظ پیشرفت در عرصه توسعه‌های اقتصادی گام‌های مهمی را برداشت؛ اما این توسعه همان‌طور که آقای آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب به خوبی نشان داده است، توسعه متوازن نبود؛ یعنی توسعه اقتصادی بود و ایران به لحاظ پیشرفت در عرصه صنعتی شدن از نظر زیربناهای اقتصادی مسیر خوبی را پیمود؛ برنامه‌های پنج‌ساله توسعه که در رژیم شاه مطرح بود، برنامه‌های حساب‌شده و کارشناسی شده بود و کشور را به لحاظ اقتصادی پیش می‌برد؛ اما رژیم پهلوی به لحاظ سیاسی نظامی استبدادی و اقتدارگرا به شمار می‌رفت و توسعه سیاسی را دنبال نمی‌کرد. احزاب از آزادی برخوردار نبودند. به ویژه در دهه چهل به بعد و اوایل دهه پنجاه اساساً آزادی‌های سیاسی بسیار محدود شد و حزب رستخیز به عنوان حزب اصلی در کل کشور مطرح شد و این تک‌حزبی بودن با دموکراسی تناسبی نداشت. در واقع به لحاظ سیاسی بحران توسعه سیاسی را به همراه داشت و این توسعه نامتوازن باعث اخلاص در مسیر پیشرفت کشور شد و زمینه‌ساز یک نوع خواسته‌های آزادی خواهانه و ضد استبدادی شده بود. به لحاظ بین‌المللی هم رژیم شاه یک رژیم وابسته به غرب به شمار می‌رفت و به عنوان ژاندارم منطقه مطرح می‌شد. به ویژه با آمریکا و کشورهای اروپایی روابط خوبی داشت و حتی با رژیم شوروی هم روابط خصومت‌آمیزی نداشت. اما با غرب روابط نزدیک‌تری داشت. در سال‌های آخر مقداری تنش در جایگاه بین‌المللی

ایران اتفاق افتاد و به دلایل مختلف غربی‌ها با شاه دچار چالش شدند. اگر چه به این معنا نبود که از آن پشتیبانی نکنند؛ اما این مسائل مطرح بود. به لحاظ اقتصادی وضعیت کشور رو به پیشرفت بود و به لحاظ سیاسی، وضعیت رو به محدود شدن آزادی‌های مدنی و سیاسی بود. **منظور از توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در ادبیات علوم سیاسی چیست و برای توسعه سیاسی چه ملاک‌هایی در نظر گرفته می‌شود؟**

توسعه یعنی بسط گزینه‌های در دسترس مردم. یعنی هر چه گزینه در دسترس مردم زیاده‌تر بشود، در این صورت توسعه رخ داده است. در عرصه اقتصادی گزینه‌های اقتصادی است که بسط پیدا می‌کند؛ اما در عرصه سیاسی گزینه‌های سیاسی، مثل آزادی مدنی است که بسط پیدا می‌کند. اینکه مردم بتوانند نمایندگان خودشان را انتخاب کنند؛ اینکه احزابی باشند که این احزاب برداشت‌ها و دیدگاه‌های مختلفی داشته باشند و احزاب بتوانند به شکل آزادانه با هم رقابت کنند و هیچ محدودیتی از سوی حکومت برای آن‌ها نباشد. انتخابات رقابتی یکی از شاخص‌های مهم توسعه سیاسی است. انتخاباتی که مردم بتوانند آزادانه در آن نامزد بشوند یا کاندیدهای

اخلاق و معنویت بود. اینکه جامعه به سمت معنویت برود و ارزش‌های اخلاقی تقویت بشود. این‌ها خواسته‌هایی بود که در آن شرایط خیلی مطرح می‌شد. البته برآیند این خواسته‌ها در آن شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» تجلی پیدا می‌کرد. از یک سو بحث استقلال مطرح بود. استقلال همان حفظ هویت ملی و دینی و تعیین سرنوشت به دور از دخالت بیگانگان است. بعدها این خواست در شعار «نه شرقی و نه غربی» هم مطرح شد. آزادی هم ابعاد مختلفی دارد؛ از قبیل آزادی سیاسی، آزادی فردی، آزادی‌های مدنی و آزادی بیان و اندیشه، احزاب و انتخابات که همه آن‌ها از خواست نیروهای طرفدار انقلاب بود و در همین راستا خواست جمهوری هم مطرح می‌شد. در نهایت می‌رسیم به «اسلام». در حقیقت این شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» یک شعاری بود که از سوی نوگرایان و روشنفکران مسلمان مطرح می‌شد و ایده‌ای بود که خواهان نظام مبتنی بر حاکمیت مردم به همراه ارزش‌های اسلامی است. در ادبیات رهبر فقید انقلاب و ادبیات چهره‌هایی مثل استاد شهید مرتضی مطهری، مرحوم آیت‌الله منتظری و... هم دیده می‌شد. به هر حال جمهوری یکی از اصول با اهمیت این انقلاب است. این‌ها خواست‌ها و آرمان‌هایی بود که نیروها دنبال می‌کردند و در پرتوی انقلاب در صدد تحقق آن بودند.

این سؤال را هم بپرسیم که طبقات مختلف جامعه در پی چه چیزی نبودند که انقلاب کردند؟
استبداد ستیزی یکی از مقوله‌هایی است که طبقات مختلف

در پی آن بودند؛ یعنی خواهان نفی استبداد بودند. طبقات مختلف جامعه در پی ساقط کردن نظامی بودند که آزادی‌ها را محدود می‌کند و سیاست بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی را ترویج می‌دهد. در واقع این‌ها بعد سلبی است و مردم چون استبداد و بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی را نمی‌خواستند و رژیم پهلوی را عامل آن می‌دانستند، در صدد ساقط کردن آن برآمدند.

شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه ایران در دوران قبل از انقلاب اسلامی چگونه بود؟
جامعه ایران از زمان مشروطه در حال گذار به جامعه مدرن بود. در دوران پیشا مشروطه جامعه ایران ویژگی‌های یک جامعه ماقبل صنعتی را داشت و در آن نظام پدرسالاری سنتی و حکمرانی سنتی مستقر بود. شاه خود کامه بر مسند امور قرار داشت و قانون به معنای امروزی وجود نداشت. در دوران مشروطیت بحث حاکمیت و حکمرانی قانون مطرح شد و اینکه قدرت سیاسی باید به قانون محدود بشود و از آن زمان ایران در مسیر توسعه قدم برداشت. مشروطیت به زودی از آن اهدافی که داشت باز ماند و یک نوع گفتمان تجدیدگرایی آمرانه جایگزین آن شد. یعنی گفتمانی که می‌خواست جامعه ایران را به شکل

انقلاب ایران در شرایطی اتفاق افتاد که راه‌های اصلاحی به سوی توسعه سیاسی به بن‌بست رسیده بود و رژیم هم به لحاظ کارآمدی داخلی دچار مشکل و هم به لحاظ مشروعیت و هم به لحاظ بین‌المللی دچار ضعف شده بود. در این شرایط ائتلافی میان نیروهای سنتی و مدرن با رهبری فرد مذهبی شکل گرفت. یعنی نقش رهبری مذهبی در پیشبرد انقلاب و پیروی آن بسیار با اهمیت است؛ چون در جامعه ایران با توجه به جایگاه و نقشی که مذهب داشته، همواره آن نیرویی که می‌توانست اجتماع را بسیج و سازمان‌دهی کند، نیروی مذهبی بود. رهبری امام خمینی به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی در شکل‌گیری انقلاب تأثیر بسزایی داشت و بنابراین انقلاب هم رخ داد و رژیم پهلوی ساقط شد



پیشنهادی خودشان را مشخص و بتوانند آن‌ها را انتخاب کنند. این یکی از شاخصه‌های مهم توسعه سیاسی است. یکی دیگر از شاخصه‌های مهم توسعه سیاسی، استقلال دستگاه قضایی است. اینکه دستگاه قضایی مستقل از نهاد حکومت باشد و دستگاه قضا در قضاوت‌ها و داوری‌هایش تحت تأثیر الزامات حکومت نباشد و بتواند مستقل بر اساس قانون حکم صادر کند. یکی از شاخصه‌های مهم دیگر حاکمیت قانون است. قانون باید به خوبی حاکم باشد و تحت تأثیر نظرات اشخاص قرار نگیرد. یکی دیگر از شاخص‌ها رسانه‌های آزاد هست. یعنی رسانه‌هایی که بتوانند آزادی و خواسته‌های مردم را منعکس کنند و با محدودیتی روبرو نشوند. همچنین وجود نهادهای نظارتی که از سوی مردم بتواند این نظارت بر حکومت شکل بگیرد و مردم بتوانند عملکرد و رفتار حکومت را مورد بررسی و بازرسی قرار بدهند. این‌ها شاخصه‌های مهم توسعه سیاسی است. وقتی از «عدم توسعه متوازن» سخن می‌گوییم، یعنی اینکه در عرصه سیاست مردم نمی‌توانستند نمایندگان مطلوب خودشان را به مجلس بفرستند. نمایندگان مجلس و کیل الدوله بودند و نه وکیل المله. مردم در انتخابات از آزادی برخوردار نبودند و انتخابات‌ها کاملاً فرمایشی بود و حاکمیت اسامی کسانی را که می‌خواست از صندوق‌های رأی‌گیری درمی‌آورد.

معروف بود که فردی به حوزه انتخابات رفته بود تا رأی بدهد. دیدند که دارد دور صندوق رأی طواف می‌کند. گفتند چه کار می‌کنی؟ گفت این صندوق کاری می‌کند که هیچ امامزاده‌ای هم قادر به آن نیست؛ برای مثال ما اسم حسن را می‌نویسیم و در صندوق می‌اندازیم، اما از داخل آن اسم حسین درمی‌آید!

بنابراین برای توسعه سیاسی هم سلامت انتخابات شرط است و هم آزادی احزاب و... در دوران رژیم پهلوی یک حزب به نام حزب رستاخیز رسمیت داشت که در واقع حزب حکومتی به شمار می‌رفت. در آن دوره رسانه‌ها هم آزاد نبودند و روزنامه‌ها مطالبی را می‌نوشتند که حاکمیت به آن‌ها اجازه بدهد. این‌ها نشان می‌دهد که در دوران پهلوی توسعه سیاسی اتفاق نیفتاد؛ هر چند که توسعه اقتصادی وجود داشت. پیشرفت در عرصه اقتصاد در دوران پهلوی مسیر خوبی را طی کرد. برای مثال ایران خودرو در زمان رژیم شاه داشت پیکان تولید می‌کرد که در آن زمان کره جنوبی هم به فکر تولید خودرو نیفتاده بود. ایران در مقایسه با کشورهای حوزه خلیج که امروزه هر کدام داعیه پیشرفت اقتصادی دارند، خیلی پیشرفته‌تر بود و بر نامه‌های توسعه اقتصادی شاه بسیار جدی دنبال می‌شد.

البته این مقایسه درستی نیست که عده‌ای بخواهند پیشرفت‌های اقتصادی دوران فعلی را با اقتصاد دهه ۵۰ مقایسه کنند. این مقایسه

بی‌انصافی است؛ چون اگر رژیم شاه آن برنامه‌های اقتصادی خود را محقق می‌کرد وضعیت ایران خیلی پیشرفت می‌کرد. یعنی ما نباید وضعیت فعلی را از نظر امکانات اقتصادی مقایسه کنیم با سال ۱۳۵۷ و نتیجه بگیریم که ما نسبت به آن دوران پیشرفت کردیم. انصاف اقتضای کند برنامه‌های آن دوران را در نظر بگیریم و ببینیم اگر آن برنامه‌ها اجرا می‌شد، امروزه در چه جایگاهی بودیم. این غیر قابل انکار است که ایران در دوره پهلوی به لحاظ اقتصادی در مسیر پیشرفت بود؛ اما در عرصه سیاسی خیر و ما در آن دوران هیچ پیشرفتی به لحاظ سیاسی نداشتیم. توسعه نامتوازن هم یعنی همین. اینکه ما در یک عرصه توسعه پیدا کنیم و در عرصه دیگر متوقف بمانیم.

از توسعه اقتصادی در دوران پهلوی گفتید. این سؤال مطرح می‌شود که آیا در خود توسعه اقتصادی توازن برقرار بود؟ یعنی توزیع عادلانه ثروت بین شهرهای مختلف و روستاها صورت می‌گرفت یا اینکه این توسعه فقط متمرکز در پایتخت بود؟

درباره وضعیت عدالت اجتماعی در رژیم شاه مقالات فراوانی نوشته شده است. همان‌طور که در سؤال خود مطرح کردید، به هیچ وجه توزیع عادلانه ثروت صورت نگرفته و به خصوص در دهه پنجاه عدالت اجتماعی با بحران جدی مواجه شده بود. شکاف طبقاتی و میزان فقر و حاشیه‌نشینی بسیار بود. بنابراین نمی‌توان گفت که در خود توسعه اقتصادی توازن داشتیم. وقتی از توسعه نامتوازن سخن می‌گوییم

یعنی توسعه اجتماعی اتفاق نیفتاده است. عدالت اجتماعی یکی از شاخص‌های مهم توسعه اجتماعی است که در آن درآمدها باید به شکل برابر توزیع بشود و فقر زدایی بشود و شکاف طبقاتی کمتر بشود. در عرصه بهداشت و آموزش و پرورش و بیمه‌ها پیشرفتی صورت بگیرد. طبیعی است که در آن دوران هم کشور ما دچار مشکل بود؛ یکی از نشانه‌های توسعه نامتوازن به لحاظ اجتماعی، فاصله شهرها و روستاها بود و به همین دلیل مهاجرت از روستاها به شهرها اتفاق افتاد و این مهاجرت زمینه‌ساز یک نوع حاشیه‌نشینی شد. امروز بر اساس آمارهای رسمی ۲۶ میلیون حاشیه‌نشین در کشور داریم. حاشیه‌نشین یعنی کسی که نه از امکانات تغذیه‌ای درست برخوردار است و نه از امکانات بهداشتی و نه مسکن مناسبی دارد و نه امکانات آموزشی در اختیارش هست. در رژیم شاه جمعیت قابل توجهی از مردم حاشیه‌نشین بودند. حلبی‌آباد یکی از محله‌های حاشیه‌نشین بود و این نشان می‌دهد که توسعه اجتماعی هم محقق نشده بود. می‌توان گفت که بخشی از خواسته‌ها معطوف به همین‌ها بود که در طبقات پایین این نوع خواسته‌ها مطرح می‌شد.

رویکرد رژیم شاه با ترویج مراسم‌های

در انقلاب نیروهای نوگرا یا اصطلاحاً نوگرایان مذهبی نقش مهمی داشتند؛ اما نیروهای محافظه‌کار هم بودند. بعد از پیروزی انقلاب به تدریج نیروهای محافظه‌کار جریان غالب شدند و نواندیشان را در حاشیه قرار دادند. بخشی از آن به یکسری از ویژگی‌های انقلاب ایران برمی‌گردد. عده‌ای در انقلاب گذشته‌گرا هستند و در صدد احیای سنت‌های گذشته می‌باشند. بخشی از آن هم به منش روحانیت برمی‌گردد. در واقع جریان محافظه‌کار در روحانیت غالب بود و نواندیشی دینی در حاشیه قرار داشت. ساختار حاکم بر روحانیت هم ساختاری نبود که خواهان دموکراسی باشد. فهم آن‌ها یک فهم مدرن از سیاست و حکمرانی نبود. وقتی جایگاه این‌ها بعد از پیروزی انقلاب به تدریج تقویت شد، چشم‌انداز محافظه‌کارانه انقلاب تقویت شد.



آزادی حجاب، موسیقی، آزادی‌های اجتماعی زنان یا جوانان، فروش مشروبات الکلی مورد رضایت نیروهای مذهبی سنتی نبود و همواره با آن‌ها مخالفت می‌کردند. اما از نظر برگزاری مراسم‌های مذهبی، محرم، صفر، عاشورا و تاسوعا، هیچ‌گونه محدودیتی نداشتند. از این نظر می‌توان گفت که آزادی مذهبی تا اندازه‌ای وجود داشت.

شرایط فعلی حکمرانی در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ حکمرانی ما چقدر با ارزش‌های صدر انقلاب فاصله دارند و حکمرانان ما چقدر توانسته‌اند آن آرمان‌ها را تحقق ببخشند؟

در انقلاب ایران نیروهای نوگرا یا اصطلاحاً نوگرایان مذهبی نقش مهمی داشتند؛ اما نیروهای محافظه‌کار هم بودند. بعد از پیروزی انقلاب به تدریج نیروهای محافظه‌کار جریان غالب شدند و نواندیشان را در حاشیه قرار دادند. بخشی از آن به یکسری از ویژگی‌های انقلاب ایران برمی‌گردد. عده‌ای در انقلاب گذشته گرا هستند و در صدد احیای سنت‌های گذشته می‌باشند. بخشی از آن هم به منش روحانیت برمی‌گردد. در واقع جریان محافظه‌کار در روحانیت غالب بود و نواندیشی دینی در حاشیه قرار داشت. ساختار حاکم بر روحانیت هم ساختاری

نبود که خواهان دموکراسی باشد. فهم آن‌ها یک فهم مدرن از سیاست و حکمرانی نبود. وقتی جایگاه این‌ها بعد از پیروزی انقلاب به تدریج تقویت شد، چشم‌انداز محافظه‌کارانه انقلاب تقویت شد. با درگذشت رهبر فقید انقلاب، عناصر سنتی مشروعیت اهمیت بیشتری پیدا کردند و این وضعیت محافظه‌کاری را تقویت نمود. جناح سنتی بدین ترتیب پشتوانه محکمی برای پیشبرد اهداف خودش پیدا کرد و بهای آن این بود که اقتدارگرایی تقویت شد و به تدریج ما از آن آرمان‌های آزادی خواهانه و جمهوری خواهانه فاصله گرفتیم. یک جبهه نیرومند محافظه‌کاری که در سایه حمایت نیروهای نظامی شکل گرفته بود، در توفیق نیروهای اصلاح طلب در پیش بردن اهداف آزادی و جمهوری خواهی مانع شد. به بیان دیگر با وجود اینکه برخی از ارزش‌ها و عناصر و آرمان‌های انقلاب مدرن و پیشرو بود، اما مسیری که بعد از انقلاب به تدریج طی شد، مسیر متفاوتی بود و همین امر زمینه‌ساز بسیاری از بحران‌ها شد. چون به هر حال جامعه خواسته‌های خودش را نمی‌توانست از این طریق تأمین کند. الان ما به خوبی می‌توانیم شکافی که بین جامعه و حکومت شکل گرفته را مشاهده کنیم.

خواست اصلی جامعه عدالت و نفی نابرابری‌ها بود. همچنین فقرزدایی که در قانون اساسی هم هست. اما الان با مشاهده وضعیت ایران به آسانی می‌بینیم که شکاف طبقاتی و جمعیت

مذهبی در ایران چگونه بود؟ آیا مذهب را در تقابل حکومت و سیاست‌های خود می‌دید؟

شاه خودش را به عنوان شخصیت مذهبی معرفی می‌کرد و کسانی که در آن دوران حضور داشتند به خوبی به یاد می‌آوردند که شاه در مراسم‌های مذهبی شرکت می‌کرد. معتقد بود که از خادمان امام رضا (ع) است. در کتاب مأموریت برای وطنم چند خاطره درباره نجات خود از بیماری و یا سقوط از اسب با عنایت امام علی (ع) و حضرت ابوالفضل نقل کرده است و حتی سخن از دیدار با امام زمان و صحبت با ایشان هم به میان آورده است. او سعی می‌کرد خودش را در برابر مذهب سنتی قرار ندهد و به یکسری از ظواهر مذهبی پایبند نشان بدهد.

نیروهای مذهبی هم در همان زمان شاه فعالیت‌های خودش را داشتند؛ برای مثال مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر در همان زمان کتاب دینی دبیرستان‌ها را می‌نوشتند. شهید مطهری در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و کتاب شناخت اسلام شهید بهشتی و شهید باهنر در چاپ وسیع منتشر می‌شد و اساساً شاه به این جمع‌بندی رسیده بود که برای مهار نیروهای چپ و کمونیست‌ها باید نیروهای مذهبی را محدود نکند. یعنی نیروهای مذهبی فعالیت خودش را داشته باشند.

در همان زمان بود که مدارس علوی در تهران تأسیس شد. از این نوع مدارس مذهبی در تهران فعالیت می‌کردند و ادعایشان این بود که می‌خواهند کارشناسان متدین تربیت کنند. شاه با تأسیس این قبیل مدارس مخالفت نمی‌کرد. انجمن حجتیه به عنوان یکی از انجمن‌های مذهبی فعالیت می‌کرد و آن‌ها خود را کارشناسان متخصص مذهبی می‌دانستند که با بهیابیت مبارزه می‌کنند. بنابراین شاه با یکسری فعالیت‌های مذهبی مخالفت نمی‌کرد؛ اما با آن بخش از نیروهای مذهبی که خواهان توسعه سیاسی و اندیشه‌های آزادی بودند به شدت مخالفت می‌کرد. تعداد زیادی از این نیروها مانند مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم دکتر یدالله سبحانی، مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، آیت‌الله خامنه‌ای به زندان افتادند و مورد شکنجه قرار گرفتند و یا تبعید شدند. همه این‌ها در آن زمان از نیروهای مذهبی سیاسی بودند. این‌ها نشان می‌دهد که شاه با یک بخشی از نیروهای مذهبی و باروایتی از مذهب مخالف بود که همان روایت اسلام سیاسی است. با مذهبی که خواهان ارزش‌های حقوق بشری و آزادی خواهانه باشد، مخالف بود. با این حال با مذهب سنتی هیچ‌گونه مخالفتی نداشت و مادر آن زمان شاهد فعالیت نیروهای مذهبی سنتی غیرسیاسی بودیم. اگرچه برخی از آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی مثل

با نگاهی به جامعه به آسانی می‌توان دریافت که با زوال اخلاقی روبه‌رو شده‌ایم. یعنی ارزش‌های اخلاقی واژگون شده است. ریاکاری و دروغ به ویژه در سطح کارگزاران سیاسی و مسئولین گسترش پیدا کرده است. هزینه اخلاقی زیستن چنان بالا رفته است که اگر کسی ادعا کند برای گذران زندگی روزمره دروغ نمی‌گوییم، دروغی بزرگ گفته است. وعده‌هایی که مسئولین کشور به مردم می‌دهند و بعد خلاف آن را در عرض چند ماه انجام می‌دهند، همه این‌ها نشان می‌دهد دقیقاً در مسیر عکس ارزش‌های اخلاقی حرکت می‌کنند. از نظر آزادی‌های مدنی و سیاسی وضعیت ما چگونه است؟ بخشی از نیروهای اصیل انقلاب را در حاشیه قرار دادیم. بعضی از آن‌ها را حبس کردیم و بعضی از آن‌ها را حصر کردیم و اساساً از نظر آزادی‌های مدنی وضعیت بسیار نامطلوبی است. همه این‌ها خلاف قانون اساسی ما است



زیر خط فقر چقدر افزایش یافته است. در آمارهای غیر رسمی اعلام شد که بیش از شصت میلیون نفر در ایران در زیر خط فقر قرار دارند. وضعیت تورم و کاهش درآمد طبقات گوناگون جامعه به خوبی بر بحران اقتصادی گواهی می‌دهد. از نظر اخلاقی هم وضعیت جامعه ایران بسیار نابسامان است. آیا ارزش‌های اخلاقی مانند راست‌گویی، امانت‌داری، پاک‌دستی که از سوی رهبران انقلاب مورد تأکید قرار می‌گرفت، تحقق پیدا کرد؟ با نگاهی به جامعه به آسانی می‌توان دریافت که با زوال اخلاقی روبه‌رو شده‌ایم. یعنی ارزش‌های اخلاقی واژگون شده است. ریاکاری و دروغ به ویژه در سطح کارگزاران سیاسی و مسئولین گسترش پیدا کرده است. هزینه اخلاقی زیستن چنان بالا رفته است که اگر کسی ادعا کند برای گذران زندگی روزمره ام دروغ نمی‌گوییم، دروغی بزرگ گفته است. وعده‌هایی که مسئولین کشور به مردم می‌دهند و بعد خلاف آن را در عرض چند ماه انجام می‌دهند، همه این‌ها نشان می‌دهد دقیقاً در مسیر عکس ارزش‌های اخلاقی حرکت می‌کنند. در همین انتخابات اخیر وعده‌های زیادی داده شد. بررسی کنید و ببینید که چقدر فاصله پیدا کردیم. از نظر آزادی‌های مدنی و سیاسی وضعیت ما چگونه است؟ بخشی از نیروهای اصیل انقلاب را در حاشیه قرار دادیم. بعضی از آن‌ها را حبس کردیم و بعضی از آن‌ها را حصر کردیم و اساساً از نظر آزادی‌های مدنی وضعیت بسیار نامطلوبی است. همه این‌ها خلاف قانون اساسی ما است. حلقه کسانی که می‌توانند مناصب عمومی را عهده‌دار شوند چنان محدود شده است که حتی بسیاری از افراد جناح اصول‌گرا را در بر گرفته است و آنان نیز در دایره نامحرمان قرار گرفته‌اند. بسیار مایه شگفتی است که افرادی از این جناح نیز که از نظر فهم سیاسی بهتری نسبت به کسانی که در مصدر امور هستند، در حاشیه قرار گرفته‌اند. حکمرانی موجود با بحران ناکارآمدی روبرو است و برای حل آن حتی اگر از نیروهای اصلاح‌طلب نمی‌خواهند بهره ببرند؛ ای کاش از چهره‌های خردمند جریان اصول‌گرا بهره می‌بردند، کسانی که از فهم سیاسی بهتری برخوردارند و بهتر می‌توانند صحبت کنند و دست‌کم در سخنرانی‌های عادی‌شان اشتباهات زیادی مرتکب نمی‌شوند. افرادی که به لحاظ سابقه سیاسی هیچ سابقه‌ای نداشتند و راجل سیاسی محسوب نمی‌شدند. این‌ها امروزه در مصدر امور قرار گرفتند.

جامعه ما از نظر معنوی هم وضعیت مطلوبی ندارد. جامعه ما به لحاظ گرایش به دین وضعیت مناسبی ندارد. از نظر اجتماعی نیز وضعیت مطلوبی نداریم. امروزه از هم‌گسیختگی در خانواده بیداد می‌کند و آمار طلاق به شدت بالا رفته است. جالب است که حاکمیت هم‌زمان دارد تلاش می‌کند که رشد جمعیت رخ بدهد، در عین حال که جامعه اصلاً به آن سمت نمی‌رود. حاکمیت از سقط جنین جلوگیری می‌کند، اما هر ساله آمار سقط جنین بیشتر می‌شود. همه این‌ها نشان‌دهنده این است که ما از آن ارزش‌های اصیلی که در این انقلاب دنبال می‌کردیم، بسیار فاصله داریم و در بعضی از جاها به نقطه صفر و بلکه زیر صفر رسیده‌ایم.

از نظر استقلال که از شعارهای اصلی انقلاب بوده، نیز با آن آرمان مطرح فاصله بسیار داریم. به ظاهر مدعی هستیم که مستقل هستیم؛ اما نگاه کنید چه بخشی از سیاست‌ها تحت

تأثیر یکسری قدرت‌های منطقه‌ای انجام می‌شود؟ چقدر روسیه و چین در سیاست‌های ما مؤثر هستند؟ آیا واقعاً آن شعار نه شرقی و نه غربی را توانسته‌ایم محقق کنیم؟

همه این‌ها ضرورت بازنگری در گذشته را برای ما بیشتر می‌کند. باید برگردیم و ببینیم چرا این مسیر را رفته‌ایم؟ چه اتفاقی افتاده که از آن آرمان‌ها و ارزش‌های سال ۱۳۵۷ فاصله گرفته‌ایم؟ آیا آن کسانی که در آن زمان در زندان‌ها بودند و الان در مصدر قدرت هستند تصور می‌کردند یک زمانی چنین مسیری را در پیش بگیرند؟! همه این‌ها نیاز به بازنگری دارد و ما باید برگردیم و چشم‌های خودمان را باز کنیم و نسبت به این نقایص بی تفاوت نباشیم. به کسانی که این نقایص را به ما نشان می‌دهند، با نگاه کینه‌جویانه ننگریم. این گفته‌ها خیر خواهانه است و این افراد دارند به ما راه را نشان می‌دهند. خودشکن چرا که آیین شکستن خطاست. اگر این افراد به صورت خیر خواهانه مسیر درست را به ما نشان می‌دهند، نباید آنان را سرکوب کنیم.

در پایان اگر نکته خاصی درباره وضعیت فعلی حکمرانی ایران باقی مانده و ضرورت دارد که بیان بشود، آن را به عنوان حسن ختام گفت و گویان بفرمایید.

من گمان می‌کنم که امروزه با مشکلات بسیار جدی روبه‌رو هستیم. جامعه امروز ما دو قطبی شده است. این‌ها زنگ خطر است. شاید هنگامی که شاه از ایران خارج شد، با خودش می‌گفت اگر در سال ۱۳۵۶ صدای شما را شنیده بودم و دست به اصلاحات زده بودم، این وضعیت پیش نمی‌آمد. الان هم کارگزاران نظام و مقامات عالی باید این دغدغه را داشته باشند که هیچ نوع حکومتی ابدی نیست و با سرکوب نمی‌توان همه مشکلات را حل و دوام حکومت را تضمین کرد. به جای آن راه درست را باید در پیش گرفت و با اعتماد به مردم و بهره بردن از خردمندان نواقص را رفع کنیم. مهم‌ترین کاری که حکومت ایران در شرایط فعلی می‌تواند انجام بدهد این است که با مردم خودش آشتی و تعامل کند؛ یعنی با رفع محدودیت‌ها از مردم و اعتماد به آنان زمینه تحقق خواست واقعی آنان را فراهم آورد. راه حل همه بحران‌ها در همین یک جمله است که به جامعه بازگردیم و تعامل با مردم و جامعه را اصل قرار دهیم. صرف اینکه با کشورهای بیگانه تعامل داشته باشیم، کار ما درست نمی‌کند. اینکه ما شیوه‌ای را در پیش بگیریم که با روسیه و چین روابط خوبی داشته باشیم، اما روابط ما با مردم خودمان خوب نباشد! مشکلی را حل نمی‌کند. همه افشار جامعه خواسته‌هایی دارند که احساس می‌کنند هیچ کدام از آنها تبدیل به تصمیم نمی‌شود و نظام نمی‌تواند برای برآورده کردن آن‌ها سیاست‌سازی کند. این وضعیت سیستم را با فشار و بار اضافی تقاضا روبرو کرده و در شرایط کنونی مشکل‌ساز شده است. راه این است که ما تعامل با مردم را مقدم بر تعامل با دولت‌هایی مانند چین و روسیه کنیم. این تعامل‌ها در صورتی می‌تواند موفق باشد که ما در روابط خود با مردم موفق باشیم. سیاست خارجی ما باید تابعی از سیاست داخلی باشد. اگر در سیاست داخلی الزامات لازم را در پیش بگیریم، در سیاست خارجی هم می‌توانیم موفق باشیم. در غیر این صورت با زنجیره‌ای از اعتراض‌ها و مشکلات لاینحل روبرو می‌شویم و دست‌کم به سوی هرج و مرج پیش خواهیم رفت.



چرا در سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی رسید؟

محمد قربانی:

انقلاب اسلامی می خواست کرامت انسانی و عزت را به ملت برگرداند



دکتر محمد قربانی گلشن آباد، عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی، استادیار گروه آموزشی معارف اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی و پژوهشگر تاریخ انقلاب است. با ایشان درباره وضعیت ایران در سال های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و خواسته های اصلی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ که منجر به انقلاب شد به گفت و گو پرداختیم.

استانداران، وزرا و... کاملاً مداخله می کردند که چه کسی در فلان استان استاندار بشود؛ چه کسی وزیر و چه کسی معاون وزیر بشود. همه این ها در سفارتخانه ها تصمیم گرفته می شد. تصمیم های سیاسی در ایران، در تهران گرفته نمی شد. بلکه در سفارتخانه های خارجی و در لندن و در واشنگتن گرفته می شد. این حرف بنده نیست؛ این حرف متکی است به اسناد تاریخی و مبتنی است به گفته خود رژیم پهلوی. خاطرات اسدالله علم، نفر دوم رژیم پهلوی و یکی از جدی ترین و شاخص ترین افراد پهلوی کاملاً به این مسئله گواهی می دهد. بنابراین در حوزه سیاسی مسئله روشن است. اما اینکه اساساً انتقاد از رژیم، نقد رژیم و حتی با ادبیات خیلی آرام و خوب هم پذیرفته نمی شد. بنابراین وضعیت رژیم پهلوی در سال های ۵۷ و ۵۶ به این سبک و سیاق بود. در حوزه های اقتصادی هم بر خلاف آنچه در برخی شبکه های اجتماعی توسط عمال رژیم پهلوی گفته می شود و با راهبرد تطهیر رژیم در واقع بیان می شود، سخنرانی خود محمدرضا پهلوی در مجلس سنا و ملی گواه است که کاملاً تصریح می کند به چند برابر شدن آذوقه مردم. این نشان می دهد که وضعیت اقتصادی خوب نبود؛ البته برای مردم و نه برای حاکمان رژیم. طبیعی است که برای عمال رژیم وضعیت بهتر بود. خب این ها نشان می دهد که وضعیت ایران

موضوع گفت و گوی ما درباره وضعیت ایران در دوره رژیم شاه و سال های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی است. در ابتدا وضعیت آن دوران را برای ما ترسیم بفرمایید و اینکه چه شد مردم ایران دست به انقلاب زدند و رژیم پهلوی را ساقط کردند؟

آنچه کاملاً روشن و شفاف است این است که در سال های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، وضعیت ایران در حوزه های گوناگون به شدت بحرانی بود. در حوزه سیاسی رژیم پهلوی که به هیچ وجه از هیچ نوعی از مقبولیت عمومی و مشروعیت برخوردار نبود، متکی به آراء مردم نبود، متکی به اراده ملت نبود و شاه چه پدر و چه خودش دست نشانده رژیم های غربی بودند و این مسئله کاملاً متکی به اسناد متقن تاریخی است؛ بنابراین اولین وضعیت در ایران به لحاظ اندیشه و فلسفه سیاسی این بود که بحران مشروعیت کاملاً رژیم را در بر گرفته بود. فی الواقع رژیم پهلوی برآمده از اراده عمومی ملت ایران نبود. رژیمی بود که از طرف اجانب بر ملت ایران تحمیل شده بود.

نکته دوم درباره سیاست خارجی است. غربی ها کاملاً در ایران مسلط بودند. به ویژه ایالت متحده آمریکا و انگلیس و حتی کشورهای دیگر غربی به سهم خودشان در ایران مداخله می کردند. سفارتین انگلیس و ایالت متحده در انتخاب



در پایان دولت پهلوی چگونه بود. در حوزه مبارزات مردمی هم شما کافی است موزه عبرت را که مقر اصلی کمیته مشترک ضد خرابکاری رژیم بود، مشاهده کنید. مبارزان انقلابی را که چندین هزار نفر بودند، مورد شکنجه و حشویه قرار می دادند و این کاملاً مشخص می کند که وضعیت حقوق بشر در ایران به چه سبک و سیاقی بود. هزاران نفر به ویژه مبارزان مسلمان نهضت حضرت امام (ره) عموماً دست به سلاح نبودند. اساساً عملیات مسلحانه را امام نهی کرده بودند. امامی بینیم که یاران و طرفداران امام را به شدیدترین وجه ممکن شکنجه می کردند. اسنادی در این زمینه وجود دارد. افرادی زنده هستند که شکنجه گر بودند و گزارش دادند و اعتراف کردند. کسانی هم از عمال ساواک که اکنون در خارج از کشور هستند، کتاب نوشتند و به شکنجه کردن تصریح کردند. شکنجه مبارزان سیاسی که دست به هیچ عملیات مسلحانه نزدند و فقط با بیان و قلم انتقاداتی به رژیم داشتند با هیچ یک از مبادی و مبانی حقوق بشر سازگار نیست. در حالی که رژیم دست به چنین جنایتهایی می زد. بنابراین آنچه روشن است در سال های ۵۶ و ۵۷ وضعیت بحرانی بود. هم از نظر فلسفه سیاسی، یعنی بحران مشروعیت رژیم و هم از نظر جامعه شناسی سیاسی و کارآمدی رژیم و هم از نظر حقوق بشر بحران های عمومی، رژیم پهلوی را در بر گرفته بود.

کدام یک از ارزش های انقلاب اسلامی در دوران پهلوی نادیده گرفته می شد؟ به عبارتی چه ارزش هایی در دوران جمهوری اسلامی مطرح است که در آن دوره وجود نداشت؟

مسلم است رژیمی که دست نشانده است و رژیمی که به هیچ یک از مؤلفه های کرامت و عزت انسان ها وفادار نیست، جامعه را پُر از ردایل و صفات ناپسند می کند. انقلاب اسلامی ایران دنبال این بود که کرامت انسانی و عزت و شرف انسان ها را به ملت ما برگرداند؛ بنابراین جمهوری اسلامی ایران که برآمده از آن نگاه انقلابی حضرت امام و اصحاب حضرت امام است، به دنبال عزت و آزادی و شرافت برای ملت ایران بوده است. آثار آن را هم در طول هشت سال دفاع مقدس مشاهده کردیم. جوانانی که علی الظاهر در دوران پهلوی متولد شدند و در آن رژیم بخشی از جوانی شان را گذرانده بودند، اما به برکت نفس قدسی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه این جوانان از وضعیت نابهنجار دوره پهلوی شاکی بودند و به جمع نهضت حضرت امام پیوستند و در دفاع مقدس حضور پیدا کردند. صحنه هایی ایجاد کردند که بی تردید این صحنه ها در طول تاریخ برای بسیاری از انسان هایی نظیر است؛ مثل نوع دوستی، ایثار، از خود گذشتگی و... بدون هیچ پست و مقام و پول و شهرتی جوانانی آمدند و خودشان را فدای راه ملت و میهن و ارزش های ملت کردند. مستحضرید که جنگ بر ما تحمیل شد؛ بدون تردید هم جهان لیبرال غرب و هم جهان سوسیال شرق به شدت از صدام حسین و رژیم بعثی عراق حمایت کرد. آن هم نه حمایت صرفاً سیاسی، بلکه تجهیزات و اطلاعات و امکانات را در اختیار او قرار می دادند. در صدد این بودند که اجازه ندهند انقلاب اسلامی ایران کانون مقاومت و مبارزه

علیه کشورهای استکباری باشد. جوانانی که دوره های نظامی ندیده بودند به صحنه آمدند. شهید همت، شهید باکری، شهید زین الدین، شهید متوسلیان و صدها شهید بزرگ دفاع مقدس به صحنه آمدند تا از حیثیت کشور و ملت و ارزش های مادی و معنوی ملت دفاع کردند. یک وجب از این خاک گران قیمت و مقدس را اجازه ندادند تحت اشغال دشمن بعثی قرار بگیرد. این فضایل از کجا ناشی شد؟ از انقلاب اسلامی و رهبری حضرت امام خمینی (ره) و رهنمودها و نفس ابرمرد تاریخ ناشی شد. بنابراین انقلاب اسلامی این فضایل را به وجود آورد؛ در حالی که در رژیم گذشته بسیاری از جوانان گرفتار بودند. الحمدلله انقلاب اسلامی پیروز شد و جوانان را به قله هایی از ایمان و ارتباط و عمل صالح تبدیل کرد.

به نظر شما آیا آرمان های انقلاب اسلامی پس از گذشت چهار دهه از پیروزی تحقق یافته اند؟

طبیعی بود انقلاب اسلامی ایران و رهبران آن به ویژه حضرت امام خمینی (ره) که عزت و شرف و آزادی و حیثیت همه ما مدیون این ابرمرد تاریخ و خلف صالح حضرات معصومین و نبی مکرم اسلام است، هدیه از طرف خدای متعال بوده است. خدای متعال آن بزرگ مرد را به ملت ایران و ملت های آزادی خواه جهان هدیه کرد تا استقلال، آزادی و عزت و شرف را به ملت ایران برگرداند. اگر بخواهیم به صورت کلان نگاه کنیم، ایران مستقل و آزاد نبود. آن چیزی که در شعارهای اولیه مردم انقلابی ایران در خیابان ها داده شد، این بود که مردم به دنبال استقلال و آزادی و حکومتی مبتنی بر اسلام بودند. الحمدلله به برکت رهبری حضرت امام رضوان الله تعالی علیه و شهدا و مجاهدت ملت شریف و عزیز ایران حکومت اسلامی به وجود آمد. بنابراین ما به دنبال این بودیم و هستیم که ان شاء الله الرحمن حکومتی مبتنی بر آموزه های مترقی و متعالی اسلام به ویژه مکتب ائمه عصمت و طهارت ایجاد کنیم و روشن است که تا این لحظه موفق بودیم؛ اما مسیر طولانی است و تا آن دوره آرمانی فاصله وجود دارد. ان شاء الله این مسیر را به همراه همه ملت و به رهبری مقام معظم رهبری طی می کنیم.

چه ردایی قرار بود در آن شرایط از بین برود که مردم دست به انقلاب زدند و آیا آن ردایل در حکومت فعلی وجود ندارد؟

طبیعی است یک جریان و گروهی در کشور بودند که این ها کانون فساد و رشوه و دست نشانده گی بودند و سرخ همه این ها به دربار برمی گشت. یعنی این طور نبود که گروهی در بیرون از دربار دست به فساد می زدند؛ بلکه کانون اصلی فساد در دربار بود. رژیمی که به هیچ وجه با هیچ یک از الگوهای مورد استفاده در دنیا مشروع نبود و مورد پذیرش مردمی هم نبود، طبیعی است که بقیه ردایل هم در جامعه ظهور می کرد.

اولین مشکل این بود که حکومت در ایران مستقل نبود و کاملاً دست نشانده کشورهای غربی بود. مردم عزیز و متمدن و فرهنگی ایران نمی توانستند یک سیستم سیاسی دست نشانده را تحمل کنند. سیستم حکومتی که مشروع نباشد و متکی به اجانب و بیگانه باشد. طبیعی بود که باید چنین رژیمی از بین برود.



استقلال و آزادی بود و بعد به تبع آن‌ها تأسیس یک حکومتی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی. بنابراین اصلی‌ترین و جدی‌ترین و مهم‌ترین مطالبه و خواسته انقلابی همین بود. این را می‌توان از شعارهای مردم در خیابان‌ها در آن دوران تشخیص داد. اگر کشوری مستقل و آزاد و مبتنی بر ارزش‌های اسلامی اداره شد، بقیه مسائل باید ذیل آن حل می‌شد. وضعیت معیشت و وضعیت آموزش‌های عمومی و بهداشت و درمان همگی ذیل ارزش‌های اسلامی قابل حل است. مسئله این است که ما به دنبال تحقق حکومت اسلامی بودیم. این حکومت در پی تحقق ارزش‌های اسلامی در جامعه ایران است. بنابراین ما به دنبال استقلال و آزادی و تحقق آرمان‌های اسلامی بوده‌ایم. همان‌طور که پیش‌تر عرض کردم، در دوره رژیم پهلوی آزادی و استقلال نبود. دیگر کشورها برای ملت عزیز ایران تصمیم می‌گرفتند و مردم در پی استقلال و آزادی و کرامت انسانی بودند.

آیا حکومت شاه مخالف مرام مسلمانی بود و مردم به این سبب دست به انقلاب زدند؟

بدیهی است حکومت شاه با آن شکل و شمایل دست‌نشانده اجانب و غربی‌ها بود، با آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی مخالفت می‌کرد. در حوزه کرامت انسانی، استقلال و آزادی که جزو ارزش‌های اصلی اسلامی است، هیچ تقیدی نداشت. در حوزه مناسک و ظواهر اسلامی هم رعایت نمی‌کرد. مثال بارز آن وضعیت سینمای ایران، وضعیت انظار عمومی، وضعیت سیاست‌گذاری فرهنگی برای جوانان و... بود. دیدارهای رهبر حکیم ایران با جوانان را مقایسه کنید با مراسم‌های شاه. رهبر انقلاب جوانان را توصیه به تهذیب و تزکیه می‌کند. چند روز پیش که روز مادر بود، کلام و لسان و فرمایشی از این عزیز در فضای مجازی منتشر شد که مضمون آن این بود: «خوب است ما فرزندان را به نحوی تربیت کنیم که همواره دست‌بوس مادران باشند». در دیدارهای عمومی جوانان را به تحصیل علم تشویق می‌کند. اینکه در مقابل کشور و ملت مسئولیت‌پذیر باشید و به دنبال ارتقای علمی و فرهنگی کشور باشید. مشابه این سخنان را شاه به جوانان نگفته بود. اساساً شاه در این وادی‌ها نبود و مقایسه شاه با رهبر ایران جفا است و این دو هیچ‌گونه اشتراکی با هم ندارند که بخواهیم آنان را مقایسه کنیم؛ اما به جهت سؤالی که فرمودید، لازم دانستم این مطالب را عرض کنیم و تفاوت و فاصله آن دوران با دوران جمهوری اسلامی را بیان نمایم. بنابراین حکومت شاه یک حکومت جعلی و پوشالی بود که توسط اجانب بر ملت ایران تحمیل شد. این در حالی است که جمهوری اسلامی برآمده از اراده ملت ایران است و رهبران آن به دنبال پیشرفت و توسعه همه جانبه کشور هستند

نکته دوم اینکه آزادی وجود نداشت. سطح آزادی که امروز در ایران وجود دارد یک هزارم آن در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وجود نداشت. مردم ایران فعلی به ویژه ما که در فضای دانشگاهی داریم کار می‌کنیم، کاملاً آزادی را حس می‌کنیم. نقد و گفت‌وگو در همه جا آزاد و رایج است. حتی ممکن است خیلی‌ها از دایره انصاف خارج بشوند، اما نظام سیاسی جمهوری اسلامی همه‌بی‌انصافی‌ها را تحمل می‌کند. یکی از برکات اصلی انقلاب همین بود که به مردم آزادی داد. الان در شبکه‌های اجتماعی و مطبوعات و پایگاه‌های خبری و کلاس‌های درسی و محافل و... علی‌الدوام می‌بینید که درباره بخش‌های گوناگون دولت، دستگاه قضا و... انتقاد و سخن گفته می‌شود. این در حالی است که برخی از دایره انصاف هم خارج می‌شوند و متأسفانه بد اخلاقی‌های زیادی صورت می‌گیرد؛ با این حال تحمل می‌شود و اساساً حق انتقاد پذیرفته می‌شود. حق انتقاد در رژیم پهلوی پذیرفته شده نبود. این بزرگ‌ترین ردیلت نظام سیاسی است که اولاً دست‌نشانده است و ثانیاً از فرط دیکتاتوری اجازه نمی‌دهد شهروندی کوچک‌ترین نقدی به او کند. شما کمیته مشترک ضد خرابکاری را نگاه کنید چه سابقه‌ای داشت! افرادی که در این کمیته دستگیر و شکنجه می‌شدند چه کسانی بودند؟ آیا مبارز مسلح بودند یا صرفاً منتقد بودند؟ امروز همه به راحتی در محافل و مجامع و دانشگاه‌ها مسئولین و دستگاه‌ها را نقد می‌کنند و به هیچ وجه دستگیر و شکنجه نمی‌شوند. کسانی که کار علمی می‌کنند در کنار نقد منصفانه و خیرخواهانه، راهکار هم ارائه می‌دهند. این بسیار ارزشمند است. دیدارهای جوانان و دانشجویان با رهبر معظم

انقلاب اسلامی را بنگرید که با کمال صراحت و شفافیت مطالب خود را بیان می‌کنند. حتی یک نمونه از این دیدارها در رژیم پهلوی وجود ندارد. در هر سال شاید چندین دیدار رهبر معظم انقلاب با دانشجویان و استادان دارد و دیدار معروف‌تر دیدار ماه مبارک رمضان است. ما چنین دیدارهایی در رژیم گذشته سراغ نداریم. در کجای رژیم گذشته می‌بینیم که دانشجویی بدون لکنت زبان و با صراحت در برابر شخص شاه قرار می‌گیرد و از حکومت انتقاد می‌کند؟! امروزه مامی‌بینیم دانشجویان مقابل رهبری می‌نشینند و حتی ایشان را هم نقد می‌کنند و رهبر انقلاب اسلامی که خلف صالح حضرت امام خمینی (ره) است، با روی گشاده و لبی خندان نقدها را می‌شنود و بسیاری را مورد تفقد قرار می‌دهد.

چه ردیلتی بالاتر از اینکه احدی در رژیم گذشته حق انتقاد از شخص شاه و دستگاه حاکمیتی او نداشت؟

خواسته اصلی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ چه بود که انقلاب کردند؟

همان‌طور که عرض کردم خواسته مردم انقلابی و رهبران در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷

آنچه کاملاً روشن و شفاف است این است که در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، وضعیت ایران در حوزه‌های گوناگون به شدت بحرانی بود. در حوزه سیاسی رژیم پهلوی که به هیچ وجه از هیچ نوعی از مقبولیت عمومی و مشروعیت برخوردار نبود. متکی به آراء مردم نبود. متکی به اراده ملت نبود و شاه چه پدر و چه خودش دست‌نشانده رژیم‌های غربی بودند و این مسئله کاملاً متکی به اسناد متقن تاریخی است؛ بنابراین اولین وضعیت در ایران به لحاظ اندیشه و فلسفه سیاسی این بود که بحران مشروعیت کاملاً رژیم را در بر گرفته بود. فی‌الواقع رژیم پهلوی برآمده از اراده عمومی ملت ایران نبود. رژیمی بود که از طرف اجانب بر ملت ایران تحمیل شده بود.



چرا در سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی رسید؟

محمدحسین بنی‌اسدی:

آنچه جامعه ایران را به سمت انقلاب سوق داد، نظام سیاسی استبدادی بود



دکتر محمدحسین بنی‌اسدی سیاستمدار و فعال سیاسی، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی و داماد مرحوم مهندس مهدی بازرگان است که معاون وزیر و مشاور در امور اجرایی در کابینه دولت موقت نیز بوده است. وی در گفت‌وگو با ما درباره شرایط فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ایران قبل از انقلاب و دیدگاه‌ها و نظریات خویش درباره انقلاب اسلامی سخن گفت. خواندن این مصاحبه برای آشنایی با دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی گروهی از سیاسیون که اکنون در سپهر قدرت ایران حضور ندارند، مفید خواهد بود.

قبل از انقلاب کاملاً این گونه نبود. ایران در آن دوره روزی شش میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد؛ در حالی که جمعیت آن حدود ۳۴ میلیون نفر بود. پول نفت بود که به‌طور تصنعی وضعیتی رفاهی را ایجاد می‌کرد. این گونه نبود که جامعه ما، جامعه اقتصادی کارآمد باشد. بسیاری از کالاها در آن موقع از خارج وارد می‌شد و در کشور تولید نمی‌شد. به هر حال آن فروش نفت در اقتصاد خیلی مؤثر بود. اما آنچه جامعه ایران را به سمت انقلاب سوق داد، نظام سیاسی استبدادی بود. مردم در آن جامعه رضایت نداشتند و با حکومت استبدادی شاه بین مردم و حکومت جدایی بزرگی اتفاق افتاده بود. وقتی مردم در سرنوشت خودشان مشارکت نداشتند و حکومت این اجازه را نداد که آزادانه در سرنوشت خودشان مشارکت داشته باشند، به‌طور طبیعی یک جدایی بین ملت و دولت ایجاد می‌شود و از این جهت مردم خودشان را متعلق به دولت و دولت هم مردم را متعلق به خودش نمی‌دانست. در رأس حکومت یک قدرت مطلقه بود که تمام تصمیمات باید بر اساس منویات آن اتخاذ می‌شد. در مقابل تصمیمات آن کسی یارای مخالفت نداشت. همان‌طور که فرعون ملت خود را تحقیر کرد و حقوق آن‌ها را نادیده گرفت، مردم ایران در دوران قبل از انقلاب احساس می‌کردند در امور سیاسی مشارکت ندارند و از این جهت مردم

موضوع گفت‌وگوی ما درباره چرایی وقوع انقلاب اسلامی است. بسیاری از جوانان امروزی از ما می‌پرسند که چرا انقلاب کردید؟ مگر دوره پهلوی چه مشکلی داشت که الان در حکومت جمهوری اسلامی وجود ندارد؟ پاسخ شما به این قبیل سؤالات جوانان چیست؟

بله! این سؤال بسیار مهمی است و در ذهن جوانان مطرح می‌شود. آنان به نسل ما که در انقلاب مشارکت داشتیم، این را به صورت اعتراض مطرح می‌کنند. سؤال می‌کنند که مگر وضعیت جامعه ایران قبل از انقلاب چه اشکالی داشت. می‌گویند ما می‌شنویم که در آن دوره رونق اقتصادی، آزادی‌های مدنی و اجتماعی هم بیشتر بود. ما با کشورهای جهان در خصوص نبودیم زندگی آرامی داشتیم. ایرانی‌هایی که می‌توانستند به خارج از کشور بروند بسیار بودند و مشکلی برایشان پیش نمی‌آمد. امکانات مالی و اقتصادی ما به نحوی بود که به راحتی می‌توانستیم سفر کنیم و کشورهای دیگر هم از ما استقبال می‌کردند. بسیاری از دانشجویان در دانشگاه‌های خارج از کشور تحصیل می‌کردند و بلافاصله پس از اتمام تحصیل به ایران برمی‌گشتند و مشغول به کار می‌شدند... جوانان امروز معمولاً این‌ها را مطرح می‌کنند و به نحوی نسل گذشته را مورد انتقاد قرار می‌دهند. معمولاً بنده به آن جوانان عرض می‌کنم که وضعیت ایران



اسلامی و توحیدی بی طبقه سوق می داد و از همین رو جوانان شیفته ایشان شدند. موج انقلاب از حسینیه ارشاد حرکت کرد و می توان گفت که نطفه انقلاب از همان حسینیه ارشاد بسته شد. این به معنای این نیست که سوابق مشروطیت و فعالیت های دیگران تأثیری در وقوع انقلاب نداشت؛ بلکه همه این ها مؤثر بود. هر کدام نقش خود را داشتند. اما آنچه قابل انکار نیست این بود که حسینیه ارشاد اثر ژرفی در وقوع انقلاب و تأثیر بسزایی در روحیه جوانان بر جای گذاشت. جوانان آن چنان به اسلام علاقه مند شدند که رابطه رمانتیک با آن برقرار کردند. تصور جوانان این بود که اگر اسلام در جامعه حاکم بشود، آزادی و امنیت و عدالت و دوستی و صمیمیت حکم فرما می شود. همه طبقات با هم مساوی خواهند بود و هیچ گونه تبعیضی در میان ملت وجود نخواهد داشت. صداقت همه جا را فرا خواهد گرفت. ویژگی هایی برای حکومت حضرت حجت علیه السلام ترسیم می کردند و این اعتقاد موجب شکوفایی روحیه انقلابی آنان شد. به این جهت وقتی سخن از انقلاب اسلامی ایران به میان آمد، همگی با یک آرمان و ایدئال بسیار دل انگیز و جاذب وارد عرصه شدند. به خصوص طبقه شهرنشین و طبقه متوسط جامعه که جذب نطق های آتشین دکتر علی شریعتی شدند.

به این ترتیب کار انقلاب آغاز شد و در سال ۱۳۵۶ موضوع سفر امام به فرانسه پیش آمد و در آنجا در کانون خبرگزاری های جهان قرار گرفت و با توجه به مصاحبه های ایشان که در پشتیبانی از استقلال و آزادی ملت بود، مردم حرکت کردند و این امور منتهی شد به سقوط رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. این ها دلایل عمده حضور جوانان آن دوره در انقلاب اسلامی بود.

حضرت عالی چه دیدگاه و نقدهایی راجع به انقلاب اسلامی دارید؟ آن ها را بیان بفرمایید.

با توجه به تجربیات شخصی و مطالعاتی که طی این سالیان داشتم، به نظرم این گونه می رسد که تغییر و تحول در جامعه، باید تغییر و تحول عقلانی و کنترل شده و از روی علم انجام بگیرد. وقتی انقلابی به سرعت شکل می گیرد، یکی از آفت های آن این است که افراد سالم و عاقل در آن کنار زده می شوند و افراد فرصت طلب نفوذ می کنند. به تعبیر شهید مطهری افراد ناباب و فرصت طلب و حتی منافق از نقطه ضعف هایی که وجود دارد، وارد می شوند و جریان اصیل را به انحراف می کشانند.

پس از ورود امام به ایران حکم نخست وزیر مهندس بازرگان توسط امام خمینی صادر شد. حکم را مرحوم مطهری انشاء کرد و به امضای امام رسید. در آن حکم دو سه مسئولیت اصلی بر عهده دولت موقت گذاشته

خیلی ناراضی بودند و به همین سبب در اولین فرصتی که توانستند، شعار «مرگ بر شاه» سر دادند. مردم انزجار خودشان را از استبداد به این ترتیب بیان کردند و بزرگترین آرمانشان این بود که جامعه ایران، یک جامعه آزاد بشود و در آن بوی استبداد به مشام نرسد.

وقتی نظام استبدادی باشد، مردم هم می دانند که به سبب شکاف میان دولت و ملت، حکومت به دولت های خارجی پناه می برد. وابستگی به شرق و غرب در چنین شرایطی تشدید می شود و حکومت ایران در آن زمان به غرب وابسته شد. ضمن اینکه با شوروی سابق هم ارتباط برقرار کرد و بسیاری از صنایع مثل ماشین سازی اراک و ماشین سازی تبریز را با استفاده از تکنولوژی شرق به راه انداخت و این یک وابستگی دوگانه را نشان می دهد. به هر حال یکی از دلایلی که مردم انقلاب کردند، انزجارشان از سیستم استبدادی و فقدان آزادی های سیاسی و آزادی بیان بود. در رژیم قبل از انقلاب ساواک جامعه ایران را کاملاً جامعه امنیتی کرده بود و مردم احساس امنیت نمی کردند. هر چه می گفتند ساواک به نحوی از آن مطلع می شد و سرنویشت زندان بود. کما اینکه بسیاری از گروه های سیاسی چنین سرنویشتی پیدا کردند و در سال های دهه ۴۰ و ۵۰ اعدام های گسترده سیاسی داشتیم. این ترس و نگرانی مردم را به سمت انقلاب سوق داد.

بنابر این جامعه امنیتی شده هم یکی از انگیزه هایی بود که مردم را به انقلاب سوق داد.

شرایط فرهنگی و اقتصادی و سیاسی دوره قبل از انقلاب اسلامی چگونه و زمینه های وقوع انقلاب اسلامی چه چیزهایی بود؟

جامعه ایران جامعه مادی شده بود. با پول های باد آورده از طریق نفت بسیاری مردم به سمت تجمل گرایی سوق پیدا کردند. این در حالی بود که جوانان آرمان طلب و در پی حقایق هستند. در دوره منتهی به انقلاب از یک طرف مجاهدین خلق و از طرف دیگر فدائیان خلق و گروه های دیگر دیدند دیگر نمی توانند به صورت مسالمت آمیز با رژیم شاه و استبداد پهلوی مقابله کنند و از همین رو به مبارزه مسلحانه متوسل شدند. آن ها وارد چنین فرایندی شدند و از رژیم شاه و ساواک ضربه های شدیدی خوردند و موفق نشدند. در همان زمان مرحوم دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد سخنرانی های خودش را شروع کرد. شهید استاد مطهری هم در همان گروهی بود که در حسینیه ارشاد فعالیت می کردند. حسینیه ارشاد زمینه فعالیت های روشنفکران را فراهم کرد و دکتر شریعتی هم با سخنرانی های آتشین خود سعی در آگاه سازی مردم داشت. ایشان جوانان را برای یک جامعه

اگر ما حکومت قدرتمند با مردم ضعیف داشته باشیم، دارای یک سیستم سالم نخواهیم بود. برعکس اگر جامعه خیلی قدرتمند داشته باشیم، اما حکومت ضعیف باشد، باز هم نمی توانیم توفیقی به دست آوریم. آنچه مطلوب است اینکه ما حکومت و جامعه ای توانمند داشته باشیم. اگر ما حکومت خیلی قوی، اما جامعه ای ضعیف داشته باشیم، صرفاً می توانیم بقای حکومت را حفظ کنیم. تنها وقتی می توانیم حکومتی سالم و نیرومند داشته باشیم که جامعه سالم و توانمندی داشته باشیم. در اینجاست که ایران می تواند با دو بال پرواز کند. یک الگوی مترقی و الهام بخش برای جهان باشد. ما جامعه توانمندی می خواهیم که بتواند از خودش دفاع کند و حتی از حقوق دیگران هم دفاع کند. وظیفه جامعه اسلامی این است که از ملت های مظلوم نیز دفاع کند. مهم این است که در جامعه ما انسجام وجود داشته باشد. نه اینکه مردم از هم پراکنده باشند



شد: ۱. اداره کشور پس از آن حالت به هم ریخته بعد از انقلاب؛
۲. رفراندوم جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان
برای تصویب قانون اساسی جدید و تبدیل نظام شاهنشاهی
به جمهوری اسلامی؛ ۳. فراهم کردن زمینه انتخابات مجلس و
ریاست جمهوری.

مهم‌ترین وظیفه‌ای که بر عهده دولت مهندس بازرگان گذاشته
شد، فراهم کردن زمینه برای تدوین قانون اساسی بود. اینکه
بهترین و متخصص‌ترین حقوق‌دانان پیش‌نویس قانون اساسی
را تهیه کنند؛ شخصیت‌هایی مثل کاتوزیان زیر نظر دکتر سحابی
با شرکت حسن حبیبی و کسانی که جامعه ایران را می‌شناختند
و سابقه مبارزاتی داشتند، در تهیه پیش‌نویس قانون اساسی
مشارکت داشتند. قانون اساسی جدید به تصویب شورای انقلاب
و خود امام رسید. سعی بر این بود که مجموعه قوانین نافذ دین
اسلام نباشند. با این حال مانند جوامع دموکراتیک بر انتخابات و
آرای آزاد مردم مبتنی بود. سه قوه مستقل از هم داشت و علاوه
بر این سه قوه، شورای نگهبان منتخب مردم هم داشت.
مهم‌ترین ویژگی پیش‌نویس قانون اساسی این بود که مجموعه
قوانین آن مبتنی بر حقوق اساسی مردم بود و مخالف اصول دین
اسلام نبود.

بنا بود مجلس مؤسسان تشکیل بشود؛ اما علی‌رغم اینکه این
کار در حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان بود، این کار انجام
نشد. برخی بر این نظر بودند که باید به سرعت کارها را پیش ببریم
و جمع محدودتری این کار را انجام بدهند. این مورد اختلاف بود
و دولت موقت بر این باور بود که ما به مردم قول دادیم و این جزو
تعهد ما است. نظر دولت موقت بر این بود که در مجلس مؤسسان
باید نمایندگان همه اقشار جامعه حضور داشته باشند. مجلسی
باید تأسیس بشود که کل ملت ایران را با هر گرایشی نمایندگی
کند. این نظر پذیرفته نشد و آن وعده و تصمیم تبدیل شد به
مجلس خبرگان با حدود هفتاد نفر نماینده. در این اثنا قرار بود
همان پیش‌نویس که مورد تصویب شورای انقلاب و امام و دیگران
قرار گرفته بود، در مجلس مطرح بشود. پیش‌نویسی که چندین
ماه روی آن کار جدی شده بود. چند سال قبل‌تر از آن مرحوم
حسن حبیبی روی این موضوع کار کرده بود و پیش‌نویس اولیه
آن را هم به نظر امام رسانده بود.

با این حال پیش‌نویس قانون اساسی کنار گذاشته شد.

**به نظر شما آیا انقلاب کردن و ساقط کردن رژیم
شاهنشاهی، اشتباه بود و نباید انقلاب می‌شد؟**

بنده نمی‌توانم بگویم انقلاب کار اشتباهی بود؛ اما می‌توانم
بگویم راهی که در پیش گرفته شد، صحیح نبود. انقلاب مثل
آتش‌فشان است و برخی از ابعاد آن قابل کنترل نیست. تا آنجایی
که دانش ما اجازه می‌دهد، خدا و اسلام از ما می‌خواهد کاری
انجام بدهیم که از روی علم باشد. به هر حال یک پدیده‌ای
با آرمان‌های خاصی رخ داد؛ اما آنچه در جامعه امروز ما دیده
می‌شود برخلاف آن چیزی است که انتظار داشتیم. آنچه انتظار
داشتیم این بود که جامعه‌ای اخلاقی داشته باشیم که در آن
فساد، تبعیض، اختلاف طبقاتی نباشد و اعتماد متقابل مردم و
دولت بالا باشد. امروزه ما شاهد این چیزها در جامعه نیستیم و
این چیزی نیست که مردم ما برای آن انقلاب کردند.

حال باید سؤال کرد آیا اتفاقی که در انقلاب رخ داده به لحاظ
عقلایی مورد تأیید است یا خیر؟ درباره اصل انقلاب ممکن است
تئوآنیم چیزی بگوییم، اما مسائلی که ما را به اینجا رساند، محل
تأمل جدی دارد و قابل نقد است.

راه برون رفت از وضع موجود را چه می‌دانید؟

به نظر من کلید این برون رفت در دست مقام رهبری است. ایشان
باید رهبری اصلاحات را بر عهده بگیرد. این بهترین راهکار و
کم‌هزینه‌ترین راه است. آنچه الان بعد از چهار دهه مشخص شده
که اشتباه بوده است، باید اصلاح بشود. برای اولین بار در تاریخ
است که چیزی به نام انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوسته است.
بعد از ده سال به دستور امام خمینی حکم بازنگری در قانون
اساسی صادر شد. در بازنگری خیلی از مواد در قانون اساسی
کم یا زیاد یا اصلاح شد. الان بعد از سی سال این ضرورت بیش
از پیش احساس می‌شود که در قانون اساسی بازنگری صورت
بگیرد. مواردی باید در قانون اساسی اصلاح بشود که به نفع مردم
و در جهت جلب مشارکت مردم و مردم‌سالاری باشد. اینکه توزیع
عادلانه قدرت در جامعه صورت بگیرد. بنابراین باید یک سری
اصلاحاتی در قانون اساسی صورت بگیرد تا از وضع موجود خارج
بشویم. این کم‌هزینه‌ترین و بهترین راه حلی است که می‌توان
انجام داد. این راه بدون خشونت و به صورت مسالمت‌آمیز انجام
می‌گیرد. قانون اساسی باید بر اساس تجارب گذشته به‌روز بشود
و متناسب با همان آرمان‌های انقلاب ۱۳۵۷ اصلاح گردد.

از طرف دیگر خود مردم باید اخلاقی باشند و اصلاح بشوند و
برای این کار باید بین مردم امر به معروف و نهی از منکر ترویج
بشود. جامعه‌ای که در آن امر به معروف و نهی از منکر نباشد، بنا
به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین انشراح در آن مسلط می‌شوند.
بنابراین تا جایی که ممکن است، از مردم در این امر کمک گرفته
شود. جامعه ایران به جای اینکه جامعه پراکنده باشد و افراد
در آن از هم جدا باشند و بینشان خصومت باشد، باید تبدیل به
جامعه منسجم بشود و مردم در سازمان‌ها و گروه‌ها و مؤسسات
خیریه و عمومی و علمی شرکت کنند. بدین طریق سرمایه
اجتماعی تقویت می‌شود. چشم‌انداز جامعه ایدئال ما که در
اول انقلاب ترسیم شده، این بود که ما جامعه‌ای توانمند داشته
باشیم. در واقع هم جامعه‌ای توانمند و هم حکومتی توانمند. اگر
ما حکومت قدرتمند با مردم ضعیف داشته باشیم، دارای یک
سیستم سالم نخواهیم بود. برعکس اگر جامعه خیلی قدرتمند
داشته باشیم، اما حکومت ضعیف باشد، باز هم نمی‌توانیم
توفیقی به دست آوریم. آنچه مطلوب است اینکه ما حکومت و
جامعه‌ای توانمند داشته باشیم. اگر ما حکومت خیلی قوی، اما
جامعه‌ای ضعیف داشته باشیم، صرفاً می‌توانیم بقای حکومت را
حفظ کنیم. تنها وقتی می‌توانیم حکومتی سالم و نیرومند داشته
باشیم که جامعه سالم و توانمندی داشته باشیم.

در اینجا است که ایران می‌تواند با دو بال پرواز کند. یک الگوی
مترقی و الهام‌بخش برای جهان باشد. ما جامعه توانمندی
می‌خواهیم که بتواند از خودش دفاع کند و حتی از حقوق
دیگران هم دفاع کند. وظیفه جامعه اسلامی این است که از
ملت‌های مظلوم نیز دفاع کند. مهم این است که در جامعه ما
انسجام وجود داشته باشد. نه اینکه مردم از هم پراکنده باشند.



